

شاهنامه فردوسی

شاهنامه خوانی با خوانش و تفسیر استاد زاگرس و دکتر محبوب

کتاب صوتی شاهنامه و شاهنامه خوانی با صدای استاد قائم مقامی

دانلود کتاب صوتی شاهنامه - شاهنامه خوانی با صدای استاد کزازی

شاهنامه خوانی و شرح و تفسیر اشعار شاهنامه توسط استاد حیجونی

کتاب صوتی شاهنامه فردوسی با صدای استاد قادرپناه

داستان های صوتی شاهنامه به زبان ساده

کتاب صوتی شاهنامه به نثر نوشته محبوبه زمانی

کتاب صوتی شاهنامه برای نوجوانان

شاهنامه خوانی کودکان صوتی

آکادمی علوم اتحاد شوروی

سلسلہ آثار ادبی

ملل خاور

متون

سری بزرگ

۲

ادارہ انتشارات «دانش»

شعبہ ادبیات خاور

انستیتوی ملل آسیا

شاهنامه فردوسی

متن انتقادی

جلد سوم

تصحیح متن باهتمام

او. اسمیرنوا

تحت نظر ع. نوشین

مسکو ۱۹۶۵

فهرست

داستان سیاوش	۶
ملحقات	۲۵۱

شاهنامه فردوسی

بسر بر فراوان شگفتی گذشت¹
 همی روز جوید² بتقویم³ و فال
 که هرگز نگردد کهن گشته نو
 خردمند باش و جهانجوی باش
 اگر نیک باشدت جای⁷ ار بدست⁸
 سخن هرچه گوئی همان بشنوی
 بجز نیکوئی در زمانه مجوی¹⁰
 نگر تا چه گوید سراپنده مرد¹³

ازان پس که بنمود پنجاه و هشت
 همی آز کمتر نگردد بسال
 چه گفتست آن⁴ موید پیشرو
 تو چندان که گوئی⁵ سخن گوی باش
 چو رفتی⁶ سر و کار با ایزدست
 نگر تا چه کاری همان بدروی
 درشتی ز کس نشنود نرم گوی⁹
 بگفتار¹¹ دهقان کنون باز گرد¹²

۱

بدانگه که بر خاست بانگ خروس¹⁴
 بررفتند شاد از در شهریار
 ابا¹⁹ باز و یوزان نغچیرجوی
 علوفه²¹ چهل روزه را ساختند²²
 زمینش ز خرگاه تارپک بود
 بنزدیک مرز سواران تور²³
 پس اندر پرستند²⁴ چند نیو
 بگشتند بر²⁴ گرد آن مرغزار
 پر از خنده لب هر دو بشتافتند
 برو بر ز خوبی²⁵ بهانه نمود²⁶

چنین گفت موید که یک روز طوسی
 خود¹⁵ و گیو¹⁶ گودرز و چندی سوار
 بنغچیر گوران بدشت¹⁷ دغوی¹⁸
 فراوان گرفتند²⁰ و انداختند
 بدانجایگه ترک نزدیک بود
 یکی همیشه پیشش اندر آمد ز دور
 همی راند در پیشش با طوسی گیو
 بران همیشه رفتند هر دو سوار
 بمیشه یکی خوبرخ یافتند
 بدیدار او در زمانه نمود

۱- I — б. оп. ۲ VI — جویم ۳ IV — ز تقویم ۴ I, IV и T — چو گفت اندرین ۵ I — обратный порядок
 که یابی — IV — زمانه ۶ I — رفته ۷ I, IV и T — کار ۸ I — ۹ VI — نرم خوی ۱۰ I — گوی بازرم گوی
 مисра. ۱۱ I, IV — ز گفتار ۱۲ I, IV — داستان ۱۳ I, IV — از برگوی ۱۴ I, IV, VI — که خمیزد خروش خروس (сп. б. 8 текста). ۱۵ Л — بغود (так!).
 که نغچیر جویند ز دشت — IV — که نغچیر جوید ز دشت ۱۶ Л, I, VI — доб. و ۱۷ I, VI — هم از — ۱۸ K — زورغوی — ۱۹ I, IV — هم از — ۲۰ VI — فگندند — ۲۱ Л, I — علفها — ۲۲ I —
 زمین را ز چنبنده پرداختند — VI — زورغوی — ۲۳ I, IV — گور — ۲۴ I — در — ۲۵ I, IV — خوبی — ۲۶ Б — перевод б. отсутствует. ۲۷ VI — او — ۲۸

30 بدو گفت گیو¹ ای فریبنده ماه
چنین داد پاسخ که مارا پدر
شب تیره مست آمد از دشت سور
یکی خنجر آگون⁶ برکشید
35 پیورسید زو⁸ پهلووان از نژاد
بدو گفت من خویش گرسیزوم
پیاده بدو گفت چون آمدی
چنین داد پاسخ که اسپم بماند⁹
بی اندازه زر¹¹ و گهر داشتیم
40 بران روی بالا¹² ز من بستند
چو هشیار گردد پدر بی گمان
بیآید همی تازیان مادرم
دل پهلووانان بدو¹⁶ نرم¹⁷ گشت¹⁸
شه نوذری گفت من یافتم
بدو گفت گیو ای سپهدار شاه
45 همان طوی نوذر بدان²² بستهمید²³
بدو گیو گفت این سخن خود مگوی
ز بهر پرستنده²⁵ گرمگوی²⁵
سخن شان بتندی²⁷ بجایی رسید

سوی این همیشه بنمود - VI; سوی همیشه کی بنمود - I, IV; سوی این همیشه چون بود² - I, IV, VI; راه
3 I, IV, VI - доб. و 4 VI - خون 5 VI - رخشان 6 I, IV - زبکی تیغ زهر آگون - I, IV, VI; شب تیره مست آمد از دشت سور
7 I, IV, VI - همی 8 I, IV - پس; VI - ازو 9 IV - نماند 10 VI - مستی 11 VI - نماند 12 VI - برزو و بالا 13 I, IV, VI - سواران 14 VI - پی من دوان 15 VI - پیاده
16 IV, VI - برو 17 I, IV, VI و T - گرم 18 VI - شد 19 I, IV, VI - پر 20 VI - شدی 21 Л - طوسی گفت این نخواهم شنید - IV; طوسی گفتا نخواهم شنید - I 22 VI - بران 23 I - بستهمید
24 Б - перевод б. отсутствует. 25 K و T - کژ مگوی 26 VI - زو پرخاشجوی 27 VI - بتندی 28 VI - بجایی رسید

ز بهر گزیده همی خود مگوی * بگردد جوان مرد پرخاشجوی
27 I, IV - قندی ز

میانشان چو آن¹ داوری شد دراز
 که این را بر شاه ایران برید 50
 نگشتند⁵ هر دو ز گفتار⁶ اوی⁷
 چو کاوسی روی کنیزک بدید
 بهر دو سپهبد چنین گفت شاه
 برین داستان بگذرانیم⁹ روز
 گوزنست اگر آهوی دلبرست 55
 بدو گفت خسرو نژاد تو چیست¹²
 ورا گفت از مام خاتونیم¹⁴
 نیایم سپهدار گرسیوزست¹⁶
 بدو گفت کین روی و موی و نژاد
 بمشکوی زرین کنم شایدت 60
 چنین داد پاسخ که دیدم ترا
 بت اندر شمسستان فرستاد²⁰ شاه
 بیآراستندش بدیهای زرد
 دگر ایزدی هرچه بایست بود

۲

بسی بر نیامد برین روزگار 65
 که رنگ اندر آمد بخرم بهار²²

چو آن — VI — بران — I, IV и T — 3 بیامد — I, IV, VI — 2 چنان — I, IV — 1
 برفتند هر دو دوان پیش اوی — VI — 7 فرمان — I, IV — 6 بگشتند — L — 5 نهد — I, IV, VI — 4
 — I, IV — 9 سوی شاه — VI — سوی شهر — I, IV — 8 فتراضیا بذلك: Б — мисра передано так:
 و إن مثل هذا الصید لا یلیق إلا: 61—66. B — 11 شییران — VI — 10 بر گذاریم
 خاقانیم — L — 14 بمانند — I, IV, VI — 13 کیست — IV, VI — 12 بالملك فاخذ الجارية و استأثر بها
 سپهدار تور — IV — 16 از — VI — زدر — IV — هم — I — 15 بگفتا که از مام خاتونیم — I, IV, VI, T
 همی خواست داری تو هر سر — VI — 18 ب. искажен. VI — 17 زیروزست — I — 17 (так) آوزست
 I, IV — 22 I — 21 پیروزه — I — 20 فرستاده — L — 20 (без рифмы) شایدت — L — 19
 66, 67, 69 и доб. б.:

چو نه ماه بگذشت بر خوب چهر * یکی کودک آمد چو تابنده مهر
 VI — доб. тот же б. вместо б. 68 текста, см. прим. 3 к нему.

بچه‌هره بسان¹ بت آزی
 که بر خوردی از ماه فرخنده‌پی
 کنون² تخت بر ابر باید کشید³
 کزان گونه نشنید کسی موی و روی
 برو چرخ گردنده را بغش کرد⁷
 بدانست نیک و بد و⁹ چون و چند
 غمی گشت چون بخت¹¹ او خفته دید
 بی‌زدان پناهید از¹³ کار او
 تهمتن بی‌آمد بر شهریار
 مرا پروراندید باید بکش
 مرا اورا بگیتی چو من دایه نیست
 نی‌آمد همی بر دلش بر گران¹⁸
 جهانجوی گرد²⁰ پسندیده را
 نشستنگه‌ش²¹ ساخت در گلستان
 عنان و رکیب و چه و چون و چند
 همان باز و شاهین و کار²⁴ شکار

جدا گشت زو کودکی چون پری
 بگفتند با شاه کاوسی کی
 یکی بچه⁴ فرخ آمد پدید
 جهان گشت ازان خوب⁴ پر گفت و گوی
 جهاندار⁵ نامش سیاوخش⁶ کرد
 ازان کو شمارد⁸ سپهر بلند
 ستاره بران بچه¹⁰ آشفته دید
 بدید از بد و نیک آزار¹² او
 چنین تا بر آمد برین روزگار
 چنین¹⁴ گفت کاین¹⁵ کودک شیرفشی
 چو دارندگان ترا مایه¹⁶ نیست
 بسی بهتر اندیشه کرد اندر آن¹⁷
 برستم سپردش¹⁹ دل و دیده را
 تهمتن بمرشدی بزابلستان
 سواری و تیر²² و کمان و کماند
 نشستن گه²³ مجلس و میگسار

جهانجوی - VI - 5 خرد - I, IV و T - 4 VI - 6. оп. 3 کزو - I - 2 بمانند - IV - 1

⁶ В тексте имя Сийāvūш по предложению редактора дается всюду в написании рук. Л; VI (кроме бб.

и سیاووش и سیاوش (согласно метру); I - سیاوش и سیاوش (320-1

оп. - I - 9 شمار - I, IV, L - 3 ازان چرخ گردیده را رخش کرد - VI - 7 سیاوش - IV

بد و نیک بازار - IV; بد نیک بازار - I - 12 کار - L - 11 بران کودکی - IV; بدان کودکی - I, VI - 10

چو پروردگار ترا دایه - VI - 16 оп. کاین - I; این - L - 15 بشه - VI - 14 در - IV; زان - I - 13

سپرد او - VI - 19 Б - перевод б. отсутствует. 18 زاپگان - VI - 18 بهتر اندیشه کردند زان - VI - 17

Так 23 بتیر - IV - 22 نشستنگهی - I, IV, VI - 21 جهانجوی پور - T; جهانجوی و گرد - L - 20

یوز و - IV, VI - 1; یوز - I - 24 و VI - 21; نشستنگه - VI - 21; остальные рук. - L; 10

سخن گفتن رزم² و راندن سپاه
 بسی رنج برداشت⁴ و آمد بمر
 بمانند⁶ او کس نبود از مهان
 سوی گردن شیر شد با کمند
 که آمد بدیدار شاهم نیاز
 هنرهای⁸ شاهانم آموختی
 هنرهای⁸ آموزش پیلتن
 فرستادگازرا ز هر⁹ سو بتاخت¹⁰
 ز مهر¹¹ و ز تخت و کلاه و کمر
 ز هر سو بیاورد¹³ آوردنی
 ز گیتی¹⁵ فرستاد و آورد زود¹⁶
 که شد بر سیاوش نظاره سپاه¹⁸
 بدان تا نباشد سپهبد¹⁹ دژم
 چو خشنودی²⁰ نامور خواستند
 ز گنبد²² بسر بر همی ریختند
 در و بام هر²⁵ برزن²⁶ آراسته²⁷
 بایران نبودند یکتی²⁸ دژم²⁹
 بر اندوده³⁰ مشک و می و زعفران³¹

ز داد و ز بیداد و¹ تخت و کلاه
 هنرها بیاموختش³ سر بسر
 سیاوش چنان شد⁵ که اندر جهان
 چو یکچند بگذشت و او شد بلند 85
 چنین گفت با رستم سرفراز
 بسی رنج بردی و دل⁷ سوختی
 پدر باید اکنون که بیند ز من
 گو شیر دل کار اورا بساخت
 ز اسپ و پرستنده و سیم و زر 90
 ز پوشیدنی هم ز گسترده¹²
 ازین¹⁴ هر چه در گنج رستم نبود
 گسی کرد ازان گونه اورا¹⁷ بره
 همی رفت با او تهمتن بهم
 جهانی بآیین بیماراستند 95
 همه زر بعنبر²¹ بر آمیختند
 جهان گشته²³ پر²⁴ شادی و خواسته
 بزیر پی تازی اسپان درم
 همه یال اسپ از کران تا کران

VI - 3 نرم - VI - 2 همان داد و بیداد و - VI - 1 ز بیداد و داد و وز - I, IV - 1 و - I - 1
 VI - 7 همانند - I, IV - 6 گشت - VI - 5 بسی رنجهها برد - VI - 4 بیاموختش جملگی
 IV - 11 سوی تاخت - IV - 10 بهر - I, IV - 9 هنرها و - I, IV, VI - 8 رنج دیدی و تن
 VI - 14 فرستاد - I - 13 المفازش - B; آگندنی - IV; افگندنی - I - 12 ز خود
 آنرا از آنسو - IV; اورا ازان سو - I - 17 B - перевод б. отсутствует. هر سو - VI - 15
 دل او - VI - 19 که شد بر نظاره سیاوش (خ)ش شاه - IV; (против метра), но ср. شاه - I - 18
 همه دژ و گوهر - VI; همی زر و عنبر - IV; همه زر و عنبر - I - 21 و - VI - 20
 جهان گشت پر - VI; جهان شد پر از - I, IV - 24 گشت - VI - 23 و زان پس - I, IV - 22
 ندیدند گیتی - VI - 28 بیماراسته - VI - 27 روزن - IV - 26 در و بام و - IV, VI - 25 زدر بام و - I - 25
 از کران تا کران - VI - 31 بسودند - IV - 30 ب. оп. - I - 29

- 100 چو آمد بکاوسی شاه¹ آگهی
بفرمود تا با سپه گپیو و طوسی
همه نامداران شدند انجمن
پنذیره برفتند یکسر ز جای
چو دیدند گردان گو پور شاه⁵
پرستار با مچمر و بوی خوش
105 بهر کنج در⁶ سیصد استاده⁷ بود
بسی¹⁰ زر و گوهر بر افشانند
چو کاوسی را دید بر تخت عاج
نخست آفرین کرد و بردش نماز
وزان پس پیآمد¹² بر شهریار
110 شگفتی ز دیدار او خیره ماند
بدان اندکی سال و چندان خرد
بسی¹⁷ آفرین بر جهان آفرین
همی گفت کای کردگار سپهر
همه نیکویدها بگیتی¹⁸ ز تست

بیگ - I, IV, 3 و بستند بر پیل - VI; با شادی و پیل و - I, IV, 2 کی - VI, 1

Б-перевод б. отсутствует; بیگ دست طوسی و دگر انجمن - VI; دست طوسی و دگر پیلتن
4 I, IV, VI -

خرامان بر شهریار آمدند * که با نو درختی بهار آمدند
VI - 7 بهر گوشه - VI; بهر کنج بر - I, IV, 6 چو آمد بر کاخ شاه - I, IV, VI و T - 5
Б-перевод 9 میانش همه سرو آزاده - IV; میان همه سرو آزاده - I, 8 چند شهزاده
б. отсутствует. 10 VI - همی 11 I - بدو; 12 VI - برو 13 I, IV, VI و T - доб.
здесь б. 116 текста (см. прим. 3, стр. 13). 14 I, IV -

چنان از شگفتی برو بر بماند * بسی آفرین بزرگان بخواند
VI - как I и IV, но с вариантом второго мисра: که یزدان جان آفرین را بخواند. б.:

دران فرّ و بالا و آن برز اوی * بسی بودنی بود و بس گفت و گوی
15 I - 18 IV - شد آن - I, 17
15 I - 16 IV - 66, 112, 113 и 114 оп.; Б-перевод б. отсутствует.

نیکویدهای گیتی

- 135 [چنین خواندندش همی پیشتر
 بر آمد برین نیز یک روزگار
 ز ناگاه⁴ روی سیاوش بدید
 چنان شد که گفتی⁶ طراز نغ است
 کسی را فرستاد نزدیک اوی
 که اندر¹⁰ شبستان شاه جهان
 [فرستاده رفت و بدادش پیام
 بدو گفت مرد شبستان نیم
 دگر روز شبگیر سودابه رفت¹²
 بدو گفت کای شهریار سپاه¹⁴
 نه اندر زمین کس چو فرزند تو
 فرستش بسوی شبستان خویش
 همه روی پوشیدگان را ز مهر¹⁹
 نمازش برند²² و نثار آورند²³
 بدو گفت شاه این سخن در خورست
 سپهبد سیاوش را خواند و گفت
- 140
 145
- که خوانی و¹ ماوراءالنهر بر²
 چنان بد که سودابه³ پرنگار³
 پر اندیشه گشت و دلش بر دمید⁵
 وگر⁷ پیش آتش نهاده یخ است⁸
 که پنهان سیاوش را این⁹ بگوی
 نباشد شگفت از شوی ناگهان
 برآشفت زان کار او نیکنام¹¹
 مجویم که با بند و دستان نیم
 بر شاه ایران خرامید تفت¹³
 کنه چون تو ندیدست خورشید و ماه¹⁵
 جهان شاد بادا به پیوند تو
 برخواهران و¹⁶ فغانستان¹⁷ خویش¹⁸
 پر از خون دلست²⁰ و پر از آب چهر²¹
 درخت پرستش بیمار آورند²³
 برو بر ترا مهر صد²⁴ مادرست²⁵
 که خون و رگ و مهر²⁶ نتوان نهفت²⁷

1 I, IV و T — کنون 2 VI, B — б. оп.; T — доб. главу یافتن مادر سیاوش (см. прил. I).
 3 I, IV — پرنگار 4 I, IV — پناگاه 5 VI و T — چو سودابه VI и T —
 6 VI — и доб. б.:
 7 VI — مگر 8 B — перевод б. отсутствует. 9 VI и T — رو 10 IV — که از (так!).
 11 I, IV и VI — б. оп.; B — перевод б. отсутствует. 12 I — تفت 13 I — رفت 14 VI — جهان
 15 VI — که راز از تو گردد ندارد نهان — VI (فغانستان). 16 Л, I — и оп. 17 Так в I; Л —
 18 I, IV, VI — доб. б.:
 19 I — زروى — VI — دلند 20 VI — همه روی پوشیده از مهر اوی — VI; 21 VI — на
 полях и там же доб. еще б., текст которого не читается. 22 I, IV, VI — بریم 23 I, IV, VI —
 24 VI — که اورا چو تو مهربان — VI 25 I — б. стоит повторно после б. 150 текста (искажен);
 B — перевод б. отсутствует. 26 Так в I, IV; Л — خون دل مهر — K — خون در دل و مهر — T —
 که مهر پی خون نشاید نهفت — VI 27 VI — خون رگ و مهر

پس پردهٔ من ترا خواهرست
 150 ترا پاک یزدان چنان آفرید
 بویژه که پیوستهٔ خون بود
 پیرس پرده پوشیدگان را⁴ بهمین
 سیاوشی چو⁵ بشنمید گفتار شاه
 زمانی همی با دل⁷ اندیشه کرد
 155 گمانی چنان برد کورا پدر
 که بسپاردان است¹⁰ و چیره‌زبان
 بپیچید و بر¹² خویشتن راز کرد
 که گر من¹⁴ شوم در شبستان اوی
 سیاوشی چنیمن داد پاسخ که شاه
 160 کنز آنچایگه¹⁶ کآفتاب¹⁷ بلند
 چو تو¹⁹ شاه ننه‌داد بر سر کلاه
 مرا موبدان ساز با بخردان
 دگر²² نیزه و گرز و تیسر و کمان²³
 دگر گاه شاهان²⁵ و آیین²⁶ بار
 165 چه آموزم اندر شبستان شاه
 گر ایدونک فرمان شاه این بود
 چو سودابه خود مهربان مادرست¹
 که مهر آورد بر تو حرکت² بدید
 چو از دور بیند ترا چون بود³
 زپانزی بمان تا کنند آفرین
 همی کرد خیره بدو در⁶ نگاه
 بکوشید تا دل بشوید ز گرد⁸
 پشوهده همی تا چه دارد بسر⁹
 هشیوار و بینادل و بدگمان¹¹
 از انجام آهننگ آغاز کرد¹³
 ز سودابه یابم بسی گفت و گوی
 مرا داد فرمان و¹⁵ تخت و کلاه
 بر آید کند خاک را ارجمند¹⁸
 بخوبی و دانش به²⁰ آیین و راه
 بزرگان و کارآزموده ردان²¹
 که چون پیچم²⁴ اندر صف بدگمان
 دگر²² بزم و رزم²⁷ و می و²⁸ میگسار
 بدانش زنان کی²⁹ نمایند راه
 ورا پیش من رفتن³⁰ آیین بود

¹ I, IV — б. стоит после б. 151 текста; VI — б. оп. ² VI — آن کت ³ I, IV — см. прим.

همی کرد بر خیره در وی — I, IV ⁴ I, VI — پوشیده رویان ⁵ VI — سیاوخش ⁶ I, IV —
 هست — VI ⁷ VI — جان پر ⁸ I, VI — ز درد ⁹ I — سازد پسر ¹⁰ VI — دارد هنر ¹¹ VI —
 بود — T ¹² IV — بپیچید با ¹³ VI —

چو بنمشانند اندیشه را با روان * چنیمن گفت بیدار شاه جهان
 I — ¹⁴ IV — انجمن ¹⁵ VI — آفتاب ¹⁶ VI — از اینچایگه ¹⁷ VI —
 оп. — W ¹⁸ VI —
 оп. — VI ¹⁹ VI —
 оп. — VI ²⁰ VI —
 оп. — VI ²¹ T —
 оп. — VI ²² I —
 оп. — VI ²³ VI —
 оп. — VI ²⁴ I —
 оп. — VI ²⁵ I, IV —
 оп. — VI ²⁶ IV, VI —
 оп. — VI ²⁷ I, IV —
 کم — VI ²⁸ VI —
 کم — VI ²⁹ VI —
 کم — VI ³⁰ VI —

همیشه خرد را تو بنیاد² باش
 فزاید همی³ مغز کین بشنوی
 همه⁴ شادی آرای و غم⁵ برگسل
 مگر شادمانه شونند⁷ اندکی⁸
 پر از مهر و⁹ سودابه چون مادرست¹⁰
 بیایم کنم هرچه او¹² کرد یاد

زوده دل و مغز و رایـش¹⁴ ز بد¹⁵
 کـلـیـد در پرده او داشتـتـی
 که چون برکشد تیغ هور از¹⁶ نهفت
 نگر¹⁹ تا چه فرماید آن دار گوش²⁰
 نثار آورد²² گوهر و مشک و بوی²³
 زبرجد فشازند بر²⁴ زعفران
 سیاوش بر آمد²⁵ بر شهریار
 سخن گفت با او سپهبد بر از²⁶
 سخنه‌های شایسته²⁷ چندی براند
 بیـآرای دل را²⁸ بدیدار نو

بدو¹ گفت شاه ای پسر شاد باش
 سخن کم شنیدم بدین نیکوی
 مدار ایـچ اندیشه بد بدل
 [ببین کودکانرا⁶ یکی
 پس پرده اندر ترا خواهـرست
 سیاوش چنین¹¹ گفت کز بامداد

170

یکی مرد بد نام او هیـرید¹³
 که بتخانه را هیچ نگذاشتی
 سپهدار ایران بفرزانه گفت
 به¹⁷ پیش سیاوش همی رو بهوش¹⁸
 بسودابه فرمود²¹ تا پیش او
 پرستندگان نیز با خواهـران
 چو خورشید برزد سر از کوهسار
 برو آفرین کرد و بردش نماز
 چو پرخته شد هیـریدرا بخواند
 سیاوش را گفت با او برو

175

180

همی - I, IV и T 4 همه - VI; همی - IV 3 خردمند و آزاد - VI 2 ورا - IV 1
 T - ببین کودکانرا همی تو - IV; ببینی سر آن کودکانرا - I 6 می - I, IV и VI 5
 - VI 11 Срав. б. 149. 10 و - I, IV 9 б. оп. - VI 8 شوی - I 7 ببین تو همی کودکانرا
 IV - مغز جاننش - I 14 هرزبند - B; هیـرید - J 13 (описка вместо). - VI 12 بدو
 تیغ هور آن - IV; تیغ آب از - I 16 (так!). - J 15 رای مغزش - VI; مغز و جاننش
 I - 20 به بین - VI; نگو - I 19 ببین سیاوشش رو زود و هوش - VI 18 تو - I, IV 17
 - VI 21 چه فرمایدت دار گوش - VI; چه فرماید آنرا بکوش - IV; چه گوید همان را بکوش
 - I, IV и VI 24 گوهر و مشکبوی - IV; گوهر مشکبوی - J 23 آرد و - VI 22 فرمای
 - VI; پایسته - I, IV 27 دراز - VI 26 سیاوشش - VI; سیاوش بیامد - I, IV 25
 دلها - I, IV 28 (так!).

روان² شادمان و تهنی دل ز غم
 سیاوش همی بود ترسان ز بد³
 پر از شادی و⁴ بزم⁵ ساز آمدند
 پر از مشک و دینار⁷ و پر زعفران⁸
 عقیق و زبرجد⁹ بر آمیختند
 پر از درّ خوشاب روی زمین¹⁰
 همه بر سران افسران گران¹²
 پر از خوب رویان و پر خواسته¹⁴
 یکی تخت¹⁶ زرین درفشنده¹⁷ دید
 بدیما بیاراسته شاهوار¹⁸
 بسان بهشتی پر از رنگ و بوی
 سر¹⁹ جعد زلفش سراسر²⁰ شکن
 فرو هشته تا پای²² مشکین کمند
 بپای ایستاده سر افکنده پست
 فرود آمد از تخت سودابه تفت
 بیبر در گرفتش زمانی دراز

برفتند هر دو بیگجا¹ بهم
 چو برداشت پرده ز در هیرید
 شبستان همه پیشباز آمدند
 همه جام بود⁶ از کران تا کران
 درم زیر پایش همی ریختند
 زمین بود در زیر دیمای چین
 [می و رود و آوای¹¹ رامشگران
 [شبستان بهشتی شد¹³ آراسته
 سیاوش چو نزدیک ایوان¹⁵ رسید
 برو بر ز پیروزه کرده نگار
 بران تخت سودابه ماهروی
 نشسته چو تابان سهیل یمن
 یکی تاج بر سر نهاده بلند²¹
 پرستار نعلین زرین بدست
 سیاوش چو از پیش²³ پرده برفت
 بیآمد خرامان و بردش نماز

185

190

195

IV - доб.: سیاووشی زو گشت لرزان ز بد - VI³ ازو - I, IV² یکجای هر دو - I, IV¹

برو آفرین کرد و بردش نماز * سخن گفت با وی سپهبد براز
 جامه بود - VI؛ جامه بد - IV⁶ پر ز - VI⁵ بدیدار او - T⁴. (مکررست сверху справа)
 چو با زرّ و گوهر - I⁹. Б - перевод б. отсутствует.⁸ دیما - I, IV⁷ خانه بود - T
 IV - VI¹⁰ چو با زرّ گوهر - IV

زمین بود در زیر دیمای چین * زیر درّ خوش آب و دیما زمین
 VI¹⁴ بد - I, IV¹³ VI - б. оп.؛ افسر از گوهران - I, IV¹² می و بوی و آواز - I, IV¹¹
 لما توسط ایوان - Б؛ سیاووش چو اندر شبستان - T؛ سیاووشی نزدیک خانه - VI¹⁵ б. оп.
 Л - چو بهار - VI؛ شهیار - IV¹⁸ درخشنده - T؛ رخشنده - I, IV, VI¹⁷ کاخ - VI¹⁶
 سر زلفکاشی - VI؛ سر زلف و جعدش سراسر - IV؛ سر زلف جعدش سراسر - I²⁰ و доб.
 سیاووشی تا پیش - VI²³ تابان - IV²² نکند - Л²¹ شکن بر

- همی چشم و رویش به وسپید دیر
 همی گفت صد ره ز یزدان سپاسی 200
 که کس را بسان تو فرزندی نیست
 سیاوش بدانست³ کان مهر⁴ چیست
 بنزدیک خواهر خرامید⁵ زود
 برو خواهران آفرین خواندند
 بر¹⁰ خواهران بد زمانی دراز¹¹ 205
 شمسستان همه شد پر از گفت و گوی
 تو گویی¹⁶ بمردم نمازد همی
 سیاوش بپیش پدر شد بگفت
 همه نیکویی در جهان بهر تست
 ز جم و فریدون¹⁸ و هوشنگ شاه 210
 ز گفتار او شاد شد شهریار
 می²¹ و بربط و نای²² برساختند
 چو شب گشت پید²³ و شد روز تار
 پژوهنده سودابه را²⁶ شاه گفت
 ز فرهنگ و رای سیاوش بگویی 215

1 I - 200 и 201 пере-
 даны так: Б - 66. روز و هر شب - VI روز و شب هر - IV; روز و شب - I
 IV - 5 بهر - II 3 و جعلت تدعو له و ثغنی علیه: VI دانست - VI
 4 و آنها علی غیر طریقه السداد - B; نه از در مردیست - VI; نه ره ایزدیست
 برو بر همی گوهر افشاندند - VI 9 بی ساز - VI 8 جایگی - II 7 و خواهران رفت
 چو با خواهران از مادر بد زبانی دراز: VI 11 misra искажено: VI 11 چو با - I, IV 10
 خرامان بیامد بر - VI; خرامید آمد سوی - IV; خرامید و آمد بر - I 12 با خواهران بد
 B - перевод бб. 206; دیهیم جوی - VI; فرهنگ بوی - I 15 و L - доб. 14 که آمد - IV 13
 دیدیم پرده سرای و - T; دیدم پیرده سرای از - VI 17 گفتی - I, IV 16
 و 207 отсутствует. I, IV - 18
 بگنج و بتخت و کلاه - VI; بشمشیر و گنج و سپاه - I, IV 18
 چو سرمست - VI 23 ساز - IV 22 دی - VI 21 (ср. б. 213). شد اندر شمسستان کی نامدار - I 20
 پژوهید - IV 26 بیماراست ایوان چو خرم بهار - I 25 کی - IV 24 و لم ثمل - B; گشتند
 این راز بر من - VI 27 سودابه با

از آواز به گر ز دیدن¹ به-ست
 ندیدست² بر گاه³ خورشید و ماه
 چرا گفت باید سخن در نهان
 نماید که بیند ورا چشم بد
 پذیرد شود رای را⁴ گفت من
 نه از نامداران برزن دهم⁵
 بدیدار او در⁶ میان مهران⁷
 ز تخم تو و پاک پیوند تو
 بخواهد⁸ بشادی⁹ کند آفرین
 بزرگی بفرجام نام¹⁰ منست
 همی آفرین خواند¹¹ بر تاج و گاه
 ز بیگانه مردم نهفتن گرفت
 یکی آرزو دارم اندر نهان
 ز تخم¹² تو¹³ آید یکی شهریار
 تو دل برگشایی بدیدار اوی¹⁴
 ز گفت ستاره شمر موبدان¹⁵
 که اندر جهان یادگاری¹⁶ بود
 نگه کن پس پرده¹⁷ کی پیشین¹⁸

پسند تو آمد خردمند هست
 بدو گفت سودابه همتای شاه
 چو فرزند تو کیست اندر جهان
 بدو گفت شاه ار¹ بمردی رسد
 بدو² گفت سودابه گر گفت من
 هم³ از تخم خویشش یکی زن دهم⁴
 که فرزند آرد⁵ ورا⁶ در جهان
 مرا دخترانند مانند تو
 گر از تخم کی آرشی و کی پیشین⁷
 بدو گفت این⁸ خود بکام منست
 سیاوش بشمگیر شد نزد شاه
 پدر یا پسر راز گفتن گرفت
 همی⁹ گفت کز کردگار جهان
 که ماند ز تو نام من¹⁰ یادگار
 چنان کز تو من گشته ام تازه روی
 چنین یافتیم اخترترا نشان¹¹
 که از پشت تو شهریاری بود
 کنون از بزرگان یکی¹² برگزین

(так). 1) باواز دور ار بدیدن - VI; 2) از آواز به گر ز دیده - IV; 3) از آوازه و گر ز دیدن - I¹.

4) پذیرد شود - I⁶; 5) چنین - VI⁵; 6) تا - VI⁴; 7) یک شاه - VI³; 8) ندیدند - I, IV و VI²; 9) دهی - I⁸; 10) که - I, IV⁷; 11) پذیرد شود رای او - VI; 12) پذیره شود رای را - IV; 13) ز رای تو
 پذیرد آورد در - I¹¹; 14) از و - I¹⁰; 15) باشد - VI; 16) دارد - I, IV, VI⁹; 17) (так!) زیم - VI; 18) دهد - IV; 19) بدیدار اندر - VI
 IV - второе мисра б. 222 и бб. 223-227 и первое мисра б. 228 оп.

20) ز شادی - I¹⁶; 21) بخواهش - VI¹⁴; 22) کی نشین - I, IV, VI, VI¹³; 23) بدو - I¹⁹; 24) تو - I, IV و VI²⁰; 25) کرد - VI¹⁸; 26) بزرگی و فرجام کام - VI¹⁷; 27) کین
 وی - IV²²; 28) ز پشت - I, IV, VI و I²¹; 29) ب - перевод б. отсутствует.

30) چنین - VI²⁴; 31) زنی - I, IV²⁸; 32) شهریاری - IV²⁶; 33) بخردان - VI²⁵; 34) آمد از گفته موبدان
 کی نشین - I, IV, VI²⁷.

ز هر سو بی‌آرای و بی‌سواو² دست
 بفرمان و رایش سر افکنده ام
 جهاندار بر بندگان پادشاست³
 دگر گونه گوید بدین نگرود
 مرا در شبستان او کار نیست
 نه آگاه بد ز آب در زیر کاه
 ازو هیچ مندیش وز⁶ انجمن
 بجان تو بر⁸ پاسمانی بود
 نهانش⁹ ز اندیشه آزاد شد¹⁰
 توان پیش تختش نیایش گرفت
 همی بود پیچان¹¹ و خسته جگر¹²
 همی زو بدرزد بر تنش پوست

بخوان کسی آرش همان¹ نیز هست
 بدو گفت من شاه را بنده ام
 [هر آن کس که او برگزیند رواست
 نماید⁴ که سودابه این بشنود
 بسودابه زین گونه گفتار نیست
 ز گفت سیاوش بخندیده⁵ شاه
 240 گزین تو باید بدو گفت زن
 که⁷ گفتار او مهرمانی بود
 سیاوش ز گفتار او شاد شد
 بشاه جهان بر ستایش گرفت
 نهانی ز سودابه⁸ چاره‌گر
 245 بدانست کان نیز گفتار اوست

۳

سپهر از بر کوه¹⁴ تیره بگشت¹⁵
 ز یاقوت و زر¹⁶ افسری بر نهاد
 بی‌آراست و¹⁷ بر تخت زرین نشاند¹⁸
 کن ایدر برو با سیاوش بگوی¹⁹
 نهایی مرا²¹ سروبالای²² خویش

بدین داستان نیز شب¹³ گذشت
 نشست از بر تخت سودابه شاد
 همه دخترانرا بر خویش خواند
 چنین گفت با همبربد ماهروی
 250 که باید که رنجه²⁰ کنی پای خویش

تصحيح قیاسی (Л بیساو) - بگشای - IV, VI; بیسای - I² دگر - T; درون - VI¹
 بساویدن = بساویدن بمعنی دست بهم سویدن رک: لغت فرس، انجمن آرا، برهان قاطع - رداکتور)
 ز - T⁷ در - T و VI⁶ سیاوش خندید - VI⁵ مبادا - T; بپایید - VI⁴ VI - б. оп.³
 فخرج: Б - бб. 242 и 243 не переводит и передает так: 10
 I, VI, VI⁹ روانش - I, VI⁹ بجای تو در - VI⁸
 I¹⁴ در - I, IV и VI¹³ 244 стоит после б. 245. VI - б. 244
 I¹⁴ در - I, IV и VI¹³ 244 стоит после б. 245. VI - б. 244
 VI¹⁷ و - VI¹⁷ ز یاقوت زرد - I¹⁶ Б - перевод б. отсутствует.¹⁵ کوی - IV; خای - T
 و - VI¹⁷ و - VI¹⁷ ز یاقوت زرد - I¹⁶ Б - перевод б. отсутствует.¹⁵ کوی - IV; خای - T
 بمن - VI²¹ رنجی - VI²⁰ با سیاوش گوی - VI¹⁹ I, IV - доб. здесь б. 253 текста.¹⁸
 22 IV - چهر و بالای

بر آورد پوشیده راز از نهفت¹
 بدید آن نشست و سر و³ افسرش
 تو گفتی بهشتتست کاخ⁴ و سرای⁵
 بگوهر بیاراسته روی و موی
 ز⁸ پیشش بکش کرده سودابه دست
 که بودند چون گوهر نابسود
 پرستنده چندی بزرین کلاه
 که بسرشتهشان ایزد از شرم و ناز¹⁰
 نگه کن بدیدار و بالای اوی¹²
 ازیشان یکی چشم ازو بر نداشت¹⁴
 نیارد بدین شاه کردن نگاه
 ژکان و¹⁸ شمارنده بر¹⁷ بخت خویش
 که چندی چه داری¹⁸ سخن در نهفت
 که بر چهر تو فتر چهر پریست
 شود بیهش و برگزینند ترا
 نگه کن که با تو که²⁰ اندر خورد
 چندی آمدش بر²² دل پاک یاد

[بشد هرید با سیاوش گفت
 خرامان پیامد سیاوش² برش
 به پیشش بتان نوآیین بیای
 فرود آمد از تخت و شد پیش اوی⁶
 سیاوش بر⁷ تخت زرین نشست
 بتانرا بشاه نوآیین نمود
 بدو گفت بنگر بدین تخت و گاه
 همه⁹ نارسیده بتان طراز
 کسی کت خوش آید ازیشان بگوی¹¹
 سیاوش چو چشم اندکی بر گماشت¹³
 همه يك بدیگر بگفتند ماه¹⁵
 برفتند هر يك سوی تخت خویش
 چو ایشان برفتند سودابه گفت
 نگوئی مرا تا مراد¹⁹ تو چیست
 هر آن کس که از دور بیند ترا
 ازین خوب رویان بچشم خرد
 سیاوش فرو ماند و²¹ پاسخ نداد

255

260

265

¹ I, IV, VI и Б—б. оп. ² VI—برآمد ³ Л, VI—و оп. ⁴ IV, VI—
 سیاوش چو بر—⁷ IV, VI—سوی او—⁶ VI—
⁵ I—здесь б. оп., доб. после б. 248 текста. ⁸ IV, VI—به ⁹ I, IV—همی ¹⁰ VI—б. оп. ¹¹ T—سرپای او—¹² IV—
¹³ I—نداشت ¹⁴ I—¹⁵ I—¹⁶ I и T—یکایک ¹⁷ I—¹⁸ I—¹⁹ I, IV—نژاد ²⁰ VI—
 VI—²¹ Л—²² VI—
 полях, начало первого из них оторвано вместе с краем поля; после б. 260 Л доб. еще б., начало
 второго мисра которого также утрачено:

همی این بدان آن بدین بنگرید * [غمی] شد هر که رویش بدید
 همی این بدان آن بدین گفت ماه—¹⁵ I, IV—شاه—¹⁶ I и T—
 ز جان بر—¹⁷ VI—بمژگان—¹⁸ IV—یکایک—¹⁹ I و T—همان آن بدین این بدان گفت ماه—²⁰ VI—
 و—²¹ Л—²² VI—
²³ I—²⁴ IV—شمارنده—²⁵ VI—²⁶ I—
 оп. ²⁷ VI—در

- 270 که من بر دل پاک¹ شمیمون کنم
 شنیدستم از نامور مهتران
 که از⁵ پیشی با شاه ایران چه کرد
 پر از بند سودابه⁶ کو دخت⁸ اوست
 بپاسخ سیاوش چو بگشاد لب
 بدو گفت خورشید با¹⁰ ماه نو
 نباشد شگفت ار شود ماه خوار
 [کسی¹² کو چو من¹³ دید پر تخت عاج
 275 نباشد شگفت ار همه ننگرد
 اگر با من اکنون¹⁵ تو پیمان کنی
 یکی دختری¹⁶ نارسیده بجای
 بسوگند پیمان کن اکنون یکی
 280 چو بیرون شود زمین جهان شهریار
 نمازی که آید بمن بر²⁰ گزند
 من اینک بپیش تو استاده ام
 ز من هرچ خواهی همه کام تو
 سرش تنگ بگرفت و یک پوشه چاک²³
 285 رخان سیاوش چو گل²⁵ شد ز شرم
- به آید که از² دشمنان زن کنم
 همه³ داستانهای هاماوران⁴
 ز گردان ایران بر آورد گرد
 نخواهد همی⁷ دوده را مغز و پوست⁸
 پری چهره برداشت از رخ قصب⁹
 گر ایدونکه بینند بر گاه نو
 تو خورشید داری خود¹¹ اذر کنار
 ز یاقوت و پیروزه بر سرش تاج¹⁴
 کسی را بخوبی بکس نشمرد
 نپیچی و اندیشه آسان کنی
 کنم چون پرستار¹⁷ پیششت بپای¹⁸
 ز گفتار من سر¹⁹ مپیچ اندکی
 تو خواهی بدن زو مرا یادگار
 بداری مرا همچو او²¹ ارجمند
 تن و جان شیرین ترا داده ام
 بر آرم²² نپیچم سر از دام تو
 بداد و نبود آگه از شرم و پاک²⁴
 بیاراست مژگان بخوناب²⁶ گرم

هم از I-³ ازان به که از VI-² من بر تن پاک VI-¹؛ گر بر دل پاک I-¹
 نخواهد T-؛ نخواهم همی I-⁷ از تخم VI-؛ گر دخت IV-⁶ او I-⁵ نام آوران VI-⁴
 پری چهره بر داشت I-⁹ بود مغزش ز پوست VI-؛ دوده از مغز پوست IV-⁸ مرین
 پسی IV-¹² سر VI-¹¹ یا J-¹⁰ پری چهره را آمد از وی عجب IV-؛ لب از قصب
 گر ایدون که با من T-؛ اگر با من ایدون I-¹⁵ VI-¹⁴ 66. 275 و 276 оп. چون ترا I-¹³
 B- перевод б. дан после перевода следующего б. текста. چون ستاره به VI-¹⁷ دختر VI-¹⁶
 بر آید VI-²² جان I-²¹ که بر من بر آید IV-؛ که تا بر من آید I-²⁰ بر VI-¹⁹
 و قبلیت وجهه B-؛ بوسه حاک VI-؛ بوسه داد I, IV-؛ بوسه جاب J-؛ Конъектура редактора. خون VI-²⁶ خون IV-²⁵ همانگاه [و IV-²⁵ доб.] از شرم ناورد یاد I, IV-²⁴

مرا دور داراد گیپهان خدیو
 نه با اهرمن آشنایی کنم
 بجوشد دلش گرم گردد ز خشم²
 بدو بگردد شهریار جهان
 سخن گویم و دارمش چرب³ و گرم
 که اندر جهان خود⁴ ترا کیست⁵ نجفت
 نشایی بگیتی⁷ بجز شاه را
 نشاید بجز او⁹ که باشد¹⁰ مرا
 نگه کن که پاسخ چه یابی ازوی
 زبان را بنزدت گروگان کنم¹¹
 نیاید¹³ بدیگر کسی رای من¹⁴
 بیامیخت¹⁵ با جان تو مهر من¹⁶
 چنان آفریدی ای نگارین ز پیش
 مرا¹⁸ جز نهفتن همان¹⁹ نیست روی²⁰
 من ایدون گمانم که تو مادری
 ز گفتار او بود آسیمه سر²¹
 نگه کرد²² سودابه او را بدید
 ز کار سیاوش بسی کرد²⁴ یاد

چنین گفت با دل که از کار¹ دیو
 نه من با پدر بیوفایی کنم
 وگر سرد گویم بدین شوخ چشم
 یکی جادوی سازد اندر نهان
 همان به که با او با آواز نرم
 سیاوش ازان پس بسودابه گفت
 نهانی مگر نیمه⁶ ماه را
 کنون دخترت بس که باشد⁸ مرا
 برین باش و با شاه ایران بگوی
 بخواهم من او را و پیمان کنم
 که تا او نگردد¹² بالای من
 و دیگر که پرسیدی از چهر من
 مرا آفریننده از فر¹⁷ خویش
 تو این راز مگشای و با کسی مگوی
 سر باذوانی و هم مهتری
 بگفت این و غمگین بیرون شد بدر
 چو کاوس کی در شهبستان رسید
 بر شاه شد زان²³ سخن مژده داد

نهانی مگر - VI - 6 نیست - VI - 5 مر - T - 4 خوب - I - 3 بخشم - I - 2 راه - IV - 1
 نماید جز - I, IV و VI - 9 شاید - VI - 8 کسی را - VI - 7 نهانی بخوبی مگر - T - 2
 ب. VI - 14 نباید - VI - 11 بگردد - IV - 12 ب. VI - 10 او کسی
 مهر - IV - 17 B - перевод б. отсутствует. بر آمیخت - IV - 15 B - перевод б. отсутствует. 297 и 298 оп. VI - 16
 B - перевод б. 299 дан после перевода نهفتن سخن - IV, VI - 19 ب. 300 ترا - VI - 18
 B - перевод б. 300 текста. VI - 21

بگفت این بیرون شد از پیش او * پر از مهر جان بداندیش او
 IV - 23 کرد و - I, VI - 22 T - доб. вариант того же б.; I, IV - б. оп; B - перевод б. отсутствует.
 سیاوش می کرد - VI - 24 I, IV - 24 آن - VI - 24 زین

بتان سپهچشم کردم رمه
 که³ گفستی همی بارد از ماه مهر
 ز خودیان کسی ارجمندی نبود
 که ماه آمدش گفستی اندر کنار
 ز دیبای زربفت و زرین کمر
 همان⁸ طوق و هم تخت⁷ کند آوری
 جهانی سراسر پر از خواسته
 به اندیشه افسون فراوان بخواند
 روا دارم⁹ از بگسلد جان من¹⁰
 کنند¹⁴ آشکارا و اندر نهان
 کنم زو فغان بر سر¹⁷ انجمن

بسر بر نهاد افسری پر نگار¹⁸
 ز هر گونه با او سخنها براند
 کز انسان ندیدست کس تاج و گاه
 اگر بر نهی پیل باید دو بست
 نگه کن بروی و سر و²¹ افسرم
 بپیچی²³ ز بالا و از مهر من
 خروشان و جوشان و آزرده ام

که¹ آمد نگه کرد ایوان همه
 چنان بود ایوان ز بس خوبچهر²
 جز از دختر من پسندش نبود
 چنان شاد شد زان سخن شهسریار
 در گنج بگشاد و چندان⁴ گهر
 همان⁵ یاره و تاج و انگشتری
 ز هر چیز گنجی بد آراسته⁸
 نگه کرد سودابه خیره بماند
 که گر او نیاید بفرمان من
 بد و نیک و¹¹ هر چاره¹² کاند¹³ جهان
 بسازم¹⁵ گر او¹⁶ سر بپیچد ز من

نشست از بر تخت با گوشوار
 سیاوخش را در بر خویش¹⁹ خواند
 بدو گفت گنجی بیماراست شاه
 ز هر چیز چندانکه اندازه نیست
 بتو²⁰ داد خواهد همی دخترم
 بهانه چه داری تو²² از مهر من
 که تا من ترا دیده ام پرده ام²⁴

1 I, IV — چو — 2 VI — мисра искажено. 3 IV — تو — 4 I, VI — چندی — 5 I, IV, VI —
 VI — بیماراسته — 8 IV — و IV, VI — доб. و IV, VI — تخت و هم طوق — 7 I — هم از — 6 I, VI — هم از
 VI — و — 11 I, IV و VI — оп. 312 стоит после б. 313 текста. 10 I, IV — б. دارد — 9 VI — بیماراسته
 17 I — وگر — 16 VI — نسازم — 15 I, IV — کنم — 14 I, IV — کند — 13 I — اندر — 12 IV — چیز —
 20 I — سیاوش ردر را بر خویش — 19 VI — افسر پرنگار — IV — افسر زرنگار — 18 I, VI — سر بسر
 مرده ام — 24 I, IV, VI و T — نه پیچی — 23 IV — که — 22 I, IV, VI — و — 21 VI — ترا

بر آنم که خورشید شد لاجورد
 همی خون چکاند بدین چهر من¹
 ببخشای روز² جیوانی مرا
 بیارایمت یاره و تاج و گاه⁴
 نیاید دلت سوی پیمان من⁶
 شود تیره بر⁷ روی تو چشم شاه⁸
 که از بهر دل سر دهم من⁹ بمباد
 ز مردی و دانش جدایی کنم
 سزد کز تو ناید¹² بدینسان¹³ گناه
 بدو اندر آویخت سودابه چنگ
 بگفتم نهان از¹⁴ بداندیش تو
 بپیش خردمند رعنا کنی¹⁵
 بناخن دو رخ را همی کرد چاک¹⁸
 فغانش ز ایوان بر آمد بکوی
 که²⁰ گفتمی شب رستخیزست راست
 فرود آمد از تخت شاهنشاهی
 بسوی شبستان خرامید تفت²¹
 خراشیده و کاخ پر گفت و گوی

همی روز روشن نیبیمم ز درد
 [کنون هفت سالست تا مهر من
 یکی شاد کن در نهانی مرا
 فزون زان که داد³ جهاندار شاه
 و گر سر بپیچی ز فرمان⁵ من
 کنیم بر تو بر پادشاهی تباه
 سیاوش بدو گفت هرگز مباد
 چنین با پدر بی وفایی کنم
 تو بانوی شاه¹⁰ و خورشید گاه¹¹
 وزان تخت بر خاست با خشم و چنگ
 بدو گفت من راز دل پیش تو
 مرا خیره خواهی که رسوا کنی¹⁵
 بزد دست و¹⁶ جامه بدرید پاک¹⁷
 بر آمد خروش از شبستان اوی
 یکی غلغل از باغ و¹⁸ ایوان بغاست
 بگوش سپهبد رسید آگهی
 پراندیشه از تخت ز زمین بر رفت
 پیامد چو سودابه را دید روی

325

330

335

تخت و تاج و کلاه — I, IV — 4 داده — VI — 3: ببخشا بروز — IV — 2: VI — 6. op. — 1
 ب.: 326 на два одинаковых по содержанию бб. — I — 6 اگر تو بپیچی ز گفتار — I, IV — 5
 اگر تو بپیچی ز گفتار من * نیایی نباشی بدین یار من — VI — 7 نیایی نباشی بدین یار من: вариант мисра — VI
 و آنست زوجت الملک — B: توپی پادشاهی — VI — 10 من نهم دین — VI: زمین دهم دین — I, IV و T — 9
 — I, IV, VI — 14 ازینسان — VI — 13 آید — IV — 12 و شمس العشرة — B: خورشید و ماه — IV — 11
 کاخ — I — 19 کند پای — IV — 18 جای — IV — 17: op. — I — 16 کنم — T — 15 نهانی — T: نهان
 و تفت — IV, VI — 21 تو — IV و T — 20 کاخ و — IV, VI

- 340 ز هر کس بی‌پرسید¹ و شد تنگ‌دل
 خروشیید سودابه در پیش او
 چنینه⁴ گفت کامد سیاوش بتخت
 که جز تو نخواهم کسی را ز بن
 [که از تست جان و دلم⁷ پر ز مهر
 بینداخت افسر ز مشکین سرم
 پر اندیشه شد زان سخن شهریار
 بدل گفت از¹⁰ این¹¹ راست گوید همی
 سیاوش را سر بیاید بریند
 خردمند مردم چه گوید کنون
 کسی را¹³ که اندر شبستان بدند¹⁴
 گسی کرد و¹⁶ بر گاه تنها بماند
 بهوش و خرد¹⁸ با سیاوش گفت¹⁹
 نکردی²¹ تو این بد که من کرده‌ام
 چرا²² خواندم در²³ شبستان ترا
 کنون²⁵ راستی جوی و با من بگوی²⁸
 سیاوش گفت²⁸ آن کجا رفته بود
 چنینه³⁰ گفت سودابه کین نیست راست
 بگفتم همه هرچ شاه جهان
- 345
 350
 355

چنینت - I, IV - همی - IV - از کار آن - VI - بدانست - I - بپوشید - IV -
 خروشیید - VI - ب. от-
 сутствует. 4 VI - 6. оп.; Б - перевод б. от-
 сутствует. 7 I, IV - تنم - 8 VI - 6. оп.; Б - перевод б. от-
 сутствует. 9 I, IV и VI - گونه - 10 Так в IV и T; в Л, I, VI - ار - оп. 11 VI -
 کس -
 12 I, IV и T -
 Б - перевод б. отсутствует. 13 I, IV и T
 -
 14 Л - بدید - 15 IV - оп., стоит после слова
 16 I - оп. 17 VI - б. оп.
 18 VI -
 19 I, IV -
 20 I, IV -
 21 VI -
 22 VI -
 23 VI -
 24 I, VI -
 25 I, VI -
 26 I и T -
 27 I, T -
 28 I, IV, VI -
 29 Б - перевод б. отсутствует. 30 VI -
 28 I, IV, VI -
 29 Б - перевод б. отсутствует. 30 VI -

360 ز فرزند وز¹ تاج وز خواسته
 بگفتم که چندین برین بر³ نهم
 مرا گفت با خواسته کار نیست
 ترا بایدم زین میان گفت⁵ بس
 مرا خواست کرد بکاری⁷ بچنگ
 نکردمش¹⁰ فرمان همی¹¹ موی من
 یکی کدوکی دارم اندر نهان
 365 ز بس رنج کشتنش¹² نزدیک بود
 چنین گفت با خویشان شهریار
 برین کار بر نیست جای شتاب
 نگه کرد باید بدین در¹⁵ نخست
 370 بیبیم کزین دو گنه کار کیست
 بدان باز جستن همی چاره جست
 بر و بازو و سر و بالای او¹⁹
 ز سودابه بوی می و²⁰ مشکتاب
 ندید²³ از سیاوش بدان گونه پوی²⁴

1 — VI 2 ز فرزند و وز — J 1
 ز فرزند و از گنج آراسته * ز دینار و از تاج و از خواسته
 و لست B — передает б. так: نه روی کسی — VI 6 و IV — 5 نهم — VI 4 سر — I, IV 3
 دو دستم — VI 9 اندر آورد — I, IV 8 کناری — K — sr. также بیماری — VI 7 آرید سواک
 بردنش — IV 12 چنین — VI 6 همه — I, IV 11 نبردمش — T — IV, VI 10 بگردن در آورد تنگ
 آرد خرد را شتاب — I — I; بخواه — J — 14 شتاب — J — 14 او — VI 13
 B — misra передано که تنیدی خرد را در آرد بخواه — VI; آرد روانرا بخواه — IV
 T — 16 بدین بر — IV; برین در — J — 15 و الجام النفس بشکیمة العقل: так
 بازوی و هم — IV; بازو و برز بالای او — I 19 ببویند — J — 18 ب. оп. — VI 17
 K. так же: تافت — J — 21 بوی خوش — VI 20 بر و روی و دست و سر پای او — VI; سر پای او
 B — 26 ندید — T 25 روی — J — 24 نمود — VI 23 و I — 22 I; کافور و — K 22
 سیاوش و اعضاده و ثیابها فلم یجدها قد عبقت بأثر الطیب الذی کان علی سودابه و ثیابها

- 375 غمی گشت و سودابه را خوار کرد
 بدل گفت کاینرا بشمشیر تیز
 ز هاماوران زان پس اندیشه³ کرد
 و دیگر بدانگه⁷ که در بند بود⁸
 پرسنتار سودابه بد روز و شب
 سه دیگر که يك دل پر از مهر داشت
 چهارم کزو کودکان داشت خرد
 سیاوشی ازان کار بد بی گناه
 بدو گفت ازین¹⁸ خود میندیش هیچ
 مکن یاد ازین هیچ¹⁸ و با کس مگوی
- 380 دل خویشتن را¹ پر آزار کرد
 بماید کنون کردنش² ریز ریز
 که آشوب خمیزد پر آواز⁴ و⁵ درد⁶
 بر او نه⁹ خویشی و نه پیوند بود⁸
 که¹⁰ پیچید ازان درد¹¹ و نگشاد¹² لب
 بمایست زو هر بد اندر¹³ گذاشت
 غم خرد را خوار¹⁴ نتوان شمرد¹⁵
 خردمندی وی بدانست شاه
 هشیواری و رای و دانش¹⁷ بسیج
 نماید که گیرد سخن رنگ و بوی
- 385 چو دانست سودابه کو گشت خوار
 یکی چاره جست اندر²⁰ آن کار زشت²¹
 زنی بود با او سپرده²³ درون
 گران بود و اندر شکم بچه داشت
 بدو راز بگشاد و زو چاره جست
 چو پیمان ستد چیز²⁶ بسیار داد
- 390 همان سرد شد بر¹⁹ دل شهریار
 ز²² کینه درختی بنوی بکشت
 پر از جادوی بود و رنگ و فسون²⁴
 همی از گرانی بسختی گذاشت
 کز آغاز پیمانت خواهم نخست²⁵
 سخن²⁷ گفت ازین در مکن هیچ یاد²⁸

4 B زان پس پس یاد—VI³ بمایدش کردن همه—VI² دل خویش را زو—VI¹
 тексте по К (ред.); Л, I—آواز—IV, VI—آزار [VI—ز] از—I⁵ оп. T—که بر خمیزد—VI⁶
 به—I, IV, VI¹⁰ برو بر نه—IV⁹ اوی—VI⁸ در آنگه—I, IV⁷ آشوب و جنگ و نبرد
 بر—I, IV—وچنان بر غم خرد—K; Л—Так в K; هر بدی در—VI¹³ بگشاد—VI¹² رنج—VI¹¹
 کین—I¹⁶ بنتوان سپرد—I, IV¹⁵ غم خرد را خرد—T; بچاره غم خورد—VI; غم خودش جان
 نیز و—IV; نیز—I¹⁸ هشیوارو با رای و دانش—VI; هشیواری و رای رفتن—I, IV¹⁷ ار—VI
 I, IV¹⁹ به—VI²² دست—VI²¹ کاندر—L²⁰ پیاویخت اندر—VI; و پیاویخت با وی—I, IV¹⁹
 I, IV, VI²⁶ درست—I, IV, VI²⁵ بند و فسون—I, IV, VI²⁴ ببرزن—VI; پسرده—IV
 390 27 VI و T—بزن—VI²⁸ 390 и 391 стоят после б. 392 текста; Б—перевод б. отсут-
 ствует, а дальнейший текст дан в косвенной речи.

یکی داروی ساز کین بـفـگـنـی
مگر کین همه بند و² چندین دروغ
بـکـاوس گویم⁶ که این از منند⁷
مگر کین شود بر سیاوش درست
گرین نشنوی¹⁰ آب من نزد شاه
بدو گفت زن من ترا بنده ام
چو شب تیره شد داروی خورد¹¹ زن
دو بچـه چنانچون بود دیوزاد
نهان کرد زن را و او خود بغفت
در ایوان پرستار چندانک¹⁶ بود
یکی طشت زرین بیارید¹⁸ پیش
نهاد اذران²⁰ بچـه اهرمن
دو کودک بدیدند مرده بطشت
چو بشنید کاوس از ایوان خروش
بپرسید و گفتند با شهـریار

تـهـی مانی¹ و راز من نشکنی
بدین³ بچـگان تو باشد⁴ فروغ⁵
چنین کشته بر دست اهریمنند⁸
کنون چاره این بمایدت جست⁹
شود تیره و دور مانم ز گاه
بفرمان و رایت سر افکنده ام
که بفتاد زو بچـه اهرمن¹²
چه گونه بود بچـه¹³ جادونژاد
فغانش بر آمد ز کاخ¹⁴ نهفت¹⁵
بـنـزدیک¹⁷ سودابه رفتند زود
بگفت آن¹⁹ سخن با پرستار خویش
خروشید و بـفـگـند²¹ بر جامه²² تن²³
از ایوان بکیوان فغان بر گذشت²⁴
بـلـرزید در خواب و بگشاد²⁵ گوش
که چون گشت²⁸ بر ماهرخ²⁷ روزگار

395

400

405

VI-³ چنین بود - VI-² چنین بند و - I, IV-² بهی یابی - VI-¹ زمین سازی - IV-¹
فافترح: 395-396-66-Б⁵ بچـه کارم بگیرد - IV-⁴ بچـگان تو بگیرد - I, VI-⁴ ازین
گویند - VI-⁶ علیها حیثیتها آن تسقط ما فی بطنها لتجعلها ذریعة الی إثبات صدقها عند الملک
ذکر این نشنود - I-¹⁰ بماید جست - VI-⁹ misra искажено - VI-⁸ منست - VI-⁷
IV-¹¹ اگر نشنوی - VI-¹² доб. здесь б. 402 текста, но порядок misra обратный.
بکاخ از - T-¹³ بکوی از - I, IV-¹⁴ چه دیو که دارد ز - VI-¹³ چه باشد خود از دیو و - I-¹³
همه نزد - I-¹⁷ هر چند - I-¹⁶ 399-400-66-Б. I, IV, VI и T-¹⁵ стоят после б. 402 текста.
نهاد - T-¹⁸ نهادند دو - I, IV-¹⁸ نهادند زو - L-²⁰ نگفت این - I-¹⁹ بیآورد - I, IV, VI и T-¹⁸
جامه: در متن بمعنی رختخواب، جامه خواب («بخواب و بارامش»²² افگند - VI-²¹ اذرو
- IV-²¹ جامه ز تن - I, VI-²³ آمد شتاب * بغلتید بر جامه افراسیاب) (رداکتور)
و بگشاد - I-²⁵ Б - перевод б. отсутствует.²⁴ خروشی بر آمد سوی انجمن: второго misra:
پر خون رخ - VI-²⁷ زبـر خوب رخ - I, IV-²⁷ چون رفت - I, IV-²⁶ در خواب

بشیم‌گیر بر خاست و آمد دژم
 سراسر شبستان بر آشفته دید
 فگنده^۳ بخواری و خسته‌جگر
 بدو^۴ گفت روشن بزمین آفتاب^۵
 بگفتار او خیره ایمن شدی
 برفت و در^۷ اندیشه شد^۸ یک‌زمان
 نشاید که این بر دل آسان کنم^۹
 کسی را که کردی به اختر نگاه
 بپرسید و بر تخت زرین نشاند
 سخن گفت هر گونه با مهتران^{۱۱}
 بدانش بداند کردار^{۱۳} اوی
 همی داشت پوشیده اندر نهفت^{۱۴}
 بران کار^{۱۶} یک هفته بگذاشتند^{۱۷}
 بجامی^{۱۸} که زهر افگنی^{۱۹} می بود
 نه از پشت شاه و نه زین^{۲۱} مادرند
 ازین^{۲۳} زیچها جستن آسان بدی^{۲۴}
 نه اندر زمین این شگفتی بدان
 بگفتند با شاه^{۲۷} اندام

همی گشت آن شب نزد^۱ هیچ دم
 بر انگونه سودابه را خفته دید
 دو کودک بران گونه بر^۲ طشت زر
 ببارید سودابه از دیده آب
 همی گفت بنگر^۶ چه کرد از بدی
 دل شاه کاوس شد بدگمان
 همی گفت کاینرا چه درمان کنم^۹
 ازان پس نگه کرد کاوس شاه
 بجست و ز ایشان^{۱۰} بر خویش خواند
 ز سودابه و رزم هاماوران
 بدان تا شوند^{۱۲} آگه از کار اوی
 وزان کودکان نیز بسپار گفت
 همه زیچ و صرلاب^{۱۵} بر داشتند
 برانجام گفتند کین کی بود
 دو کودک ز پشت^{۲۰} کسی دیگرند
 گر^{۲۲} از گوهر شهریاران بدی
 نه پیداست رازش درین^{۲۵} آسمان
 نشان^{۲۶} بداندیش ناپاک زن

روشن‌تر از آفتاب—VI-5 همی—I-4 نهاده—I, IV-3 با—II-2 و نگشاد شب—I-1
 همی گفتمت او—I-6. 409 и 410 на полях; VI—66. 409 и 410 стоят после б. 411 текста.
 VI—6. оп. کنیم—I-9 بد—VI-8 پر—VI-7 همی گفت کورا—VI- همی گفتمت کو—IV-
 I, IV-12 هر گونه اندر آن—VI-11 بگفت و ردانرا—VI- جست و از ایران—I, IV-10
 نهفته برون آوردند—IV, VI-14 بداند همه کار—VI- نیز آرند بر کار—I-13 شود
 صرلاب—I, IV, VI-15; [آورید—VI] از نهفت
 بجایی—VI-18. б. повтoрен дважды. I-17 بدانگونه—VI-16 اصطرابات—B
 که—II-22 شاه اند نه زین—VI- شاه و ازین—IV-21 بند—VI-20 آگنی—I, IV, VI-19
 رویش بر—VI- رازش برین—I-25. Б—перевод б. отсутствует. I-24 б. оп.; VI-23
 و با—I, IV, VI-27 نشاید—VI-26

همی داشت پوشیده اندر² نهفت
 ز جادو جهانرا بر آمد قفیز³
 ز شاه جهاندار فریاد خواست
 بزخم و بافگندن⁵ از تخت و گاه⁶
 زمان تا زمان سر⁸ ز تن بگسسلم
 چه گوئی سخنه‌های نادل پذیر¹⁰
 بفرمود تا برگرفتند راه
 زن بدکنش را بجای آورند
 جهان دیدگان نیز¹³ بشتافتند
 بخواری بمردند نزدیک شاه
 بسی روزرا¹⁶ داد نیزش نوید¹⁷
 بپردخت از او شهریار بلند
 نمود²¹ شاه پرمایه²² همداستان
 بسی چاره جویند²⁵ و افسون²⁶ برند²⁷
 برید و این دانم آیین³⁰ و فر
 ز شمشیر گفتند وز دار و چاه
 چه گویم بدین نامور پیشگاه

نهان داشت کاوس و با کسی¹ نگفت
 برین کار بگذشت یکهفته نیز
 بنالید سودابه و داد خواست
 همی گفت همداستانم ز⁴ شاه
 ز فرزند کشته⁷ پپیمچد دلم
 بدو گفت ای زن تو⁹ آرام گیر
 همه روزبانان درگاه¹¹ شاه
 همه شهر و برزن پهای آورند
 بنزدیکی¹² اندر نشان یافتند
 کشیدند بدبخت زن را ز راه¹⁴
 بخوبی¹⁵ پپرسید و کردش امید
 و زان پس بخواری و زخم و بمند¹⁸
 نمود¹⁹ هیچ خستو بدان داستان²⁰
 بفرمود کز پیش پیرون²³ برند²⁴
 چو خستو نیاید²⁸ میانش به ار²⁹
 بمردند زرا ز درگاه شاه³¹
 چنین گفت جادو که من بی‌گناه

425

430

435

440

¹ I, IV — здесь б. оп., доб. после б. 417 текста. این رازها در I, IV, ² با شه — VI ¹

³ I, IV — دل ⁴ IV — کشتن ⁵ I — этот б. и след. оп. ⁶ فتادن هم — IV ⁷ به — VI ⁴

همه منگر — VI; همه کارها را تو فرجام گیر — IV ¹⁰ بدو گفت شاه ای زن — IV, VI

¹¹ I, IV — نیز ¹² I, IV — بنزدیک — IV ¹³ مرزبانان بدرگاه — VI ¹¹ امروز و فرجام گیر

زیسی دادش از نیکو پها نوید — IV ¹⁷ روزها — I и T ¹⁶ بخوشی — I, IV и VI ¹⁵ برآه — VI

и VI ¹⁹ با زخم و بند — VI; و خوب و بمند — I, IV ¹⁸ بسی روزرا نیز دادش نوید — VI

— IV ²¹ نه خشنود شد زان شه راستان — IV; نخشنود شد زان شه دلستان — I ²⁰ نشد — T

Б — мисра; کنند — VI ²⁴ بیرون, сверху, پیران — I, IV ²³ I, IV ²² I — نشد شاه — I ²² نشد

передано так: ²⁶ I — چاره سازی — VI; چاره سازند — I ²⁵ I — فأمیر بآن تخرج الی ظاهر البلد

چو — I; چو خستو نیامد — I, T; ²⁸ Так в T; I — کنند — VI ²⁷ I — اکنون, сверху, پیران

(так!). ²⁹ I — چو خستو نباشد — VI; چو خشنود باشد — IV; خشنود ماند

ز نزدیک شاه — I ³¹ I — که جز این ندانیم بآیین — IV; که جز این ندانیم آیین — I ³⁰

بنزدیک شاه — VI; بدرگاه شاه — IV

جهان آفرین داند اندر نهفت
 ستاره شمر گفت² گفتار خویش
 پدیدند کز پشت اهریمنند³
 که نزدیک ایشان جز اینست راز⁴
 ز بهر⁶ سیاوش نیارند⁷ گفت
 بلرزد همی⁸ شیر در⁹ انجمن
 به بندد چو خواهد ره آب¹² نیل
 گرینزند ازو در صف کارزار¹³
 مگر دیده همواره پر خون بود
 چه¹⁷ گوید سخن وز که دارد¹⁸ سپاس¹⁹
 مرا هم فزون از تو پیوند نیست²⁰
 بدان گیتی افگندم این دوری
 که بر دارد²³ از رود نیل²⁴ آفتاب
 همی زار بگریست با او بهم
 بران کار بنهاد²⁷ پیوسته دل²⁸
 پژوهیم تا خود³⁰ چه آید بمن³¹
 ز سودابه چندی³² سخنها براند³¹

بگفتند با شاه کین زن چه گفت
 بسودابه فرمود¹ تا رفت پیش
 که این هر دو کودک ز جادو زنند
 چنین پاسخ آورد سودابه باز
 فزونستشان زین سخن در⁵ نهفت
 ز بیم سپهبد گو پیلتن
 کجا زور دارد به¹⁰ هشتاد¹¹ پیل
 همان لشکر نامور صد هزار
 مرا نیز پایاب¹⁴ او چون بود
 جزان¹⁵ کو بفرماید¹⁶ اخترشناس
 ترا گرم خرد فرزند نیست
 سخن گر گرفتگی چنین²¹ سرسری
 ز دیده فزون زان²² بیمارید آب
 سپهبد ز گفتار او شد درم
 گسی²⁵ کرد سودابه را²⁶ خسته دل
 چنین گفت کاندر نهان²⁹ این سخن
 ز پهلوی همه موبدانرا بخواند

445

450

455

پدیدار و از پشت اهریمنند - I, IV и T³ خواند - IV² دگر باره فرمود - I¹
 جز این - VI⁶; مرا نیست راز - IV⁴; چرا نیست راز - Л⁴ بدیدار زشتند و اهریمنند - VI⁶
 فرو بستشان - T³; فزونستشان در سخن زین - IV⁴; فزونست زیشان سخن در - Л, VI⁵ نیست راز
 بر - I, I⁹ همه - VI⁸ نیارید - VI⁶; نیارست - IV⁷ ز بیم - I, IV⁶ زین سخن در
 Б - перевод бб. 447 и 448 отсутствует¹³ رود - I, IV, VI¹² هفتاد - IV¹¹ چو - VI¹⁰
 VI²⁰ هر اس - VI¹⁹ داند - IV¹⁸ به - VI¹⁷ فرمان - IV¹⁶ چنان - VI¹⁵ ناپاب - IV¹⁴
 ترا غم خورد زانکه فرزند نیست * مرا غم فزون از تو پیوند نیست
 Б - перевод бб. 451 и 452 дан после перевода б. 453. سخن چون گرفتگی - VI²¹
 سودابه - VI²⁶ بسی - Л²⁵ نیک - VI²⁴ بر داشت - VI²³ فراوان - VI²² برین
 б. оп. VI³¹ - بر - VI³⁰ جهان - I, VI и T²⁹ ب - перевод б. отсутствует²⁸ بنهاده - I²⁷
 چندی - IV³²

چنین گفت موید بشاه¹ جهان
 چو خواهی³ که پیدا کنی⁴ گفت وگویی
 که هر چند فرزندی هستت ارجمند
 و زین دختر شاه هامانوران
 ز هر در⁵ سخن چون بدین گونه گشت
 چنین است⁶ سوگند⁷ چرخ بلند
 جهاندار سودابه را⁸ پیش خواند
 سرانجام گفت ایمن از هر دوان¹¹
 مگر کاتش¹³ تیز پیدا کند
 چنین پناسخ آورد سودابه پیش
 فگنده دو کدک نمودم بشاه
 سیاوش را کرد باید درست
 بپور جوان¹⁷ گفت شاه زمین
 سیاوش چنین گفت کای¹⁹ شهریار
 اگر کوه آتش بود بسپرم²¹

که درد² سپهبد نمازد نهان
 بماید زدن سنگرا بر سبوی
 دل شاه از اندیشه یابد گزند⁴
 پر اندیشه گشتی بدیگر کران
 بر آتش⁶ یکیرا بماید گذشت
 که بر بی گناهان نیاید گزند⁸
 همی با سیاوش بگفتن نشاند¹⁰
 نگردد مرا دل نه روشن روان¹²
 گنه کرده را¹⁴ زود رسوا کند
 که من راست گویم بگفتار خویش
 ازین پیشتر کس نمیند¹⁵ گناه
 که این بد نکرد و تباهی بچست¹⁶
 که رایت چه بیند کنون اندرین¹⁸
 که دوزخ مرا زین سخن گشت²⁰ خوار
 ازین تنگ²² خوارست اگر²³ بگذرم²⁴

¹ I، که شد - I² بدر - VI³ باید - B - перевод бб. 460 и 461 отсутствует. ⁴ I، فأن کان بریئا فلیس یصیبه B - б. передан так: ⁵ I، زهر دو - IV, VI ⁶ VI، بآتش - T⁷ فرمان - B - б. передан так: ⁸ B - б. переданы фразой: ⁹ JI - op. (описка). ¹⁰ VI - текст искажен. ¹¹ I - روان (без рифмы). ¹² IV - ¹³ IV, VI، آتش - JI - op.; 1 - گنه کار را - I¹⁴ ¹⁵ I - فعلی سیاوخش الدلالة علی - B؛ که این بد نکرد و تباهی بچست - JI, VI ¹⁶ ¹⁷ VI، سیاوخش را - VI ¹⁸ B - бб. 470-472 ¹⁹ I, IV, VI، با - I, IV, VI ²⁰ VI، گشته - VI ²¹ VI، بگذرم - VI ²² VI، نیمگ - T ²³ IV، تنگ - T ²⁴ VI، بسپرم - VI، اگر تنگ خوارست ازین

475 پیر اندیشه¹ شد جان کاوس کی² کزین دو یکی گر شود نابکار
 چو فرزند و زن باشدم خون و مغز⁵ همان به کزین زشت کردار⁶ دل
 چه گفت آن سپهدار نیکو سخن بدستور فرمود تا ساروان
 480 هیونان بهیزم کشیدن شدند بصد کاروان اشتهر سرخ موی
 نهادند هیوزم دو کوه بلند ز دور¹¹ از دو فرسنگ هرکش¹² بدید¹³
 همی خواست دیدن در¹⁶ راستی چو این داستان سر بر سر بشنوی
 485 نهادند بر دشت هیوزم دو کوه گذر بود چندانکه گویی²² سوار
 بدانگاه²⁴ سوگند پر مایه شاه و زان پس بموید بفرمود شاه²⁶
 بیآمد دو صد²⁸ مرد آتش فروز

B — نوشوم پی — VI — نیک خواه — IV 4 که فرزند — JI 3 شاه — IV 2 بد اندیش — I, JI 1
 باشد و خون مغز — I باشد و هوش مغز — JI 5 Так в T; перевод бб. 473—477 отсутствует.
 پادشاهی — VI 7 اندیشه — T; گفتار — VI 6 باشدم پاک مغز — VI 8 باشد از هوش و مغز — IV
 475 IV, 12 دور — I, VI 11 همه — VI 10 چند — IV 9 VI 8 — здесь доб. бб. 487 и 489 текста.
 فرارش نماید و تنش بر دمید — VI 15 جست باید — I, IV 14 که دید — VI 13 کسی — VI
 آمد همه — VI; у п. آید همی — IV 17 سر — VI 16 B — перевод бб. 482 и 483 отсутствует.
 VI — بزین بگروی — I, IV 20 بر — VI 19 دید — IV 19 بکار اندرون کزی و کاستی — T 18
 نظاره — JI 21 B — перевод бб. 485 и 486 оп., а б. 487 стоит после б. 477 текста.
 VI 25 دران کوه — VI 24 میانش بتنگی بکردی گذار — T 23 جنگی — T 22 هم آنجا
 IV 28 القطر المذاب — B 27 بفرمود موید بشاه — VI 26 چنین بود و آیین بد آیین
 میان دو صف VI 29 — б. 489 доб. после б. 477 текста, а здесь доб. б.:

همه روی گیتی سیه شد ز دود * زبانه بر آمد بچرخ کبود

490 نَخستین دمیدن سپه شد ز دود¹ زمین گشمت روشنتر⁴ از آسمان
 سراسر همه دشت بریان⁵ شدند سیاوش پیامد پیمیش⁷ پدر
 هشیوار و با جامهای سپید یکی تازی¹⁰ بر نشسته سیاه
 495 پراگنده کافور بر خویشتن بدانگه که شد پیمیش کاوس باز
 رخ شاه کاوس پدر شرم دید¹⁴ سیاوش بدو گفت انده مدار¹⁵
 500 سر¹⁶ پر ز شرم و بهایی¹⁷ مراسم ور ایدونک زین کار هستم گناه
 بنیروی یزدان نیکی دهش¹⁸ خروشی برآمد ز دشت و ز شهر
 چو از²³ دشت سودابه آوا شنید همی خواست کورا بد آید بروی
 505 جهانی نهاده بکاوس²⁶ چشم

1 I, IV — چو دود — 2 Л — زمانه (описка). 3 I, IV, VI и T — زود — Б — пере-
 вод б. отсутствует. 4 VI — جنبان تر — 5 I, IV — گریبان — 6 I, IV, VI — بریان — 7 VI — پیمیش —
 8 B — پیضا — 9 IV — زخی — 10 I, IV — بارگی — 11 I — می گرد — 12 VI — доб. و —
 13 I — پیاده شد از اسپ و — 14 IV — گشمت — 15 B — لا بآس علیک — 16 I, IV, VI — سری — 17 VI —
 حیایی — 18 VI — نیکو دهش — 19 Так в T; Л — کوره — 20 IV — آهن — 21 VI — سبام ز پیمیش — 22 I —
 порядок бб.: 503, 507, 504, 505, 508, 506, 509; VI — 503, 507, 504, 505, 506, 507 (вторично, вариант),
 508; бб. 509 и 510 оп.; ср. прим. 29 к б. 506. 23 Л — چندان — 24 VI — ازان — 25 VI —
 همی گفت جوشن و پر — 26 I, IV, VI — از ایوان بام آمد آتش — 27 I, IV — بزبانها پر از گفت — 28 VI — لب — 29 I — бб. 506 и 507 здесь оп.,
 см. прим. 22; B — перевод б. отсутствует; I, IV, VI — доб. здесь вариант б. 507:

نشد¹ تنگدل جنگ آتش² بساخت³
 کسی خود و اسپ سیاوش ندید⁴
 که تا او کی آید ز آتش برون⁵
 که آمد ز آتش برون شاه نو⁶
 ز تری همه⁷ جامه بی بر شدی
 که⁸ گفستی سمن داشت⁹ اندر کنار
 دم آتش و آب¹⁰ یکسان بود
 خروشییدن آمد¹¹ ز شهر¹² و ز دشت
 همه دشت پیشش درم ریختند
 میان کههان و میان مهران
 که بخشود بر بی گنه دادگر
 همی ریخت آب و همی خست روی
 نه دود و نه آتش نه گرد¹⁶ و نه خاک
 پیاده سپهبد پیاده سپاه
 ز کردار بد¹⁷ پوشش اندر گرفت¹⁸

سیاوش سیه را بتندی بتاخت
 ز هر سو زبانه همی بر کشید
 یکی دشت با دیدگان پر ز خون
 چو او را بدیدند برخواست غو
 اگر آب بودی مگر تر شدی
 چنان آمد اسپ و قهای سوار
 چو بغشایش پاک یزدان بود
 چو از کوه آتش بهامون گذشت
 سواران لشکر بر انگیختند
 یکی شادمانی بد اندر جهان
 همی داد¹³ مژده یکی را دگر¹⁴
 همی کند سودابه از خشم موی
 چو پیش¹⁵ پدر شد سیاوش پاک
 فرود آمد از اسپ کاوش شاه
 سیاوش را تنگ در بر گرفت

510

515

520

سیاوش بران کوه آتش بتاخت * تو گفستی که با اسپش آتش نشاخت
 [بساخت - VI]

VI - доб. бб.: 3 IV - کار آتش - VI; 2 I, IV - زپیش آتش - 1 IV - بشد -

چو آمد سیاوش با آتش فراز * چنین گفت کای داور بی نیاز
 مرا ده برین کوه آتش گذر * رها کن تنم را ز بند پدر
 بدین گونه بسپار زاری نمود * سیه را بر انگیخت چون باد زود
 کسی اسپ و خود و - VI; کسی خود سیاوش و اسپش ندید - I; 4 Л - б. на полях, не читается; Б - перевод б. отсутствует. 5 VI - вместо б. 509 доб. бб.:

ازان سوی دیگر برون رفت شاه * که مویی نشد بر تن او قماه
 زمانی برآمد سیاوخش شاه * پیامد شتابان بکردار ماه
 I, 10 گویی سمن دارد - VI 9 تو - I 8 همی بر تنش - T 7 سپهدار نو - I, IV 6
 همه مژده دادند - VI 14 داده - Л 13 ز کوه - IV, VI 12 خروشی بر آمد - VI 11 باد - IV, VI
 ز گرد اندرون - VI 17 باد - I, IV 16 نزد - VI 15 بر یکدیگر

525 текста.

بیمامد بمالید رخرا بخاک
 همه کامه دشمنان گشت² پست
 که پاکبیزه تخمی و روشن روان
 بزاید³ شود در⁴ جهان پادشا
 کلاه کیانی بسر بر نهاد
 همه کامها با سیاوش براند⁵
 نمود بر در گنج بند و کلید
 یکی گرز⁶ گاوپیکر بدست
 گذشته سخنها برو بر براند¹⁰
 فراوان دل من بیبازرده¹²
 که بر جان فرزندان من زمینهار
 برین گونه بر جادویی ساختی
 بپرداز جای و بر آرای کار
 جز آویختن نیست پاداش این
 تو آتش بدین تارک من بمار¹⁶
 مکافات این بد¹⁸ که بر من رسید
 نمود آتش تیز با او بکین²⁰
 دل شاه از غم²¹ بشوید همی
 نخواهم که داری دل از من بکین²³

سیاوش به پیش¹ جهازدار پاک
 که از تن آن کوه آتش پرست
 بدو گفت شاه ای دلیر جوان
 چنانی که از مادر پارسا
 به ایوان خرامید و بنشست شاد
 می آورد و رامشگران را بخواند
 سه روز اندر آن سور⁶ می در⁷ کشید
 چهارم بتخت کبی⁸ بر نشست
 بر آشفت و سودابه را پیش خواند⁹
 که بی شرمی و بد بسی کرده
 یکی بد¹¹ نمودی بفرجام کار
 بخوردی و در¹³ آتش انداختی
 نیاید¹⁴ ترا پوزش اکنون بکار
 نشاید که باشی تو اندر زمین
 بدو¹⁵ گفت سودابه کای شهریار
 مرا گر همی¹⁷ سر بیاید برید
 بفرمای و¹⁹ من دل نهادم برین
 سیاوش سخن راست گوید همی
 همه جادوی زال کرد²² اندرین

بر آید- IV³ کرد- I, IV, VI² سیاوش پیش- VI¹; سیاوش نزد- I, IV¹
 VI⁸ می- VI⁶; بر- IV⁷ خازنه- VI⁶ با سیاوش راند- VI⁵ بر- I, IV, VI⁴
 برو کرد راست- VI⁶; بدو باز راند- IV⁴; برو باز راند- I¹⁰ خواست- VI⁹ مهی
 I, IV¹⁴ بخوردی و بر- VI⁶; بخوردی و در- I, VI¹³ چو- VI¹² چه بازی- VI¹¹
 ابا من همی تخم کینه- VI⁶; I, IV, VI⁶; T-¹⁶ دگر- VI¹⁵ نماید- VI⁶; نماید
 به- VI¹⁸ بدو گفت گر- I, IV, VI¹⁷ 539 текста. б. здесь оп., доб. после б. 539
 نخواهم که باشد دلی- VI⁶ و T-^{VI}; نخواهم که باشی دلی پر ز کین- I, IV²⁰ و I¹⁹
 همان جادویی- IV²² دل پاک از آتش- VI⁶; دل شاه آتش- I²¹ [دلت- T] پر ز کین
 نمود آتش تیز با او بکین- I, IV, VI²³ (cp. б. 538). پاک بود

نگردد همی پشت شوخیت کوز
 کزین¹ بد که این² ساخت اندر نهان³
 همه شاه را خوازدند⁴ آفرین
 ز بد کردن خویشی پیچان⁵ شود
 ز دار اندر آویز و بر تاب روی⁶
 شمسستان همه بانگ⁷ بر داشتند
 نهان داشت رنگ⁸ رخس زرد شد⁹
 که دلرا بدین¹⁰ کار رنجه¹¹ مدار
 پذیرد مگر پند و آید بر راه
 گر ایدونکه¹² سودابه گردد تپاه
 ز من بپند او¹³ غم چو¹⁴ پیچان شود
 بدان تا بپخشند گذشته گناه
 ازان پس که خون ریختن دیدمش¹⁵
 و زان تخت¹⁶ بر خاست و¹⁷ آمد بدر
 دویدند و بردند او را¹⁸ نماز
 برو گرمتر شد دل شهریار
 که دیده نه برداشت از چهر اوی
 همی جادوی ساخت اندر نهان

بدو گفت نیرنگ داری هنوز
 به ایرانیمان گفت شاه جهان
 چه سازم چه¹ باشد مکافات این
 که پاداش این آنکه² بی جان شود
 بدخیم فرمود کین را بکوی
 چو سودابه را روی بر گاشتند
 دل شاه کاوسی بر درد شد
 سیاوش چنین گفت با شهریار
 بمن بخش سودابه را زین گناه
 همی گفت با دل که بر دست شاه
 بفرجام³ کار او پشیمان شود
 بهانه همی جست زان کار شاه
 سیاوش را گفت بپشیدمش⁴
 سیاوش بپوسید تخت⁵ پدر
 شمسستان همه پیش⁶ سودابه باز
 برینگونه⁷ بگذشت یک روزگار
 چنان شد دلش باز از⁸ مهر اوی
 دگر باره با⁹ شهریار جهان¹⁰

545

550

555

سپه VI-5 که T-4 3 VI-6. on. که او T- و VI و T-نجا؛ I, IV-2 که این I, IV-1
 B-б. передан 8 خود پشیمان VI-7 نه پاداش این و آنکه II-6 کرد بر شاه بر
 VI-доб. б.: 11 گر چه IV-10 نعره I, IV و T-9 ثم امر بالآخرة بصلیها تاک:
 همه آنچه من روی برگاشتند * چو سوداوه را نیز بگذاشتند
 I, IV-16 سرانجام VI-15 اگر ز آنکه VI-14 غمگین VI-13 ازین I-12
 I, IV-20 که چون ریختن دیدمت VI-19 پخشیدمت VI-18 که VI-17 داند این VI-
 VI-یک VI-پیش VI-جمعه I-24 سوی I-23 و IV-22 جای IV-21 دست
 جوان I-28 بر I-27 پر IV, VI-با I-26 برین نیز VI-25

بدان تا شود با¹ سیاوش بد
 ز گفتار او شاه⁴ شد در گمان⁵
 [بجایی که کاری چنین اوفتاد
 چنان چون بود مردم ترسکار
 بجایی که زهر آگند روزگار¹¹
 تو با آفرینش بسنده¹³ نه
 چنینست کردار¹⁵ گردان سپهر
 برین¹⁷ داستان زد یکی¹⁸ رهنمون
 چو فرزند شایسته آمد پدید

بدانسان² که از گوهر او³ سزد
 نکرد ایچ⁶ بر کس پدید از مهان⁷
 خرد بایند و دانش و⁸ دین و داد⁹
 برآید بکام دل مرد کار¹⁰
 ازو نوش¹² خیره مکن خواستار
 مشو تیز گر¹⁴ پرورنده نه
 نخواهد گشادن همی بر تو چهر¹⁶
 که مهری فزون نیست از مهر خون
 ز مهر زنان¹⁹ دل بایند برید²⁰

۴

که²¹ بشنید گفتار کارآگهان²²
 گزیده ز ترکان شمرده سوار²⁴
 و ز گشت کشور پر از گفت و گوی²⁵
 که از بزم رایش²⁶ سوی جنگ شد
 کسی را که بد²⁷ نیکخواه کیمان²⁸

بمهر اندرون بود شاه جهان
 که افراسیاب آمد و²⁸ صد هزار
 [سوی شهر ایران نهادست روی
 دل شاه کاوس ازان تنگ شد
 یکی انجمن کرد از ایرانیان

بدگمان - IV, VI 5 بگفتار او - VI 4 بد - I, IV 3 از انسان - VI 2 بر - VI 1
 6 VI - ب. 10 VI - ب. 9 IV - ب. 8 IV - و. 7 I, IV و T - نهان 11 I - неразобранные слова: 12 VI - پوش (описка?). 13 J -
 14 I, IV - چون 15 VI - آیین 16 IV - مهر 17 I, IV - یکی 18 I, IV -
 19 VI - زبان 20 VI - доб. бб.:

بکاری مکن نیز فرمان زن * که هرگز نه بیستی زنی رای زن
 چنین مهتر سوداوه و مهتر شاه * بنظم آوریدم درین جایگاه
 T - доб. б. 21 VI - چو 22 VI - доб. б.:

که اینک درین زودی افراسیاب * بکشستی برآید برین روی آب
 زگردان گزیده شمرده - IV زترکان گزیده شمرده سوار - I 24 که افراسیابست با - VI 23
 27 IV - جایش 26 I, IV - 25 I, IV, VI و T - б. 28 IV, VI - جهان کسی کو بدی

ز باد و ز آتش ز خاک و ز آب¹
 مگر³ خود سپهرش دگرگونه کشت⁴
 زبان را بخوبی⁵ گروگان کند
 بتابد ز پیمان و سوگند⁶ روی
 کنم روز روشن بدو بر⁸ سیاه
 وگر نه چو تیر از کمان ناگهان
 بسی زین بر و بوم ویران کند
 چو خود¹³ رفت بآید باوردگاه
 در گنج چندین چه باید گشاد
 سپردی بتیزی بدخواه خویش
 سزاوار جنگ¹⁵ و سزاوار کین
 نپیمم کسیرا بدین¹⁶ انجمن
 مرا رفت باید چو کشتی بر آب¹⁷
 به پیچم یکی دل برین¹⁹ رهنمون²⁰
 روانرا از اندیشه چون²¹ پیشه²² کرد
 بخوبی²⁴ بگویم بخوادم ز شاه
 ز سودابه و گفت و گوی پندر

بدیشان چنین گفت کافراسیاب
 همانا که ایزد² نکردش سرشت
 که چندین بسوگند پیمان کند
 چو گرد آورد مردم کینهجوی
 جز از من نشاید ورا⁷ کینهخواه
 مگر گم کنم⁹ نام او در¹⁰ جهان
 سپه سازد و رزم¹¹ ایران کند
 بدو گفت موبد چه باید سپاه¹²
 چرا خواسته داد باید بباد
 دو بار این سر نامور گاه خویش
 کنون پهلووانی نگه کن گزین¹⁴
 چنین داد پاسخ بدیشان که من
 که دارد پی و تاب افراسیاب
 شما باز گردید¹⁸ تا من کنون
 سیاوش ازان دل پر اندیشه کرد
 بدل گفت من سازم²³ این رزمگاه
 مگر کم رهایی دهد دادگر

575

580

585

1 VI-

چنین گفت با انجمن شهریار * که این ترک بدگوهر کینه دار
 I, VI, VI - 5 چه گونه بکشت - VI 4 و گر - IV 3 ز یزدان - IV; که یزدان - I, VI 2
 I, IV, 8 نماید شدن - VI; نماید کسی - I, IV 7 و از عهد - VI 6 بخوبی روانرا
 I, IV, 11 سپه سازد - I, IV 11 روز او در - VI; نام او از - IV 10 کند - IV 9 پروچر - VI и T
 I, IV, 14 ترا - VI 13 که با چند شاه - IV 12 سپه خواهد و ساز - VI; و ساز
 VI - 16 نه بینم همی کس بدین - IV; نه بینم همی کس درین - I 16 گنج - VI 15 پرگزین
 IV, 19 ساز گیرید - VI; باز لرزید - I 18 بآب - VI 17 نه بینم کسی اندرین
 B - перевод б. отсутствует. 20 بجای آورم کار با - T; نه پیچم همی دامن - VI; بجای آورم
 IV, 24 ساز - VI 23 پیشه - IV 22 پر - IV 21

- 590 دگر گزر ازین کار¹ نام آورم
 بشد با کمر پیش⁴ کاوسی شاه
 که با شاه توران بجویم نبرد
 چنیبن بود رای جهان آفرین
 برای و باندیشة نابکار
 بدین کار همداستان شد پدر
 ازو⁹ شادمان گشت و بنواختش
 بدو گفت گنج و¹¹ گهر¹² پیش تست
 زگفتار و کردار و از آفرین
 گو پیلتن را بر خویش خواند
 بدو گفت همزور تو¹⁴ پیل نیست
 600 ز گیتی هنرمند¹⁷ و¹⁸ خامش¹⁹ توی
 چو²⁰ آهن بمند²¹ بکان در گهر²²
 سیاوش پیامد کمر بر میان
 همی خواهد او جنگ²⁵ افراسیاب
 چو بیدار باشی تو خواب آیدم 605

3 VI-обратный 2 VI-گر 1 IV, T-کار 4 VI-نزد 5 VI-دستگاه 6 Б-دیبار التبری 7 VI-از ما 8 Л-доб. 9 VI-ازین 10 VI-پیشگه 11 I, IV-و оп. 12 I-کمر 13 I-ایران 14 I-با زور تو 15 I, IV-همانند رای 16 IV-پیل (без рифмы). 17 VI-بمانندة دست تو T-بمانندة رای تو VI-; تو خود 18 I-و оп. 19 VI-خواهش 20 VI-گر 21 IV-ببیند 22 Так в VI; Л, I, IV-گهر 23 VI-بندی کمر-доб. б.:

بدان ای خردمند رزم آزمای * بنزد سیاوش فرخنده رای
 I, VI-доб. вариант того же б.:

بدان ای سرافراز رزم آزمای * نبرده سیاوخش بزم آزمای
 и оп. б. 603 текста. 24 VI-б. оп. 25 I, IV-جنگ همی خواهد رزم VI-; بخواهد همی جنگ

26 I, IV-در خواب باشی VI-; آرام گیری

سـر مـا ه بـا² چـرخ در³ زـیر تـسـت
 سـخـن هـر چ گـویـی نـپـوشـنـده⁴ ام
 سـر⁶ تـاج او آسـهـان مـنـسـت
 کـه با جـان پـاکـت خـرد بـاد جـفـت⁸
 بـرآمـد بـیـامـد سـپـهـدار طـوس⁹
 در گـنـج¹⁰ دینـار بـگـشـاد شـاه
 هـمـان¹¹ خـود و درع و سـنـان و سـپـر
 فـرستـاد نـزد سـپـاوش کـلیـد
 قـوی سـاز کـن تا چـه¹⁴ آیدت رای
 دلـیـرـان جـنـگـی ده و دو هـزار
 ز گـیلـان¹⁹ جـنـگـی و دشت سـروچ
 گـزینـ کرد شـاه از در کارزار²⁰
 دلـیـر و خـردمـند و آزاده²³ بـود
 خـردمـند و بـیدار و خـامش بـدند²⁵
 چـو بـهـرام و چـون زنگه شـاوران
 بـر افـراختـند²⁶ اختر کـاویـان²⁷
 ز پهلـو سـوی دشت و²⁸ هـامـون شـدند²⁹

جـهـان ایـمن از نـیر¹ و شـمشـیر تـسـت
 تـهـمـتـن بـدو گـفت مـن بـندهـام
 سـپـاوش پـناه و روان⁵ مـنـسـت
 چـو بـشـنید ازو آفرین کرد و⁷ گـفت
 و زان پـس خـروشـیدن نای و کوس
 بـدرگـاه بـر انجـمن شـد سـپـاه
 ز شـمشـیر و گـرز و کـلاه و کـمر
 بـگـنـجـی کـه بـد جـامه نـابـرید
 کـه بـر جان¹² و بـر خـواستـه کـنـخدای¹³
 گـزینـ کرد ازان نـامـداران سـوار
 هم از¹⁵ پهلـو¹⁶ پارس و¹⁷ کوچ و بلوچ¹⁸
 [سـپـرور پـیـاده ده و دو هـزار
 از ایرـان هر آنکـس کـه گـزاده²¹ بـود²²
 بـیـالا و سـال سـپـاوش بـدند²⁴
 ز گـردان جـنـگـی و نـام آوران
 هـمـان پـنـج مـوبـد از ایرـانـیـان
 بـفـرمـود تا جـمله بـیـرون شـدند

610

615

620

همیشه برایت - VI؛ سراینده ام - L, IV⁴ بر - IV³ بر - I, IV, VI و T² گبر - VI¹ و L-دوب.⁶ سپاوش چو چشم و روان - T؛ سپاوش چشم و روان - I, IV⁵ سر افکنده ام و - I⁷ оп. VI-66. 609 و 610 оп. и заменены б.:⁸

بفـرمـود و لشـکر بـهـامـون شـدند * سـپـاه سـپـهـمد بـه بـیـرون شـدند
 I, IV, VI و T-⁹

برآمد خروشیدن بوق [نای - VI] و کوس * بیامد سپهمد سرافراز طوس
 آنچـه - IV, VI¹⁴ رهنمای - I, IV¹³ خوان - I, VI¹² هم از - VI¹¹ و L, VI-دوب.¹⁰
 IV-¹⁹ کوچ باوچ - VI-¹⁸ سر. و کوه باوچ - IV¹⁸ و - L, I¹⁷ پهلوی - VI¹⁶ همه - IV¹⁵
 از ایران کسی نیز کزاده بود - I²² آمده - IV؛ او زاده - L, VI²¹ و - VI-ب. оп.²⁰ پیلان
 بـر افـراختـه - I, IV و T²⁸ VI-ب. оп.²⁶؛ ندید - IV²⁵؛ ندید - IV²⁴ شه زاده - I²³
 VI-²⁹ 55. 622, 623 و 624 VI-²⁹ و - L, IV²⁸ оп. L-66. 621-643 на полях.²⁷ بـفـرمـوخـتند - VI
 оп.; L-слово شدند не дописано.

که بر خاک او نعل را پای نیست
 چو ماه درخشانده اندر میان
 [یکی تیز بر گشت گرد سپاه²
 که ای نامداران فرخنده‌پس]
 شده تیره دیدار بدخواه‌تان
 بپایروزی و شاد باز آمدن
 بگردان بفرمود و خود برنشست
 همی بود³ یکر روز با او بر راه
 گرفتند⁴ هر دو چو ابر⁵ بهار
 بزاری خسروشی بر انگیمختند⁶
 که دیدار ازان پس نخواهد بدن
 گهی نوش بار آورد گاه زهر
 سپاوش ابا⁸ لشکر جنگ‌جوی⁹
 ابا پیلتن سوی داستان کشید
 بنزدیک داستان فرخنده‌پس
 گهی با زواره گزیدی نشست¹³
 گهی در شکار و شمس‌تان¹⁴ بدی
 گو پیلتن رفت و دستان بماند¹⁶
 ز زابل هم از¹⁷ کابل و هندوان¹⁸

تو گفستی که اندر زمین جای نیست
 سر اندر سپهر¹ اختر کاویان
 ز پهلو برون رفت کاوسی شاه
 [یکی آفرین کرد پرمایه کی
 میداد جز از بغت همراه‌تان
 بنیک اختر و تندرستی شدن
 او زان جایگه کوس بر پیل بست
 دو دیده بر از آب کاوسی شاه]
 سرانجام مر یکدگر را کنار
 ز دیده همی خون فرو ریختند
 گواهی همی داد دل در شدن
 چنین است کردار گردنده دهر
 سوی گاه بنهاد کاوسی⁷ روی
 سپه را¹⁰ سوی زابلستان کشید
 همی بود یکچند¹¹ با رود و می
 گهی با تنه‌متن بدی می بدست¹²
 گهی شاد بر تخت داستان بدی
 چو یکماه بگذشت¹⁵ لشکر براند
 سپاهی برفتند با پهلووان

625

630

635

640

¹ IV — سراسر سپه ² VI — второе мисра б. 625, 66. 626—629 и первое мисра б. 630 оп.;

Б—передает бб. 625—630 так: *شیعه کیکاوسی و شیعہ مرحلتین* т. е. оп. те же строки, которые опущены в рук. VI. ³ IV, VI — رفت ⁴ I — доб. و ⁵ Л — доб. و ⁶ VI —

ز دیده فرو ریختند خون مهر * ز کردار گردنده گردان سپهر
 از ایران — ¹⁰ I, IV ⁹ VI — سپاوشش با — ⁸ VI ⁷ سوی کاخ کاوسی بنهاد — ⁶ VI
 در شکار — ¹⁴ I, IV ¹³ Б — бб. 638 и 639 отсутствуют. ¹² Л — می پرست — ¹¹ VI — شهر ا — ¹⁰ VI — یکماه — ⁹ VI —

ثم قاد جفاله و — ¹⁶ Б — б. передан так: *بنشست* — ¹⁵ VI ¹⁴ بانگار و نیستان — ¹³ VI — نیستان
¹⁸ I, IV, VI и Т — обратный порядок мисра; Л — после этого б. стоит
¹⁷ VI — همه — ¹⁶ VI — ساق عساکره
 б. 644 текста.

ز هر سو که بد نامور لشکری¹
 از ایشان فراوان پیاده² ببرد
 سوی طالقان آمد و مرورود
 از آن پس³ پیامد بنزدیک بلخ 645
 و زان روی⁴ گرسپیوز و بارمان
 سپهرم بد و⁵ بارمان پیش رو
 [که آمد سپاهی و شاه⁶ جوان
 هیونی⁷ بنزدیک افراسیاب
 که آمد ز ایران سپاهی⁸ گران 650
 سپهکش چو رستم گو پیلتن
 تو لشکر بیارای و چندی⁹ مپای
 بر انگیخت برسان آتش هیون
 سیاوش زین سو بپاسخ¹⁰ نهادند
 چو تنگ اندر آمد ز ایران¹¹ سپاه 655
 نگه کرد گرسپیوز جنگجوی

بخواند و پیامد بشهر هری²
 بنه³ زنگه شاوران را سپرد⁴
 سپهرش همی داد گشتی درود⁵
 نیاززد کسرا بگفتار تلخ
 کشیدند لشکر چو باد دمان⁶
 خبر شد بدیشان ز⁷ سالار نو
 از ایران گو پیلتن⁸ پهلوان⁹
 بر افگند برسان کشتی برآب¹⁰
 سپهرم سیاوش و¹¹ با او سران
 بیک دست خنجر بدیگر کفن
 که از باد کشتی¹² بچنبد ز جای
 کزینسان سخن راند¹³ با رهنمون
 سوی بلخ¹⁴ چون باد لشکر براند
 نشایست کردن بپاسخ نگاه¹⁵
 جز از جنگ جستن ندید ایچ روی

1 I, IV и T — مهتری 2 Так в VI; I, IV и T — زیدشت هری — Л; б. и б. передан так: 3 Л — سپاهی 4 I, IV и T — بره 5 Б — б. передан так: 6 I, IV и T — زان سوی 7 I, IV — وزان پس 8 I, IV — وزان سو 9 Б — б. 646 и первое мисра б. 647 передает так: 10 I, IV — سپه دم 11 VI — ازیشان به 12 IV — شاه جوان 13 I — نامور 14 IV — در میان 15 VI и T — نوندی 16 VI — سپهرم 17 VI — سپاه 18 I, IV — оп: 19 I — چندان 20 I и T — آتش 21 I, IV, VI — داشت 22 IV — اینجا 23 VI — جنگ 24 VI — و اصطهرم الى القتال 25 Б — перевод бб. 655 и 656 отсутствует.

بدروازۀ بلخ بر خاست جنگ²
 پیامد⁴ سیاوش⁵ لشکر فروز⁶
 بمبلغ اندر آمد گران لشکری
 بشد با سپه نزد افراسیاب

یکی نامه فرمود نزدیک شاه⁹
 چنان چون سزاوار بد بر حریر¹¹
 کزو گشت¹³ پیروز و به روزگار¹⁴
 فرازنده تاج و تخت و کلاه
 یکی¹⁵ را کند سوگوار¹⁶ و نژند
 خرد کرد باید بدین رهنمون
 ابا آشکارا نهان آفرید
 همه نیکوی باد فرجام کار
 بفر جهاندار با تاج و تخت¹⁹

چو ز ایران¹ سپاه اندر آمد بتنگ
 دو جنگ گران کرده شد در سه³ روز
 پیاده فرستاد بر هر دری
 گریزان سپهرم بدان⁷ روی آب

660

سیاوشی در بلخ⁸ شد با سپاه
 نوشتن بمشک و گلاب¹⁰ و عمیر
 نخست آفرین کرد بر کردگار¹²
 خداوند خورشید و گردنده ماه
 کسی را که خواهد برآرد بلند
 چرا نه بفرمانش اندر¹⁷ نه چون
 ازان دادگر کو جهنم آفرید
 همی¹⁸ آفرین باد بر شهریار
 بمبلغ آمدم شاد و پیروز بخت

665

فالتنقوا: ب-б. передан так: 2 I, IV - زبیر ساخت جنگ - 2 I, IV از ایران - VI چو ایران - I, IV
 IV - شماساسی - I⁵ چهارم - T⁴ دو - I, IV, VI, T, J, K, T³ Так в K, T; J, I, IV, VI³ علی باب مدینه بلخ
 و تناوشوا الحرب یومین متوالیین: 660 - 658 - B-бб. گیتی فروز - IV, VI⁶ شماساس
 و لما كان الیوم الثالث أهبّ الله تعالی لسیاوخش ریح الظفر و النصر فانهزمت الأتراك و
 VI⁸ بران - IV - ازان - I, VI⁷ ولو مدبرین و ابدتدروا الی عبور جیحون فارین
 B-бб. 661 - 674⁹ سیاوشی چو در بلخ - T سیاوخش بشنید و
 و كتب الی أبیه بما فیض الله له من الفتح و شرح له فی کتابه جمیع ما جرى و
 اخبره أن کرسیوز و أصحابه انهزموا و عبروا الماء و ساروا نحو ترمذ و أن افراسیاب
 نوشتند نامه بمشک - I, IV و T¹⁰ نازل فی السغد و استاذنه فی عبور جیحون لقتاله
 نیروو - IV: پیروز فرّ و هنر - I¹⁴ کزویست - I, IV¹³ دادگر - I, IV¹² VI-б. оп.¹¹
 چرا نه - I, VI¹⁷ سرفراز - IV¹⁶ کسی - VI¹⁵ پیروز به روزگار - VI¹⁴ فرّ و هنر
 پیروزه تخت - I¹⁹ همه - I, IV, VI¹⁸ نه ایدر بفرمانش اندر - IV: بفرمان او در
 VI-б. оп.

- 670 سه روز اندرین جنگ شد روزگار سپهرم² بترمذ شد و بارمان کنون تا بجیحون سپاه منست بسغد است با لشکر افراسیاب گر ایدونک فرمان دهد شهریار
- 675 چو نامه بر شاه ایران رسید بیزدان پناهید و زو جست بخت⁷ بشادی یکی نامه پاسخ نوشت که از آفریننده هور و ماه ترا جاودان شادمان باد دل همیشه پیروزی و فرهی
- 680 سپه بردی و جنگ را¹³ خواستی همی¹⁵ از لبش شیر بوید هنوز همیشه هنرمند بادا تانت ازان پس که پیروز گشتی¹⁷ بچنگ نیاید پراگنده کردن سپاه که آن ترک بدپیشه و ریمنست همان با کلاهست و با²¹ دستگاه
- چهارم ببخشود پروردگار¹ بکردار ناوک بجست از کمان جهان زیر فتر³ کلاه منست سپاه و⁴ سپهید بدان روی⁵ آب سپه بگذرانم⁶ کنم کارزار سر تاج و تختش بکیوان رسید بدان تا بیمار آید آن نو درخت⁸ چو تازہ بهاری در اردیبهشت⁹ جهاندار و بخشنده¹⁰ تاج و گاه زرد و بلا¹¹ گشته آزاد دل کلاه بزرگی و تاج مهی¹² که بخت و هنر داری و راستی¹⁴ که زد بر کمان تو از جنگ توز رسیده بکام دل روشنست¹⁶ بیمار اندرون کرد باید درنگ بپیمای روز و¹⁸ برآرای¹⁹ گاه که هم بدنژادست و هم بدتمنست²⁰ همی²² سر برآرد ز تابنده ماه²³

1 VI—б. стоит после б. 671 текста. 2 VI—سپهید. 3 IV—پتر. 4 I—و оп. 5 I, IV—
بفتر جهاندار—VI 6 8 شد بخت—VI 7 سپه را گزینم—VI 6 بکردار—VI 1 زبرین روی
جهاندار—VI 10 چو روشن بهار و چو خرّم بهشت—I, IV, VI 9 با تاج و تخت
I, IV, 13 و تاج شهی—VI 12 زغم—T 11 زغمان—VI 11 بخشنده و
VI—б. 681 стоит после б. 682
رسیده بکام دل—VI 16 رسیده بکام از دل روشنست—I, IV, VI 15
I, IV, VI—19 زورق—VI 17 گردی—I 18 و—I و T 18 ز راه و—VI 17 از دوشمنست
هم او—IV 22 هم—VI 21 بدنژادست و با اهریمنست—I, IV 20 بیمارای
VI—بخورشید و ماه—I, IV 23

بجنگ تو آید خود افراسیاب
 همی² دامن خویش در خون کشد³
 همانگه فرستاده را خواند پیش⁴
 همی تاخت اندر نشیب و فراز
 چو آن نامه شاه ایران بدید
 ز هر غم دل پاک⁵ آزاد کرد⁶
 بخندید و نامه بسر بر نهاد⁷
 نپیچید⁹ دل را ز پیمان اوی¹⁰
 پیامد بر شاه ترکان¹³ چو گرد
 که آمد سپهبد سیاوش بملخ
 بسی نامداران¹⁶ و جنگ آوران¹⁷
 سرافراز با گرز¹⁹ گاو میش
 سپردار با تیر و ترکش بدند
 یکی را سر اندر نیاید²⁰ بخواب
 غمی شد سر و اسب²² گردنکشان
 ز جنگش بدانگه²³ شتاب آمدی
 بنوی یکی جنگ آراستی²⁵

مکن هیچ بر¹ جنگ جستن شتاب
 گر ایدونک زین روی جیحون کشد
 نهاد از بر نامه بر مهر خویش
 بدو داد و فرمود تا گشت باز
 فرستاده نزد سیاوش⁸ رسید
 زمین را بموسید و دل شاد کرد
 از آن نامه شاه چون گشت شاد
 نگه داشت بیدار⁸ فرمان اوی
 وزان سو¹¹ چو گرسیوز شوخ مرد¹²
 بگفت آن سخنهای ناپاک¹⁴ تلخ
 سپهکش چو رستم سپاهی گران¹⁵
 ز هر يك¹⁸ ز ما بود پنجاه پیش
 پیاده بکردار آتش بدند
 نپرد بکردار ایشان عقاب
 سه روز و سه شب بود هم زین²¹ نشان
 از ایشان کسی را که خواب آمدی
 بغفتی²⁴ و آسوده بر خاستی

690

695

700

ز بند غمان پس دل- I-⁵ 6. оп. I-⁴ همه- VI- همان- IV-² در- VI-¹

VI-⁶ 6. оп. VI-⁷ (сп. прим. 6 по IV):

از آن نامه شاه دل کرد شاد * بنامه درون نام شه کرد یاد
 VI-

ثنا گفت بسیار و دل کرد شاد * بموسید و نامه بسر بر نهاد

8 I, IV - обратный порядок I, IV - VI-¹⁰ نتابید- VI-⁹ نگه داشتش حکم و - I, IV
 14 I, 13 I, IV и T - توران - 12 Так в VI; JI, I, IV - پس - 11 JI, I, IV -

VI-¹⁸ I, IV - کند آوران - VI-¹⁷ 6. оп. I-¹⁶ JI و I-¹⁵ I, IV, VI и T - سپه بیکران - VI-¹⁴ 6. оп. VI-

غمی گشت بر اسب - I-²² بی - VI-²¹ نیامد - IV, VI-²⁰ نیارد - VI-¹⁹ 6. оп. VI-¹⁸ 6. оп. VI-

IV - غمی شد دل مرد و - T-²³ I, IV, VI, T - غمی شد سر اسب - VI-²² 6. оп. VI-

ز نو باز جنگی بر آراستی - I, IV-²⁵ 6. оп. I, IV, VI - برفتی - VI-²⁴ 6. оп. I, IV, VI -

بنو باز جنگی بیماراستی - VI-

705 برآشفت چون آتش افراسیاب . که چندین چه گوئی¹ ز آرام و خواب²
 بگرسیموز اندر³. چنان بنگرید
 یکی بانگ برزد براندش⁴ ز پیش
 بفرمود کز نامداران هزار
 سراسر همه دشت پرچین⁷ نهید⁸
 710 بدین سان¹⁰ بشادی گذر کرد روز
 بخواب و بآرامش¹² آمد شتاب

۵

چو یک پاس¹⁴ بگذشت از تیره شب
 خروشی برآمد ز افراسیاب
 پرستندگان تیز¹⁸ بر خاستند
 715 چو آمد بگرسیموز آن آگهی
 بتیزی پیامد بنزدیک شاه²⁸
 بمر در گرفتش بپرسید زوی
 چنمین داد پاسخ که پرسش مکن
 بمان²⁵ تا خرد باز یابم یکی
 720 زمانی برآمد چو آمد بهوش

چنانچون کسی راز گوید¹⁵. بتب¹⁶
 بلرزید بر جای آرام و خواب¹⁷
 خروشدن و غلغل¹⁹ آراستند
 که شد تیره دیهیم²⁰ شاهنشاهی²¹
 ورا دید بر خاک خفته براه²⁸
 که این داستان با برادر بگویی
 مگو این زمان ایچ²⁴ با من سخن
 بمر گیر و²⁶ سختم بدار اندکی
 جهان دیده²⁷ با ناله و با خروش

I-⁵ برآمد-VI⁴ آنکه-VI; ایذر-IV³ I-² б. оп. بپیچید از جای-I و T¹
 بخوانند و از بزم-I, IV, VI⁶ توانا نبود اندر آن کار-VI; توانا نبود او بر آن خشم
 بفرمود کز نامداران هزار-I, IV و T⁷ نهید-IV⁹ آذین-I, IV و T⁸ سازند
 بدین سان-I, IV¹³ بآسایش-I, IV, VI¹² ب. оп. VI-¹¹ برایشان-IV; بدیشان-I¹⁰
 کسی باز گوید-VI¹⁵ بهره-I, IV, T¹⁴ و تغرق من کان عنده: B-¹⁶ ب. оп. خواب
 I و T¹⁹ نیز-IV, VI¹⁸ I, IV, VI-¹⁷ ب. оп. کسی کان بلرزد-T
 که تیره شد-VI²¹ آیین-I, IV²⁰ (так!). بر شاه با خواهش-VI; زبهر سو یکی غلغل
 ورا دید خفته-I, IV²³ بر شهریار-VI; زبدرگاه شاه-IV²² آن تخت و آن فرهی
 مگوی اندرین وقت-I, IV²⁴ ورا دید خفته ابر خاک خوار-VI; بران خاک راه
 دید-I, VI²⁷ و-IV²⁶ بدان-VI; II, I, IV

همی بود² لـرزان بـسان³ درخت
 که بگشای لب زین⁴ شکفتی بگوی
 که هرگز کسی این⁵ نمیـند بـخواب
 ز پیر و جوان نیز نشنیده‌ام
 جهان⁶ پیر ز گرد آسمان پیر¹⁰ عقاب
 بدو تا جهان¹⁸ بود نـمود چـهر
 بگـردش سـپاهی ز کـندآوران
 درفش مرا سر نـگـونـسار کرد
 سراپرده و خیمه¹⁵ گـشـتی نـگون
 بریده سران و تن افگنده خوار¹⁷
 چه نیزه بدست و چه تیر و کمان
 وزان هر سواری سری در کنار¹⁹
 سپه‌پوش و نیزه‌وران صد هزار
 مرا تاختندی همی²⁰ بسته دست
 ز پیوسته پیشم نمودی کسی
 یکی بادسر نامور پهلوان
 نشسته برو پور²² کاوس شاه²³

نهادند شمع و برآمد¹ بتخت
 پیرسید گرسپوز نامجوی
 چنین گفت پرمایه⁵ افراسیاب
 کجا⁷ چون شب تیره من دیده‌ام
 بیابان پیر از مار⁸ دیدم بـخواب
 زمین خشک¹¹ شغی¹² که گفتی سپهر
 سراپرده¹ من زده بر کران
 یکی باد برخاستی پیر ز گرد
 برفتی ز هر سو یکی جوی¹⁴ خون
 وزان لشکر من فزون از¹⁶ هزار
 سپاهی ز ایران¹⁸ چو باد دمان
 همه نیزه‌اشان سر آورده بار
 بر تخت من تاختندی سوار
 بر انگیختندی ز جای نشست
 نگه کردمی نیک هر سو بسی
 مرا پیشش کاوس بردی دوان
 یکی تخت بودی چو تابنده²¹ ماه

725

730

735

IV - 5 وین - IV; این - I, VI - 4 چو شاخ - I و T - 3 تـنـشـی - VI - 2 بپامد - VI, I - 1
 گرد - I, IV - 8 چنان - I, IV, VI - 7 کس این را - VI - 6 بپاسخ چنین گفت
 رود - I, IV - 14 تا روان - VI - 13 بوده - VI - 12 و - I, IV - 11 با - VI - 10 زمین - T - 9
 چو سیمد - VI, I, IV و T - 16 سراغ و سر خیمه - VI - 15
 ازان پس - VI - 18 و رأیت ألقا أو أكثر من أصحابی قد ضربت رقابهم: تاک
 B - to же; 19 L - объединяет первые мисра бб. 732 и 733 в один б. (оп. вторые мисра обонх бб.):

بـر تـخت مـن تاختندی سوار * همه نیزه‌اشان سر آورده بار
 VI -

ازان نیزه‌های سر آورده بار * بهر سو سواری سر بیک‌نار
 بران گرد - T; زبرو گرد - IV, VI - 22 سرش نزد - IV - 21 همه - IV, VI - 20
 I - начало лакуны.

23 IV - доб. б.:

چو دیدی مرا بسته در پیش¹ خویش²
 میانم بدو نیم کردی⁴ بتیغ
 مرا ناله و درد بیدار کرد
 نباشد جز از⁷ کامه نیکخواه
 نگون گشته بر بدسگال تو⁸ بخت
 که از دانش اندازه دارد بسی¹⁰
 از اخترشناسان و از بخردان¹²

دو هفته نمودی مرا سال پیش
 دمیدی³ بکردار غرنده میغ
 خروشیدمی من فراوان ز درد⁵
 بدو گفت گرسیوز این خواب شاه⁶
 همه کام دل باشد و تاج و تخت
 گزارنده خواب باید⁹ کسی
 بخوانیم بیدار دل موبدان¹¹

740

پراگنده گر¹⁵ بر در شه بود¹⁶
 بدان تا چرا کردشان خواستار
 سخن راند با هر يك¹⁷ از کم و بیش
 که ای پاک دل نیک پی¹⁸ بخردان
 ز کس بشنوم²¹ آشکار و نهان
 اگر زین سخن بر لب آرند دم²²
 بدان تا نباشد کسی زو بیمیم²⁴
 چو موبد ز شاه آن سخنها شنید

هر آنکس¹³ کزین دانش آگه بود¹⁴
 شدند انجمن بر در شهریار
 بخواند و سزاوار بنشانند پیش
 چنین گفت با نامور موبدان
 گر این¹⁹ خواب و²⁰ گفتار من در جهان
 یکی را نمانم سر و تن بهم
 بمخشدشان بیکران²³ زرّ و سیم
 ازان پس بگفت آنچه در خواب دید

745

750

جوانی دو رخساره مانند ماه * نشسته بدی نزد کاوسی شاه
 VI—доб. б.:

جوانی ستاده به پیشش درون * میان بسته بر چهره مانند خون
 و کان سنه غیر زائد عن: Б—переводит б. 738, опуская второе мисра: خون—VI¹
 ای پادشاه—IV⁶ بدرد—VI⁵ بدو نیمه کرده—IV⁴ دویدی—VI³ اُسبوعین
 VI—کزین دانش اندیشه آرد بسی—IV¹⁰ باشد—VI⁹ بدسگالانت—VI⁸ بجز—IV⁷ و T—
 کسانی—IV, T¹³ موبدان—IV¹² نخواهیم پند از دل بخردان—IV¹¹ کزین دانش آگاه دارد بسی
 T—هر کس—IV¹⁷ 66. 745—748 оп. VI—پوند—IV¹⁶ یا—IV¹⁵ پوند—IV¹⁴
 یقین—VI²¹ ز کس نشنوم—IV²¹ و—II²⁰ کزین—IV, VI¹⁹ باختراشناسان و هم
 VI—هم بسی—VI²³ اگر این سخن نشنوم پیش و کم—VI²² نشنوم
 کسی بر نباشد ز بیم

که این خواب را کی توان گفت راست
 زیبا نرا¹ بپاسخ گروگان کند
 گشاییم بر شاه و یابیم² داد
 بزبان دانه زبان داد شاه
 کجا⁴ برگشادی سخندهای نغز
 به بیداری آمد سپاهی گران⁸
 جهان دیده با وی بسی رهنمون⁷
 که این بوم گردد⁹ بما بر تماه¹⁰
 چو دیده¹¹ شود روی گیتی¹² برونک
 غمی گردد¹⁴ از جنگ او پادشاه¹⁵
 بتوران نمازد سر و¹⁶ تاج و گاه¹⁷
 ز بهر سیاوش بچنگ و بکین
 که ویران شود کشور از¹⁸ کاستی
 برین¹⁹ چرخ گردان نیابد گذر
 گهی پر ز خشم و گهی پر ز مهر
 نکرد²¹ ایچ بر جنگ جستن شتاب
 نهفته سخنها بسی²⁴ کرد یاد

بترسید وز شاه زنهار خواست
 مگر شاه با بنده پیمان کند
 کزین در سخن هرچ داریم یاد
 بزنهار دانه زبان داد شاه
 زبان آوری بود بسسیار مغز
 چنین گفت کز خواب شاه⁵ جهان
 [یکی شاه زاده بپیش اندرون
 [پران طالع اورا گسی کرد⁸ شاه
 اگر با سیاوش کند شاه جنگ
 ز ترکان نمازد کسی پارسا¹³
 وگر او شود کشته بر دست شاه
 سراسر پر آشوب گردد زمین
 پادانگ گاه یاد آیدت راستی
 جهاندار گر مرغ گردد بپر
 برین سان گذر کرد خواهد²⁰ سپهر
 غمی شد چو بشنید افراسیاب
 بگرسبوز آن رازها²² بر گشاد²³

755

760

765

— IV, VI 4 کز انسان — VI 3 گشایم باو شاه با مهر و — VI 2 روان را — I 1
 کند آشکارا برو بر نهان — VI 6؛ کنم آشکارا بتو بر نهان — IV 6 کای پادشاه — IV 5 که او
 فقال إن خارب الملك سیاوش اغبرت الآفاق و اختبط العالم: Б — 66. 758—761 переданы так:
 IV — доб. б.:

به بیداری اکنون سپاهی گران * از این نران بیاید دلور سهران
 کند بوم و پورا — IV و T 9 که بر طالعش بر کسی نیست — IV و T 8
 نمازد کسی پادشاه — IV 13 کشور — VI 12 دیبا — VI 11 دوده — IV 11
 پادشاه — T 15؛ پارسا — VI 15 مازد — VI 14 نمازد کسی را بگاه — T 14؛ نمازد یکی پادشاه — VI
 که پیدا شود کژی و — IV 18
 VI — 66. 763—765 оп. VI 17 سر و تخت و گاه — IV 17
 — IV, VI 24 در گشاد — VI 23 کارها — IV 22 نجست — IV 21 بر ما — VI 20
 ازین — VI 19

- 770 که گر من بچنگ سپاوش سپاه
 نه او کشته آید² بچنگ و نه من
 نه کاوش خواهد ز من نیز کین
 بجای جهان جستن و کارزار
 فرستم بنزدیک او سپم و زر
 مگر کین بلاها ز من بگذرد
 775 چو چشم زمانه بدوزم بگنج⁹
 نخواهم زمانه جز آن کو نوشت
 چو بگذشت نیمی ز گردان سپهر
 بزرگان بدرگاه شاه آمدند
 780 یکی انجمن ساخت با¹⁴ بخردان
 بدیشان چنین گفت کز روزگار
 بسا نامداران که بر دست من
 بسی شارسرستان گشت بیهارستان
 بسا باغ¹⁹ کان رزمگاه منست
 785 ز بیدادی شهریار جهان
 نزیاد²² بهنگام در دشت گور

نه آشوب گردد سراسر - IV⁴ از شر و شور - T³ گردد - VI² برانم - VI¹
 مبادا جز از راستی - VI⁵ نه گردد پر آشوب یکسر - T نه آشوب خیزد بروی - VI
 6 IV و T - هم از 7 IV - доб. бб.:

منوچهر گیتی بپخشید راست * همو بهره خویشتن کم بخواست
 ازان نیز کوه کنم دست خویش * زمینی که بخشیده بودم ز پیش
 و آفرج له عن بعض البلاد: B - доб. VI, T - доб. те же бб. с незначительными разночтениями;
 8 Л - (метр нарушен) که ترسم روان - VI⁹ ز آبی دو آتش - VI¹⁰ ز گنج - VI¹⁰ IV, VI و T -
 انجمن - VI¹⁴ B. оп. VI¹³ B. оп. VI¹² B. оп. VI¹¹ B. оп. VI¹¹ IV و T - رست
 نه بینم همی من جز از - VI¹⁶ نامی بینم همی روز این - IV¹⁶ سران - VI¹⁵ کرد با
 20 B - перевод B²⁰ بسی راغ - T¹⁹ و بسی زاغ - VI¹⁹ گلستان - T¹⁸ بدان نامدار - VI¹⁷
 24 IV - مشو - VI²³ بر آید - IV²² نیکوییها شود در - IV, VI و T²¹ B. отсутствует.
 بچه باز با فر

شود آب در چشمه خویش¹ قیر
 نگیرد² بنافه درون بوی مشک
 پدید آید از هر سوی کاستی³
 بجای غم و رنج داد⁴ آوریم
 نباید که مرگ آید از⁵ ناگهان
 به⁶ ایران و توران سرای منست
 بیارند هر سال باژ گران
 فرستم فرستم یکی داستان
 بجویم⁷ فرستم بی اندازه⁸ چیز
 همی⁹ خوبی و راستی¹⁰ خواستند
 بران دل نهاده که فرمان دهی¹¹
 نیامد کسی را غم و رنج¹² یاد
 که بیسیج¹³ کار و پپیمای راه
 ز لشکر گزین کن سواری دویست
 ز هر چیز گنجی بیماراسته¹⁴
 ز شمشیر هندی بزین نیمام¹⁵
 ز گسترده صد شتروار بار
 بگویش که با تو مرا جنگ نیست¹⁶
 که ما سوی ایران نکرديم روی

نپزد ز پستان نخچیر شیر
 شود در جهان چشمه آب خشک
 ز کژی گریزان شود راستی
 کنون دانش و داد یاد¹⁷ آوریم
 بر آساید از ما زمانی جهان
 دو بهر از¹⁸ جهان زیر پای منست
 نگه کن که چندین ز کند آوران
 گر ایدونک باشیید همداستان
 در آشتی با سیاوش نیز
 سران یک بیک پاسخ آراستند
 که تو شهریاری و ما چون رهی
 همه باز گشتند سر پر ز داد¹⁹
 بگرسیموز آنکه چنین گفت شاه
 بزودی بساز و سخن را²⁰ مه ایست
 بنزد سیاوش بر خواسته
 از اسپان تازی بزین ستام
 یکی تاج پر گوهر شاهوار
 غلام و کنیزک بمر هم دویست
 بپرسش فراوان و اورا²¹ بگوی

790

795

800

805

1 VI — در چشمها همچو — VI 2 ندارد — IV 3 نباشد — VI 4, VI — доб. б.:

مرا سیر شد دل ز جنگ و بدی * همی جست خواهم ره ایزدی
 هم — VI 8 دو بهر — VI 7 آیدت — VI 6 باز — VI 5 ناز — IV 5 پیش — VI 4 باز — IV 4
 — B 13 آشتی — IV, VI 12 همه — IV, VI 11 ز هر گونه — IV, VI и T 10 بگویم — VI 9
 — VI 16 کسی را نیامد ز غم هیچ — VI 15 باد — VI 14 перевод бб. 797 и 798 отсутствует.
 پرو تا — VI 18 برون رو بزودی و ایدر — VI 17 بزودی بساز و بره بر — IV 17 مکن هیچ
 — L 20 доб. здесь 20 (сп. б. 888). بمر و این نیمام — VI 19 شود کار آراسته
 و آنکه — VI 21 (مکرر): 801—803 текста (сверху приписка переписчика). повторно бб.

بسغددیم² و این پادشاهی جداست³
 ز بر شد جهان آن کجا بود زیر⁴
 ز مغز بزرگان⁵ خرد گشته شد
 که با کیمین و جنگ آشنایی نمود
 که آید درود و خرام و⁸ نوید
 که بر مهر دید از⁹ دلیران ترا
 شود جنگ و ناخوبی اندر¹¹ نهان
 بیمار آید آن رای تاریک¹³ تو¹⁴
 که گیتی بمخشش بگردان سپرد¹⁴
 ز جنگ و ز کیمین پای¹⁵ باز آوریم
 مگر نرم گردد سر جنگجوی
 بچربی¹⁶ بسی داستانهها بزن
 پرستنده و اسب و زرین ستام¹⁸
 بمر تا شود کار پیراسته¹⁹
 تن پهلووان از در گاه نیست

زمین¹ تا لب رود جیحون مراست
 همانست کز تور و سلم دلیر
 از ایرج که بر بیگنه کشته شد
 ز توران بایران⁸ جدایی نمود
 ز یزدان⁷ بران گونه دارم امید
 بر انگیخت از شهر ایران ترا
 بمخت¹⁰ تو آرام گیرد جهان
 چو گرسبوز آید¹² بنزدیک تو
 چنانچون بگناه فریدون گرد
 بمخشیم و آن رای باز آوریم
 تو شاهسی و با شاه ایران بگویی
 سخنها همی گوی با پیلتن
 برین هم نشان نزد رستم پیام¹⁷
 بنزدیک او هم چنمین خواسته
 جز از تخت زرین که او شاه نیست

810

815

820

۶

که روی زمین زو شد آراسته²⁰
 ز گردان²² فرستاده بر گزید

بیاورد گرسبوز آن خواسته
 دمان²¹ تا لب رود جیحون رسید

و انما صرنا الی: Б — передает б. так: VI — 3 مراست; VI — 2 پسندیم — VI — 1 ز چین — T —
 Б — перевод; مرا شد جهان آنچه بودم بزیر — VI — 4. السغد و هی من ممالکنا القدیمة
 از — IV — 7 از ایران و توران — IV, VI و T — 6 دلیران — IV, VI — 5. 807—812 отсутствует.
 — IV و T — 9 که آورد روز خرام و — VI; که آورد ازو روز خرم — IV — 8 از یزد — VI; ایران
 باریکی — IV — 13 آمد — Л — 12 ایدر — IV — 11 بتخت — VI; دمخت — Л — 10 کند مهربان بر
 — T — 18 غلام — IV, VI — 17 بخوبی — IV — 16 سران زیر سر بند — VI — 15. б. оп. — VI — 14
 (ср. б. 801 текста). ز هر چینیز گنجی بیماراسته — VI; نکارت آراسته — IV — 19
 — VI — 20. б. оп. — VI — 21
 ز لشکر — IV — 22 دوان — VI — 21

بدان تا رساند بشاه آگهی
 بکشتی بیکروز بگذاشت² آب
 فرستاده آمد بدرگاه⁴ شاه.
 سیاوش گو⁷ پیلتن را بخواند
 چو گرسیوز آمد بدرگاه⁸ شاه
 سیاوشی ورا دید بر⁹ پای خاست
 بموسید گرسیوز از دور¹¹ خاك
 سیاوش بنشاندش¹² زیر تخت¹³
 چو بنشست¹⁴ گرسیوز از گاه¹⁵ نو
 برستم چنین گفت کافراسیاب¹⁷
 یکی یادگاری بنزدیک شاه
 بفرمود تا پرده²⁰ بر داشتند
 ز دروازه شهر تا بارگاه²³
 835 کسی اندازه نشناخت آنرا²⁵ که چند
 غلامان همه با کلاه و کمر
 پسند آمدش سخت²⁸ بگشاد روی

که گرسیوز آمد بدان فرهی¹
 پیامد سوی بلخ دل پسر³ شتاب
 بگفتند⁵ گرسیوز آمد براه⁶
 و زین داستان چند گونه براند
 بفرمود تا برگشادند راه
 بخندید و بسیار پوش¹⁰ بخواست
 رخس پر ز شرم و دلش پر ز باك
 از افراسیابش بپرسید سخت
 بدید آن سر و افسر شاه¹⁶ نو
 چو از تو خیر¹⁸ یافت اندر شتاب
 فرستاد با من کنون در براه¹⁹
 بچشم²¹ سیاوش بگذاشتند²²
 درم بود و اسب و غلام و کلاه²⁴
 ز دینار وز تاج و تخت²⁶ بلند
 پرستنده با یاره و طوق زر²⁷
 نگه کرد و بشنید پیغام اوی²⁹

1 IV, VI — ابا فرهی 2 VI — بگذشت 3 IV — هم در 4 IV, VI —
 5 VI — مر 6 VI — بدادش خیر زان گو و نیکخواه 7 IV — بگفتش که 8 VI — بنزدیک
 آن روی 9 VI — چو دیدش ابر 10 VI — و عذرش 11 VI — بنشاندش 12 IV —
 بنشاند 13 Б — عند تخته 14 VI — افراسیاب 15 VI — و گاه 16 IV — و ماه 17 VI — از شاه 18 VI — و گاه 19 IV —
 فرستاده بودست با من براه 20 VI — فرستاد با من هم اکنون براه 21 IV — چنانچون ترا
 پیشگاه 22 VI — بگماشتند 23 IV — بپیش 24 IV — هدیه 25 VI — و برده 26 VI —
 27 IV — доб. б.: تخت و تاج 28 VI — تخت تاج 29 VI — اورا 30 VI — سپاه 31 VI —
 یکی یادگاری ز نزدیک شاه * ز بهر تو ای پهلوان سپاه
 28 IV, VI — доб. و 29 Л — за этим б. следует б. 841 текста.

- تہمتن بدو گفت يك هفته شاد
 [بدین خواهش اندیشه باید بسی
 840 چو بشنید گرسیوز پیش‌بین
 یکی خازنه اورا⁵ بیاراستند
 نشستند بیدار هر دو⁶ بهم
 ازان کار شد⁷ پیلتن بدگمان
 845 تلایه ز هر⁸ سو برون تاختند
 سیاوش ز رستم بپرسید و گفت
 که این آشتی جستن از بهر چیست
 ز پیوسته⁹ خون بنزدیک اوی
 گروگان فرستد بنزدیک ما
 850 نیاید¹³ که از ما غمی شد ز بیم
 چو این کرده باشیم نزدیک شاه
 برد زین سخن نزد¹⁶ او آگهی
 چنین گفت رستم که اینست¹⁸ رای
- همی باش¹ تا پاسخ آریم یاد²
 همان نیز پرسیدن از هر کسی³
 زمینرا بموسید و کرد آفرین⁴
 بدیما و خوالیگران خواستند
 سگالش گرفتند بر پیش و کم
 کزانگونه گرسیوز آمد دمان
 چنانچون بمایست بر ساختند
 که این راز بیرون کنید⁹ از نهفت
 نگه کن که تریاک این زهر چیست¹⁰
 بنیمن تا کدامند صد¹¹ نامجوی¹²
 کند روشن این رای تاریک ما
 همی طبل سازد¹⁴ بزیر گلیم
 فرستاده باید یکی¹⁵ نیک‌خواه
 مگر مغز گرداند¹⁷ از کین تھی
 جزین روی پیمان نیاید¹⁹ بجای
- بشیمگیر گرسیوز آمد بدر
 بیامد بپیش سیاوش زمین
 855 سیاوش بدو²¹ گفت کز کار²² تو
- چنانچون بود با کلاه و کمر
 بموسید و بر شاه کرد آفرین²⁰
 پر اندیشه بودم ز گفتار²³ تو

¹ IV, VI — بمباشیم. ² VI — یاد; Л — бб. 839 и 840 стоят после б. 841 текста.

³ VI — б. оп. ⁴ Л — б. 841 стоит после б. 838 текста; VI — б. оп., но доб. б.:

چو آگه شد از آن همه گفت و گوی * بمالید بر تخت او روی و موی

⁵ VI — بخشیم; ⁶ IV — کنیم; ⁷ IV — بهر; ⁸ IV — بد; ⁹ VI — با او; ¹⁰ VI — خازنه نو; ¹¹ VI — б. отсутствует. ¹² IV — چند; ¹³ VI — бб. 848 и 849 оп.; Б — перевод этих бб. после б. 850.

مغز او گردد-¹⁷ IV ¹⁴ IV — کوید ¹⁵ VI — بر ¹⁶ VI — نیز نزدیک-¹⁷ VI ¹⁸ IV — زمین-¹⁹ VI ²⁰ IV — جز آن نیز فرمان نیارد-²¹ VI ²² IV — بیامد بپیش-²³ VI ²⁴ IV — مگر او آید-²⁵ VI

سیاوش بدو گفت چون بود دوشی * ز لشکرگه گشن و چندین خروش

ز کردار-²⁶ VI ²⁷ IV — ازان جای-²⁸ IV ²⁹ IV — رای-³⁰ IV ³¹ IV — و زان پس چنین-³² IV ³³ IV — ت

که از کینه دل را² بخواهیم شست
 که از کین اگر شد سرت پر³ شتاب⁴
 ز کردار بد باز گشتن سزد
 یکی گنج گردد پر از⁵ خواسته
 دلت را ز رنج و زیان⁶ بهر نیست
 که آزار و کینه نخواهیم جست¹⁰
 کجا¹¹ نامشان¹² بر تو خواند همی
 که باشد بگفتار تو بر¹³ گوا
 که آن شهرهارا تو¹⁵ داری بدست
 زمانی ز جنگ و ز کین¹⁶ بغنوی¹⁷
 بکینه نیندم¹⁸ کمر بر میان¹⁹
 مگر باآشتی²⁰ باز خواند سپاه
 فرستاده²² چون هژیر دمان²²
 برو تازیان نزد افراسیاب
 همی هرچ²⁵ جستیم²⁶ همه یافتیم
 چو²⁸ خواهی که بر گردد از کارزار
 ز شاه و ز گرسپوز²⁹ نیک نام³⁰
 فراوان بپیچید و گم کرد راه³⁰

کنون رای یکسر¹ بران شد درست
 تو پاسخ فرستی بافراسیاب
 کسی کو بپیند سرانجام بد
 دلی⁵ کز خرد گردد آراسته
 اگر زیر نوش⁷ اندرون زهر نیست
 چو پیمان همی کرد خواهی درست⁹
 ز گردان که رستم بداند همی
 بر من فرستی برسم نوا
 و دیگر ز ایران¹⁴ زمین هرچ هست
 بپردازی و خود بتوران شوی
 نباشد جز از راستی در میان
 فرستم یکی نامه نزدیک شاه
 بر افگند گرسپوز اندر زمان²¹
 بدو گفت خیره²³ مننه سر بخواه
 بگویش که من تیز بشتافتم²⁴
 گروگان همی خواهد از²⁷ شهریار
 فرستاده آمد بدادش پیام
 چو گفت فرستاده بشنید شاه

860

865

870

تهی کن سر ایدر- IV³ از کین همی دل- T؛ از کینه دلها- IV² هر دو- IV, VI¹
 چو گنجی بود پر زر و- T؛ یکی گنج باشد پر از- VI⁶ کسی- VI⁵ VI⁴ б. оп.
 کسانى که پیوسته خون تست- IV¹⁰ نخست- IV, VI⁹ ز رنج زمان- VI⁸ پوشی- IV⁷
 کنون- IV¹¹ VI¹¹ б. стоит после б. 863 текста IV و VI¹¹؛ قنى صد که پیوسته خون تست- VI¹¹
 و زین- VI¹⁵ کز ایران- IV¹⁴ برین خوب گفتار باشد گوا- VI¹³ نام او- IV¹²
 بپندد- VI¹⁸ نغنوی- IV؛ نغنوی- VI, VI¹⁷ ز جنگ و ز کین آوران- T¹⁶ شهریاری که
 IV-²² (описка) دمان- VI²¹ بداند مگر- IV²⁰ نماید بدن چون پلنگ زینان- T و IV¹⁹
 VI-²⁴ خبیز و- VI²³ سواری بکردار باد دمان- T و VI²²؛ فرستاد اورا چو شیر زینان
 VI-²⁸ خواهدت- VI²⁷ جستی- IV, VI²⁶ کنون هر چه- T و VI, IV²⁵ نیز بساختم
 VI-³⁰ б. оп. VI³⁰ (так!). ز شاه و وزان رستم- IV²⁹ چه

- 875 همی¹ گفت صد² تن ز خویشان من
 شکست اندر آید بدین بارگاه⁴
 وگر گویم از من گروگان مجوی⁷
 فرستاده¹⁰ باید بر او نوا
 بران¹² سان که رستم همی نام برد
 880 بر شاه ایران فرستاد شان¹⁴
 بفرمود تا کوس با کره‌نای
 بخارا و سغد و سمرقند و چاچ
 تهی کرد و شد با سپه سوی گنگ
 چو از رفتنش رستم آگاه شد
 885 بنزد سیاوش پیامد²⁰ چو گرد
 بدو گفت چون کارها گشت راست
 بفرمود تا خلعت آراستند
 یکی اسپ تازی بزربین²² ستام
 چو گرسپیوز آن خلعت شاه دید
 890 بشد با زبانی پر از آفرین

بران رزم‌گاه - IV, VI - 4 گزیده فرستم بدان - IV - 3 چند - IV - 2 بدل - VI - 1; بدو - IV - 1

گفت شاه - VI - 9 آمدش - VI - 8 مغواه - VI - 7 کینه خواه - VI, IV - 6 نباشد - IV - 5

и доб. б.: 10 IV, VI - فرستاده 11 IV - روا

مگر کین بلاها ز من بگذرد * خردمند باشم به از بی خرد

که این راستی راست بد - VI - 15 فرستاد و گفت - VI - 14 б. оп. - VI - 13 و زان - IV - 12

и доб. б.: در نهفت

فرستادم اینک به پیشی نوا * بدانسان که در خواستی شه روا

16 Л, IV - سپنجاب 17 VI - تاج و آن کشور تخت و تاج - VI - 18 оп. و - Л - 19 بچست - VI - 18

بسپه‌مین - VI - 23 یکی اسپ زربین بتازی - VI - 22 б. оп. - VI - 21 بنزد سیاوش آمد

24 VI -

بدادش بگرسپیوز آن خواسته * بشد سوی کر کنک (!) آراسته

25 IV - همه بر - VI - زهمی در - IV - 25

بسیاویخته بر سر عاج تاج¹
 کسی کو سخمر را دهد رنگ و بوی⁴
 که با او بسسازد دم شهریار
 کزین در که یارد گشادن سخن⁶
 ز تندی⁷ نکاهد نخواهد فزود
 کسبم آشکارا برو بر نهان
 ز رفتن نمینم همی جز بهی
 حدیث فرستادگان باد⁹ شد⁸
 سخن راند¹⁰ هر گونه از¹¹ پیش و کم
 نوشتن¹² یکی نامه بر حریر¹³
 کزو دید نیروی و فر و هنر¹⁵
 خرد پروراند همی با روان¹⁷
 کسی کو بگردد¹⁸ ز پیمان¹⁹ او
 بدو باشد²² افزونی و راستی²³
 جهاندار وز²⁴ نامداران گزین
 ستون خرد گشته²⁵ بالای او

سیاوش نشست از بر تخت عاج
 همی رای زد با² یکی چربگوی³
 ز لشکر همی جست گردی⁵ سوار
 چنین گفت با او گو پیلتن
 همانست کاومی کز پیشی بود
 مگر من شوم نزد شاه جهان
 بهرم زمین گر تو فرمان دهی
 سیاوش ز گفتار او شاد شد⁸
 سپهدار بنشست و رستم بهم
 بفرمود تا رفت پیشش بدیر
 نخست آفرین کرد بر دادگر¹⁴
 خداوند هوش و زمان و مکان¹⁸
 گذر نیست کسی را ز فرمان او
 ز²⁰ گیتی نمیند مگر²¹ کاستی
 ازو باد بر شهریار آفرین
 رسیده بهر نیک و بد رای او

895

900

905

IV - 3 تا VI - 2 بر آویختند از بر عاج ساج - VI; بیاویخته از بر عاج ساج - IV 1
 VI - 8 تیزی - IV, VI 7 دهن - IV, VI 6 گرد - IV, VI 5. б. оп. VI - 4 خوب روی
 نوشتنش - IV и T 12 بسیار بر - VI 11 رفت - VI; گفت - IV 10 یاد - VI 9 گشت
 پیروزی و روزگار - VI 15 کردگار - VI 14 ز اندیشه با می در آویخت سپر - VI 13
 IV - доб. б.:

خداوند رای و خداوند داد * ز دانش خردمند پیروز و شاد
 کمان - VI 19 خود نگردد - IV 18 خرد بر روانش همی ناتوان - VI 17 توان - IV, VI 16
 IV, VI, T - доб. б.: از راستی - VI 23 شاد - IV 22 بجز - VI; بجز از - IV 21 به - VI 20
 هممان آفریننده هور و ماه * فرازنده بخت [فراینده تاج - VI] و تخت و کلاه
 باد - VI 25 و بر - VI (так!); و وز - IV 24

رسیدم ببلخ و بخترم¹ بهار
 ز من چون خیر یافت افراسیاب
 بدانست کش⁴ کار دشوار گشت
 پیامد برادرش با خواسته 910
 که زنهار خواهد ز شاه جهان
 بسنده کند زین جهان مرز خویش
 از ایران زمین بسپرد تیره خاک
 ز خویشان فرستاد صد نزد من
 گر اورا ببخشید ز مهرش سزاست⁷ 915
 چو بنوشست نامه یل جنگجوی
 و زان روی گرسبوز نیکخواه¹¹
 همه داستان¹³ سیاوش بگفت
 ز خوبی دیدار و کردار¹⁴ او
 دلیر و سخنگوی و گرد و سوار 920
 بخندید و با او چنین گفت شاه
 و دیگر کنان خوابم آمد نهیب¹⁹

همه شادمان بودم از روزگار
 سپه شد بچشم² اندرش آفتاب³
 جهان تیره شد بخت او خوار گشت
 بسی خنوب رویان آراسته
 سپارد بدو تاج و تخت مهان⁵
 بداند همی پایه و ارز⁶ خویش
 بشوید دل از کینه و جنگ پاک
 بدین خواهش آمد گو پیلتن
 که بر⁸ مهر او چهر او بر⁹ گواست
 سوی شاه کاوس بنهاد روی¹⁰
 پیامد بر شاه توران سپاه¹²
 که اورا ز شاهان کسی نیست جفت
 ز هوش و¹⁵ دل و شرم و گفتار¹⁶ او
 تو گوئی خرد دارد اندر¹⁷ کنار
 که چاره به از جنگ ای نیکخواه¹⁸
 ز بالا بدیدم نشان نشیب

Б — روشن آب — VI, K и T³ فی اناؤه — B; بجام — K, T; بجوی — VI² بخورم — J¹
 مایه و ارز — IV; پایه ای ارز — J, VI; Так в VI⁶ کیهان — IV⁵ کان — VI⁴ صفو الزلال
 — IV, VI и T¹⁰ چهره او — VI и T⁷ چهر او خود — IV⁹ از — IV⁸ رواست — IV, VI⁷
 تهمتن پیامد بنزدیک شاه * چنانچون بود با درفش و سپاه [کلاه — VI и T]
 VI — второе мисра; رسیدش بنزدیک افراسیاب — IV¹² کینهخواه — VI; زاندر شتاب — IV¹¹
 6. 917 заменено вторым мисра 6. 921 текста. ¹³ T — رازهای ¹⁴ IV — گفتار و دیدار ¹⁵ IV — و оп. ¹⁶ IV, T — شرم و کردار ¹⁷ VI — رای هشیار
 دلم گشت ازان خواب بد — IV¹⁹ و از نیکخواه — VI¹⁸ داردش در — T; دارد ایدر — VI¹⁷
 دلم گشت ازان خواب اندر نهیب — VI; پیر نهیب

پیر از درد گشتم سوی چاره باز
بدان تا نهمینم نشیب و فراز¹
بگنج و درم چاره آراستم
کنون شد برانسان که من² خواستم

925 و زان روی چون رستم شیر مرد
بیامد بر شاه ایران چو گرد
بپیشی اندر آمد بکش کرده دست
بر آمد سپهبد ز جای³ نشست⁴
بگرفتشی اندر کنار
ز گردان و از رزم و کار⁵ سپاه
نخست از سیاوش زبان بر گشاد
ستودش فراوان و نامه بداد⁷
چو نامه برو⁸ خواند فرخ دپیر
رخ شهریار جهان شد چو قیر⁹
برستم چنین گفت گیرم که اوی
چو تو نیست اندر جهان سر بسر
ندیدی بدیهای¹¹ افراسیاب
مرا رفت بایست¹² کردم درنگ
زرفتم که گفتند ز اندر مرو
چو بادافره ایزدی خواست بود
شمارا بدان مردری خواسته
کجا بستند از هر کسی¹⁶ بی گناه

930
935

¹ IV и T — گداز — نماذ قن اندر گداز — VI — سپاوش نیاید فراز — B — перевод б. отсутствует.
² IV — بر آمد — IV³ بدان سان که من — T — بدان سان که می — VI — بر ایشان که من — IV⁴ و از — IV⁵ و فرو — VI⁶ و زو گشتم شاد — VI⁷ و ازرم و کار — VI⁸ و زرمگاه و
و — IV⁹ — доб. ¹² IV — تو بدهای — IV¹¹ گردان — VI¹⁰ رخ شاه کاوسی شد همچو قیر — T و IV⁹
¹³ VI — سر ¹⁴ VI — доб. б.:

شود او بدین کار بسته کمر * ابا پهلوانان بسپار مر
VI — 66. 937 و بدین گونه‌تان شد دل آراسته — VI — بران گونه بر دل شد آراسته — IV¹⁵
که او بستند از هر — VI — بهالی که او بستند از — T و IV¹⁶ 938 стоят после б. 939 текста.
بدین سان بپیچید سرتان ز راه — VI — بدین در بپیچید سرتان ز راه — IV¹⁷ کسی

- 940 بصد ترك بیه چاره¹ و¹ بدنژاد
 كنون از³ گروگان کی⁴ اندیشد او⁵
 شما گر⁷ خرد را بسی چید⁸ کار
 بنزد سیاوش فرستم كنون
 بفرمایمش کآتشی کن بلند¹¹
 بر آتشی بنه خواسته هرچ هست
 پس آن بستگان را بر من فرست
 تو با لشکر خویش سر پر ز جنگ¹⁴
 همه دست¹⁵ بگشای تا یکسره
 چو تو ساز گیری¹⁷ بد آموختن
 بیاید بچنگ تو افراسیاب
 تهمتن بدو گفت کای شهریار
 سخن بشنو از من تو ای شه¹⁹ نخست
 تو گفستی که بر²¹ جنگ افراسیاب
 بمانید²² تا او بیاید بچنگ
 ببودیم يك چند در جنگ سست²³
 کسی کاشتی جوید و سور و بزم
 و دیگر که پیمان شکستنی ز شاه²⁷
- 945
 950
 955

اوی - VI 5 چه - IV 4 همان - IV 3 ندارند - IV, VI 2 بیچاره - IV, VI 1
 نه از من نه از - VI 9 به بستید - VI 6 نه بستید - IV 8 چون - VI 7 آبروی - VI 6
 ن. ب. و доб. گردش روزگار
 سیاوش ز دست گو افراسیاب * بگردد بر او ناخوش آرام و خواب
 که سرشان ز تنها بغواهم - VI 13 خیره - VI 12 کاشتی را به بند - VI 11 با دانش - IV 10
 در فتنه - VI 15 همه دشت - IV 15 946-947 ب. VI 6. 946-947 ب. VI 6. 946-947 ب. VI 6. 946-947 ب. VI 6.
 950-964 переданы сокращенно. Б - 66. 18 ساز کاری - VI 17 اندر آیند پیش - VI 16
 IV 23 نمازند - VI 22 و؛ بمانند - IV 22 در - VI 21 از - IV 20 از انپس - IV 20 گشاده - VI 19
 VI 25 . . دری - IV 24 نبودیم تا جنگ جوید نخست - VI 23 نبودیم تا جنگ جوید نه جست
 که پیمان شکن پیشگاه - IV, VI 27 تیز - T 26 956 ب. VI 6. 956 ب. VI 6. 956 ب. VI 6.
 IV, VI 28 و - IV, VI 28 پسندیده

سیاوش چو پیروز بودی¹ بچنگ
 چه جستی³ جز از تخت و تاج و نگین
 همه⁵ یافتی جنگ خیره مجوی⁶
 گر⁹ افراسیاب این سخنها که گفت
 هم از جنگ جستن نگشتیم سیر
 ز فرزند پیمان شکستن مغواه
 نهانی چرا گفت باید سخن
 وزین¹⁴ کار کاندیشه¹⁵ کردست شاه
 چو کاوس بشنید شد پر ز خشم
 برستم چنین گفت شاه جهان
 که این در سر او تو افکنده¹⁹
 تن آسانی خویش جستی برین²⁰
 تو ایدر بهمان تا سپهدار طوم
 من اکنون هیونی فرستم بملخ
 سیاوش اگر سر ز پیمان²² من
 بطومی سپهبد سپارد سپاه
 بمیند ز من هرچ اندر خورست
 غمی گشت رستم باواز گفت

958 стонт б. VI — 4 جویی — IV, VI — 3 نهنگ — IV, VI — 2 گردد — VI — دیدی — IV — 1
 после б. 959. 5 VI — 6 چو تو — VI — 7 دلت روشنست — IV, VI — 8 مکن — IV — 9 آب تیره مشوی — T; آب تیره مجوی — VI; ز من;
 ز من آسازد — VI; نخواهد — IV — 10 که — IV, VI — 9 آب تیره مشوی — T; آب تیره مجوی — VI; ز من;
 VI — 960 стонт после б. 961. 11 IV — 12 دروغ آنچه نه — VI; دروغ ایچ کم درخورد با سپاه — IV — 11
 VI — 962 стонт после б. 963. 12 T — доб. б. 16 اندیشه — VI — 15 درین — VI — 14 ز تن — IV, VI — 13 به پیمان — VI — 12
 13 T — доб. б. 16 اندیشه — VI — 15 درین — VI — 14 ز تن — IV, VI — 13 به پیمان — VI — 12
 17 VI — 18 جونی — VI — 17 بیخ کین را تو برکنده — VI — 19 همی — IV, VI — 18 چونی — VI — 17
 21 IV — 22 فرمان — VI — 21 سر من — IV — 27 که — IV, VI — 26 ز راه — IV, VI — 25 خاصگان — IV — 24 به پیمان من — VI — 23
 23 سر من — IV — 27 که — IV, VI — 26 ز راه — IV, VI — 25 خاصگان — IV — 24 به پیمان من — VI — 23
 سرم را بخواهد نهفت — VI; زیارد نهفت

چنان دان² که رستم ز گیتی³ کم است
 پر از خشم چشم⁴ و پر آژنگ روی⁵
 بفرمود لشکر کشیدن براه⁶
 بفرمود تا لشکر و بوق و کوس⁷
 و زان رزمگه راه¹⁰ کوته کنند⁹

اگر طوس جنگی تر از رستم است¹
 بگفت این و بیرون شد از پیش اوی
 هم اندر زمان طوس را خواند شاه
 چو بیرون شد از پیش کاوس طوس
 بسازند⁸ و آرایش ره کنند⁹

975

V

بفرمود تا باز گورد براه¹¹
 بکرسی زرپیگرش برنشاند¹²
 زبان تیز و زخساره چون¹³ بادرنگ
 خداوند آرامش و کرازار¹⁴
 خداوند نیک و بد و فرّ و جاه¹⁵
 ازو باز گسترده هر جای مهر
 همیشسه بماناد با تاج و تخت
 ز خواب¹⁷ جوانی سرت خیره گشت
 چو پیروز شد روزگار نبرد

هیونی بیاراست کاوس شاه
 نویسنده نامها را پیش خواند
 یکی نامه فرمود پر خشم و جنگ
 نخست آفرین کرد بر کردگار
 خداوند بهرام و کیوان و ماه
 بفرمان او بست گردان سپهر
 قرا ای جوان تن درستی و تخت
 اگر بر دست رای من تیره گشت¹⁶
 شنیدی که دشمن بایران چه کرد

980

985

VI — که رستم بگیتی — IV³ کن — IV² اگر طوس جنگی ترا رستم است — IV, VI¹
 پر از — IV⁵ پر از خشم جان — T; پر از خشم و جنگ — II⁴ که گیتی برستم
 روی — IV, VI — доб. бб.:⁶ T — доб. б. آژنگ

بدو گفت کای سرفراز دلیر * بیرون رو از ایدر بکردار شیر
 من اکنون هیونی فرستم بملخ * یکی نامه با سخنهاى تلخ
 بسازید — IV⁸ B — перевод бб. 978 и 979 отсутствует. لقتال افراسیاب: B — доб., поясняя:
 B — пер. B — пер. IV и T — راه¹¹ و زان بزمگه رای — VI; زو ز آرامگه رای — IV¹⁰ کنید — IV⁹
 B — доб. б. отсутствует; IV — доб. б.:

ابا نامه و با سخنهاى تلخ * فرستاد نزد سیاوش بملخ
 جلسه بین دیده — B; زیر تخت خویشش بکرسی نشاند — IV, VI¹² (ср. б. 970 текста).
 إن ثقل مرادی — B¹⁶ فرّ جاه — VI¹⁵ I — конец лакуны.¹⁴ روان تیره و روی چون — VI¹³
 و دارت سنة الصهباء فى رأسک — B — cp. B — تاب — VI¹⁷ على قلبک

990 کتون خیره آرم دشمن مجوی
منه با² جوانی سر اندر فریب³
که من زان فریمنده گفتار او
ترا گر فریبد⁷ نماشد شگفت
نرفت ایچ با من سخن ز آشتی
همان رستم از گنج آراسته
995 ازان مردری تاج شاهنشاهی
در¹¹ بی نیازی بشمشیر¹² جوی
چو طوس سپهبد رسد پیش تو
گروگان که داری ببنند گران
پرستار وز خواسته هرچ هست
1000 تو شو کین و آویختن¹⁷ بساز
[چو تو ساز جنگ¹⁹ شبیغون کنی
[سپهبد سر اندر نیارد بخواب
وگر مهر داری بران اهرمن²²
سپه طوس رد را ده و²⁴ باز گرد

و لا ترق ماء وجهک بالتقصیر— ср. Б. میرتاب روی— T; میریز آب روی— IV, VI¹
2 T— از 3 I, IV— نشیب— VI⁶ گردون— I⁵ که— I, VI⁴ نشیب— I, IV³ از— T²
990, 992, 991, 1005, 994, 995; VI— 990, 992, 991, 993, 1005, 994, 995; I و IV— доб. здесь var. б. 998:
گروگان که داری بدرگه فرست * ندیدست کسی جفت با پهای بست
Б— перевод б. отсутствует. 7 IV— فریبت— I, IV— б. оп. 8 I, IV, VI— از— I, IV, VI⁹ و
ز— VI¹⁰; ز کشور— IV¹³ ز شمشیر— I¹² دگر— IV¹¹ B— перевод бб. 994 и 995 отсутствует.
14 IV— لشکر 15 I, IV, VI— обратный порядок мисра; I و IV— вариант этого б. повто-
ряют после б. 990 текста. 16 I, IV, VI— заменяют б. двумя следующими:
ازین آشتی رای [راز— IV] چرخ بلند * چنانست کاید بچانت گزند
بایران رسد زمین بندی آگهی * بر آشوبد این روزگار بهی
17 VI и Б— 21 VI, IV— 20 I, IV— 19 IV— доб. و 18 VI— کینه و تاختن را— VI¹⁷
бб. 1001 и 1002 оп. 22 I, IV, VI— انجمن— I, IV— 23 I, IV— خوانند— I, IV, VI— 24 I, IV, VI—
و تنگ نبرد— VI و جنگ و نبرد— I, IV— 25 I, IV— تو خود

- 1005 تو با خوبرویان برآمیختی¹ نهادند بر نامه بر مهر شاه
 بیزم اندر از رزم بگریختی²
 هیون پر برآورد و بمرید راه³
- 1010 چو نامه بنزد⁴ سیاوش رسید
 فرستاده را خواند و پرسید چست⁶
 بگفت آنک⁸ با پیلتن رفته⁹ بود
 سیاوش چو بشنید گفتار اوی
 ز کار پدر دل بر اندیشه کرد
 همی گفت صد مرد ترک و سوار¹²
 همه نیک خواه و همه بی گناه
 نپرسد¹³ نه اندیشه از کارشان
 بنزدیک یزدان چه پوشش برم
 و ایدونک جنگ آورم بی گناه
 جهاندار نپسندد این بد ز من
 و گر باز گدردم بنزدیک¹⁷ شاه
 ازو¹⁸ نیز هم بر تنم¹⁹ بد رسد
 نیاید ز سودابه خود جز²⁰ بدی
 دو تنرا ز لشکر ز کندآوران
 بران رازشان خواند نزدیک خویش
- 1015
 1020
- بران گونه گفتار ناخوب دید⁵
 ازو کرد یکسر سخنها درست⁷
 ز طوسی و ز کاوسی کاشفته¹⁰ بود
 ز رستم غمی گشت و برتافت روی¹¹
 ز ترکان و از روزگار نبرد
 ز خویشان شاهمی چنین نامدار
 اگرشان فرستم بنزدیک شاه
 همانگه کند زنده بر دارشان¹⁴
 بد آید¹⁵ ز کار پدر¹⁶ بر سرم
 چنان خیره با شاه توران سپاه
 گشایند بر من زبان انجمن
 بطوسی سپهبد سپارم سپاه
 چپ و راست بد بینم و پیش بد
 ندانم چه خواهد رسید ایزدی
 چو بهرام و چون زنگه شاوران
 بپرداخت ایوان و بنشانند پیش

بیمازی و از - I, VI² با خوبرویان بیمیختی - IV¹ زبا ماهرویان بیمیختی - I¹
 ب. стоит после б. 991; VI - б. стоит
 IV - 6. IV - б. стоит после б. 993. ³ I, IV, VI - б. оп. ⁴ VI - б. оп. ⁵ I - б. оп. ⁶ IV - б. оп. ⁷ VI - б. оп. ⁸ VI - б. оп. ⁹ I, IV, VI - б. оп. ¹⁰ IV, VI - б. оп. ¹¹ I, IV - б. оп. ¹² I, IV - б. оп. ¹³ I, IV, VI - б. оп. ¹⁴ VI - б. оп.; Б - пер-
 редает так: ¹⁵ I, VI - б. оп. ¹⁶ I, IV, VI - б. оп. ¹⁷ I, IV, VI - б. оп. ¹⁸ I, IV, VI - б. оп. ¹⁹ I, IV, VI - б. оп. ²⁰ I, IV, VI - б. оп.

بیمازی و از - I, VI² با خوبرویان بیمیختی - IV¹ زبا ماهرویان بیمیختی - I¹
 ب. стоит после б. 991; VI - б. стоит
 IV - 6. IV - б. оп. ³ I, IV, VI - б. оп. ⁴ VI - б. оп. ⁵ I - б. оп. ⁶ IV - б. оп. ⁷ VI - б. оп. ⁸ VI - б. оп. ⁹ I, IV, VI - б. оп. ¹⁰ IV, VI - б. оп. ¹¹ I, IV - б. оп. ¹² I, IV - б. оп. ¹³ I, IV, VI - б. оп. ¹⁴ VI - б. оп.; Б - пер-
 редает так: ¹⁵ I, VI - б. оп. ¹⁶ I, IV, VI - б. оп. ¹⁷ I, IV, VI - б. оп. ¹⁸ I, IV, VI - б. оп. ¹⁹ I, IV, VI - б. оп. ²⁰ I, IV, VI - б. оп.

بیمازی و از - I, VI² با خوبرویان بیمیختی - IV¹ زبا ماهرویان بیمیختی - I¹
 ب. стоит после б. 991; VI - б. стоит
 IV - 6. IV - б. оп. ³ I, IV, VI - б. оп. ⁴ VI - б. оп. ⁵ I - б. оп. ⁶ IV - б. оп. ⁷ VI - б. оп. ⁸ VI - б. оп. ⁹ I, IV, VI - б. оп. ¹⁰ IV, VI - б. оп. ¹¹ I, IV - б. оп. ¹² I, IV - б. оп. ¹³ I, IV, VI - б. оп. ¹⁴ VI - б. оп.; Б - пер-
 редает так: ¹⁵ I, VI - б. оп. ¹⁶ I, IV, VI - б. оп. ¹⁷ I, IV, VI - б. оп. ¹⁸ I, IV, VI - б. оп. ¹⁹ I, IV, VI - б. оп. ²⁰ I, IV, VI - б. оп.

- که¹ رازش بهم بود با هر دو تن بدیشان چنین گفت³ کز بخت بد بدان مهربانی دل⁵ شه‌ریار 1025
چو سودابه اورا فریمنده گشت شبستان او گشت زندان من⁸
چنین رفت بر سر مرا روزگار گزیدم بدان شور بختیم¹¹ جنگ
ببلیخ اندرون بود چندان¹² سپاه 1030
نشسته بسغد اندرون شه‌ریار برفتیم بر سان باد دمان
چو کشور¹⁵ سراسر بپرداختند همه موبدان آن نمودند راه¹⁶
پسندش نیامد¹⁸ همی کار من 1035
بگیره همی جنگ فرمایدم ورا گر ز بهر فزونیمست جنگ
چه باید همی خیره خون ریختن همی سر ز یزدان نماید کشید
دو گیتی همی برد خواهد ز من 1040

VI - доб. б.: زبشد ز انجمن - I و T² چه - I¹

بدیشان چنین گفت کز انجمن * نخواهی همی جز تن پیل‌تن
گویای - I, IV⁷ رنگ - J⁶ تن - VI⁵ سرم - I, IV⁴ چنین گفت با زنگه - VI³
I - آب - IV¹⁰ بیژمرد ازان - T⁹ غمی گشت ازو - I, IV⁹ شد همه انجمن - VI⁸
I - جنگی - VI¹² بران روی پیگار و - VI¹² بران شور بی‌آب - IV¹² زبدان سوز بی‌آب
I, IV¹⁷ بر گزیده بره - IV¹⁷ زبرگزیدند راه - I و T¹⁶ چو کین‌را - VI¹⁵ زیان - IV¹⁴
T - 1035 و 1036 стоят после б. 1038, см. прим. 21 к нему. VI¹⁸ نباشد - VI¹⁸
I, IV, VI¹⁹ - бб. VI¹⁹ - б. оп. I, IV, VI²¹ - доб. здесь бб. 1051, 1052 и 1035, 1036 текста. VI²² نباید - VI²²
T²³ زراه نیماگان نباید رمید - T²³ بکار دل - VI²⁴ I, IV, VI²⁵ - доб. б.:

و زان پس که داند کزین [درین - IV] کارزار * کرا برکشید گشودش روزگار

نژادی مرا کاشکی مادرم
 که چندین بلاها بیاید کشید
 بدین³ گونه پیمان که من کرده ام
 اگر⁵ سر بگردانم از راستی
 پراگنده شد در جهان⁶ این سخن
 1045 زبان برگشایند هر کس بید⁸
 بکین باز گشتن بریدن ز دین
 چنین کی پسندد ز من کردگار
 شوم کشوری¹² جویم اندر جهان
 1050 که¹⁴ روشن زمانه بران سان بود
 سری کشی نباشد ز مغز آگهی
 قباد آمد و رفت و گیتی سپرد
 تو ای نامور زنگه شاوران
 برو تا بدرگاه افراسیاب
 1055 گروگان و این خواسته هرچ هست
 بمر همچنین جمله تا پیش او²²
 بفرمود بهرام گودرز را

و گر زاد مرگ آمدی بر سرم
 ز گیتی همی¹ زهر باید چشید²
 بیزدان⁴ سوگندها خورده ام
 فراز آید از هر سوی کاستی
 که با شاه ترکان⁷ فگندیم بن
 بهر⁹ جای بر من¹⁰ چنان چون سزد
 کشیدن سر از آسمان و زمین¹¹
 کجا بر دهد گردش روزگار
 که نامم ز کاوس ماند¹³ نهان
 که فرمان دادار گیهان¹⁵ بود
 نه از بستری باز داند بهی¹⁶
 ورا نیز هم¹⁷ رفته باید شمرد
 بیارای تن¹⁸ برنچ گران
 درنگی مباح¹⁹ و منه سر بخواب²⁰
 ز دینار وز تاج و تخت²¹ نشست
 بگویش که مارا چه آمد بروی
 که این²³ نامور لشکر و مرز را

1 I, IV— همه 2 I, IV, VI— доб. б.:

درختبست این برکشیده بلند * که بارش همه [همی-IV] زهر و برگش گزند
 3 I, IV, VI— گردد بدهر-6 I, IV که گر-5 IV چه- T؛ چو-4 IV وزین-3 I, IV
 10 I— ز هر-9 VI هر کس ز بد-6 I, IV؛ زهر یک به بد-4 IV زیر من بید-8 I توران
 گوشه-12 T سر آسمان بر زمین-6 I؛ سر از آسمان بر زمین-11 I, IV و T جایگاهی
 13 I, IV, VI— здесь бб. فرمان دارای گیهان-15 IV چو- T؛ ز-14 I گردد-13 I, IV
 1051 و 1052 оп., стоят после б. 1038 текста, см. прим. 21 к нему; IV— رهی دارد باز
 دل را-18 I, IV, VI و زان پس همه-17 I, IV و T نه از نیکویی باز ماند تھی-6 I
 B— дальнейшие слова его переданы сокращенно косвенной речью. 19 VI— مساز-20 I— обратный
 22 I, IV— یکایک-23 I, IV و L, IV, VI— доб. و 21 IV— تخت-21 IV
 23 T— زای-23 B؛ چنین هم همی باز بر پیش او-6 I همه باز بر پیش او

بمان تا بیاید سپهدار طوس
 همه کارها یکسر² آراسته
 ز گنج و ز تاج و ز تخت³ نشست
 دلش گشت پیچان بتیمار⁴ اوی
 بنفرید بر بوم هاماوران
 روانشان ز گفتار او شد دژم
 ترا بی پدر در جهان جای نیست
 دگر بساره زو پیلتن را بخواه⁵
 مکن خیره اندیشه دل دراز⁶
 چو آمد⁷ درخت بزرگی بیمار⁸

سپر دم ترا گنج و پیلان کوس¹
 بدو ده تو این لشکر و خواسته
 یکایک برو بر شمر هرچ هست
 چو بهرام بشنید گفتار اوی
 بیمارید خون⁵ زنگه شاوران
 پر از غم نشستند هر دو بهم
 بدو باز گفتند⁶ کین رای نیست
 یکی نامه بنویس نزدیک شاه
 اگر جنگ فرمان دهد جنگ ساز
 مگردان بمانا بر دژم روزگار

1060

1065

VI — سپردم ترا [1] پاک با پیل و کوس — IV; سپردم ترا بدره و پیل و کوس — I¹
 سراسر همه گاه و — VI; همه سر بسر کار — I, IV² سپردم ترا بدره و پیل و کوس
 — VI, I³ JL, VI⁵ ز تیمار — IV, VI; ز کردار — I⁴ VI — б. оп. ووز تخت و ز تاج و — IV; نو — JL — доб.³
 گو پیلتن را ازو باز خواه — T⁷ بدو گفت بهرام — I, IV, VI⁶ و بکی — B; بنالید با
 B — سخن کوتاه است ارچه گردد دراز — VI; سخن کوتاه است ار نگردد دراز — I, IV⁸
 I — доб. бб. : نو لا تطول علیک کلاما هو فی نفسه قصیر

گر آرام گیری سخن تنگ نیست * ترا پوزش اندر پدر تنگ نیست
 نوا گر فرستی بنزدیک اوی * بخندد دل و جان تار یک اوی
 دلت گر چنین رنجه گشت از نوا * رها کن نوا و بها کن گوا
 جز از جنگ از شاه فرمانش نیست * نرفتست کاری که درمانش نیست
 بفرمان کاوس جنگ آوریم * جهان بر بداندیش تنگ آوریم
 مکن خیره اندیشه در دل دراز * سر او بچریدی بدم آرز
 (первое мисра последнего из этих бб. ср. со вторым мисра б. 1066 текста); IV, VI — доб. варианты
 тех же бб. I, IV, VI — доб. бб. (с незначительными разночте-
 ниями):
 I — доб. бб. : چو آمد — I⁹

پر از خون مکن دیده تاج و تخت * مجوشان تن خسروانی درخت
 نه نیکو بود بی تو تخت و کلاه * سپاه و در و پرده بازارگاه
 سر و مغز کاوس آتشکده است * همه نامه و جنگ او بیمه دست
 اگر آسمانی جزینست راز * چه باید کشیدن سخنها دراز

دگر گونه بد راز چرخ¹ بسند
 برانم که برتر ز خورشید و ماه
 نماند ز خاشاک تا پیل و شیر
 سراسیمه شد خویشتن را نیافت
 بکین دو کشور بدن³ رهنمون
 کرا برکشید گردش روزگار⁴
 سخنهاى گم کرده باز آرد او⁶
 سرشک⁸ غم اندر کنار⁹ آورد⁷
 بپیم چید سرتان ز گفتار من
 بمانم¹² برین دشت پرده سرای¹³
 بپژمرد جان دو¹⁶ گردن فراز
 چو بر آتش تیز بریان شدند
 که اندر نهان¹⁸ چيست با شهریار
 ازان چشم گریان شد از²¹ کار او
 بمهر سپهبد دل آگنده ایم²²
 چنین باد تا²⁴ مرگ پیمان ما²⁵
 چنین گفت با زنگه بیدار شاه

نپذیرفت زان دو خردمند پند
 چنین داد پاسخ که فرمان شاه
 و لیکن بفرمان² یزدان دلیر
 کسی کو ز فرمان یزدان بتافت
 همی دست یازید باید بخون
 و زان پس که داند کزین کارزار
 ز بهر نوا هم⁵ بپاازارد او
 همان چشم و پیگار بار آورد⁷
 اگر¹⁰ تیره‌تان¹¹ شد دل از کار من
 فرستاده خود باشم و رهنمای
 سیاوش چو پاسخ چنین¹⁴ داد¹⁵ باز
 ز بیم جداییش گریان شدند
 همی دید چشم بد¹⁷ روزگار
 نخواهد بدن¹⁹ نیز دیدار²⁰ او
 چنین گفت زنگه که ما بنده ایم
 فدای تو بادا تن²³ و جان ما
 چو پاسخ چنین یافت از²⁶ نیکخواه

بکین دولشکر - VI-³ ز فرمان - VI-² دگر بود راز سپهر - I, IV, VI-¹
 I, IV, VI-⁶ I, IV, VI-⁵ I-⁴ I, IV, VI-³ I, IV, VI-² I, IV, VI-¹
 و گر باز گردم (گردیم - VI) ازین رزمگاه * شوم [شود - IV] کار ناکرده نزدیک شاه
 I, IV-⁷ I, IV-⁶ I, IV-⁵ I, IV-⁴ I, IV-³ I, IV-² I, IV-¹
 و I, IV-⁷ I, IV-⁶ I, IV-⁵ I, IV-⁴ I, IV-³ I, IV-² I, IV-¹
 بگوید ز هر گونه با ما [او - IV] سخن * ز کار تو و کارهای کهن
 I, IV, VI-¹³ I, IV, VI-¹² I, IV, VI-¹¹ I, IV, VI-¹⁰ I, IV, VI-⁹ I, IV, VI-⁸ I, IV, VI-⁷ I, IV, VI-⁶ I, IV, VI-⁵ I, IV, VI-⁴ I, IV, VI-³ I, IV, VI-² I, IV, VI-¹
 کسی کو نمایند همی گنج من * چرا برگمارم برو و رنج من
 IV-¹⁸ چشم و دل - VI, IV, VI-¹⁷ I-¹⁶ کرد - VI-¹⁵ خرد - VI-¹⁴
 ز بیم سپهبد سر - VI-²² ازان چشم گریان و از - VI-²¹ گفتار - I-²⁰ پدر - VI-¹⁹
 چنین باد با - IV-²⁴ دل - IV-²³ انجمن عبیدک المخلصون: Б-б. передан так: زافکنده ایم
 داد آن - VI-²⁶ فرمان ما - IV-²⁵ چنین است با - VI-²⁴

1085 که رو شاه توران سپه‌را بگویی
 ازین آشتی جنگ بهر منست
 ز پیمان تو سر نگرده² تهی
 جهاندار یزدان پناه منست
 و دیگر که بر خیره ناکرده کار⁶
 یکی راه بگشای تا بگذرم
 [یکی کشوری جویم اندر جهان
 1090 [ز خوی بد او سخن نشنوم
 که زین کار ما را چه آمد بروی
 همه نوش تو درد و زهر منست¹
 و گر دور مانم³ ز تخت مهی⁴
 زمین تخت و گردون کلاه منست⁵
 نشایست رفتن بر شهریار
 بجایی که کرد یزد آبشخووم
 که نامم ز کاوسی ماند⁷ نهان⁸
 ز پیگار او یک‌زمان بخنوم]

بشد زنگه با نامور صد سوار⁹
 چو دز شهر سالار ترکان¹⁰ رسید
 پذیره شدش نامداری¹¹ بزرگ
 چو زنگه بیامد بنزدیک شاه¹³
 گرفتش بمر تنگ و بنواختش
 جو بنشست با شاه پیغام داد¹⁴
 چو بشنید پیچان شد¹⁵ افراسیاب
 بفرمود تا جایگه ساختند
 چو پیران بیامد تهی کرد جای¹⁷
 1095 گروگان بهر درد از در شهریار
 خروش آمد و دیده بانش بدید
 کجا نام او بود جنگی طورگ¹²
 سپهدار بر خاست از پیشگاه
 گرامی بر خویش بنشاختش
 سراسر سخنها بدو کرد یاد
 دلش گشت پر درد و سر پر ز تاب¹⁶
 ورا چون سزا بود بنواختند
 سخن رفت¹⁸ با نامور کدخدای

¹ I, IV, همه نوش در دهر زهر منست-IV; همه نوش و درد تو زهر منست-Л;
 ز بخت مهی-VI; زبخت مهی-IV⁴ اگرچه بمانم-VI; و گرچه بمانم-IV, I³ نگردم-VI;
 I-ب. оп. ⁷ IV-گردد⁸ VI-
 ب. оп. ⁹ VI-هزار ¹⁰ VI-سالار توران-Б; بلاد توران-¹¹ VI-پهلوان ¹² IV-طوروگ
 I, IV-¹⁴ شد زنگه شاوران نزد شاه-I, IV, VI ¹³ I, IV, VI-تری-VI (так!); Б-имя оп.
 I, IV-¹⁶ چو بشنید آن نامه-VI; و پیچید از آن نامه-I, IV-¹⁵ I, IV و نامه بداد-VI
 Б--поясняет, кто такой Пирāн, а затем
 و استعصر پیران قائد جیش و بهلوان عسکره و المتولی لحدله و عقده فخلا به...
 I, IV, VI-رازد¹⁸

ز خوی بد و رای و¹ پیمگار² او
 ز کنار سیمپاوش دل⁴ پر ز غم
 همه ییاد کرد از کران تا کران
 وزین چاره⁶ جستن چه⁷ پیمان کنیم
 اندوشه بدی⁸ تا بود روزگار
 بمیانستها بر⁹ توانااتری
 چنینست اندیشه بر جای من¹¹
 توانا بود آشکار و نهان¹²
 ز گنج و ز رنج آنچه آید فراز
 کسی نیست مانند او از مهان¹⁴
 بفرهنگ و رای و بشایستگی¹⁵
 ز مادر چنو شاهزاده نژاد
 گرانمایه و شاهزاد¹⁷ مهست¹⁸
 که از خون²⁰ صد نامور با پدر
 همی از تو جوید بدینگونه راه²¹
 کزین کشور آن نامور²³ بگذرد
 سر او همان²⁴ از تو گردد گران²⁵

ز کاوسی وز خناب گفتار او
 همی گفت و³ رخساره کرده دژم
 فرستادن⁵ زنگه شاهوران
 بپرسید کاینرا چه درمان کنیم
 1105 بدو گفت پیران که ای شهریار
 تو از ما بهر کار دانااتری
 گمان و دل و دانش و رای من¹⁰
 که هر کس که بر نیکوی در جهان
 1110 ازین شاهزاده نگیرند¹³ باز
 من ایدون شنیدم که اندر جهان
 ببالا و دیدار و آهستگی
 هنر با خرد نیز پیش از نژاد
 بدیدن کنون¹⁶ از شنیدن بهست
 و گر خود جز اینش¹⁹ نبودی هنر
 1115 بر آشفت و بگذاشت تخت و کلاه
 نه نیکو نماید²² ز راه خرد
 ترا سرزنش باشد از مهتران

فرستاده— IV, VI—⁵ دلش— I, IV, VI—⁴ بود— VI—³ گفتار— IV—² و— I, VI—¹
 بگنج و بمردی— I, IV, VI—⁹ بزی— I, IV, VI—⁸ به— VI—⁷ راه— I, IV, VI—⁶
 چنین— VI—¹¹ نگیرد بدانش کسی جای تو— I, IV, VI—¹⁰ رای و تن— VI—¹² ز رای تو— I, IV, VI—¹⁰
 IV—¹³ оп. б. 1109, б. 1110 и первое мисра б. 1111 оп. VI—¹² второе мисра б. 1109, б. 1110 и первое мисра б. 1111 оп. است ای سرور انجمن
 I, IV, VI—¹⁷ همان— VI—¹⁶ بفرهنگی و رای و شایستگی— II—¹⁵ б. оп. I—¹⁴ بگیرند
 I, VI—²¹ ازین خوب— VI—²⁰ ز به از خون— IV—²⁰ جز آتش— I—¹⁹ به است— VI—¹⁸ شاهزاده
 IV—²² доб. бб.: IV—²³ بکهتر سپارد خود آید براه— VI—

بدان کشور آید بدی مهتری * که باشد خریدار کنند آوری
 ز بهر ترا تاج و تخت و کلاه * بکهتر سپارد خود آید براه
 پر هنر— IV—²³ مهتر او— I, VI—²³ نه نیکو بود خود— VI—²² второй б. ср. с б. 1116 текста.
 I, IV, VI—²⁴ ب. стоит после б. 1120; همان از تو گردد سرانشان گران— I—²⁵ مهتران— VI—²⁴
 б. 1118—1120 отсутствует. Б — перевод бб.

و دیگر که کاوسی شد پیرسر
 سیاوش جوانست و¹ بافرهی
 1120 اگر شاه بیند برای³ بلند
 چنان چون نوازند فرزندرا
 یکی جای سازد بدین کشورش
 بر⁶ آیین دهد دخترش⁷ را بدوی
 مگر کو⁸ بماند بنزدیک شاه
 1125 و گر باز گردد سوی شهریار
 سپاسی بود نزد شاه زمین
 بر آساید از کین دو کشور مگر
 ز داد جهان آفرین این سزاست
 1130 چو سالار گفتار پیران شنید
 پس اندیشه کرد اندر آن یکزمان
 چنین داد پاسخ بپیران پیر
 و لیکن شنیدم یکی داستان
 که چون بچه شیرنر پیروی
 1135 چو با زور و با چنگ برخیزد او
 بدو گفت پیران کاندر خرد
 کسی کز پدر کژی و²¹ خوی بد

1 — I پندمند — I, IV, VI 2 — I, IV, VI 3 — I, IV, VI 4 — I, IV, VI 5 — I, IV, VI 6 — I, IV, VI 7 — I, IV, VI 8 — I, IV, VI 9 — I, IV, VI 10 — I, IV, VI 11 — I, IV, VI 12 — I, IV, VI 13 — I, IV, VI 14 — I, IV, VI 15 — I, IV, VI 16 — I, IV, VI 17 — I, IV, VI 18 — I, IV, VI 19 — I, IV, VI 20 — I, IV, VI 21 — I, IV, VI

ز کار آزموده گزیده سران [مهان — IV, VI] * همانند [بمانند — VI] تو نیست اندر جهان
 19 I و Б — б. оп. 20 VI — второе мисра б. 1135, б. 1136, первое мисра б. 1137 оп. 21 I, IV —
 بگپرد — IV 22 IV — بگپرد او

چو دیرینه گشت او¹ بپاید گذشت
بسی گنج بی رنج و ایوان و کاخ³
چنین خود که یابد مگر نپک بخت

یکی رای بادانش⁵ افگند بن
زبان برگشاد و سخن برفشاند
بعنیر سر خامه را کرد مست⁷
بزرگی و دانش⁸ نمایش⁹ گرفت
بدو کی رسد بندگانرا گمان
خردمند را داد او¹² پرورد
خداوند گوپال و شمشیر و خود¹³
ز بیداد و کژی¹⁴ دل و دست پاک
ز بیدار دل زنگه شاوران
چنین تیز¹⁵ شد با تو اندر زهان
چه جوید¹⁸ خردمند بیدار بخت
اگر شهریاری و گر²⁰ خواستست
مرا خود بمهر تو باشد²¹ نیاز
پدر پیش فرزند بسته کمر

نه بینی که کاوس دیرینه گشت
سپاوش بگنیرد جهان² فراخ
دو کشور ترا باشد و تاج و تخت 1140

چو بشنید⁴ افراسیاب این سخن
دبیر جهان دیده را پیش خواند
نخستین که بر خامه⁶ بنهاد دست
جهان آفرین را ستایش گرفت
کجا¹⁰ برترست از مکان و زمان 1145
خداوند جانست و آن خرد¹¹
ازو بباد بر شاهزاده درود
خداوند شرم و خداوند پاک
شنیدم پیام از کران تا کران
غمی شد دلم زانک شاه جهان 1150
و لیکن بگیتی بجز¹⁶ تاج¹⁷ و تخت
ترا این همه ایدر¹⁹ آراستست
همه شهر توران برندت نماز
تو فرزند باشی و من چون پدر

1 I и T-هم شد; IV, VI-گشتی 2 Л-جهانی 3 VI-доб. б.:

ورا باشد ایوان و گیتی همه * تو باشی شهبان و جهان چون رمه
4 I-ب. оп.; 5 I, IV-چنین گفت- 6 I, IV и T-نامه 7 I, IV-پست; VI-
B-перевод б. отсутствует. 8 IV и T-رایش 9 VI-نیایش 10 I, IV, VI-که او- 11 T-
12 VI-او و 13 VI-б. 1147 стоит после б. 1148. 14 I, IV-
نام- 17 IV-بگیتی جز از- IV-ز گیتی جز از- 16 I, VI-تیره- 15 I, IV, VI-ز بیداد کردن
اگر تاج و- 20 I-ترا کارها اید[ر]- VI-ترا ایدر اینها بر- 19 I-چه جویند- 18 Л-
آمد- 21 I-تختست اگر

- 1155 [چنان دان که کاوسی بر تو بمهر،
کجا من گشایم در گنج بست²
بدارمت بی رنج فرزندانوار
چو از⁴ کشورم بگذری در جهان⁵
وزین روی دشوار یابی گذر
بدین راه پیدا نمینی زمین 1160
ازین⁸ کرد یزدان ترا بی نیاز
سپاه و در گنج¹¹ و شهر آن تست
چو رای¹³ آیدت آشتی با پدر
که ز ایدر بایران شوی با سپاه
نماند ترا با پدر جنگ دیر 1165
گر آتشی ببیند²⁰ پی شصت و پنج
ترا باشد ایران و گنج و سپاه
پذیرفتم از پاک یزدان که من
نفرمایم²⁴ و خود نسازم بمرد
چو نامه بمهر اندر آورد شاه 1170
بزودی برفتن بمندد کمر

¹ I, VI — 6. оп.; Б — перевод бб. 1155—1157 отсутствует. ² I —

سپارم دل و گنج و دست — VI; گشایم در گنج و دست — IV; گشایم دل و گنج و دست
I — 6. ³ I, VI и T — 3. оп.; ⁴ I, VI — 4. оп.; ⁵ VI — 5. оп.; ⁶ I, VI — 6. оп.; ⁷ VI — 7. оп.; ⁸ I, IV, VI — 8. оп.; ⁹ T — 9. оп.; ¹⁰ I, IV — 10. оп.; ¹¹ VI — 11. оп.; ¹² VI — 12. оп.; ¹³ Л — 13. оп.; ¹⁴ I, IV — 14. оп.; ¹⁵ I, IV — 15. оп.; ¹⁶ Л — 16. оп.; ¹⁷ I, IV — 17. оп.; ¹⁸ Б — перевод бб. 1164—1167 отсутствует. ¹⁹ I, IV, VI — 19. оп.; ²⁰ I — 20. оп.; ²¹ I и T — 21. оп.; ²² I — 22. оп.; ²³ IV — 23. оп.; ²⁴ VI — 24. оп.; ²⁵ IV — 25. оп.; ²⁶ VI — 26. оп.; ²⁷ I — 27. оп.; ²⁸ VI — 28. оп.

- یکی¹ اسپ بر سر ستام گران² پیامد دمان زنگه شاوران
- چو نزدیک تخت سیاوش³ رسید
 سیاوش بیک روی زان⁵ شاد شد⁶
 1175 که دشمن⁹ همی دوست بایست کرد
 یکی نامه بنوشست نزد پدر
 که من با جوانی خرد یافتم
 ازان زن یکی¹⁴ مغز شاه جهان
 شمیستان او¹⁵ درد من شد نخست
 1180 بپایست بر کوه آتش گذشت
 ازان ننگ و خواری بچنگ آمدم
 دو کشور بدین آشتی شاد گشت
 نیاید همی هیچ¹⁸ کارش پسند
 چو چشمش ز دیدار²¹ من گشت سپر
 1185 ز شادی مبادا دل او ره!²³
- بگفت آنچ پرسید و بشنید و دید⁴
 بدیگر پر از⁷ درد و فریاد شد⁸
 ز آتش¹⁰ کجا بر دم باد سرد¹¹
 همه یاد کرد آنچ بد¹² در پدر
 بهر نیک و بد نیز بشتافتیم¹³
 دل من بر افروخت اندر نهان
 ز¹⁶ خون دلم رخ بپایست شست
 مرا زار بگریست آهو بدشت¹⁷
 خرامان بچنگ نهنگ آمدم
 دل شاه چون تیغ پولاد گشت
 گشادن¹⁹ همان و همان بود بند²⁰
 بر سپر دیده نباشند دیر²²
 شدم من ز غم در دم²⁴ ازدها

وزرین سنان می گران—VI زرین ستام گران—T زو بر سر ستامی گران—I, IV² ابا—VI¹
 پرسید و گفت—IV; بشنید و گفت و شنید—I⁴ چو نزدیک تخت ایران—VI³
 گشت—VI⁶ ازو—VI⁵ گفتند و دید و شنید—T; پرسید و دید و شنید—VI; و شنید
 7 IV⁷ بیکروی پر—⁸ I—б. оп.; VI—оп. второе мисра б. 1173, бб. 1174—1181 и первое мисра
 б. 1182 текста. ⁹ I, IV ز دشمن—¹⁰ I, IV ازان پس—¹¹ I, IV—доб. б.:
 ز دشمن نیاید مگر دشمنی * بفرجام هرچند نیکی کنی
 12 I, IV اندرو—¹³T برتافتیم—¹⁴ I, IV, T و ازان آتش—¹⁵ I, IV, T کردار بد روی برتافتیم—¹⁶ I—¹⁷ I—б. оп. ¹⁸ I—¹⁹ I, IV, T نیاید همی هیچ—²⁰ I—²¹ I, IV, T گشاده—²² I, VI, T نیاید همی هیچ—²³ I, VI, T و همان سر به بند—²⁴ I, IV, T
 بپیکار—VI²²; گفتار—IV²¹ و همان نیز بند—T
 دل—IV²⁴ دل او نباشد رها—VI²³ بر سپرگشته نیایم دلیر—IV

چه دارد بر از اندر از کین² و مهر
 که اندر جهان تازه کن کام³ را
 همان گنج آکنده و تخت و جای⁴
 چو ای در بیاید⁵ سپهدار⁶ طومس
 تو بیدار دل باشی و به روزگار
 لب رادمردان پر از بناد سرد¹⁰
 همه گرد و¹¹ شایسته کارزار¹²
 پرستار¹⁴ و زرین کمر صد¹⁵ غلام
 سلیح و ستام و کمر بشمردند¹⁷
 ز دینار و ز گوهه سر شاهوار¹⁸
 سخنه های بایسته چندی براند
 گذشته ست پیران بدین¹⁹ روی آب²⁰
 که ایمن بدویست از انجمین²³
 شمارا هم ای در بیاید بدن
 مپیچید دل را ز گفتار اوی²⁴
 بران خوب سالار²⁷ با آفرین²⁸

ندانم کزین کار بر من¹ سپهر
 ازان پس بفرمود بهرام را
 سپردم ترا تاج⁴ و پرده سرای⁵
 درفش و سواران و پیلان⁷ کوسن
 چنین هم پذیرفته اورا سپار
 [ز دیده بهارید خوناب زرد
 ز لشکر گزین کرد سیصد سوار
 صد اسب گزیده¹³ بزربین ستام
 بفرمود تا پیش او آورند¹⁶
 درم نیز چندانکه بودش بکار
 ازان پس گرانمایگانرا بخواند
 چنین گفت کز نزد افراسیاب
 یکی راز²¹ پیغام دارد بمن²²
 همی سازم اکنون پذیره شدن
 همه سوی بهرام دارید روی
 همی²⁵ بوسه دهند گردان²⁶ زمین

¹ I, IV, VI -- گردان ² I, IV -- جنگ ³ I, IV, VI بدل اندرین کین -- VI ⁴ I, IV, VI گنج آراسته تخت و جای -- I ⁵ VI پرده سرا -- VI ⁶ I گنج آراسته تخت و تخت -- I, IV, VI نام -- T ⁷ I, IV, VI -- доб. و ⁸ I -- آید بیدار -- VI ⁹ I -- گنج آکنده و تاج را -- VI ¹⁰ I, IV, VI -- б. оп. ¹¹ I -- و ¹² I, IV, VI -- доб. здесь б. 1195 текста. ¹³ VI -- و کنیزکی -- VI ¹⁴ Л -- оп.; ср. Б -- و صیغه -- B ¹⁵ VI -- با ¹⁶ IV -- آورد ¹⁷ VI -- بشمردند -- VI ¹⁸ См. прим. 12 к б. 1192; IV -- доб. б.: شتربان ز هر چیز بر کرده بار * شترهای بر بار چندین قطار ¹⁹ IV -- ز من -- VI ²⁰ I -- б. оп. ²¹ I -- زای و -- VI ²² I -- доб. ²³ I -- که ایمن بدویست آن -- IV, VI ²⁴ I, IV, VI -- متا بید دلها ز دیدار اوی -- VI ²⁵ I, IV, VI -- بپیش سیاوخش -- T ²⁶ B -- همه ²⁷ I, IV, VI -- سالار -- VI ²⁸ B -- ذکر مسیهر سیاوخش الی بلاد ترکستان

۸

هوا شد سپاه و زمین شد درشت
 بمژگان همی از جگر خون کشید²
 بسان بهاران پر از رنگ و بوی
 تو گفستی عروسپست با طوق و تاج
 خورشهای زیبا و⁷ گسترده
 فرود آمد آنجا و چندی بمآذ
 همه سرکشان⁹ با تمیره شدند
 پذیره شدند بر آراست کار¹⁰
 سپه را همه¹² داد یکسر نوید
 درفشنده مهدی¹³ بسان درخت
 بزر بافته پرنیازی درفش
 صد از ماه رویان زربین¹⁶
 بیماراست روی زمین را¹⁷
 بدیبا بیماراسته سر سر¹⁹

چو خورشید تابنده بنمود پشت
 سپاوش لشکر بجیحون¹ کشید
 چو آمد بترمذ درون³ بام و کوی⁴
 چنان بد همه⁵ شهرها تا بچاچ⁶ 1205
 بهر منزلی ساخته خوردنی
 چنین تا بقچقار باشی⁸ برآند
 چو آگاهی آمد پذیره شدند
 ز خویشان گزین کرد پیران هزار
 بیماراسته¹¹ چار پیل سپید 1210
 یکی بر نهاده ز پیروزه تخت
 سرش ماه زربین و بومش¹⁴ بنفش
 ابا تخت زربین سه پیل دگر¹⁵
 سپاهی بران سان که گفستی سپهر
 صد اسب گرانمایه با زین زر 1215

از آب دو دیده رخس ناپدید - I, IV, VI² ز ایوان بهامون - VI¹ ز سپحون - J¹
 نامجوی - VI⁴ در و - I, IV³ فرکب سپاوخش و عبر جیحون حزین القلب غزیر الدمع - B
 چنان هم نشان تا در شهر چاچ - T⁶ بران سان همه - VI⁵ چنان هم همه - I, IV⁵
 بقچقاردانی - I؛ بقچقاردانی - J⁸ خورشها و گسترده - IV, VI و T⁷ خورشها ز گسترده - I⁷
 قاجقاردانی سر. y بیرونی بقچقار - B؛ بقچقارباشی - T؛ بقچقارباشی - VI؛ بقچقار تاشی - IV
 لشکران - VI⁹ (см. «Biruni's Picture of the world», ed. by Z. V. Togan, MASI, № 52).⁹ I, IV,¹⁰
 همی - J, IV¹² بیماراستش - IV؛ بیماراست با - I, VI¹¹ همه با نثار - VI
 سرش ماه زربین غلافش - I, IV¹⁴ درفش درفشان - VI؛ پرس او درفش
 بدیبا بیماراسته سر سر - I, IV, VI و T¹⁶ کرسی بزر - T
 زربین کمر - VI¹⁹ با سیم و زر - VI¹⁸ I, IV - б. оп.¹⁷
 چند گونه گهر I, IV - б. оп.

سیاوش¹ بشنیدد کامد سپاه
 درفش سپهدار پیران⁸ بدیدد
 بشد تیز و بگرفتشی اندر کنار
 بدو گفت کای پهلوان سپاه
 همه بر⁷ دل اندیشسه این بد نخست
 بموسیدد پیران سر و پای او⁹
 چنین گفت کای شهریار جوان
 ستایش¹¹ کنم پیش یزدان نخست
 ترا چون پدر باشدد افراسیاب
 ز پیوستگان هست¹⁵ بیش از هزار
 تو بی کام دل هیچ دم بر مزن
 مرا گر پذیری¹⁹ تو با پیرسر
 برفتند هر دو بشادی بهم

پذیره شدن را بیاراست شاه²
 خروشیدن پیل و⁴ اسپان شنیدد
 بپرسیدش از نامور شهریار⁵
 چرا رنجه کردی روانرا⁶ بزاه
 که بیند⁸ دو چشمم ترا تندرست
 همان خوب چه هر دلارای او
 مرا گر بخواب این نمودی روان¹⁰
 چو دیدم ترا روشن و تندرست¹²
 همه¹³ بنده باشم¹⁴ زین روی آب
 پرستندگانند¹⁶ با گوشوار¹⁷
 ترا بنده باشدد همی مرد و زن¹⁸
 ز بهر پرستش بیندم کمر²⁰
 سخن یاد کردند بر پیش و کم

I, IV, VI — سیاوش چو — I, IV, VI — توران — I, IV, VI — بانگ — I, IV —
 بینم — VI — در — VI — تو خود را — I, IV — از گردش روزگار — VI; از شهر و از شهریار
 I, IV — او — VI; سرپای او — I, IV —
 بر و پای او — VI —
 Oстальные рук. разбивают б. на два: I —

همی گفت با کردگار جهان * همانا سر پیر گشتی جوان
 مرا گر بخواب این نمودی روان * تو آگاهی از آشکار و نهان
 IV, VI —

همی گفت با کردگار جهان * تو آگاهی از [که ای داور — VI] آشکار و نهان
 مرا گر بخواب این نمودی روان * همانا سر [ز سر — VI] پیر گشتی جوان

مهمان — IV; همان — I —
 I, IV — обратный порядок мисра.; VI — б. оп. —
 I, IV, VI — باشید — IV, VI; باشند — I —
 I, IV, VI — مرا هست پیوسته — I, IV, VI —
 I, IV, VI — چه مرد و چه زن — I, IV —
 I, IV — б. стоит после б. 1226 текста. —
 I, IV — طوق و —
 VI —
 IV — بدیدی —
 VI —

همه بنده باشندد پیش تو بر * ز فرمان تو سر نیارد بدر

- همه ره ز آوای¹ چنگ و رباب
 همه⁴ خاک مشکین شد از مشک و زر⁵ 1230
 سپاوش چو آن دید آب از دو چشم
 که یاد آمدش بوم⁹ زابلستان
 همان شهر ایرانیش آمد بیاد
 ز ایران دلش یاد کرد و بسوخت
 ز پیران بیچید و پوشید¹³ روی 1235
 بدانست کورا چه آمد بیاد
 بقچقار باشی¹⁴ فرود آمدند
 نگه کرد پیران بدیدار او
 بدو در¹⁶ دو چشمش همه خیره ماند
 بدو¹⁸ گفت کای نامور شهریار 1240
 سه چیزست بر تو که اندر جهان
 یکی آنست از تخمه کیقباد
- همی² خفته را سر برآمد³ ز خواب
 همی⁴ اسپ تازی بر آورد پر⁶
 بیمارید و ز اندیشه⁷ آمد بخشم⁸
 بیماراسته تا بکابلستان¹⁰
 همی بر کشید از جگر سرد باد¹¹
 بکردار آتش رخش¹² بر فروخت
 سپهید بدید آن غم و درد او
 غمی گشت و دندان بلب بر نهاد
 نشستند و یکبار¹⁵ دم بر زدند
 نشست و بر و یال و گفتار او
 همی هر زمان¹⁷ نام یزدان بخواند
 ز شاهان گیتی توی یادگار
 کسی را نباشد ز تخم مهران
 همی از تو گیرند گویی¹⁹ نژاد

1 IV — برآید — IV³ همه — VI² همه شهر از آوای — IV؛ همه شهر از آواز — I, VI¹
 همه خاک مشکین شد از مشک در — T؛ همه کوی رنگین ز سیم و ز زر — VI⁵ همه
 I и B — б. оп. 7 I, IV — همه اسپ تازی برآورده پر — VI؛ همه تازی اسپان برآورده پر — IV⁶
 فمینا هو كذلك إذ تذكر أرض زابلستان: 1231—1234 переданы так: B — бб. 8 و از دشمن
 ایام مقامه بها ضیافت رستم بن دستان و ذکر ریاضها الممسکة و جناتها المزخرفة فنثر
 I, IV — доб. бб.: 10 همی یادش آمد ز — VI؛ که یاد آمدش بزم — I, IV и T⁹ عقد الدموع
 بسی گوهر و زر همی ریختند * ز بر مشک و عنبر همی بیختند
 که آمد به همانی پیلتن * شده نامداران شهر انجمن
 I, IV — доб. варианты тех же бб., а B дает их перевод (см.). 11 VI — б. оп. 12 I, IV — دلش
 I и T¹³ و پیچید — IV؛ پیچید و پیچید — I و T¹⁴ بدفچار باشی — I؛ بدفچار باشی — II¹⁴ بپرسید و پیچید — IV؛ پیچید و پیچید — I و T¹³
 I, IV — و — VI¹⁵ یکبار — VI؛ یکبار و — I, IV¹⁵ بدفچار باشی — T؛ بدفچار باشی — VI؛ بدفچار باشی — IV
 شاهان — VI¹⁹ چنین — I, IV, VI¹⁸ برو در نهان — VI¹⁷ برو بر — VI¹⁶

بگفتار نینکو بیاراستی
 بیماردهمی بر زمین مهر تو
 که ای پیر پاکیزه² راست گوی³
 ز آهرمنی دور⁴ دور از جفنا
 شناسم⁵ که پیمان من مشکنی⁶
 برین کرده خود نماید⁷ گریست
 نمایی ره کشوری دیگرم⁹
 چو اندر¹⁰ گذشتی ز ایران زمین
 مکن هیچ گونه برفتن شتاب
 و لیکن جز اینست مرد¹³ ایزدبست¹⁴
 بخیره نماید¹⁵ براه گزند
 همش پهلوانم همش رهنمون¹⁷
 بفرمان من پیش باشد سوار¹⁸
 هم²⁰ اسپ و سلیج²¹ و کمان و کمند
 نهفته جزین نیز هستم بسی

و دیگر زبانی¹ بدین راستی
 سه دیگر که گویی که از چهر تو
 چنین داد پاسخ سپاوش بدوی
 خنیده بگیتی بمهر و وفا
 گر ایدونک با من تو پیمان کنی
 گر از بودن ایدر مرا نیکویست
 و گر نیست فرمای تا⁸ بگذرم
 بدو گفت پیران که مندیش زین
 مگردان دل از مهر افراسیاب
 پراگنده نامش بگیتی¹¹ بدیست¹²
 خرد دارد و رای و هوش بلند
 مرا نیز خویشیست با او¹⁶ بخون
 همانا برین بوم و بر صد هزار
 هم بوم و بر هست و هم¹⁹ گوسفند
 مرا بی نیازیست از هر کسی

VI-3. оп. و VI-6. زپیر پاکیزه- I, IV-7. زپیر و پاکیزه- II, 2 دویم این زبان- VI-1. خوبروی
 و VI-4. оп. و VI-4. بدانم- IV-5. I, IV-6. доб. б.:

بسیازم برین بوم آرامگاه * بمهر و وفای تو ای نیکخواه
 نمایی برفتن ره دیگرم- VI-9. فرمای تو- VI-6. زفرجام تا- IV-8. بپاید- IV-7. VI-6. оп.
 مردی- VI-10. زو مرد- IV-13. بدوی- VI-12. بگفتی- VI-11. زبه نیکی- IV-11. ایدر- VI-10.
 I-15. و هو فی الباطن علی خلاف ذلک: B-второе мисра передано так: زاز وی- VI-14.
 I, IV-17. доб. б.: مرا نیز با اوست خویشی- VI-16. نیارد- IV-15. زنیازد
 مرا نزد او آب رویست و جاه * فراوان مرا گنج و رنج [تخت-IV] و سپاه
 I, IV, VI-18. доб. б.:

ده و دو هزار آنک خویش منند * چو خواهم شب و روز پیش منند
 و لی اثنا عشر ألفا من اقاربی مهمما دعت الحاجة الیهم اجتماعا: ср. B, который доб.:
 VI-20. هم از شهر بوم و سر- VI-19. زهمان بوم و بر هست پر- I-19. لئی و اختفوا بی
 هم اسپ و گنج- IV-21.

فدای تو بادا همه هرچ هست پذیرفتم از پاک یزدان² ترا
 که بر تو نیاید⁵ ز بدها گزند مگر کز تو آشوب خیزد بشهر
 سیاوش بدان گفتهها رام شد⁷ بخوردن نشستنند یک با دگر⁹
 بر رفتند با خنده و شادمان چنین تا رسیدند در شهر گنگ¹²
 پیاده بکوی آمد¹⁵ افراسیاب سیاوش چو او را پیاده بدید
 گرفتند مر یکدگر را بمر گزایدونک سازی-^{VI} دگر ایذر کنی تو بشادی¹ نشست
 برای و دل³ هوشمندان ترا⁴ نداند کسی راز چرخ بلند
 پیامیزی از دور تریاک و زهر⁶ بر افروخت و اندر خور جام شد⁸
 سیاوش پسر گشت و پیران پدر¹⁰ بره بر نجستند جایی زمان¹¹
 کزان¹³ بود خرم سرای درنگ¹⁴ از ایوان میان بسته و پر¹⁶ شتاب
 فرود آمد از اسب و پیشش دوید بسی¹⁷ بوسی دادند بر چشم و سر¹⁸

1260

1265

اکنون - I, IV -² گزایدونک ایذر بسیازی - VI; دگر ایذر کنی تو بشادی - I, IV و T -¹
 I, IV -⁴ I, IV -³ دوبر: 3. ب.؛ پسرستش کنم از دل و جان ترا - T -⁴ برای دل و - IV -³ ز یزدان

پذیرفتم از پاک یزدان که من * پرستنده باشم بجان و بتن
 شاد گشت - I, IV, VI -⁷ از دود تریاک زهر - VI و I -⁶ نهانم که یابی - I, IV و T -⁵
 بر افروخت - VI; بر افروخت از اندیشه آزاد گشت - IV; بی فروخت از اندیشه آزاد گشت - I -⁸
 VI -¹⁰ دوبر: 6. ب.؛ با یکدگر - I, IV -⁹ و اندر خور دار گشت

چو خورشید بر زد سر از کوهسار * برون آمد از برج دریای قار
 زمین گشت بر سان اردی بهشت * هوا اندرو سنبل و لاله کشت
 و ارتحل و سارا حتی الی مستقر افراسیاب من: 1264 و 1265 переданы так: B - 66. T -¹¹ دوبر: 6. ب.؛
 رسیدند نزدیک گنگ - VI, T -¹² رسیدند بدژ موخب کنک - I, IV -¹² مدینه کنک
 (گنگ دژ هوخت) (то же, что хоخت) что позволяет восста-
 новить мисра по I и IV: хоخت گنگ در رسیدند در موخت گنگ
 که آن - I, IV, VI -¹³ см. Borhan-e qate' (изд. Моина), стр. 2388 (ср. Altir. Wb. 1819—вест. hūxta-).
 VI -¹⁴ دوبر: 6. ب.؛

جهان بود سر تا سر آراسته * چو بتخانۀ چین پر آراسته
 سپای اندرون زر همی ریختند * زبر مشک و عنبر همی بیختند
 VI -¹⁸ دوبر: 6. ب.؛ همی - I -¹⁷ میان بسته با صد - VI -¹⁶ پیامد پیاده رو - VI -¹⁵

بپرسید از راه آنششهری - * که چون گردد این گردش روزگار
 در دستمد (9) گفتند تخت تو شاد * انوشه کسی کش کند شاه یاد

- از انپس چنمین گفت افراسیاب
 ازین پس نه آشوب خیزد نه جنگ
 بر آشفت⁴ گیتی ز تور دلیر
 نو کشور سراسر پر از شور⁶ بود
 بتو رام گردد زمانه کنون
 کنون شهر توران ترا بنده اند
 مرا چیز با جان همی⁸ پیش تست
 سیاوش برو آفرین کرد سخت
 سپاس از خدای جهان آفرین¹¹
 سپهدار دست سیاوش بدست
 بروی سیاوش نگه کرد و گفت
 نه زین¹⁴ گونه مردم بود در جهان
 از انپس پیران چنمین گفت رد¹⁶
 که بشکیمد از¹⁸ روی چونین پسر
 مرا دیده از خوب²¹ دیدار او
- 1270
 1275
 1280

Б — перевод бб. ² که بد در جهان — T; که بد از جهان — IV; که گرد از جهان — I
 کشور — I, IV, VI ⁵ پر آشوب — VI ⁴ آید گوزن — I, IV و T ³ 1269—1277 отсутствует.
 مرا خود — I ⁸ از — I, VI ⁷ همه ساله پر شور — IV, VI; همیشه پر از شور — I و T ⁶
 همیشه — I ⁹ مرا نیز هم جان و دل — VI; مرا با تن و جان همه — IV, T; تن و جان همه
 سپهدار پیران بتن — T; تو خود شاد دل باشی و تندرست — VI; جوان بادی و تن درست
 I — доб. бб.:
 سپهدار پیش تو مهر آورم * همیشه پر از خنده چهر آورم
 در گنج بی رنج در پیش تست * همه شادمانی بکم پیش تست
 همیشه: IV — доб. первый из этих бб. после б. 1276 текста и второй б. с вариантом второго мисра:
 خداوند جان آفرین — I و T ¹¹ VI — б. оп. ¹⁰ sr. пред. б. جوان بادی و تن درست
 ازین — VI; برین — I, IV ¹⁴ ندانیم — VI; نیابند — I, IV ¹³ آرام و هم مهر و — VI ¹²
 شکیمد — VI ¹⁸ پیرست — I, IV, VI ¹⁷ چنمین گفت پیران رد — I, IV ¹⁶ بدین روی — VI ¹⁵
 ز دیده خوب از — IV; دیده چون دید — I و T ²¹ چونین هنر — I ²⁰ و — I, VI, L ¹⁹ ازو
 دلم مانده بد خیره در کار اوی — VI; دلم مانده دلم خیره در کار اوی — I, IV و T ²² دیده در خواب — VI

دو دیده بگرداند اندر¹ زمین
 همه³ کاخ زربفتها⁴ گسترید
 همه پایها چون سر گاو میش
 فراوان پرستندگان⁵ خواستند
 بماشد بنکام و نشینند فراخ⁶
 سر طاق ایوان بکیوان رسید
 هشیوار جان اندر اندیشه⁸ بست
 کس آمد سیاوش را خواستند¹⁰
 همه شادمانی فگندند بن¹²
 نشستنگه می بیماراستند¹⁴
 بماده نشستنند یکسر سران
 همی بی¹⁶ سیاوش نیامدش خواب¹⁷
 سر میگسازان ز می خیره شد¹⁹
 بمستی ز²¹ ایران نیامدش یاد²²
 بدان کس که بودند پر²⁴ بزمگاه²⁵
 که چون سر بر آرد سیاوش²⁷ ز خواب
 کسی کیو بود مهتر انجمن

که فرزند باشد کسی را چنین
 از ایوانها پس² یکی برگزید
 یکی تخت زرین نهادند پیش
 بدیهای چینی بیماراستند
 بفرمود پس تا رود سوی کاخ
 سیاوشی چو در پیش ایوان رسید
 پیامد بران تخت زر بر نشست⁷
 چو خوان سپهبد بیماراستند⁹
 ز هرگونه رفت بر خوان¹¹ سخن
 چو از خوان سالار بر خواستند¹³
 برفتند با رود و¹⁵ رامشگران
 بدو داد جان و دل افراسیاب
 همی خورد¹⁸ می تا جهان تیره شد¹⁹
 سیاوش به ایوان خرامید شاد²⁰
 بدان شب هم اندر²³ بفرمود شاه
 چنین گفت با شیده²⁶ افراسیاب
 تو با پهلوانان و خویشان من

¹ I и T - زربفت را - ² I и T - همی - ³ IV - از ایوانهایش - ⁴ IV, VI - او بر - ⁵ IV -
 بران - ⁶ I, IV - ⁷ VI - б. оп. ⁸ VI - ⁹ I, IV - ¹⁰ VI - ¹¹ I, IV - ¹² I, IV - ¹³ I, IV -
 فراروان - ¹⁴ I, IV - ¹⁵ I, IV - ¹⁶ I, IV - ¹⁷ I, IV - ¹⁸ I, IV - ¹⁹ I, IV - ²⁰ I, IV -
 پرستندگان خواستند I - доб. б.:

کس آمد سیاوش را خواندند * بران تخت زرینش بنشانند
 از خوان و خوردن برداختند - ¹³ VI - ¹⁴ I, IV - ¹⁵ I, IV - ¹⁶ I, IV - ¹⁷ I, IV -
 و - ¹⁸ VI - ¹⁹ I, IV - ²⁰ I, IV - ²¹ I, IV - ²² I, IV - ²³ I, IV - ²⁴ I, IV - ²⁵ I, IV -
 و زان پس همان - ²⁶ I, IV - ²⁷ I, IV - ²⁸ I, IV - ²⁹ I, IV - ³⁰ I, IV - ³¹ I, IV - ³² I, IV -
 سر برآمد شمارا - ³³ VI - ³⁴ I, IV - ³⁵ I, IV - ³⁶ I, IV - ³⁷ I, IV - ³⁸ I, IV - ³⁹ I, IV - ⁴⁰ I, IV -

گرانمایه اسپان زرین ستام¹
 ز دینار وز گبوهر شاهوار
 هشیوار و بیدار و خامش روند⁵
 بدین⁶ گونه یکهفته بگذشت نیز

بشمگیر با هدیه و با غلام
 ز لشکر همی² هر کسی با نثار
 ازین³ گونه پیش⁴ سیاوش روند⁵
 فراوان سپهبد فرستاد چیمز

که فردا بسازیم هر دو پگاه
 زمانی بتازیم⁸ و خندان شویم
 نمینند گردان بمیدان تو
 تو تاج کیانی و پشت سپاه⁹
 روانرا بدیدار توشه بدی¹¹
 که یابد بهر کار¹³ بر تو گذر
 همی¹⁵ از تو خواهم بد و نیک جست¹⁶
 گرازان و تازان و خندان¹⁷ شدند
 که یاران گزینیم در زخم گوی¹⁹

شهی با سیاوش چنین گفت شاه
 که با⁷ گوی و چوگان بمیدان شویم
 ز هر کس شنیدم که چوگان تو
 تو فرزند مایی و زیبای گاه
 بدو گفت شاهها انوشه بدی¹⁰
 همی از تو جویند¹² شاهان هنر
 مرا روز روشن بدیدار تست¹⁴
 بشمگیر گردان بمیدان شدند
 چنین گفت پس شاه توران¹⁸ بدوی

1305

1310

VI-4 برین- I, VI-3 ز کشور همه- VI-2 ز لشکر همه- I-2 بزژین ستام- I, IV-1
 ابا- I, IV, VI-7 برین- VI-6 ازین- IV-2و زین- I-6 روید- VI-6 نبرند- I, IV-5 سوی
 بزى- VI-10 Б-перевод б. отсутствует. I, IV, VI-6. оп., см. прим. 16 к б. 1311; I, IV-9 بيازيم- I, IV-8
 گیرند- VI-12 همیشه ز تو دور دست بدی- T-نروانرا بگفتار توشه بزى- VI-11
 I-16 доб. бб.: VI-15 همه- I-16 مرا رای روشن بفرمان تست- VI-14 ز هر کار- VI-13
 تو فر همایی و زیبای گاه * تو تاج کیانی و پشت سپاه
 بشمگیر کز خواب برخاستند * همه روی میدان بنیارسا شدند
 IV-доб. бб.:

بپاسخ چنین گفت افراسیاب * که از شادمانی رخت برمتاب
 T-доб. вар. б. по T-و فرزند مایی VI-6 و پاک با روی خندان- I, IV-17
 گرازان و با روی خندان- VI-6 همه پاک با روی خندان- I, IV-17
 VI-19 گفت با شاه توران- VI-6 گفت پس شاه ترکان- L-18
 бб. 1314 и 1315 и первое мисра б. 1316 оп.; Б-отрывок (бб. 1313-1401) передан сокращенно
 (см. издание, стр. 173-174 от слов فاطهر فی یومه (المرسوم به فاطهر فی یومه), кроме бб. 1316, 1345,
 1377 и 1378, перевод которых дается; эпизод охоты (бб. 1384-1400) весь оп.

- تو باشی بدان روی و زینروی¹ من
 سپاوش بدو گفت کای شهریار⁴ 1315
 برابر نیارم زدن با تو گوی
 چو هستم سزاوار یار تو ام⁶
 سپهبد ز گفتار او شاد شد
 بجان و⁸ سر شاه کاوس گفت
 هنر کن بپیش سواران پدید 1320
 کنند آفرین بر تو مردان من
 سپاوش بدو گفت فرمان تراست
 سپهبد گزین کرد کلباد را
 چو پیران و¹² نستیهن جنگجوی
 بنزد سپاوش فرستاد یار 1325
 دگر اندریمان سوار دلیر
 سپاوش چنین گفت کای نامجوی
 همه یار شاهند¹⁹ و تنها منم
 گر ایدونک فرمان دهد شهریار
 [مرا یار باشنند بر²² زخم گوی 1330
 [سپهبد چو بشنیدزو داستان
- بدو نیم² هم زین نشان³ انجمن
 کجا⁵ باشدم دست و چوگان بکار
 بمیدان هم آورد دیگر بجوی
 برین پهن میدان سوار تو ام⁷
 سخن گفتن هر کسی باد شد
 که با من تو باشی هم آورد و⁹ جفت
 بدان تا نگویند کو بد گزید
 شگفته شود روی خندان من
 سواران و میدان و چوگان تراست¹⁰
 چو گرسیوز و جهن و¹¹ پولادرا
 چو هومان که بر دارد از آب¹³ گوی
 چو رویین و چون شیده¹⁴ نامدار¹⁵
 چو ارجاسپ¹⁶ اسپافگن¹⁷ نره شیر
 ازیشان که یار شدند پیش گوی¹⁸
 نگهیمان چوگان یک تا²⁰ منم
 بیارم بمیدان ز ایران²¹ سوار
 بران سان که آیین بود بر دو روی²³
 بران داستان گشت هم داستان

— IV³ بدو نیمه — I, IV و T ازین روی و آنروی — T; ازان روی و زین روی — I, IV¹
 از ایرا که همواره — I⁶ که کی — I, IV⁵ چنین گفت با شهریار — I, IV⁴ گردانم این
 تو ایم — I⁷ که گوید سزاوار یار تو ام — VI; زگر استم سزاوار یار تو ام — IV; یار تو ایم
 VI — б. оп.¹⁰ که باشیم اینجا با درد — VI; که من با تو باشم هم آورد — IV⁹ و — IV⁸
 VI — که برداشتی ز آب — I, IV و T — ¹³ оп. و — IV, VI¹² و — JI, IV¹¹
 (Z. 84), اوخواست: Вольф фиксирует написания: VI — б. оп.¹⁵ و خور شیده
 چو اوخواست — JI; Так в T; ¹⁷ имя собственное брата Андарймана — خواست (Z. 51) اوخواست
 چو اوخواست — VI; چو اخراشت اسپافگن — IV; چو آخواست اسپافگن — I; زمردافگن
 IV — و تنها — I, VI²⁰ گاهند — VI¹⁹ پیش اوی — VI; بنزد گوی — I, IV¹⁸ شیراوژن
 VI — бб. 1330—1332 оп.²³ در — I, IV²² از ایدر — VI²¹ و اینها

گزین کرد شایسته^۱ کار کرد^۱
 همی خاک با آسمان گشت راست
 تو گفستی بچنمید میدان ز جای^۲
 چو گوی^۳ اندر آمد پیمیش^۴ بگرد
 بران سان که از چشم شد ناپدید
 که گویی بنزد سیاوش برزند
 بر آمد خروشیدن نای و کوس^۵
 بیانداخت^۷ آن گوی خسرو بدست^۸
 چنان شد که با ماه دیدار کرد
 تو گفستی سپهرش همی بر کشید^{۱۰}
 سر نامداران بر آمد ز خواب
 ندیدیم بر زین چنمین نامدار^{۱۱}
 بیامد نشست از^{۱۲} بر گاه شاه

[سیاوش از ایرانپان هفت مرد
 خروش تمپیره ز میدان بغاست
 از آوای صنج و دم کوره نای
 سیاوش بر انگیخت اسپ نبرد
 بزد هم چنان چون بمیدان رسید
 بفرمود پس شهریار بلند
 سیاوش بران گوی بر داد بوسی
 سیاوش باسپی^۶ دگر بر نشست
 ازان پس بچوگان^۹ برو کار کرد
 [ز چوگان او گوی شد ناپدید
 ازان گوی خندان شد افراسیاب
 باواز گفتمند هرگز سوار
 ز میدان بیکسو نهادند گاه

1335

1340

۱ I, IV و T— نبرد ۲ شایسته اندر ۳ I, IV, VI و T— доб. б.:

سپهدار گویی ز بالا بزد * باپر اندر آمد چنان چون سزد

۳ Л— چو گو ۴ I, IV و T— نهشتش ۵ VI— доб. б.:

یکی گوی ترکان بر انداختند * بکردار آتش همی تاختند

لغتی— IV و T— لغتی بدست— ۸ I— بر انداخت— ۷ VI— بر اسپ— VI— باسپی— I, IV و T— ۶

و زان پس که چوگان— VI— پس آنکه بچوگان— I, IV و T— ۹ ز دست
 IV— доб. б.:

بمیدان یکی [تک— IV] اسپ میدان نبود * کسی را چنان روی خندان نبود

VI— доб. вариант того же б.:

بمیدان یکی اسپ خودان نبود * یکی را چنان روی خندان نبود

T— доб. вар. того же б. ۱۱ I, IV, T (вар.)— доб. бб.:

کی نامور گفتم زین سان بود * هر آنکس که با فرّ یزدان بود

ز خودی و دیدار و فرّ و هنر * بدانم که دیدنش پیش از خبر

VI— доб. первый из этих б. с вариантом первого мисра: کجا نامبردار زین سان بود ۱۲

بازدیشه بنشست

- 1345 سپاوش¹ بنشست با او بتخت
 پلشگر چنین گفت پس نامجوی
 همی ساختند آن دو لشکر زبرد
 چو ترکان بتندی بیماراستند
 ربودند ایرانیان گوی پیش
 1350 سپاوش همی گشت ز ایرانیان
 که میدان باز بست گر⁸ کارزار
 چو میدان سر آید¹⁰ بتابید روی
 سواران عنانها کشیدند¹² نرم
 یکی گوی ترکان بینداختند¹⁴
 1355 سپهپد چو آواز ترکان شنود
 چنین گفت پس شاه توران سپاه¹⁶
 که او را ز گیتی¹⁷ کسی نیست جفت¹⁸
 سپاوش چو گفتار مهتر²⁰ شنید
 سپهپد کمان خواست تا بنگرد
 1360 کمان را نگه کرد و خیره همانند

1 VI — سپاوش چو 2 VI — доб. б.:

نشستند بر تخت شاهان بهم * سواران بمیدان درون پیش و کم
 4 I, IV — که اکنون شمارا ست میدان و گوی T — ز رسید آن شما را و چوگان و گوی VI —
 доб. б.:

ازین سوی و زان سوی با گفتگوی * همی این ازان آن ازین برد گوی
 با پهلوان زمان VI — 7 I, IV, VI — б. оп. 5 VI — б. оп. T — доб. вариант того же б.
 سر آمد¹⁰ I, IV и T — برین گردش و کوشش و کار و بار VI — 9 I, VI и T — زیبا IV —
 ازان پس نکردند یک اسب گرم VI — 13 کردند T — 12 بایشان VI — زبترکان T — 11 I, IV и T —
 چنان از پس گوی VI — ز انداختن سر برافراختند T — 15 I, IV и T — بر انداختند VI — 14
 و بهزم I, IV — 19 نیست یار I, IV — 18 بگیتی IV, VI — 17 ترکان VI — 16 میتاختند
 IV, 21 از ترکش کمان کیانی کشید I — 21 آواز ترکان VI — 20 و گشاد و گرفت VI — نو شکار
 آفرین بر بزرگان IV — آفرین بزرگان I — 22 ز ترکش کمان کیان برکشید VI —
 VI — آفرین بر سپاوش

که خانه بمال و درآور¹ بزه
 نیامد برو² خیره³ شد بدگمان
 بمالید خانه کمان را بدست
 که اینست کمانی چو باید برآه⁴
 چنین بود و اکنون دگر شد زمان⁵
 نیارد⁶ گرفتن بهنگام جنگ
 نخواهد کمان¹⁰ نیز بر دشت کین¹¹
 سیاوش نکرد ایچ با کس مکیس
 بر افشارد¹⁴ ران و بزآمد غریو
 نهاده بدو¹⁵ چشم گردنکشان
 بینداخت از باد و¹⁷ بگشاد پر
 مغربل بکرد²⁰ اندر انداختن
 بزد بار دیگر بران سو²¹ که خواست
 پیامد بر شهریار بلند
 پرو آفرین ز آفریننده خواست²²
 برفتند بشادان دل و ارجمند
 کسی کو سزا بود بنشاستند²⁴

بگرسبوز تیغزن داد مه
 بکوشید تا بر زه آرد کمان
 ازو شاه بستد بزانو نشست
 بزه کرد و خندان چنین گفت شاه
 مرا نیز گاه جوانی⁵ کمان
 بتوران و ایران کس این را بچنگ⁷
 بر و یال و کتف⁹ سیاوش جزین
 نشانی¹² نهادند بر اسپریس¹³
 نشست از بر بادپایی چو دیو
 یکی تیر زد بر میان نشان
 خدنگی دگر باره با¹⁶ چار پر
 نشانه دو باره¹⁸ بیك¹⁹ تاختن
 عنان را بپیچید بر دست راست
 کمان را بزه بر بمازو فگند
 فرود آمد و شاه بر پای²¹ خاست
 و زانجایگه سوی کاخ بلند
 نشستند²³ خوان و می آراستند

— I, IV 4 طیره — I, IV 3 نیارد بزه — IV نیامد بزه — I, VI 2 بر آور — VI 1

تیر گاه جوانی — IV 5 که اینست کمان جوانان برآه — VI؛ توان زد ازین تیر بر چرخ ماه
 بایران و توران — I, IV 7 کمان — I, IV, VI 6 نیز روز جوانی — T؛ نیز گاهی جوانی — VI
 یال کتف — IV 9 نداند — VI 8 بایران و توران کسی را بچنگ — VI؛ کسی این بچنگ
 — VI؛ نشانه — I, IV و T 12 پشت زین — I, IV, VI 11 همی — I, IV 10 یال فرخ — VI
 — I 16 برو — VI 15 بیفشرد — I, IV, VI 14 نهادست بر پشت دس — VI 13 نشانها
 بچرخ اندرون راند و — I, IV و T 17 دگر بر گرفت — VI؛ دگر باز هم — IV؛ دگر بار هم
 برانسان — VI 21 مغربل نبود — IV, VI؛ مغربل نبود — I 20 بدان — I 19 دو پاره — IV 18
 و — I 24 و — I 23 ب. оп. VI — زهنر گفت بر گوهرت بر گواست — I, IV 22
 — VI ب. оп. VI؛ سزاوار رامشگران خواستند — T

بنام سپاوشی کردند² یاد
 از اسپ و ستام و ز تخت و کلاه
 که اندر جهان پیش ازان⁴ کس ندید
 ز یاقوت و پیروزه⁶ و پیش و کم
 یکی پر ز یاقوت رخشنده جام
 همه سوی کاخ سپاوش برزند
 ورا مهردانی برو پیش بود
 شما خیل باشید هم چون رمه⁸
 که یکروز با من بنخچیر گاه
 روانرا بنخچیر¹¹ بی غم کنیم¹⁰
 بران سو که دل رهنمای آیدت
 همی رفت با یوز و با باز شاه¹²
 از ایران و توران¹³ بنخچیر تفت
 چو باد از میان سپه بر دمید
 همی تاخت اندر فراز و نشیب
 دو دستش ترازو بد¹⁴ و گور سیم

می¹ چند خوردند و گشتند شاد
 بخوان بر یکی خلعت آراست شاه
 همان دست زر جامه³ ناپرید³
 ز دینار و وز⁵ بدره های درم
 پرستار پیسار و چندی⁷ غلام
 بفرمود تا خواسته بشمرند
 ز هر کس بتوران زمین خویش بود
 [بخویشان چنین گفت کو را همه
 بدان شاهزاده چنین گفت شاه
 گر آیی که⁹ دل شاد و خرم کنیم¹⁰
 بدو گفت هرگه که رای آیدت
 برفتند روزی بنخچیر گاه
 سپاهی ز هر گونه با او برفت
 سپاوش بدشت اندرون گور دید
 سبک شد عنان و گران شد رکیب
 یکی را بشمشیر زد بدو نیم

همان پوشش از جامه³ I - بنام سپاوش گرفتند - I, IV, VI و T² همی - IV¹
 مثل - VI⁴ همان بخت جامه بس ناپرید - VI؛ همان پوشش از جامه³ ناپدید - IV؛ ناپرید
 پرستار - I, IV⁷ بر - IV؛ از - I و T⁶. (так!) ز دینار و وز - IV⁵ آنچنان - T؛ و
 پرستار پنجاه و چندی - VI؛ چندی و چندی - I, VI - 6. оп.; IV -⁸
 سپه دار روزی سپاوش را * همان مایه دانش و هوش را
 T -

چنین گفت آنگه بلشکر همه * که باشید اورا بجمله رمه
 با یوز - VI¹² ز نخچیر - VI¹¹ کنی - VI¹⁰ گر آیی و - VI؛ زیبا تا که - I, IV و T⁹
 شد - I, IV, VI و T¹⁴ بتوران - IV¹³ و شیران شاه

- بیك جو ز دیگر¹ گرانتر نبود 1395
 بگفتند یکسر همه انجمن
 که اینست سرافراز⁴ و⁵ شمشیرزن
 که ما را بد آمد ز ایران بسر⁷
 سوز گر بسازیم با شاه جنگ⁸
 سیاوش همیدون بنخچیر¹⁰ بور
 بغار و بکوه و بهامون بتاخت
 بهر جایگه بر یکی توده کرد 1400
 و زانجایگه سوی ایوان شاه
 سپهبد چه شادان چه بودی¹³ دژم
 ز جهن و ز گرسپوز و هرک بود¹⁴
 مگر با سیاوش بدی روز و شب
 برین گونه یک سال بگذاشتند 1405
 سیاوش یکی روز و¹⁶ پیران بهم
 بدو گفت پیران کزین بوم و بر
 بدین¹⁹ مهربانی که بر تست شاه
 چنان دان که خرم بهارش توی
 بزرگی و فرزندان کاوشی شاه 1410
- نظاره شد آن² لشکر شاه زود³
 همی تاخت و افگند در دشت گور
 بشمشیر و تیر و بنیزه بیاخت¹¹
 سپه را ز نخچیر¹² آسوده کرد
 همه شاد دل بر گرفتند راه
 بجز با سیاوش نبودى بهم
 بکس راز نگشاد و شادان نبود
 ازو بر گشادی بخنده دو لب
 غم و شادمانی بهم داشتند¹⁵
 نشستند و گفتند هر بیش و کم¹⁷
 چنانی که باشد کسی¹⁸ بر گذر
 بنام تو خسپد بآرامگاه²⁰
 نگارش تویدی غم گسارش توی
 سر از پس هنرها رسیده بماه²¹

1 I, IV — بود VI — б. оп.; 2 VI — برو VI — з یکسو T — (так!); VI — کیسو
 3 I, IV, VI — با یکدگر VI — 7 I, IV, VI — оп. و VI — 5 I, IV, VI — سزوار
 8 I, IV — سران T — زکته نام سران VI — 9 I, IV, VI — б. оп. 10 (رداکتور)
 11 I, VI و T — بساخت IV — 12 I, IV و T — بساخت VI — 13 I, IV, VI و T — چه شادان بدی چه
 14 VI — بود که که بود VI — 15 VI — б. оп. 16 VI — و оп. 17 T — کم و بیش و کم
 18 VI — اطراف الاحادیث B — زبر بیش و کم T — 19 I, IV و T — ازین VI — 20 VI — второе мисра б. 1408 заменено таковым же б. 1410, а
 последнее—вторым мисра б. 1408; B—бб. 1408 и 1409 переданы так: وإن أفراسیاب من فرط
 حنوه علیک و محبتہ لک کأنه لا یری الدنيا إلا بعینک و لا یحب الحياة إلا لأجلک
 21 B — перевод б. отсутствует.

پدر پیرسر شد تو¹ برنادلی² باایران و توران توی شه-ریار
 [بنه دل برین بوم و جای بیساز نه بینمت پیوسته خون کسی
 برادر نداری نه خواهر نه زن 1415
 یکی زن نگه⁹ کن سزاوار خویش پس از مرگ کاوس ایران تراست
 پس پرده شه-ریار جهان اگر¹⁴ ماه را دیده بودی سیاه¹⁵
 سه اندر شمسستان گرسیوز اند 1420
 نپیره فریدون و فرزندان¹⁸ شاه و لیکن ترا آن سزاوارتر
 پس پرده من²¹ چهارند خرد ازیشان جریرست مهتر بسال
 یکی دختری هست آراسته 1425

نگر تا ز- I, IV-³ برنا تویی- VI-² پیر گشتست و- VI-¹ زپیر گشت و تو- I, IV-¹
 ز شاهان- VI-⁵ Б-перевод б. отсутствует. ⁴ نگر تا ز سر تاج کی- VI-⁶ تاج کین
 :б. доб. I, IV-⁸ оп.; IV-⁸ مهر دارد اجر تو- VI-⁷ б. оп. I, IV, VI и T-⁶ گیتی توی
 ز [IV-⁹] توران سزاوار و انباز [همراز-IV] تو * نیابم کسی نیز دمساز تو
 زبنه [منه-VI] درد و تیمار خویش- I, IV, VI и T-¹¹ ازینسان- IV-¹⁰ گزین- VI-⁹
 I, IV-¹⁴ (!) سه ماهیست بارست اندر زمان- VI-¹³ گنج- VI-¹² VI-⁶ стоит после б. 1417.
 I, IV, VI и T-¹⁶ اگر ماه دیدار بودی چو ماه- VI-¹⁵ زبراه- I, IV и T-¹⁵ که گر- T-¹⁷
 پیوند- T-¹⁸ б. стоит после б. 1421. VI-¹⁷ دیده
 Б-перевод б. هم جاه دارند و هم تخت و گاه- VI-¹⁹ هم تاج دارند و هم جایگاه- I, IV и T-¹⁹
 B-перевод б. отсутствует. I, IV, VI и T-²⁰ б. оп., см. прим. 13 к б. 1450; B-даёт его перевод после б. 1449.
 I-²² доб. б.: ²¹ ستری- B-²¹

جریره یکی خوب پیراسته * ازین هر سه اویست نوخاسته
 B-²³ весь эпизод с Джарйре отсутствует (66. 1424-1450 текста). I, IV, VI и T-²⁴ бб.
 1425-1427 оп., ср. прим. 13 к б. 1450.

بجز چهر شاهش دلارای نیست
 بود روز رخسارنده² دمساز تو
 بپیش تو اندر پرستنده ایست
 مرا خود ز فرزند برتر شناس⁴
 نخواهم جزو کس ازین انجمن
 که تا زنده ام حق آن نسپرم
 سوی خانه خویش بنهاد روی⁷
 بنزدیک گلشهر تازید تفت⁹
 بفر سیاوش خسرو بنواز¹⁰
 که داماد باشد نییره¹¹ قباد
 نهاد از بر تارک افسرش را
 بموی و برنگ و بهر بیش و کم¹³
 فرستاد در شب بر¹⁵ شهریار
 نشانند از بر گاه چون ماه نو¹⁶
 ز یاقوت وز تاج¹⁷ گوهرنگار¹⁸
 خوش آمدش خندید¹⁹ و شادی گزید

نخواهد¹ کسی را که آن رای نیست
 ز خوبان جریرست انماز تو
 اگر رای¹ باشد ترا بنده ایست
 سیاوش بدو گفت دارم³ سپاس
 گر او باشد⁵ نازش جان و تن
 سپاسی نهی زین همی⁶ بر سرم
 [پس آنگاه پیران ز نزدیک اوی
 چو پیران ز پیش⁸ سیاوش برفت
 بدو گفت کار جریره بساز
 چگونه نمائیم امروز شاد
 بی آورد گلشهر دخترش را
 بدیبا و دینار و در¹² و درم
 بیاراست اورا چو خرم بهار¹⁴
 مر اورا بپیوست با شاه نو
 ندانست کسی گنج اورا شمار
 سیاوش چو روی جریره بدید

1430

1435

1440

1 I, IV, VI 2 I, IV, VI 3 دادم 4 I, IV, VI

5 I, IV, VI 6 I, IV, VI 7 I, IV, VI 8 I, IV, VI 9 I, IV, VI 10 I, IV, VI 11 I, IV, VI 12 I, IV, VI 13 I, IV, VI 14 I, IV, VI 15 I, IV, VI 16 I, IV, VI 17 I, IV, VI 18 I, IV, VI 19 I, IV, VI

ز خوبان جریره مرا درخورست * که پیوندم از جان و دل بهترست
 I, IV, VI 2 I, IV, VI 3 I, IV, VI 4 I, IV, VI 5 I, IV, VI 6 I, IV, VI 7 I, IV, VI 8 I, IV, VI 9 I, IV, VI 10 I, IV, VI 11 I, IV, VI 12 I, IV, VI 13 I, IV, VI 14 I, IV, VI 15 I, IV, VI 16 I, IV, VI 17 I, IV, VI 18 I, IV, VI 19 I, IV, VI

نیامد ز کاوس و دستانش ¹ یاد سیاوش را بد ز نیکیش برخ ² فزونتر بدی حشمت و جاه و آب	همی بود با او شب و روز شاد برین نیز چندی بگردید چرخ ورا هر زمان پیش افراسیاب
سیاوش را گفت کای نامدار ⁴ ز اوج فلک بر فرزد کلاه ⁵ دل و ⁷ هوش و توش و توانش ⁸ توی ازین پایه هر دم بافزون ¹⁰ شوی که خواهی بدن ¹² پیش او پایدار مرا غم ز بهر کم و بیش تست ¹³ نیمینی بگیتی چنان موی و روی ¹⁶ ز مشک سیه بر سرش افسرست	یکی روز پیران به به روزگار ³ تو دانی که سالار توران سپاه شب و روز روشن ⁶ روانش توی چو با ⁹ او تو پیوسته خون شوی بماشد امیدش بتو استوار ¹¹ اگر چند فرزندان خویش تست فرنگیس مهتر ¹⁴ ز خوبان اوی ¹⁵ ببالا ز سرو سهی بر ترست

1445

1450

¹ I, IV, VI و T— بر دلش ² I, IV— بد ز هر کار برخ—VI ز بود ازان کار برخ—³ I, IV, VI, T— پرهیزگار—⁴ I, IV و T— شهریار—VI, فرستاد بر شب بر شهریار—VI, ср. б. 1438 текста. ⁵ VI— бб. 1446—1449 стоят после б. 1469 текста (см. прим. 19 к нему). ⁶ I, IV—
بیر افزون—¹⁰ I— چو ما—⁹ IV— روانش—⁸ VI— همان—⁷ VI— اقس و—^{VI} و اقس و
شود اعتمادش—^{IV, VI}؛ شود جان او بر بتو استوار—¹¹ I— تو افزون—^{VI}؛ بافزون—^{IV}
VI—доб. бб.: ¹³ I, IV—доб. бб.: ¹² VI— بدت

جریره یکی خوب پیراسته * ترا خواست از بهر آن خواسته
نخواهم همی گفتن این رای نیست * که چهر تو او را دلرای نیست
مرا گفت کین تا جهان بلند * کند مر ترا نزد او ارجمند
و لیکن ترا آن سزاوارتر * که در دامن شاه جویی گهر
VI—доб. бб.:

که این دختر خوب پیراسته * ترا خواست از بهر آن خواسته
که باشد بنزدیک تو بنده وار * شب و روز باشد پرستنده وار
و لیکن ترا آن سزاوارتر * که از دامن شاه جویی گهر
T—доб. здесь первый и четвертый бб. настоящего разночтения по I и IV; ср. бб. 1422, 1425—1427.

روی ماه—¹⁶ I, IV— شاه—¹⁵ I, IV— اکبر اولاده—¹⁴ VI—^{VI}

خرد را پرستار دارد بپیش
چنو بت¹ بکشمیر و کابل کجاست
درفشان شود فر⁴ و اورند⁵ تو
بجویم بدین نزد او آبروی
که فرمان یزدان نشاید نهفت
مرا با سپهر روان نیست پای⁷
نخواهم همی روی کاوس دید
تهمتن که روشن⁸ بهار منست
جنین نامداران⁹ کنداوران
بتوران همی جای¹⁰ باید گزید
مگو این سخن با زمین جز براز
همانا دهره به پیوند شاه¹¹
همی¹² برزد اندر میان باد سرد
نسازد¹⁴ خردیافته بارزار¹⁵
کزویست آرام و پرخاش¹⁶ و مهر
بیزدان¹⁸ سپردی و بگذاشتی
سر تخت ایران بدست اندرست¹⁹

هنرها و دانشی ز اندازه بیش
از افراسیاب ار بخواهی رواست
1455 شود شاه² پرمایه³ پیوند تو
چو فرمان دهی من بگویم بدوی
سیاوش بپیران نگه کرده⁶ و گفت
اگر آسمانی چنین است رای
اگر من بایران نخواهم رسید
1460 چو دستان که پروردگار منست
چو بهرام و چون زنگه شاوران
چو از روی ایشان بماید برید
پدر باشی و این کدخدایی بساز
[اگر بخت باشد مرا نیکخواه
1465 همی گفت و مزگان پر از آب کرد
بدو¹³ گفت پیران که با روزگار
نیابیی گذر تو ز گردان سپهر
بایران اگر دوستان¹⁷ داشتی
نشست و نشانت کنون ایدرست

برگاه—VI³ شود ماه—VI؛ چو شد شاه—IV؛ چو شد ماه—I² . که چون او—IV-¹ I
زمرا با سپهر از بنه نیست پای—IV, I⁷ فرستاد—VI⁶ اورنگ—VI⁵ و—оп. L⁴
I—⁹ خرّم—I, IV و T⁸ B—перевод б. отсутствует. زمرا بر سپهر برین نیست رای—VI
چو گیو: T—перечисляются имена: VI—доб. و IV—چنین نامداران و IV—چندان نامداران و
VI—имен их здесь не упоминает. B—¹⁰ I, IV, VI—خانه ¹¹ I, IV,
VI—¹² I, IV—همه—VI¹² VI—¹³ I, IV—چنین—VI¹⁴ I, IV—بسازد—VI¹⁵ I, IV—¹⁶ I, IV—همه
VI—¹⁷ I, IV—دوستی—VI¹⁸ L—¹⁹ I, IV—تخت ایران بدست اندرست—VI—доб. здесь бб. 1446—1449 текста.

- 1470 بگفت این و بر خاست از پیش او
 بشادی² بشد تا بدرگاه شاه
 همی بود بر⁴ پیش او یک زمان
 که چندین چه باشی بپیشم بیپای
 سپاه و در گنج من⁸ پیش تست
 کسی کو بزندان و بند منست
 1475 ز خشم و ز بند من آزاد گشت
 ز بسیار و اندک چه باید¹² بخواه
 خردمند پاسخ چنین داد باز
 مرا خواسته هست و گنج و سپاه
 1480 ز بهر سیاوش پیامی¹⁵ دراز
 مرا گفت با شاه ترکان¹⁷ بگوی
 بپروردیم¹⁸ چون پدر¹⁹ در کنار
 کنون هم چنین کدخدایی بساز
 پس پرده²⁰ تو یکی بختیست
 1485 فرنگیس خواند همی مادرش
 پر اندیشه شد جان افراسیاب

فرود آمدند و—VI; فرود آمدند برگشادند—IV³ و زانجا—VI² 1 I, IV, VI—6. on.
 ز گیتی—I, IV, VI⁶ گیتی توان—VI; نیکی گمان—L⁵ در—VI, I, IV, 4 گشادند
 9. I, IV, VI— سپاه من و گنج در—VI; سپاه و زر و گنج من—I, IV⁸ آمدت—I, IV و T⁷
 گشایش و گر—I, IV, VI— و L¹⁰ on.; B—перевод бб. 1474—1477 отсутствует. 10 L¹⁰ on.; I, IV—گر
 VI—; بخت تو—IV¹³ خواهی—I, IV, VI¹² پیگار من یاد—VI; پیگار او یاد—L¹¹ خود
 رسانم—I¹⁶ پیام—VI¹⁵ هم تیغ زن هم کلاه—IV; هم تیغ و تیر و کلاه—I¹⁴ بخت و
 به پرورده ام—IV¹⁸ شاه ایران—IV; شاه توران—I, VI و T¹⁷ بگوش سپهدار باز
 I—²³ ایران—VI²² بختم بیمار—T; هنگام بار—I, IV²¹ همی—I, IV و T²⁰ پسر—I¹⁹
 دیدگان پر ز آب—VI²⁴ خان

که من گفته¹ ام پیش ازین داستان
 چنمین گفت با من یکی هوشمند
 که ای دایه² بچّه شیرنر
 و دیگر که از پیش کندآوران
 1490 شمار ستاره بپیش پدر³
 کزین⁴ دو نژاده⁵ یکی شهریار
 بتوران نماند برو و رُست
 [کنون باورم شد که او این بگفت
 1495 چرا کشت باید درختی بدست
 ز کاوس وز تخم⁶ افراسیاب

نمودی بران گفته² هم داستان
 که رایش³ خرد بود و دانش⁴ بلند
 چه رنجی که جان هم نیاری بمر⁵
 ز کار⁷ ستاره شمر بخردان
 همی راندندی همه در بدر⁹
 بیاید بگیرد جهان در کنار¹²
 کلاه من اندازد از کین¹³ نخست
 که گردون گردان چه دارد نهفت¹⁴
 که بارش بود زهر و برگش¹⁵ کبست
 چو آتش بود تیز یا¹⁷ موج آب¹⁸

I, IV, VI-³ نموده برین گونه VI-² نمودی بدین گفته I, IV-¹ رانده I, IV, VI-
 که هم I, IV-⁶ گر ای دایه VI-⁵ گر ای ون.; IV-⁵ رازش VI-⁴ زرایش I, IV-⁴ جانش
 I, IV, VI-^{دوب. бб.:} که جانرا نیاری بمر VI-⁷ جان نیاری بمر

بکوشی که وبران [و اورا VI-] کنی پرنر * تو بی بر شوی چون وی آید بمر
 نخستین که آیدش نیروی [آیدبه تیری VI-] جنگ * سر پروراننده گیرد بچنگ
 ازین بود رانده [انده IV-] همه سر بمر I, IV-⁹ شمر سر بمر VI-⁸ ران و VI-⁷
 I, IV, VI-^{دوب. бб.:} همی رانده بودند چون در بدر VI-

مرا با [بمر IV-] نیمیره شگفتی بسی * نماند همی کاردیده کسی
 سرو تاج و [سرو تخت IV, VI-] گنج و سپاه [کلاه VI-] مرا * همان [بدان IV-] کشور و بوم و گاه مرا
 I, IV-^{دوب. еще б.:}

کنون باورم شد که او این بگفت * که گردون گردان چه [نه IV-] دارد نهفت
 VI-^{после доб. еще б.:}

بگیرد همه سر بمر کشورم * ز کارش بداند همه بر سرم
 ز گاه من اندازه گیرد I-¹³ VI-^{б. оп.} 12 شجر B-¹¹ بزاید IV-¹¹ ازین I, IV-¹⁰
 IV, VI-¹⁴ I, IV-^{б. стоит после б. 1491;} ز تخت من اندازه گیرد T-¹⁴ کلاه من اندازه گیرد IV, VI-
 چو VI-¹⁶ اورا قها B-¹⁵ بیخش VI, LI-¹⁵ см. разночтения к нему; VI-^{б. оп.;} так же B.
 18 B-^{перевод} چو آتش بود تیره با IV-¹⁷ چو آتش برد نیمزه تا I-¹⁷ کاوس از تخم
 бб. 1496—1498 отсутствует.

ندانم بتوران گراید¹ بمهر
 چرا بر گمان زهر باید چشید
 بدو گفت پیران که ای شهریار
 کسی کز نژاد سیاوش بود
 بگفت ستاره شمر مگرو ایچ
 بزین دو نژاده⁶ یکی نامور⁷
 باپیران و توران بود شهریار
 وگر زین نشان راز دارد¹⁰ سپهر
 بخواهد¹² بدن بی گمان بودنی
 نگه کن که این کار فرخ بود
 ز تخم فریدون وز¹⁸ کیقباد
 بپیران چنین گفت پس شهریار
 بفرمان و²¹ رای تو کردم سخن
 دو تا گشت پیران و بردش نماز
 1500
 1505
 1510

T-; پیزدان-³ و یا-² VI- ندانم باپیران گر آید-T; ندانم که توران که آید-VI-¹
 I, VI-доб. 6.: I, VI, VI- گزید-⁴ I, IV, VI- توران

بدارمش چندان که ایدر بود * مرا او بجای برادر بود
 IV-доб. тот же б. с незначительными расхождениями:

بداریش چندان که اندر بود * مرا او را بجای برادر بود
 а затем обе рук. доб. б.:

که ایدر کند سوی ایران سفر * بخوبی بیاریم او را سفر
 زباید برآرد بخورشید سر-⁸ I, IV- تاجور-T-⁷ ازین دو برادر-⁶ VI- تو دلرا-⁵ VI-
 I, IV, VI-доб. здесь I, IV, VI-; که رای تو بر بد نیاید بکار-⁹ VI- بیاید برآید بخورشید سر-^{VI-}
 б. 1507 текста. خود جزین راز دارد-T-; زین نشان رای دارد-¹⁰ VI-
 VI-; و VI-; نگردد پیرهیز-¹³ I, IV- نخواهد-¹² VI, IV, VI- доб. б.:

بباشد [نباشد-IV] همه بودنی بی گمان * نتابیم با گردش آسمان
 دهد(!)-¹⁷ I- پرسوی تو-T-; پرسیش-^{VI-} پرسمد-^{IV-}; پرسیت-¹⁶ I- ز کار-¹⁵ VI-
 B-перевод бб. 1506 и 1507 отсутствует. I, VI-¹⁸ و از-¹⁹ I, IV, VI-б. стоит после б. 1503
 texta. B-перевод б. отсутствует. I-²¹ و оп. I, IV-²² خواهی; تو رو هرچ خواهی-²² I, IV-
 20 B-перевод б. отсутствует.

برو برشمرد آن کجا رفته بود
بماده بشستند جان را ز غم²

برآورد بر سان ز ژین سپهر⁴
یکی باره تیزرو⁵ بر نشست
بسی آفرین خواند⁷ بر فرّ اوی⁸
بمهمانی دختر شهریار¹¹
میانرا ببندم پی کار او¹²
ز پیران رخانش¹⁴ پر از شرم بود¹⁵
تو دانی که از تو مرا¹⁷ نیست راز
دل و جان بستم اندر آن کار تفت¹⁸
بگلشهر²⁰ بسپرد پیران کلید
ستوده زنی بود روشن روان²²
گزیده ز زربفت²³ چینی هزار²⁴
پر از نافه مشک و پر عود خام²⁵

بنزد سیاوش خرامید زود
نشستم شادان دل آن¹ شب بهم

چو خورشید از چرخ گردنده سر³
سپهدار پیران میانرا بستم
بکاخ سیاوش بنهاد⁶ روی
[بدو⁹ گفت کامروز¹⁰ پرساز کار
]چو فرمان دهی من سزاوار او
سیاوش را دل پر آزم بود¹³
بدو گفت رو هرچ باید¹⁶ بساز
چو بشنید پیران سوی خانه رفت
در خانه¹⁹ جامه نابرید
کجا²¹ بود کدبانوی پهلووان
بگنج اندرون آنچ بد نامدار
زیرجد طبقها و پیروزه جام

1515

1520

چو خورشید را چرخ— I, IV-³ و رجع پیران الی منزله: Б-доб. ² همه— I, IV-¹
I, ⁷ نهادند— I-⁶ تیزتک— T-⁵ 1511; VI-б. оп. 1514; I-б. ⁴ گردان پیر
امروز— IV-¹⁰ چنین— I, IV-⁹ چنانچون بود مردم چاره جوی— VI-⁸ کرد— IV و T-
رخ او— I, IV-¹⁴ شد— I, IV-¹³ بتیمار اوی— I, IV و T-¹² 1516 و 1517 оп. VI-б. ¹¹
I, IV-¹⁵ شد; Б-перевод б. отсутствует; I, IV-доб. б.: ¹⁵

کجا بود داماد بر دخترش * همی بود چون جان و دل درخورش
از من ترا— I, IV-¹⁷ خواهی— I, IV, VI و T-¹⁶ (در برش: IV-рифма во втором мисра:
دو خانه پر از— I-¹⁹ اندر آن چاره تفت— VI-¹⁸ لـ تفت— L-¹⁸ بی تو مرا— VI-
گزیده زربفت— I, IV و T-²³ ذات رأی و عقل— B-²² که او— I, IV, VI-²¹ بگلچهر— VI-²⁰
VI-доб. б.: ²⁴

بنزد فرنگیس بردند چیمز * زبانیشان پر از آفرین بود نیز
و از عود خام— I, IV-²⁵

- 1525 دو افسر¹ پر از گوهر شاهوار
 ز گسترده‌نیهام⁴ شتروار شست
 همه پیکرش سرخ کرده بز
 ز سیمین⁷ و زرین شتربار سی
 یکی تخت زرین و کرسی چهار¹⁰
 پرستنده سپصد بز زرین کلاه¹²
 پرستار¹⁴ با جام زرین دو شست¹⁵
 همان صد¹⁷ طبق مشك و صد¹⁸ زعفران
 بز زرین عماری و دیما جلیل
 بی آورد بانو ز بهر نثار
 بنزد فرنگیس بردند چپیز
 و زان روی پییران و افراسیاب
 بیک هفته بر مرغ²³ و ماهی نغفت
 زمین باغ گشت از کران تا کران
 بپیوستگی بر گوا²⁵ ساختند
 1530
 1535
 1540
 پیامی فرستاد پییران چو دود
 هم امشب بکاخ سیاوش رود

المغارش-⁴ B-6. op. VI-6. قزطین-⁵ B-زرین نگار-³ I, IV-² سوارین-² B-¹ اکلپل-¹ B-
 الی غیر ذلک من: 1527-1529 сокращены так: B-66. VI-6. op.;⁶ و LI, IV, VI-доб.⁵
 VI-¹⁰ جام ده-⁹ I, IV-⁸ طبقاتی زر-⁸ VI-⁷ ز شمشیر-⁷ I, IV-¹¹ زبرجد هزار
 B-¹⁴ پیش گاه-¹³ I, IV-¹² بغلاتس الذهب-¹² B-¹¹ سه نعلین پای-¹¹ VI-¹⁵ زبرجد هزار
 زگو گفتی بایوان چنان جای نیست-¹⁶ I, IV-¹⁶ مائتی-¹⁵ B-¹⁵ دویست-¹⁵ I, IV-¹⁵ وصیفة
 همی رفت گلشهر-¹⁹ I, IV, VI-¹⁸ ده-¹⁸ IV-¹⁷ B-¹⁷ همان ده-¹⁷ I, IV-¹⁷ VI-6. op.
 زده هزار-²⁰ I, IV-²⁰ ثم جاءت مع أخواتها فی مائة نفس من قرابتها-²⁰ B-²⁰ زبا خواهران
 VI-²² I, IV, VI-²¹ I, IV, VI-²¹ زبانها-²¹ I, IV, VI-²¹ ز دینار و از گوهر شاهوار-²¹ VI-²¹ صد هزار-²¹ T-
 66.: 1535, 1543, 1544, 1545, 1537, 1538, 1546 و ت. د.; 66. 1536, 1539-1542 op.; VI-op. также 6.
 1535; B-перевод 66. 1536-1542 отсутствует.²³ I, IV-²³ بیک هفته در مرغ-²³ VI و T-²³ بیک
 برگ را-²⁵ LI-²⁵ سر هیچکس در-²⁴ VI-²⁴ هفته مرغان

بسوی فرنگیس بنهاد روی
 که خورشید را گشت² ناهید جفت
 بیاراستن³ گاه اورا بمه⁴
 بنزدیک آن تاجور شاه نو⁵
 سپهبد بیاراست بسیار چیز
 همان⁷ جوشن و خود و تیغ و کمند⁸
 ز پوشیدنی ها و از¹⁰ پیش و کم
 همی¹² نام بردند شهر و زمین¹³
 نشایست پیمود پهنای او
 همه پادشاهی برسم کیان
 یکی¹⁵ تخت زرین و زرین کلاه¹⁶
 هر آنکس که رفتی ز نزدیک و دور
 بخوردی و¹⁸ هر چند بر تافتی¹⁹
 بدی شاد یک هفته²⁰ مهمان خویش
 ازو شادمان بخت²¹ و او نیز شاد²²
 ابا گرد پیران بنزدیک شاه²³

چو بانوی بشنید پیغام او
 زمین را بسوسید¹ گلشهر و گفت
 هم امشب بماید شدن نزد شاه
 پیامد فرنگیس چون ماه نو
 بدین⁶ کار بگذشت یک هفته نیز
 از اسپان تازی و از گوسفند
 ز دینار و از⁹ بدرهای درم
 وزین¹¹ مرز تا¹ پیش دریای چین
 [بفرسنگ صد بود بالای او
 نوشتند منشور بر پرنیان
 بخان¹⁴ سیاوش فرستاد شاه
 ازان پس بیاراست میدان سور
 می و¹⁷ خوان و خوالیگران یافتی
 بمردی و رفتی سوی خان خویش
 در بسته زندانها بر گشاد
 بهشتم سیاوش پیامد پگاه

1545

1550

1555

1 VI — بپرسید 2 VI — گفت 3 IV — بیاراستند 4 I, IV, T (var.) — доб. б.:

همی هفت روزش بیاراستند * سر مشک بر گل بپیراستند
 IV — доб. бб.: بنزدیکشان نامور شاه نو VI — 5

بیکهفته در مرغ و ماهی نخفت * نیامد سر یک تن اندر نهفت
 زمین باغ گشت از کران تا کران * ز شادی و آواز رامشگران
 هم از I, IV, VI — 7 ازین VI — 6 I, IV — 8
 T — доб. б. и два бб. по IV; K — 66. 1542—1545 оп.
 8 I, IV и T — 9 کمند و گرز VI — б. оп. 9 Л — 10 هم از I — 11 IV — 12 I,
 IV и T — همه VI — 13 K — که می VI —

وزین دژ تا مرز دریای چین * همه نام او بود شهر و زمین
 و کتب له منشورا من ذلک الحد الی الصین: B — бб. 1549—1551 переданы фразой: и оп. б. 1550;
 B — перевод бб. 1552—1560 отсутствует. 14 I, IV — 15 I, IV и T — 16 I, IV — 17 I, IV, VI —
 18 I, IV, VI — 19 روز VI — б. оп. 20 I, IV, VI — 21 روز I — 22 I —
 б. 1556 стоит после б. 1557; IV — б. оп. 23 VI — доб. б.:

بدرستی باز رفتن ز کاخ * برفتند یکسر بکاخ فراخ

- گرفتند هر دو برو آفرین همیشه ترا جاودان باد روز و زان جایگه باز گشتند شاد چنین نیز يك سال گردان سپهر فرستاده آمد ز نزدیک شاه⁵ که پرسد همی شاهرا⁷ شهریار بود کت ز من⁸ دل بگیری⁹ همی از ایدر¹¹ ترا دادهام تا بچین 1565 بشهری که آرام و رای آیدت بشادی بماش و بنیکی بمان سیاوش ز گفتار او¹⁴ گشت شاد [سلیج و سپاه و نگین و¹⁵ کلاه 1570 فراوان عماری بپاراستند فرنگیس را در عماری نشانند ازو باز نگسست پیران گرد بشادی برفتند سوی ختن که سالار پیران ازان شهر بود همی بود یکماه²⁰ مهمان او 1575
- که ای مهتر و¹ شهریار زمین² بشادی و بدخواه را پشت کوز³ بسی از جهاندار کردند باد همی گشت بیدار بر داد و مهر⁴ بنزد سیاوش یکی نیک خواه⁶ همی گوید ای مهتر نامدار و زین بر نشستن¹⁰ گزیرد همی یکی گرد بر گرد و بنگر زمین همان آرزوها بجای¹² آیدت ز خوبی¹³ مپرداز دل یکزمان بزد نای و کوسی و بنه بر نهاد بگردند زین گونه¹⁸ با او بر¹⁷ پس پرده خوبان پپیراستند [بنه بر نهاد و سپه را¹⁸ براند بنه بر نهاد و سپه را ببرد¹⁹ همه نامداران شدند انجمن که از بد گمانیش بی بهر بود بران²¹ سر چنین بود پیمان او²²

¹ VI и T — مهردان — ² I, IV—66. 1558—1561 здесь оп.; K—66. 1558 и 1559 оп. ³ VI—

بسارنج کز من تو برداشتی * به نیک و ببد روز بگذاشتی

⁴ VI и K—6. оп. ⁵ IV—اوی ⁶ IV—نیکخوی — VI—

کس آمد ز نزدیک افراسیاب * یکی مرد دانای حاضر جواب

⁷ T — ترا نامور — ⁸ VI — منت — ⁹ I, VI — نگیرد — ¹⁰ I, IV, VI — برنشست — ¹¹ I, IV —

همه آرزوها بجای — IV, VI — بجان آرزوهای رای — I — ¹² VI — از ایران — ¹³ I, IV —

سلیج فراوان و زین — I, IV — ¹⁵ I, IV — چه بشنید ازو — I, IV — ¹⁴ I, IV — ز نیک — VI — ز خوشی

¹⁸ I, IV, VI и T — 6. ¹⁹ I, IV, VI — عماری — ¹⁸ I, IV, VI — 66. 1569 и 1570 оп. ¹⁷ VI — با گنج — I, IV, VI —

оп.; но ср. Б: و صحبه پیران ارتحل معه ²⁰ VI — نه ماه — ²¹ IV — بدان — ²² Б — перевод

этого б. и 66. 1576—1703 отсутствует (см. б. 1704 текста и перевод его у Б).

ز خوردن نیاسود یکروز شاه
 سیر ماه برخاست آوای کومی
 پیامد سوی پادشاهی خویش
 بران مرز و بوم اندر³ آگه شدند
 بشادی دل⁵ از جای بر خاستند
 ازان پادشاهی خروشی بخاست
 ز پس رامش⁸ و ناله⁹ کز نای¹⁰
 بجای رسیدند کاباد بود
 بیک روی¹² دریا و یک روی کوه¹³
 درختان بسسپار و آب روان
 سیاوش پیران سخن برگشاد
 بسازم من ایدر یکی خوب جای
 بر آرم یکی شارسستان فراخ¹⁶
 نشستن گهی بر فرازم بماه
 بدو گفت پیران که ای خوب رای¹⁸
 چو فرمان دهد من بران سان که خواست
 نخواهم²¹ که باشد مرا بوم و گنج

و پپلان ز—VI؛ پیرانشی پیشی—IV؛ پیران به پیشی—I² بدانگه—I, IV, VI¹ بزرگان—T؛ پذیره برای—IV؛ پذیره براه—I⁴ بدان مرز چون مردم—I, IV³ پیشی غلغل—T؛ گنبد—VI⁸ که—I, IV, VI⁷ بآیین جهانرا—VI⁶ بکام دل—T⁵ بنزد
 همی دل بچنبد—IV؛ همی دل بپیچد—I¹¹ چنگ و نای—I, IV, VI¹⁰ ناله و—VI⁹
 VI—؛ بیک روی کوه—IV, T¹³ بیکسوش—T¹² بپیچد همی دل—T؛ ازین دل بچنبد—VI
 بیک روی بر کوه—VI؛ بیک روی نخبچیر [و IV—доб.] دور از گروه—I, IV¹⁴ بیک روی راه
 فراوان بدو—I, IV¹⁷ VI—میسرا up. ¹⁶ VI—میسرا up. VI—میسرای—T¹⁵ و نخبچیر گاه
 بدو اندرون باغ و ایوان و کاخ—T؛ فراوان بدو اندرون بام و کاخ—VI؛ اندرون باغ و کاخ
 بدان رو کت اندیشه—T¹⁹ کزین خوب جای—I, IV¹⁸ 1589—1593 оп. VI—последующие бб.
 برنج—I, IV²² بخواهم—I؛ نخواهم—IV, T²¹ یکی دژ برین جای—I, IV²⁰ آید بجای

یکی شارسستان سازم ایدر¹ فراخ
 سپاوش بدو گفت کای بختیار
 مرا گنج و خوبی همه زان⁴ تست 1595
 یکی شهر سازم بدین جای من
 ازان بوم خرم چو گشتند باز
 از اخترشناسان پسر سید شاه
 ازو فرّ و بختم بسامان بود
 بگفتند یکسر بشاه گزین⁹ 1600
 از اخترشناسان بر آورد چشم¹¹
 [کجا گفته بودند با او ز پیش
 [سرانجام چون گوردت روزگار
 عنان تگاور همیداشت نرم
 بدو گفت پیران که ای شهریار 1605
 چنین داد پاسخ که چرخ بلند

درختی—VI³ IV—б. оп. (ср. б. 1588 текста). 1 اکنون—I
 خیره بماند بران—VI⁶ I, IV—доб. б. (ср. 4 I, VI—همه آن—VI
 с б. 1622):

ز گنگ سپاوش بگویم سخن * وزان شهر و آن داستان کهن
 В дальнейшем (бб. 1597—1721) сохранена редакция текста Л (то же К). В скобках бб., которые
 согласно VI и Б представляются интерполяцией (другая редакция?); I, IV—порядок бб.: 1596, 1654
 (вар.) —1657, 1613, 1610, 1609, 1611, 1612, 1614, 1615, 1618, 1616, 1617, 1620, 1619, 1621, 1622, 1624—
 1648, 1651—1653, 1658, 1659, 1597, 1601—1606, 1663 и т. д. (редакцию текста по I, IV, Т см. прил.
 II). 7 I, IV—б. оп. 8 I, IV—б. оп.; T—و یا دل ز کرده پشیمان شود—
 دلش پر ز درد و پر از آب چشم—IV¹² چشم—IV¹¹ I, IV—б. оп. 9 فرجام این—VI¹⁰
 و جان پر—IV¹⁴ و جان پر گزند—VI¹⁵ I, VI—норм—VI¹⁴ IV, VI и T—бб. 1602 и 1603 оп. 15
 نژند; IV—доб. бб.:

کنون شارسستان آن دلرای نیست * که چون من همی در جهان جای نیست
 مرا فرّ نیکی دهش یار بود * خردمندی و بخت بیدار بود

هم از گنج و هم تاج² آراسته
 بدی بد بود مرگ بر تن رسد³
 همان رنج بردار خوانندگان⁴
 کجا آن دلاور گرامی مهان
 سخن گفتن خوب و آوای نرم
 رمییده⁵ ز آرام وز کام و نام
 تو ایدر بیودن مزن داستان¹¹
 همه جای ترسست و تیمار و باک
 کسی آشکارا نداند ز راز
 چرا زو همه بهر¹⁵ من غفلتست
 ز پیشستی و از رنج بر تاب روی
 گذشتند بر¹⁷ تو بسی همرهان
 تو تاج فزونی چرا بر نهی
 یکی شو بخوان نامه داستان¹⁹
 بدانگه که اندر جهان داد بود
 بدین داستان باش همداستان²¹
 بدانسان زمینی دلاری نیست²³

که هرچند گرد آورم خواسته¹
 بفرجام یکسر بدشمن رسد
 [کجا آن حکیمان و دانندگان
 کجا آن سر⁵ تاج شاهنشهان
 کجا آن بتان⁶ پر از ناز⁷ و شرم
 کجا آنک بر⁸ کوه بودش کنام
 چو گیتی تھی ماند¹⁰ از راستان
 ز خاکیم¹² و باید شدن زیر خاک¹³
 [تو رفتی و گیتی بماند دراز
 جهان سر بسر عبرت و حکمتست¹⁴
 چو شد سال بر شست و شش چاره جوی
 تو چنگ فزونی زدی بر¹⁶ جهان
 چو زان نامداران جهان شد تھی
 نباشی بدین گفته¹⁸ همداستان
 کزیشان جهان یکسر آباد بود
 ز من²⁰ بشنو از گنگ دژ داستان
 که چون گنگ دژ در جهان جای²² نیست

بران سان یکی شارستان ساختم * سرش را ز پیروین برافراختم
 کنون ایدر این هم بجای آورم * بیرو آفرین خدای آورم
 первый из этих бб. ср. с б. 1623 текста, а три последних соответствуют бб. 1658, 1659, 1660 текста.

مرگ بدتر VI-³ همان کاخ و آن گنج VI-⁶ همان گنج و هم تاج IV-² I-¹ б. оп.
 طرم I, IV-⁷ بتانی LI-⁶ و I, IV و T-⁵ доб. VI-⁴ бб. 1609-1622 оп. I-¹ б. оп. زید
 I, IV-⁸ در IV و T-⁹ بریده I, IV-¹⁰ که گیتی نمازد هم I, IV-¹¹ I, IV-¹¹ б. стоит после б.
 حکمت و غیرتست I-¹⁴ سوی خاک I, IV و T-¹³ ز خاکی I, IV-¹² 1657 текста.
 I, IV-¹⁸ از IV و T-¹⁷ در I, IV و T-¹⁶ بهر من زو همه IV-¹⁵ بهر ازو همه I-¹⁵
 I, IV-²¹ کنون I, IV-²⁰ بدین داستان باش همداستان I, IV-¹⁹ برین نیز
 оп. с оставлением пробела. VI-²³ که چون گنگ اندر جهان جای VI-²²
 I, IV-¹ б. здесь оп. (ср. прим. 15 к б. 1606).

- 1625 [که آنرا سیماوش¹ بر آورده بود
[بیک ماه² زان روی دریای چین
[بیابان بیاید چو دریا گذشت
[کزین بگذری بینی آباد شهر
[ازانپس یکی کوه بینی بلند
[مرین کوه را گنگ دژ در میان
1630 [چو فرسنگ صد گرد بر گرد کوه³
[ز هر سو که پویی⁴ بدو⁵ راه نیست
[بدین کوه بینی دو⁶ فرسنگ تنگ
[بدین چند⁷ فرسنگ اگر پنج مرد
[نیابد بریشان گذر صد هزار⁸
1635 [چو زین⁹ بگذری شهر بینی فراخ
[همه شهر گرمابه و رود و جوی
[همه کوه نخچیر و آهو بدشت
[گذران و طاوس و کیمک دری
[نه گرماش گرم و نه سرماش سرد
1640 [نبینی بدان¹⁰ شهر بیمار کس
[همه آبها روشن و خوشگوار
[درازی و پهناش سی بار سی
[یک و نیم فرسنگ بالای کوه

کیان نام - I, IV - ماهه - I, IV - 3
 1 K - افریدون - 2 VI - 66. 1624-1657 on.
 کوه - IV - کرده بد گرد کوه - 6 Л - پتنگی - I - 5 [کنان پام - IV] گشت آن زمان را زمین
 برین گونه سی و - I, IV - 10 بر - I, IV - 9 پرو - I, IV و T - 8 بینی - I - 7 بر گرد کوه
 یک سوار - I, IV - 14 نباشد - IV 13 برین پنج - I, IV - 12 ازین روی آن روی - I - 11 دو
 که - I, IV - 19 بیاید - IV - 18 نیاید - I - 18 سوو - I, IV - 17 رامش - I, IV - 16 کزین - I, IV - 15
 پر - I - 23 on. و - 22 I, IV - 20 دران - I, IV - 21 بوستانی از - T بوستانی - I - 21 چو بر - T - 20 از

- [و زان روی هامونی آید پدید
همه گلشن و باغ و ایوان بود] 1645
[بششد پور کاوس و آنجای دید³
تن خویشتی را نام بردار کرد
ز سنگ و ز گچ بود و چندی رخام⁶
دو صد⁸ رش فزونست بالای اوی
[که آنرا کسی تا نبیند بچشم
1650
نماید برو¹² منجنیق و نه تیر
ز تیغش دو فرسنگ تا بوم خاک
[نه بیند ز بن¹⁵ دیده بر تیغ کوه
بدان آفرین کان چنان¹⁸ آفرید
1655
[نمایست یار و نه آموزگار
جز اورا مخوان کردگار جهان
[بپیغمبرش بر کنیم آفرین

1 T — جایگاه 2 I, IV —

بران آفرین کو چنان آفرید * زمین و بلند آسمان آفرید
صرفتش سیاوش و آنرا بدید³ I, IV — ср. б. 1654, а также разночтения по I и IV к б. 1653.
گوهری — I, IV и T — ⁷ I, IV و ⁶ IV ز خام — ⁵ I, IV برو — ⁴ I, IV
مر اورا ز توران همی برگزید — ⁸ T — آید بچشم — ¹¹ T — б. оп. ¹⁰ I, IV هشتست — ⁹ T — ز صد — ⁸ T —
18 T — زمین — ¹⁵ T — همی — ¹⁴ I, IV نماید ترا دید — ¹³ IV — نیابد بدو — ¹² IV — б. оп. ¹⁷ I, IV — доб. здесь бб.:

و زان روی هامونی آید پدید * کزان خوبتر جایها کسی ندید
بران آفرین کن که آن آفرید * زمینها ابا آسمان آفرید
جز اورا مخوان کردگار جهان * جز اورا میدان آشکار و نهان
18 I, IV — کو جهان — ¹⁹ Ср. прим. 2 по I и IV к б. 1644 и по тем же рукописям прим. 17 к б.
1653, в которых этот б. повторяется. ²⁰ I, IV — бб. 1655 и 1656 заменяют одним:

خداوند دارنده هست و یکست * همه چیز جفتست و ایزد یکیست
IV и T — то же, но с вариантом первого мисра: بخداوند دارنده هست و نیست
IV стоит после б. 1653, см. прим. 17 к нему. ²¹ I — ابر شاه مردان علی —

خردمندی و بخت بیدار بود
 سرش را بپروین پرذاختند²
 بدو در فراوان ننگار آوریم³
 چه یازی برنج⁴ و چه نازی بگنج⁵
 جهانجوی دشمن چرا پرورد
 پدید آید از هر سوی خواسته⁶
 نشینند برین جای دیگر¹⁰ کسی
 نه برمایه گردی ز پیوند من
 ز کاخ و ز ایوان شوم بی نیاز¹²
 کند بی گنه مرگ¹⁴ بر من شتاب¹⁵
 گهی شاد دارد گهی مستمند
 مکن خیره اندیشه دل دراز¹⁸
 بشاهی نگین اندر انگشت تست
 بکوشم که پیمان تو نشکنم
 و گر موی بر تو هوا بشمرد
 نبینم جز از²⁰ نیکنامیت کام²¹
 و لیکن فلک را جز اینست²⁴ خواست²⁵

مرا فرّ نیکی دهش یار بود
 برین سان یکی شارسنان ساختند¹
 کنون اندرین هم بکار آوریم
 چه بندی دل اندر سرای سپنج
 که از رنج⁸ دیگر کسی بر خورد
 چو خرم شود⁷ جای آراسته
 نباشد مرا بودن ایدر⁹ بسی
 نه من شاد باشم نه فرزند من
 نباشد¹¹ مرا زندگانی دراز
 شود تخت من گاه¹³ افراسیاب
 چنین است رای¹⁶ سپهر بلند
 بدو گفت پیران کای سرفراز¹⁷
 که افراسیاب از بلا¹⁹ پشت تست
 مرا نیز تا جان بود در تنم
 نمانم که بادی بتو بگذرد
 سیاوش بدو گفت کای نیکنام
 تو پیمان چنین²² داری و رای راست²³

1660

1665

1670

1 Л, I, IV — ساختم 2 Л — بپروین بر افراختم — I, IV — زباجر اندر افراختم — VI — здесь вторичное повторение, см. сноску 15 к б. 1606. 3 I, IV — б. оп.; Л —

کنون ای خردمند بیدار دل * من این گنگ دژ را بر آرم ز گل
 4 I, IV и T — تازی بگنج 5 I — نازی برنج — IV — نالی زرنج — I, IV, VI — 66. 1661 و 1662 стоят после
 همان گنج و هم کاخ — IV 8 بود — Л 7 کزان گنج — T — کزان رنج — I, IV — 6. 1692. 6 I, IV — زو هم خواسته
 کمتر — IV 10 شاد بودن — I, IV, VI — 9 VI — доб. здесь б. 1666 текста. 10 I, IV, VI — خواسته
 بخت — IV 14 شود تختگاه شه — VI 13 VI — доб. VI 12 — VI — б. стоит после б. 1663 текста. 12 VI — نماید — IV 11
 مکن — I, IV 18 شهریار — VI 17 راز — I, IV 16 I, IV — б. 1667 стоит после б. 1668 текста. 16 I, IV —
 جهان — I 20 I, IV — مکن خیره اندیشه دل براز — VI — خیره اندیشه در [بر — I] دل دراز
 راه راست — I, IV 23 I, IV — همی — I, IV, VI 22 نه بینی جز از جنگ با منت کام — VI 21 بجز
 24 VI — نیست — VI 25 I, IV, VI — б. стоит после б. 1681.

ز گفتار او شد دلش پر ز درد
 گر⁴ او راست گوید همی این سخن
 پراگندم⁶ اندر جهان تخم کین⁷
 چنین هم همی گفت با من پگاه⁸
 که از جنمیش و راز¹¹ گردان سپهر
 همانا¹³ ز ایرانی آمد بیاد
 بیاد¹⁴ آمدش روزگار بهی¹⁵
 نه آهننگ¹⁸ رای خردمند کرد
 دل از بودنیها²⁰ پر از جست و جوی
 ز گفتار یکباره²¹ دم بر زدند
 می و رود²² رامشگران خواستند

چو بشنید پیران¹ اندیشه کرد
 چنین² گفت کز من بد آمد بمن³
 1695 ورا من کشیده⁵ بتوران زمین
 شمردم همه باد گفتار شاه⁸
 و زان پس چنین گفت با دل¹⁰ بمهر
 چه داند بدو رازها کی گشاد¹²
 ز کاوسی وز تخت شاهنشاهی
 1700 دل¹⁶ خویش زان گفته¹⁷ خرسند کرد
 همه راه¹⁹ زین گونه بد گفت و گوی
 چو از پشت اسپان فرود آمدند
 یکی خوان زرین بیاراستند

ز شاهان گیتی گرفتند یاد²³
 بنزدیک سالار توران سپاه
 ازان پس گذر کن بمکران زمین²⁵
 وزانجا گذر کن بدریای سند

ببودند يك هفته زین گونه شاد
 1705 بهشتم یکی نامه آمد ز شاه
 کزانجا برو تا بدریای چین²⁴
 همی رو چنین تا سر مرز هند

که - IV, VI - 4 گر بدندان بماند بمن - VI - 3
 کنون - VI - همی - I, IV - 2 یک - I - 1
 زمانه کشیدش - VI - 6 پراگند - VI - 7
 5 I, IV - کشیدم - VI - 8
 که اورا بتوران کشیدم برنج * سپهرم بدو کشور و تاج و گنج
 8 I - 8 گفتار شاه - I - 8
 9 I, IV, VI - 9 براه - I, IV, VI - 10
 10 I - 10 بیا او - I, IV, VI - 11
 11 I, VI - 11 رسم و رسم - IV - رسم - I, IV, VI - 12
 12 I, IV و T - 12 که این رازها بر دل وی گشاد - T
 13 I, IV - 13 گشاد - I, IV, VI - 14
 14 VI - 14 فرار - VI - 15
 15 I, VI - 15 مهی - I, VI - 16
 16 I, IV - 16 از - I, IV, VI - 17
 17 I, IV - 17 ازین گفته - I, IV, VI - 18
 18 I, VI - 18 و - I, VI - 19
 19 I, VI - 19 رای - I, VI - 20
 20 I, VI - 20 نراسبنا: - I, VI - 21
 21 I, VI - 21 و - I, VI - 22
 22 I, VI - 22 اینها - I, VI - 23
 23 I, IV و T - 23 گزین - I, IV و T - 24
 24 I, IV و T - 24 گزین - I, IV و T - 25
 25 I, IV و T - 25 گزین - I, IV و T - 26

- همه باز کشور سراسر بخواه
بر آمد خروش از در پهلوان
ز هر سو سپاه انجمن شد بروی
بنزد سیاوش بسی خواسته
بهنگام پردود کردن بماند
- 1710
- هیونی ز نزدیک افراسیاب
یکی نامه سوی⁸ سیاوش بمهر
که تا تو برفتی نیم شادمان
و لیکن من اندرخور¹⁰ رای تو
گر¹³ آنجا که¹⁴ هستی¹⁵ خوش و خرم است
[بشادی بیاش و بنیکی بمان
بدان پادشاهی همی¹⁷ باز گرد
سیاوش سپه برگرفت¹⁸ و برفت
صد اشتر ز گنج و²⁰ درم بار کرد
هزار اشتر بختی²² سرخموی
- 1715
- 1720
- بگستر بمرز خزر در¹ سپاه
ز بانگ² تمیره زمین شد نوان³
یکی لشکری گشت⁴ پرخاشجوی⁵
ز دینار و اسپان آراسته⁶
بفرمان برفت و سپهرا براند
- چو آتش پیامد بهنگام خواب⁷
نوشته بکردار گردان⁹ سپهر
از اندیشه بیغم نیم یک زمان
بتوران بچستم¹¹ همی¹² جای تو
چنان چون بماید دلت بیغم است
تو شادان بداندیش تو باغمان¹⁶
سر بدسگال اندر آور بگرد
بدان سو¹⁹ که فرمود سالار تفت
چهل را همه بار دینار کرد²¹
بنه برنهادند با²³ رنگ و بوی

ز کوسی و - I³ ز کوسی و - IV و VI² بتترک و خزر در - VI¹؛ بمرز خزر بر - I¹
I, IV - доб. б.:⁵ لشکر گشن - I, IV؛ لشکری گشن - Л, T⁴ تمیره برآمد فغان
چو آمد بدرگاه توران سپاه * همی رفت ازان سو که فرمود شاه
ازان سو ازان سان و توران پیبران VI - доб. тот же б. с разночтениями:
ثم قدم رسول: Б - бб. 1705-1727 переданы так: VI - б. оп.⁷ VI - б. оп.⁶
افراسیاب علی پیران یستنیهضه الی بعض الممالک و یأمره بجز العساکر الیه فامتثل
I, IV و⁸ I, IV و⁸ ذلک پیران و فارقه و انتقل سیاوخش الی موضع آخر أشار علیه به افراسیاب
که - IV¹³ همه - VI¹² نچستم - I, IV¹¹ و¹⁰ روشن - I, VI و T⁹ نزد - T
کنون - I, IV, VI و T¹⁷ ب. оп. I, IV, VI و T¹⁶ بودن - VI؛ رفتی - I, IV¹⁵ آنجات - VI¹⁴
оп. و - I, I²⁰ ل, I - بدان سان - VI؛ برانسان - I, IV¹⁹ سپهبد بنه برنهاد - I, IV و T¹⁸
I, IV - б. 1721 стоит после б. 1722 текста; Б - перевод
I, IV, VI و T²³ ماده - I, IV, VI و T²² بنه برنهاده پر از - VI²³
бб. 1721-1727 отсутствует.

- از ایران و توران گزیده سوار¹ به پیش سپاه اندرون خواسته² ز یاقوت وز گوهر³ شاهوار⁴ 1725
 چه مشک و چه کافور و عود⁵ و عبیر⁶ ز مصری و چینی و از⁷ پارسی
 چو آمد بران شارستان⁸ دست آخت⁹ از ایوان و میدان و کاخ بلند
 بیماراست شهری بسان بهشت¹⁰ 1730
 بر¹¹ ایوان نگارید چندی نگار¹² نگار سر و تاج¹³ کاوس شاه
 بر تخت او رستم پیلتن¹⁴ ز دیگر سو¹⁵ افراسیاب و سپاه
 بهر گوشه¹⁶ گنبدی ساخته¹⁷ 1735

و پیروزة— I, IV и T¹ بیماراستند— VI² تاختند— VI³ صد— VI⁴ هزار— IV⁵
 چه از— VI⁶; چه عنبر چه عود و چه مشک— I, IV и T⁷ و از تاج گوهرنگار— I, IV и T⁸
 : I, IV, VI—доб. б.:⁹ وز چینی و— IV, VI¹⁰ چه از— I, IV и T¹¹ مشک و عنبر چه عود
 نهادند سر سوی خرّم بهار * سپهدار و آن لشکر نامدار
 VI—; پهنا بساخت— I, IV и T¹² باخت— IV¹³ بر شارستان— IV; بدان جایگه— I и T¹⁴
 چو آید پدیدار آن شارستان * دو فرسنگ بالای و پهنای آن
 I, IV, VI— شاه— I, IV, VI¹⁵ به— I, IV, VI¹⁶ فینی مدینه جعل عرضها و طولها فرسخین— B
 I, IV, T—доб. б.:¹⁷ دگر سوی— VI; و دیگر سوی— IV¹⁸ I, IV, T—доб. б.:¹⁹ L—б. на полях;
 I, IV, T—доб. б.:²⁰ VI—

بایران و توران بر راستان * شد آن شهر خرّم یکی داستان
 VI—доб. вариант того же б.:

بایران و توران شد آن شارستان * میان بزرگان یکی داستان
 VI—سراسر— VI; سرش تا— I²¹ فی جوانب— B; همیشه— VI²⁰

سر اندر ستاره سران سران¹
 همه شهر زان شارستان² شادکام
 سخن رفت زان شهر با آفرین³
 کز اختر بنش⁴ کرده شد روز ارد⁵
 ز کوه و در و رود وز دشت و راغ⁷
 چه کرد اندران نامور⁸ جایگاه
 بدان مرز⁹ با او سزاوار بود
 چو هنگامه رفتن¹¹ آمد ببرد¹²
 سیاوش پذیره شدش با سپاه
 پیاده شد از دور کورا بدید
 مر او را گرفت اندر آغوش¹⁴ تنگ
 ز هر در زدند از هنر دامستان¹⁵
 همی دید هر سو بنای فراخ¹⁷
 بسی آفرین بر سیاوش بخواند²¹

نشسته سراینده رامشگران
 سیاوش گردش نهادند نام
 چو پیران بیامد ز هند و ز چین
 خنیده بتوران سیاوش گرد
 از ایوان و کاخ و ز پالیز⁶ و باغ
 شتاب آمدش تا بیمنند که شاه
 هر آنکس که او از در کار بود
 هزار از هنرمند کردان¹⁰ گرد
 چو آمد بنزدیک آن جایگاه
 چو پیران بنزد سیاوش رسید
 سیاوش فرود آمد از نیل رنگ¹³
 بگشتند هر دو بدان شارستان
 سراسر همه باغ و میدان و کاخ¹⁶
 سپهدار پیران¹⁸ ز هر¹⁹ سو براند²⁰

1 I, IV و T—سران را سران—VI؛ زبهر [همه—T] جا ستاده گوان و سران—¹ I, IV و T—
 6. отсутствует. ² I, IV—همه اندر آن شارستان—VI؛ همه مردمان زان بدل—³ VI—با
 شهر ازان آفرین ⁴ I, IV—دوب. 6. : I, IV—دوب. 6. : I, IV—دوب. 6. : I, IV—دوب. 6. :
 چو پیران رد را ازان شارستان * خیر شد ازان نامور کارستان
 ز رود و—⁷ I, IV و T—از کاخ و پالیز—T؛ کاخ وز المرز—VI؛ گنبد ز پالیز—⁶ I, IV
 ز کوه و ز رود و ز دشت و ز راغ—VI؛ ز دشت و ز کوه و ز راغ [ز باغ—IV]
 هزاران خردمند—¹⁰ I, IV, VI—دران بزم—VI؛ میدان بزم—⁹ I, IV—مایهور—⁸ I, IV و T—
 زپیل زنگ—¹³ I, IV, VI—نبرد—¹² VI—هنگام رفتنش—¹¹ I, IV [و—دوب. VI—مردان
 15 I, IV—ب. разбит на два: ¹⁴ I, IV, VI و T—پیاده گرفتشی باغوش—¹⁴ I, IV, VI و T—
 بگشتند هر دو بران شهر باز * سیاوش و پیران گردن فراز
 بگشتند بر گرد آن شارستان * خوش آمد ورا آن چنان کارستان
 کاخ و—VI؛ کاخ و ایوان و باغ—¹⁶ I, IV—و رکبا و طافا بتلک المدینة—VI—ب. оп.; ср. Б
 توران—¹⁸ VI—همی تافت [دید—VI] هر سو چو روشن چراغ—¹⁷ I, IV, VI—میدان و باغ
 سیاوش خواند—²¹ VI—که راند—²⁰ VI—بهر—¹⁸ I, IV, VI—

- 1750 بدو گفت گر¹ فرّ و برز کیان
کی⁴ آغاز کردی بدین گونه جای
بماند تا رستخیز این نشان
پسر بر پسر هم چنین شاد باد⁵
چو یک بهره از⁷ شهر خرم بدید
بکاخ فرنگیسی بنهاد روی
1755 پذیره شدش دختر شهریار
چو بر تخت بنشست و آن جای دید
بدان نیز چندی¹³ ستایش گرفت
ازان پس بخوردن گرفتند کار¹⁴
1760 ببودند یک هفته با می بدست
بهبشتم ره آورد پیشش آورد
ز یاقوت وز گوهر شاهوار
ز دیبا و اسپان بزین پلنگ¹⁹
فرنگیسی را افسر و گوشوار
1765 بداد و بیامد بسوی ختن
چو آمد بشادی بایوان خویش
بگله شهر گفت آنک خرم بهشت
میان - I, IV, VI و T³ نبود آنچه - VI; نبودند - IV; نبودند - I² کز - I, IV¹
فرخ نهاد - I, IV⁶ همچنان شاه و شاد - IV; همچنین شاه و شاد - I⁵ چو - VI و T⁴
خرم و شاد - I, IV و T⁹ و - IV⁸ یک بهره این - VI; یک بهره ازان - I, IV⁷
بران نیز - IV¹³ B - перевод бб. 1757 - 1758 отсутствует. 10 I - второе мисра б. 1756, бб. 1757 и 1758 и первое мисра б. 1759 оп. 11 IV, VI и T -
بران نیز - IV¹³ پورستنده بسیار بر پای
گهی - I, IV¹⁶ خوالیگر - L, VI¹⁵ یار - IV¹⁴ بدان نیز چندین - VI و T; چندی
خدنگ - T¹⁹ هدیهها سر بسر - T; هدیه شهرها - I, IV¹⁸ همه - VI¹⁷ شاد و خرم دل و
10 I - второе мисра б. 1756, бб. 1757 и 1758 и первое мисра б. 1759 оп. 11 IV, VI и T -
20 L - б. оп. 21 VI - б. оп.
22 I, IV - б. оп.; B - перевод бб. 1765-1770
отсутствует. 23 I, IV, VI -
24 T - доб. б.; VI - (без рифмы):
بگله شهر شد در شبستان خویش * بگله شهر گفت آنچه خرم بهشت

چو خورشید بر گاه¹ فرخ سروش
 برامش بپیمای لغتی زمین³
 خداوند ازان⁴ شهر نیکوترست
 و زان جایگه نزد افراسیاب
 پیامد⁷ بگفت آن کجا کرده بود
 بیاورد پیشش همه سر بسر
 که از داد شه گشت آباد بوم
 و زانجا بکار¹¹ سیاوش رسید
 ز کار سیاوش بپرسید شاه
 بدو گفت پیران که خرم بهشت
 سروش آوریدش همانا خبر
 همانا ندانند¹⁵ ازان شهر باز
 یکی شهر دیدم که اندر زمین
 1780

نشسته بآیین و² با فر و هوش
 برو شارستان سیاوش بمین
 تو گوویی فروزنده خاورست⁵
 همی رفت بر سان کشتی بر آب⁶
 همان باز کشور که⁸ آورده بود⁹
 بدادش ز کشور سراسر خبر¹⁰
 ز دریای چین تا دریای روم
 سراسر همه یاد کرد آنچه دید
 و زان شهر و آن کشور و جایگاه¹²
 کسی کو نه بیند باردیمهشت¹³
 که چونان نگاریدش آن بوم و بر¹⁴
 نه خورشید ازان مهتر سرفراز
 نمیند دگر¹⁶ کس بتوران و چین¹⁷

درو [پرو-IV]-I, IV, VI-زروی زمین-VI³ سیاووش-оп.; T-و-Л² بر کاخ-I, IV, VI¹
 فروزنده-I⁵ آن-Л, I, IV, T-⁴ обратный порядок мисра. I, IV-شاد بر تخت شاه گزین
 I, IV-доб. б.:⁶ فزاینده خاورست-VI; انورست

چو پیران از آنجای برگشت شاد * پیامد بر شاه توران چو باد
 VI-б. оп.⁹ باز کز کشور-T; نیز کز کوشن-IV; نیز کز کوشش-I⁸ سپهبد-I, IV⁷
 I, VI-бб. 1773 и 1774 оп.; IV-б. 1773 оп.; T-заменяют бб. 1773 и 1774 одним:¹⁰

که در کشور هند چون رزم کرد * بدانرا سر اندر کشیده بگرد
 I, IV-б. 1776 разбивают на два бб.:¹² I, IV-که سوی-VI¹¹

بپرسید ازو شهریار بلند * زحال سیاوش زچون وز [وزجون-IV] چند
 و زان شهر وز کشور و جایگاه * یکایک همه باز پرسید شاه
 I, IV-б. 1777¹³ سأله عن حاله و حال المدينة التي انشأها و قصورها التي بناها-Б
 заменен тремя другими:

بدو گفت پیران که ای شاه دهر * ز فرت همه خلق راهست بهر
 سیاوش یکی جایگه ساخت نغز * پسندیده مردم پاک مغز
 کسانى که هنگام اردیمهشت * بدیده نمیند [ندیده بمیند-IV] خرم بهشت
 I, IV, VI-б. оп.¹⁴ زمین-T-¹⁷ چنان-I, IV¹⁶ نداند-VI¹⁵

برآمییخت گفتی خرد با روان
 چو گنج گهر بد بمیدان^۳ سور^۴
 ز خوبی^۷ بکام^۸ دل شاد تست^۶
 ترا چون نباشد ز گیتی^{۱۰} گله
 نباشد بدان فر^{۱۱} و اورنگ^{۱۱} هوش
 بر آسود^{۱۳} چون مهتر^{۱۴} آمد^{۱۵} بهوش^{۱۶}
 دل هوشمندان و رای^{۱۷} ران
 که دخت^{۱۹} برومندش آمد بیمار
 سخنه‌های پیران همه کرد یاد^{۲۰}
 نهفته همه برگشاد از نهفت
 ببین تا چه جایست^{۲۳} بر گرد گرد
 از^{۲۴} ایران نگیرد دگر^{۲۵} هیچ یاد
 چو گودرز و بهرام و کاوس شاه
 همی بوم و بر سازد و شارستان^{۲۸}

ز بس باغ و^۱ ایوان^۲ و آب روان
 چو کاخ فرنگیسی دیدم ز دور
 بدان زیب و آیین^۵ که داماد تست^۶
 گله کرد باید بگیتی^۹ یله
 گر ایدونک آید ز مینو سروش 1785
 و دیگر دو کشور ز جنگ و ز^{۱۲} جوش
 بماناد بر ما چنیین جاودان
 ز گفتار او شاد شد^{۱۳} شهریار
 بگرسپیوز این داستان بر گشاد
 پس آنکه بگرسپیوز آهسته گفت 1790
 بدو گفت رو^{۲۱} تا^{۲۲} سیاوش گرد
 سیاوش بتوران زمین دل نهاد
 مگر^{۲۶} کرد پردود تخت و کلاه
 بران خرمی بر یکی خارستان^{۲۷}

۱ I, IV — поря-
 док бб.: 1781, 1784, 1782, 1785, 1783, 1786, 1787. ۲ VI — میدان ۳ I — بود درمان VI —
 ۴ I, IV — ۵ VI — خوبی ۶ VI — اوست ۷ I, IV —
 بگیتی VI — بچیزی I, IV — ۱۰ I, IV —
 ۹ I, IV — ۸ IV — ۱۱ VI — ۱۲ I, IV, VI و T —
 ۱۳ I, VI — ۱۴ I, IV, VI و T — ۱۵ VI — ۱۶ I, IV, VI —
 ۱۷ VI — ۱۸ I, IV, T — ۱۹ I, IV و T — ۲۰ I, IV, T — ۲۱ I, IV, VI, T —
 ۲۲ I, IV, VI, T — ۲۳ I, IV — ۲۴ I, IV, VI, T — ۲۵ I, IV, VI, T —
 ۲۶ I, IV, VI — ۲۷ I, IV — ۲۸ I, IV —

بگرسپیوز آن داستانها بگفت * نهفته برون آورید از نهفت
 VI — вариантом того же б.:
 بگرسپیوز او این سخنها بگفت * نهفته همی برگشاد از نهفت
 ۲۱ I, IV, VI, T — ۲۲ I, IV — ۲۳ I, IV — ۲۴ I, IV — ۲۵ I, IV, VI —
 ۲۶ I, IV, VI — ۲۷ I, IV — ۲۸ I, IV —
 بچایی که بد بوم آن خارسار * بسازید شهری چو خرم بهار

- 1795 فرنگی‌س را کاخ‌های بلند
چو بینی بخوبی³ فراوان بگوی⁴
چو نخچیر و می باشد⁵ و دشت و کوه
بدانگه که یاد⁶ من آید بدست⁹
یکی هدیه آرای¹¹ بسسیار مر
همان گوهر و تخت و¹³ دیبای چین
ز گسترده‌ی‌ها و از سوی و رنگ
فرنگی‌س را هدیه بر همچنین¹⁷
اگر آب دارد ترا¹⁸ می‌زبان
- برآورد¹ دارد همی ارجمنند²
بچشم بزرگی نگه کن بروی⁵
نشینند پیشت ز ایران⁷ گروه
چو خوردی بشادی بماید نشست¹⁰
ز دینار وز اسب و زرین کمر¹²
همان یاره و گرز و تیغ¹⁴ و نگین¹⁵
بمین تا ز گنجت چه آید بچنگ¹⁶
برو با زبانی پر از آفرین
بران شهر خرم دو هفته بمان¹⁹

۹

- 1800 ننگه کرد گرسیوز نامدار²⁰
خنیده سپاه²² اندر آورد کرد
- سواران تورکان²¹ گزیده هزار
بشد شادمان تا²³ سیاوش کرد

и доб. б.; I, IV — 2 T — 1 VI — 1 برآورده — VI

بششادی دران کاخ‌های بلند * نشانده فرنگی‌س را ارجمنند
VI — زبوی — I⁵ مگوی — T⁴ چو بینیش خوبی — VI⁶ زچو بر تخت بینی — I, IV, T³
نشینند نجوید ز ایران — VI⁷ نشینند پیشت فراوان — I, IV⁷ باید — VI⁶ *мисра искажено.*
VI — یکی هدیه ساز — I, IV¹¹ گذشت — I, IV¹⁰ بدشت — I, IV⁹ باد — IV⁹ زباد — I⁸
I — و از اسب و تاج و گهر — VI¹³ و اسب و سلیج و کمر — I, IV¹² یکی هدیه آورد
VI — افسر و تیغ و گرز — I, IV¹⁴ یکی تاج با فرش — IV¹⁵ همان تاج با فرش
همان گوهر و تیغ و تخت نگین * همان یاره و طوق و دیبای چین
I, IV — доб. б.:

ز دینار بماید نثار گران * شمردند هر گونه گوهران
VI — доб. тот же б. с вариантом второго мисра *после б. 1801 текста.*
آب — VI¹⁶ ز آب دندان بود — I, IV¹⁸ این چنین — IV¹⁷ *VI — текст б. искажен; рифмы нет.*
I, IV — доб. б.: I, IV¹⁹ دو هفته یلان — VI²¹ زمان شادمان — I, IV¹⁹ دارد بود

دو هفته بماش و بیاسای روز * بنیک اختر و فال گیتی‌فروز
بشد تا بنزد — I, IV²³ سوار — I, IV, VI²² ترکی — VI²² توران — I, IV²¹ شیرخوار — VI²⁰

- سیاوش چو بشنید بسپرد راه¹ گرفتند مر یکدیگر را² کنار بایوان کشیدند زان جایگاه دگر روز گرسبوز آمد پگاه³ سیاوش بدان خلعت شهریار نشست از بر باره گامزن همه شهر و برزن یکایک⁴ بدوی⁵
- پذیره شدش⁶ تازیان با سپاه سیاوش بپرسید از⁷ شهریار⁸ سیاوش بیاراست جای سپاه⁹ بیاورد خلعت ز نزدیک شاه¹⁰ نگه کرد و شد چون گل اندر بهار سواران ایران شدند انجمن¹¹ نمود و سوی کاخ بنهاد روی
- هم آنگه بنزد¹² سیاوش¹³ چو باد که از دختر پهلوان سپاه¹⁴ ورا نام کردند فرخ فرود بزدی¹⁵ مرا با سواری دگر همان مادر کودک ارجمند بفرمود یکسر¹⁶ بفرمان بران نهادند بر پشت این نامه بر بگویش که هرچند من سالخورد سیاوش بدو گفت گاه مهی
- سواری بیامد ورا¹⁷ مژده داد¹⁸ یکی کودک آمد بهانند شاه¹⁹ بتیره شب آمد²⁰ چو پیران شنود بگفت اینک شو²¹ شاه را مژده بر جریره سر بانوان بلند زدن دست آن خرد بر زعفران که پیش²² سیاوش خود کامه بر بدم پاک یزدان مرا شاد کرد ازین تخمه²³ هرگز مهادا تهی

سیاوخش بشنید و بسپرد راه—VI؛ سیاوش چو بشنید آمد بر راه—I, IV, VI
² I, IV—شدن؛ VI—شده ³ I, IV—یکدیگر در—VI ⁴ ازو—VI ⁵ Б—перевод б. отсутствует.
⁶ T—بیاورد با هدیه پیغام—I, IV ⁷ ز راه—IV؛ ز راه—I ⁸ I, IV—بیاورد با هدیه پیغام—VI ⁹ L—б. оп. ¹⁰ I—چو نزد—IV ¹¹ L—بروی ¹² VI—бб. 1812—1822 оп.;
¹³ I—سواری—I ¹⁴ I—بیماد سواری ورا—IV؛ بیماد سیاوش را—I ¹⁵ VI—бб. 1812—1822 отсутствует. ¹⁶ L—ماه و مهر ¹⁷ I и T—چو تابنده ماه—IV—
¹⁸ I, IV и T—اندر—I ¹⁹ I, IV и T—هم آنگه—I, IV ²⁰ I, IV и T—رو—I, IV ²¹ I, IV и T—همانند ماه
²² I, IV и T—خفته ²³ I, IV и T—بچه

فرستاده را داد چندان¹ درم
 بکاخ فرنگگیس رفتند شاد
 پرستار چندی³ بزژین کلاه
 فرود آمد از تخت و بردش نثار⁵ 1825
 دل و مغز گرسیوز آمد بجوش
 بدل گفت سالی چنینه⁸ بگذرد
 همش پادشاهیست و هم تاج و گاه¹⁰
 نهان¹² دل خویش پیدا نکرد
 بدو گفت برخوردی از رنج¹³ خویش 1830
 نهادند در کاخ¹⁶ زژین دو تخت
 نوازنده رود با میگسار
 ز نالیدن چنگ¹⁷ و رود و سرود
 چو خورشید تابنده بگشاد راز
 سیاوش ز ایوان بمیدان گذشت 1835
 چو گرسیوز آمد بینداخت گوی

که آرنده گشت از کشیدن دژ
 بدید آن بزرگی فرخ نثار²
 فرنگگیس با تاج در پیشگاه⁴
 بپرسیدش از⁶ شهر وز شهریار⁷
 دگر گونه تر شد بآیین و هوش
 سیاوش کسی را⁹ بکس نشمرد
 همش گنج و هم دانش و هم سپاه¹¹
 همی بود پیچان و رخساره زرد
 همه سال شادان دل از گنج¹⁴ خویش¹⁵
 نشستند شادان دل و نیک بخت
 بیامد بر تخت گوهرنگار
 بشادی¹⁸ همی داد دلرا درود
 بهر¹⁹ جای بنمود چهر از فراز
 بمازی همی گرد میدان بگشت
 سپهبد پس²⁰ گوی²¹ بنهاد روی²²

I — доб. бб.: زورا نیز ازین داستان مژده داد— I, IV— I, IV— چندی— IV¹
 چو بشنید گرسیوز آن مژده گفت * که پیران شد امروز با شاه جفت
 فرنگگیس بنشست بر تخت عاج * نهاده بسر بر ز پیروزه تاج
 فرنگگیس را IV — доб. первый из этих бб. после б. 1822 текста, а второй здесь, с вариантом мисра:
 ستاده همه ماه رخ پیش ماه [شاه— IV]— I, IV— 4 چندین— VI و T³ دید بر تخت عاج
 بپرسیدش از شاه و شد— IV⁷ بپرسید ازو— VI⁶ بردش نماز— IV و T⁵ کردش نثار— I⁵
 سیاوخش— VI; سیاوش کس را— I⁹ دگر— I, IV⁸ بپرسیدش از رنج راه دراز— T⁷; پیش باز
 همش— I, IV— I, IV— I, IV— صاحب تاج و تخت— VI; Так в Л, ср. Б— 10 کس را
 هم بوم و هم بر سپاه— VI; هم بوم و بر هم سپاه— I, IV¹¹ پادشاهی و هم تخت و گاه
 B — перевод б. 1830 отсутствует. 15 رنج— I, IV, VI— 14 گنج— I, IV, VI— 13 نهانی— I, IV¹²
 I, IV, VI— 20 ز هر— VI¹⁹ ز شادی— I, IV, VI— 18 زای— I, IV, VI— 17 بر گاه— VI¹⁶
 B — весь эпизод (бб. 1835—1908) передан в пересказе, а бб. 1836—1879: 21 VI— 22 سوی

ثم عدلا الى المطاعنة و المناضلة و كانت غلبة سیاوخش ظاهرة في الكل: 1879—1836

هم آورد او³ خاک میدان گرفت
 تو گفستی⁴ سپهرش همی برکشید
 بمیدان پرخاش ژوپین نهند⁵
 بدان تا کرا بر فرورد هنر⁶
 هنرمند وز خسروان یادگار
 سزد گر نمایی بترکان¹⁰ هنر
 زمین آورد تیرگی¹² يك زمان
 بزین اندر آمد ز تخت¹⁴ نشست
 که از يك زره تن رسیدی برنج
 نظاره برو¹⁶ بر زهر سو سپاه
 کجا داشتی از پدر یادگار
 بنخچیر بر شیر بگذاشتی¹⁸
 عنانرا بپیچید چون پیل مست
 زره را نماند ایچ بند و گره¹⁹
 زره را بینداخت زان سو²⁰ که خواست²¹
 برفتند با نیزهای دراز
 ز میدان نه بر شد زره²⁴ يك²⁵ گره
 دو چوبین و دو²⁶ آهن آبدار

چو او¹ گوی در زخم² چوگان گرفت
 ز چوگان او گوی شد ناپدید
 بفرمود تا تخت زین نهند⁵
 دو مهتر نشستند بر⁷ تخت زر
 بدو گفت گرسیوز ای شه‌ریار
 هنر بر گهر⁹ نیز کرده گذر
 بنوک سنان و¹¹ بتیر و کمان
 بمرزد سیاوش بدان¹³ کار دست
 زره را بهم بر بستند پنچ
 نهادند بر خ¹⁵ آوردگاه
 سیاوش یکی نیزه شاهوار
 که در جنگ مازندران داشتی¹⁷
 باوردگه رفت نیزه بدست
 بزد نیزه و بر گرفت آن زره
 [از آورد نیزه بر آورد راست
 [سواران²² گرسیوز دامساز²³
 [فراوان بگشتند گرد زره
 سیاوش سپر خواست گیلی چهار

نهد - VI⁵ تو گویی - VI⁴ هم آورد را - IV³ در خم - I, IV و T² او - LI¹

VI⁶ - I, IV, VI - доб. б.:

سواران بمیدان بکردار گرد * بزوپین گرفتند ننگ و نبرد

نخرد - LI, VI; Так в VI⁹ برفرازد گهر - T; برفرازد هنر - I, IV⁸ نشستہ بران - I, IV⁷

زمین - VI; عنان تاب و آورد کن - I, IV¹² تا - VI¹¹ بگردان - VI¹⁰ هنر - I, IV

بتخت - IV¹⁴ ازان - VI; بزین - I, IV¹³ هنرها پدیدار کن - T; گهر و آورد کن

بگذاشت او - I, IV¹⁸ داشت او - I, IV¹⁷ بره - VI¹⁶ طرف - I, IV, VI و T¹⁵

زه سو - I, IV²⁰ ز میدان نه بر شد زمین یک گره - VI¹⁹ 66. 1851 - 1853 оп.

I, IV - آن - IV²⁵ زره برنشد - I, IV و T²⁴ رزم ساز - I, IV و T²³ و - I, IV²² доб.

I, IV²⁶ دو چوبین دو از - VI; زدو جوشن دگر ز

- 1855 کمان خواست با تیرهای خدنگ
شش اندر میان زد¹ سه چوبه بتنگ²
یکی در کمان راند و بفشارد ران
نظاره بگردش سپاهی گران
بران چار چوبین و ز آهن سپر³
گذر کرد پیکان آن⁴ نامور
بزد هم بر آنگونه⁵ دو⁶ چوبه تیر
برو آفرین کرد⁷ برنا و پیر
ازان ده یکی بی⁸ گذاره نماند
بدو گفت گرسیوز ای شهریار
1860 بیاتان من و تو با آوردگاه
بگیریم هر دو دوال کمر
ز ترکان مرا نیست همتا کسی
بمیدان کسی¹³ نیست همتای تو
گر ایدونک بر دارم از پشت¹⁵ زین
1865 چنان دان که از تو دلاورترم
و گر تو مرا بر نهی¹⁸ بر زمین
سیاوش بدو گفت کین خود مگوی
[همان اسپ تو شاه اسپ منست
جز از خود ز ترکان یکی²² برگزین²³
1870 بدو گفت گرسیوز ای نامجوی
ز بازی نشانی²⁵ نیاید بروی²⁶

اسپر - I, IV³ به پیش سپاه اندر آمد بچنگ - VI; بچنگ - I, IV² و - IV¹
همچنین نیز - VI⁵ تیر شه - I, IV⁴ چوبین و آهن سپر - VI; زدو جوشن دگر
از آنها یکی بی - I, IV, VI⁸; ازان ده یکی را - Л⁸ خواند - I, IV⁷ ده - I, IV, VI⁶ و T
فہلم نتماسک بمناطقنا لمنظر: 1861-1867. B-66. 11 بسازیم - VI¹⁰ همی - I, IV, VI⁹
همان - I, IV¹³ گر آیند ازپیشان بپیشم بسی - I, IV¹² اینا یقتلح صاحبہ من متعده
برنہم - VI¹⁶ بردارمت من ز - I, IV, VI¹⁵ یا - T; نہ - VI; گر - IV; من - I¹⁴
کہ با من نکردی نہ بر - IV¹⁹ برزنی - IV¹⁸ بگردی و نیرو - T; زآب و بگردی - IV¹⁷
نجز از تو ز توران کسی - I, IV, VI²² و - I, IV, VI, T²¹ و - I, IV, VI, T²⁰ 21 VI - б. оп.
نگردم بجایی کہ - IV; زابر رای کین - VI²⁴ بر زمین - IV²³ جز از تو کسی را دگر - VI
نماند بروی - I²⁶ ز بازی زبانی - T; ز یاری نشانی - IV²⁵ 25 IV. 26. 1867. 25
I, IV, T - доб. б.: کہ ما چون بروی اندر آریم. روی - VI; نماند اندر اوی - IV

- سیاوش بدو گفت کین رای نیست¹ .
 نبرد³ دو تن جنگ و⁴ میدان بود
 ز گیتی برادر توی شاه را
 کنم هرچ گوئی بفرمان تو
 ز یاران یکی شیر جنگی بخوان
 گر ایدونک رایت نبرد⁸ منست
 بختدید¹⁰ گرسپیوز نامجوی
 بیاران¹² چنین گفت کای سرکشان
 یکی با سیاوش نبرد آورد¹⁴
 نیوشنده بودند¹⁵ لب با گره¹⁶
 منم گفت شایسته کار کرد
 سیاوش ز گفت گروی¹⁸ زره
 بدو گفت گرسپیوز ای نامدار²⁰
 سیاوش بدو گفت کز تو گذشت
 ازیشان دو یل²⁶ باید آراسته

که آورد گیرند با یکدیگر * بگریزند هر دو دوال کمر
 VI — доб. б.:

ببازی زمانسی نبرد آوریم * نه بر کینه بر روی گرد آوریم

بنزد VI — مرا با نبرد تو خود پای نیست — I, IV و T² نیست راست — VI¹
 همه — IV⁶ اگر — I, IV, VI و T⁵ و — I, IV و T⁴ بنزد — VI³ سواران زمینان سراسر
 I, IV — доб. б. : سر شهر بر زیر گرد منست — VI⁹ بنزد — IV, VI⁸ تیزرو — I⁷

بکنوشم که نیکی بکردم [نکردم — I] بکار * بنزدیک آن نامور شه ریاری
 آورید — VI¹⁴ گیرد — VI¹³ بترکان — I, IV, VI¹² همه ناخوش آوردش — VI¹¹ بگردید — VI¹⁰
 VI¹⁷ سراینده را بود بر لب گره — VI¹⁶ سراینده بودید — IV ; سراینده بودند — I¹⁵
 برو پر ز چین — I, IV¹⁹ ز گفتار پور — VI ; سیاوش را گفت گروی — IV¹⁸ بیامد براه
 I, 21 شهریار — I, IV, VI و T²⁰ برو پر ز چین کرد و لب پر گره — VI ; کرد و رخ پر گره
 I, 25 VI — ب. — I²⁴ بزرگان — I, IV و T²³ ترا — VI²² گردان — I, IV, VI و T²²
 ترا — VI²⁷ یک — VI²⁶ ; تن — I, IV²⁶

- یکی نامور¹ بود نامش دموور
 پیامد بران کار بسته‌میان
 سیاوش با آورد بنهاد روی
 بپنند² میان گروی زره³ 1890
 ز زین برگرفتیش بمیدان فگند
 و زان پس به پیچید سوی دموور
 چنان خوارش از پشت زین برگرفت
 چنان پیش⁴ گرسیوز آورد خوش 1895
 فرود آمد از باره بگشاد⁵ دست
 برآشفست گرسیوز از کار اوی
 و زان تخت زرین بایوان شدند
 نشستند یک هفته با نای و رود⁶
 بهشتم برفتن گرفتند⁷ ساز
 یکی نامه بنوشست نزدیک شاه 1900
 ازان پس مر اورا بسی⁸ هدیه داد
 برهشان سخن رفت یک با دگر⁹

¹ I, IV, T — دگر سرکشی ² T — بتوران ³ VI — б. оп.; T — доб. б. ⁴ I, IV, VI — б. оп.

⁵ I, IV, VI — обратный порядок мисра. ⁶ Л — تندی ⁷ VI — گره یک کرد هم

که ماندند — I ⁸ بر و گردن او گرفتیش بزور — VI ⁹ گرفتیش — I, IV и T ¹⁰ بکرد — VI

که گردان همه ماندند — VI; که ماندند گردن‌کشان در شکفت — IV; گردن‌کشان زو شکفت

و گفتی یکی مرغ دارد بکش — T ¹¹ I, IV — б. оп.; ¹² VI — نزد ¹³ I, IV — б. оп.; ¹⁴ I, IV и

غمی شد — T ¹⁵ I, IV и T — فرود آمد از اسپ و بگشاد — VI; فرود آمد از اسپ و بفشارد — T

بید گفتن شاه ایران — Л ¹⁶ پر از غم دل و سر پر از آرزوی — VI; دلش زرد رخسار اوی

— I, IV и T ¹⁷ I, IV и T — با رود و می ¹⁸ I, IV и T — ز شادی تو گویی بکیوان شدند — VI; شدند

برفتند و کردند — I, IV ¹⁹ می و رود رامشگران [و] سرود — VI; همه نامداران فرخنده‌پی

پرسش — IV ²⁰ I, IV, T — بززرگان گرسیوز دیوساز — VI; سیاوش همه هرچه بودش برآز — I, IV, T

Б — бб. ²¹ و زان پس مر اورا یکی — IV ²² T — خدمت عنبرخواه — VI; آن نیکخواه

فرآوان بگفتند — I, IV, T; با یکدگر — VI ²³ 1901 — 1907 переданы в сокращенном пересказе.

با یکدگر

که مارا ز ایران دد آمد بروی¹
 که از ننگ مارا بخوی² در نشاند
 که بودند گردان پرخاشجوی
 به⁴ چنگال ناپاک تن⁵ یک سوار
 نه سر بینم این کار اورا نه بن⁷
 نرفت اندران جوی جز تیره آب⁸
 رسیدند و هر گونه پرسید شاه¹¹
 بخواند و بخندید و زو گشت شاد¹²
 بدان تازہ رخساره¹³ شهـریار
 بدانگه که خورشید شد لاژورد¹⁵
 چو شب جامه¹⁴ قیرگون کرد چاک
 بیامد بنزدیک افراسیاب
 نشستند و جستند هر گونه رای
 سیاوش جزان¹⁹ دارد آیین و کار²⁰
 نهانی بنزدیک او چند گاه²¹
 همی²³ یاد کاوس گیرد بجام

چنین گفت گرسبوز کینهجوی
 یکی مرد را شاه ز ایران بخواند
 دو شیر زبان چون دمور و گروی
 چنین زار و بیکار³ گشتند و خوار
 سرانجام ازین بگذرانند⁶ سخن
 چنین تا بدرگاه افراسیاب
 چو نزدیک سالار توران⁹ سپاه¹⁰
 فراوان سخن گفت و نامه بداد
 نگه کرد گرسبوز کینهدار¹³
 همی رفت¹⁴ یکدل پر از کین و درد
 همه شب به پیچید تا¹⁶ روز پاک
 سر مرد کین اندر آمد¹⁷ ز خواب
 ز پیگانه پردخته¹⁸ کردند جای
 بدو گفت گرسبوز ای شهـریار
 فرستاده آمد ز کاوس شاه
 ز روم و ز چین نیزش آمد²² پیام

1905

1910

1915

¹ VI — б. оп. ² IV — بخون ³ VI — بیچاره; T — ⁴ VI и T — ⁵ I, IV, VI —
 نه سر — IV — نه سر راست پیدا مرین را نه بن — I ⁷ ⁶ I, IV — بگذرانم ⁸ ⁹ I, IV —
 نرفت — I, IV — نه بس شهر توران مر اورا ز بن — VI — راست این کار و نه نیز بن
 Начиная с б. 1908 до конца тома сплошная выписка разночтений рук.
 I, IV и VI к тексту делалась О. Ф. Акимускиным. Пользуюсь случаем принести ему свою благо-
 дарность за оказанную помощь в работе над т. III. ⁹ VI — ترکان ¹⁰ IV, VI — رسید ¹¹ IV —
 IV — بخندید برگشت شاد — I ¹² ¹³ I, IV — با او بگفت آنچه دید — VI — شاد
 ошибочно; ¹⁴ VI — ¹⁵ VI — ¹⁶ I, IV — نامدار ¹⁷ I, IV — ¹⁸ I, IV — ¹⁹ I, IV —
 همی رفت پر درد و اندوه کین * چو شب سایه بگفتند اندر زمین
 I — ²⁰ I — ²¹ VI — ²² IV, VI — ²³ I, IV — سر مرد کینه برآمد — VI ¹⁷ ¹⁶ I, IV — چون
 I, IV — ²¹ I, IV — سیاوش ازان شد که دیدی تو یار — IV — ²² I, IV —
 همه — I ²³ ²⁴ I, IV — نزدش آمد — VI — نیز آمد — I ²² ²³ I, IV — چند راه

- 1920 برو انجمن شد فراوان سپاه
 آگر تو را دل نگشستنی دژم²
 دو کشور⁴ یکی آتش و دیگر آب⁵
 تو خواهی کشان⁷ خیره جفت آوری
 آگر کردمی بر تو این بد نهان
 دل شاه زان کار شد دردمند
- 1925 بدو گفت بر من ترا¹⁰ مهر خون
 سه روز اندرین کار رای آوریم
 چو این رای¹¹ گردد خرد را درست
 چه هارم چو گرسبوز آمد بدر
 سپهدار ترکان¹³ ورا پیش خواند
- 1930 بدو گفت کای¹⁵ یادگار پیشنگ
 همه رازها بر تو باید¹⁷ گشاد
 ازان خواب بد چون دلم شد غمی¹⁸
 نیستم بچنگ سیاوش میان
 چو او²⁰ تخت پرمایه²¹ پدرو کرد
- 1935 ز فرمان من یک زمان سر نتافت
 سپردم بدو کشور و گنج خویش
 بخون نیز پیوستگی ساختم²³
 دل از کین ایران بپرداختم²⁴
- به پیچید¹ ازو یک زمان جان شاه
 ز گیتی بایرج³ نکردی ستم
 بدل یک ز دیگر گرفته⁶ شتاب
 همی باد را⁸ در نهفت آوری
 مرا زشت نامی بدی در جهان
 پر از غم شد از روزگار گزند⁹
 بچنمید و شد مر ترا رهنمون
 سخنها¹² بگویم که درمان چه¹² بایدت جست
 کله بر سر و تنگ بسته¹⁴ کمر
 ز کار سیاوش فراوان¹⁴ برانند
 چه دارم بگیتی جز از تو¹⁶ بچنگ
 بثررفی بمین تا چه آیدت یاد
 بمغز اندر آورد لغتی¹⁹ کمی
 ازو نیز ما را نیامد زیان
 خرد تار کرد و مرا²² پود کرد
 چو از من چنان نیکوینها بیافت
 نکردیم یاد از غم و رنج خویش
 دل از کین ایران بپرداختم²⁴

I, IV — 3 آگر تو در اون بگشتی دژم: мисра искажено — VI 2 نه پیچید — IV 1
 دو کشور — VI 5 اقلیمین — Б; دو گوهر — T 4 بر ایرج ز گیتی — VI; بگیتی بر ایرج
 مگر — I 8 که بر — I, IV و T 7 نیز با هم نگیرد — I 6 که چون آتش تیز و آب
 Б — перевод бб. از روزگار نژند — I, IV و T 9 همه بیاد را — VI; آگر باد را — IV; باد را
 VI — 10 I, IV, VI — مرا — I, IV, VI 11 I, IV — کار — I, IV, VI 12 I, IV — سر راه آنگاه — I, IV, VI 13 I, IV, VI — توران — I, IV, VI 14 I, IV, VI — سخنها — VI 15 I, IV — ای — I, IV, VI 16 VI — جز از
 شد دل — I, IV 18 همه رازها را بتو بر — IV; همان رازها بر تو باید — I 17 تو بگیتی
 زکرد و هنر — VI 22 I, IV — چنان — IV — چنان — I, VI 20 I, VI — یک ره — I 19 من غمی
 به پرداختم — VI 24 بجان نیز پیوستگی خواستیم — VI; ساختیم — IV 23 و مهر مرا — T

به پیچیدم از جنگ و فرزند روی¹
 پس از² نیکویدها و هر³ گونه رنج
 گر ایدونک من بدسگالم بدوی 1940
 بدو بر⁶ بهانه ندارم ببند
 زبان برگشایند بر من مهان⁷
 نباشد⁸ پسند جهان آفرین
 ز دد تیزندان تر از شیر نیست
 اگر بچه⁹ از پدر¹¹ دردمند 1945
 سزد گر بد آید بدو از پناه¹⁴؟
 ندانم جز آنکش بخوانم بدر¹⁷
 اگر گاه جوید گر انگشتری
 بدو گفت گرسیموز ای شهریار
 از ای پدر گر او سوی ایران شود 1950
 هر آنکه که بیگانه شد خویش تو
 چو جوئی دگر زو تو بیگانگی
 یکی دشمنی باشد اندوخته

نه - T; مپیچیدم از جنگ او نیز روی - IV; نه پیچیدم از رای او نیز روی - I
 پس آن - VI² پیچیدم از گنج و فرزند روی
 آن بزرگان - I⁹ نیاید - I, IV⁸ текст искажен. IV⁷ - برو بر - I, IV, VI⁶ بسوی
 (و او شود) اگر بچه از پدر - I, IV, VI¹¹ Так в IV; L - نيز - IV¹⁰ پيش بزرگان - IV
 چو از بهر بچه شود - VI¹² Так в рук. K (указано редактором);
 سزد گر بد - I, IV¹⁴ Так в I; L, IV и VI¹³ تباہ - I و T; L, IV و VI¹³ - مرغزاری - наши рукописи
 و گر ما بشوریم بر بی گناه - L¹⁴ вариант по L; سزد گر بد آید از او از تباہ - VI¹³; آید از او بر پناه
 принадлежит другой редакции. Предлагаемый вариант бб. 1944-1945 дает отчетливый текст, хорошо
 увязывающийся с остальным: обиженный отцом сын (بچه دردمند) - это Сийāvуш, пришедший искать
 убежища у свирепого льва - Афрāsийāба. Два мисра б. 1946 представляют два самостоятельных
 вопросительных предложения. I¹⁵ L - نپسندد - VI¹⁶ همی - I¹⁷ پسر - IV¹⁸ بخوانم
 رای - VI²¹ مکن - I²⁰ سوی - I, IV, VI¹⁸ سووی - IV¹⁹ - бб. 1948, 1949 и 1950 оп.
 I, IV, VI, T - бб. 1952 и 1953 оп.²²

- 1955 بدین داستان زد یکی رهنمون ندانی تو بستن برو رهگذار سپاوش داند همه کار تو نه بینی تو زو³ جز همه درد و رنج ندانی⁵ که پروردگار پلنگ چو افراسیاب این⁷ سخن باز جست پیشیمان شد از⁹ رای و کردار¹⁰ خویش
- 1960 چنین داد پاسخ که من زین سخن بمباشیم تا رای¹⁴ گردان سپهر بهر کار بهتر درنگ از شتاب به بینم که رای جهاندار چیمست وگر سوی درگاه خوانمش باز
- 1965 نگه بان او من بسم¹⁸ بی گمان چو زو کژی²⁰ آشکارا شود ازان پس نکوهش نباید بکس²² چنین گفت گرسیوز کینهجوی سپاوش بران²⁶ آلت و فرّ و برز
- 1970 که بادی که از خانه آید برون¹ و گر بگذری نگذرد روزگار² هم از کار تو هم ز گفتار تو پراگندن دوده و نام⁴ و گنج نه بیند ز پرورده جز درد و چنگ⁶ همه⁸ گفت گرسیوز آمد درست همی کژ¹¹ دانست بازار خویش نه سر نیک بینم¹² بلارا¹³ نه بن چگونه¹⁵ گشاید بدین کار چهر بمان تا برآید بلند¹⁶ آفتاب رخ شمع چرخ روان سوی کیست بجویم¹⁷ سخن تا چه دارد براز همی بنگرم¹⁹ تا چه گردد زمان که با چاره²¹ دل بی مدارا شود مکافات بد²³ جز بدی نیست بس²⁴ که ای شاه بینادل و²⁵ راست گوی بدان ایزدی شاخ²⁷ و آن تیغ²⁸ و گرز

1 VI — доб. б.:

- ا بر تو بنا کام یابد گذر * نباشدت سودابه بند تو بر پراگندن — IV 4 نه بینی ازو — I, IV 3 2 I, IV, T — 66. 1955—1956 оп.; VI — 66. 1955—1958 оп.
- پشیمانی — I 9 همی — VI 8 آن — VI 7 درد جنگ — I 6 تو دانی — I, IV 5 نام و هم دوده I, IV 14 پدید و — I, IV 13 بینم ایدر — VI 12 تیره — I, IV, VI 11 راز و گفتار — VI 10 از IV — بتابد برین — I 16 که تا چون — VI 15 بمباشیم با رای — VI 6 به بینیم تا کار — IV 4 بنگرد — VI 19 نگاه دار او من نیم — VI 18 بگویم — VI, I 17 بتابد برو — VI 6 بتابد بدین چو زو این کژی — IV, VI 21 چو زو این روز کژ — I 20 بنگرم نکوهش ز کس — VI 22 نکوهش نباید ز کس — I, IV 21 نکوهش نباید بکس — VI 22 بناچار بدان — I, IV, VI 26 Так в Л; I, IV, VI 25 I, IV, VI 25 و بس — IV 24 او — VI 23 بدی — IV 23 دست — VI 28 دست — I, IV 27

شود بر تو بر تیره² خورشید و ماه
 همی ز آسمان برگذارد³ کلاه
 تو گوئی شدست از⁴ جهان بی نیاز
 تو باشی رمه گر نیاری دمه⁵
 بدان بخششش و رای و آن ماه روی⁷
 بخواری بمهر من⁹ آگنده¹⁰ باش
 نه آتش دمان از بر و¹³ آب زیر¹⁴
 بپوشد کسی در میان حریر
 نترسد ز¹⁷ آهنک پیل بزرگ¹⁸
 غمی گشتت و اندیشه پیوسته شد²⁰
 که پیروز باشد خداوند سنگ
 بدین داستان زد یکی هوشیار²³
 نهاندی برو پیشه و پر و پای²⁵
 و گرچه بتن²⁸ سرودالا بود

بپاید بدرگاه تو با¹ سپاه
 سپاوش نه آنست کش دید شاه
 فرنگیس را هم ندانی تو باز
 سپاهت بدو باز گردد همه
 سپاهی که شاهی به بیند چنوی⁶
 تو خوانی⁸ که ایدر مرا بنده باش
 ندیدست¹¹ کس جفت با پیل¹² شیر
 اگر بچقه¹³ شیر ناخورده شیر
 بگوهر شود باز¹⁵ چون شد سترگ¹⁶
 پس افراسیاب¹⁹ اندر آن بسته شد
 همی²¹ از شتابش به آمد²² درنگ
 ستوده نمیشد سر بادسار
 که گر باد خیره بجستی²⁴ ز جای
 سبکسار²⁶ مردم نه والا²⁷ بود

1975

1980

ز اسمان-IV؛ باسماں برفرازد-I³ زو تراخیره-VI² نیاید بدرگاه تو بی-VI¹
 VI- زرمه گر نماشی دمه-IV؛ زرمه گر نماشی رمه-I⁵ که هست از-VI⁴ برفرازد
 سپاهت چو-VI؛ چو اوی-I⁶ نباشد شبان چو نباشد رمه-T؛ شبان کز پی آن رمه
 بدان بخشش و آن رای-IV؛ بدان نیکویی روی و آن رای اوی-I⁷ شاهی پیامد چو اوی
 I, IV, VI, T-доб. бб.: بدان بخششش و رای و آن روی و موی-VI؛ زو آن ماه روی

نخواهند ازان پس بشاهی ترا * سر گناه اورا و ماهی ترا
 و دیگر که از شهر آباد اوی * چنان بوم و فرخنده بنیاد اوی
 с разночтениями в первом мисра первого б.: I-بخوانند؛ VI-بخواهند، во втором мисра того
 же б.: IV, T-اورا؛ VI-بزرگان مر او را؛ VI⁸ I-خوانش؛ T-خواهی؛ VI⁹ I-دلت را؛
 I¹¹ I-افگنده-VI¹⁰ بخواری به بینم سر-VI؛ بخواری و رای من-IV؛ برای من
 بزرگ-I, IV, VI¹⁶ ناز-Л¹⁵ доб. б. T-¹⁴ оп. و-¹³ VI-¹² доб. IV-¹² نمودست
 I, IV-²² ولی-VI²¹ دل نامدار-T¹⁹ سترگ-I, IV, VI¹⁸ از-VI¹⁷
 مگر یافتی چهره و دست و پای-I, IV²⁵ نجستی-I, IV²⁴ شهریار-VI²³ به آید
 اگر چه گو-VI؛ و گرچه گوی-I, IV²⁸ بالا-VI²⁷ سبکساز-IV²⁶ بر و پای-VI-то же, но

- 1985 برفتند پیچان و لب پر¹ سخن
بر شاه رفتی زمان تا زمان
ز هر گونه رنگ⁴ اندر آمیختی
چنین تا برآمد برین روزگار
سپهبد چنین دید یک روز رای
بگرسبوز این داستان بر گشاد
1990 ترا⁹ گفت ز ایدر بماید¹⁰ شدن
بپرستی و گویی کزان¹² جشن گاه¹³
بمهرت همی دل بچنبد ز جای¹⁵
نیازست مآرا بیدیدار تو
برین کوه ما نیز نغچیر هست
1995 گذاریم یک چند و باشیم شاد
برامش بماش و بشادی خرام
بر آراست²² گرسبوز دامساز
چو نزدیک شهر سیاوش رسید
دلی پر ز کین و²³ سری پر ز راز²⁴
ز لشکر زبان آوری برگزید²⁵

بذنهان — I³ بداندیشی — I, IV, VI² پیچان لب پر — VI¹; پیچان لبان پر — I, IV¹
و لم یزل کرسبوز یتردد الیه بالأکاذیب الموهّة و الأباطیل: B — 66. 1986 و 1987 передает так:
ز هر — VI⁴ передавая таким образом в этих предложениях также содержание предшествующих бб. 1969 — 1983.
همی — I, IV, VI⁸ پردخته — I, IV, VI⁷ توران — I, IV, VI⁵ رنگ و بوی
— I, IV, VI¹² نیاید — VI¹¹; بماید — IV و T¹¹ ل — I¹⁰ ورا — I, IV¹⁰; بدو — L¹⁰; VI⁹ Так в VI;
نسزد گر بچنمی همانا ز جای — I, IV¹⁵ بگاه — L¹⁴ جنگ گاه — VI¹³ که از — VI¹³; ازین
VI¹⁶ ایدر آی — IV¹⁶ همانا بس است ار بچنمی بجای — VI¹⁷ B — 66. 1994 — 1997 отсутствуют.
: б. — I, IV, VI, T²¹ بر — I, IV²⁰ چو آید ازان شهر آباد — VI¹⁹ بچام — I, IV, VI¹⁸
تهی کن دل از جایگاه کیان [گران — VI] * برفتین کمر سخت کن بر میان
B — перевод б. оп. سری پر ز کینه دلی پر گداز — VI²⁴ ز کینه — I, IV²³ بیمار است — VI²²
VI²⁵ — б. оп.

- 2000 بدو گفت رو با سیاوش بگویی
بجان و سر شاه توران سپاه
که از بهر من برنخیزی ز گاه
که تو زان افزونی بفرهنگ و بخت⁶
که هر باد را بست باید میان
- 2005 فرستاده نزد سیاوش رسید
چو پیغام گرسپوز او را بگفت
پر اندیشه بنشست بیدار دیر
[ندانم که گرسپوز نیکخواه
چو گرسپوز آمد بران شهر نو¹²
- 2010 پپرسیدش از راه وز کار¹⁴ شاه
پیام سپهدار توران بداد
چنین داد پاسخ که با یاد اوی
من اینک برفتن کمر بسته ام
سه روز اندرین گلشن زرنگار²¹
- 2015 که²³ گیتی سپنج است پر درد و رنج
- که ای پاکزاده کی¹ نامجوی
بفر و بدیدیم² کاوس شاه³
نه پیش من آیی⁴ پذیره⁵ براه
بفر و نژاد و بتاج و بتخت
تهی کردن آن جایگاه کمان⁷
زمین را بپسوسید کو را بدید
سیاوش غمی گشت و⁸ اندر نهفت⁹
همی گفت¹⁰ رازبست این را بزیر
چه گفتست از من بدان بارگاه¹¹
پذیره پیامد ز ایوان بکو¹³
ز رسم¹⁵ سپاه و ز تخت و کلاه¹⁶
سیاوش ز پیغام او¹⁷ گشت شاد¹⁸
نگردانم از تیغ پولاد¹⁹ روی²⁰
عنان با عنان تو پیوسته ام
بماشیم وز باده سازیم کار²²
بد آنرا که با غم بود²⁴ در سپنج²⁵

بجان و سر تاج - IV; جهان و سر و تاج - I² شاهزاده کی - VI; نامورزاده - I, IV¹
VI - زبه پیشم نیایی - I, IV⁴; обратный порядок мисра - VI³ - جهان و سر شاه - VI
op. و - VI⁸ جهان - VI⁷ بفرهنگ. بخت - I⁶ پذیری - VI⁵ به پیش من آیی
б. op. - I, IV, VI¹¹ بدل گفت - I, IV, VI¹⁰; IV - б. op. - I, IV, VI⁹ بدل گفت با درد جفت - I, IV, VI⁹
نپیاده پیامد از ایوان بکوی - I, IV, VI¹³ به نزدیک اوی - VI; پذیره - I, IV, VI¹²
از رای و از کار - VI; راه و از گاه - IV¹⁴ و خرج من ایوان حتی التفتاه - B
B - доб.:¹⁸ گفتار او - VI¹⁷ B - перевод б. отсутствует.¹⁶ جمله - IV; حال - I¹⁵
گلشن نوبهار - VI²¹ اوی - VI²⁰ فولاد - I, IV, VI¹⁹ و قابل الأمر بالامتثال و الانقیاد
VI - نوز باده گیریم یار - IV; نواز باده گیریم یاد: I - против рифмы²² ایوان الذهبی - B
بدانکس که - IV, VI²⁴ زبر انکس که با غم زید - I²⁴ ز - VI²³ بنوشیم و از باده گیریم یار
B - перевод б. отсутствует.²⁵ با غم زید

بِه پیچید² گرسیموز کینهخواه
 سیاوش بیاید⁴ بنزدیک شاه
 کمان مرا زیر پی بسپرد
 شود پیش⁵ او چاره من دروغ
 دلش را بره بد انداختن⁶
 دو چشمش بروی سیاوش بماند
 بآب دو دیده همی چاره کرد
 بسان کسی کو به پیچد بهر⁹
 غمی هست کائرا بشاید شنود¹⁰
 بیدیده در آوردی از درد نسیم
 کنم جنگ با شاه توران سپاه
 چرا کمتر¹³ از خویشتن داردت¹⁴
 که تیمار و رنجش بیاید کشید
 چو جنگ آوری مایه دار تو ام
 ترا تیره گشتست بر خیره آب
 کسی برتر¹⁶ از تو گرفتست جای¹⁷

چو بشنید گفت خردمند شاه¹
 بدل گفت³ ار ایدونک با من بره
 بدین شیرمردی و چندین خرد
 سخن گفتن من بشود بی فروغ
 یکی چاره باید کنون ساختن
 زمانی همی بود و خامش بماند
 فرو ریخت از دیدگان آب زرد⁷
 سیاوش ورا دید پرآب چه هر⁸
 بدو گفت نرم ای برادر چه بود
 گر از شاه ترکان¹¹ شدستی درم
 من اینک همی با تو آیم بره
 بدان تا ز بهر چه آزدت¹²
 و گر دشمنی آمدستی¹⁵ پدید
 من اینک بهر کار یار تو ام
 و ایدونک نزدیک افراسیاب
 بگفتار مرد دروغ آزمای

2020

2025

2030

بیامد - I, VI⁴ بدو گفت - Л³ ضایق صدره - В; نه ترسید - VI² سیاوشش - В¹
 چشم - I, IV, VI⁸ سرد - IV⁷ بره اندر انداختن - IV⁶ نزد او - VI; پیش شه - I, IV⁵
 کائرا نشاید - IV; کائرا نشاید ستود - I¹⁰ بجوشد بخشم - VI; نه پیچد ز خشم - I, IV⁹
 کمتر - VI¹³ بهرزه نیاززدت - I, IV¹² توران - I, IV, VI¹¹ کورا نشاید شنود - VI; شنود
 14 I, IV - доб. бб.:

همان [بدان - IV] تا چرا جوید آزار تو * چرا خواری آرد بدیدار [بدین کار - IV] تو
 چرا آورد بر تو رنج و سخن * شمارد ترا کمتر [کمتر - IV] از خویشتن
 I, IV и T - доб. б.:¹⁷ پر تو - VI и T¹⁶ اگر آمدستی - VI¹⁵

همه راز این کار با من بیگویی * که من باشمست زین همان چارهجوی
 T - доб. еще б.:

بیایم همه کار نیکو کنم * همان شاره را زان بی آهو کنم

مرا این سخن نیست با² شهریار
 نه³ از چاره دورم بمردی و گنج
 که یاد آمدم زان⁵ سخنهای راست
 که بر خاست زو⁷ فره ایزدی
 باآغاز کینه چه افگند بن
 شدست آتش ایران و توران چو آب⁸
 ز پند و خرد هر دو¹⁰ بگریختند¹¹
 کنون گاو پیسه¹⁴ بچرم اندرست¹⁵
 بمان تا بیاید بدی را زمان¹⁶
 که بر دست او کشته شد خیره خیر
 چنان پر خرد بیگنه را¹⁸ بکشت
 شدستند¹⁹ بر دست او بر تپاه
 که بیداردل بادی²⁰ و تن درست
 کسی را نیامد بد از تو²¹ بسر
 جهانانی بدانش بیاراستی
 ورا از تو و کردست آزرده²³ دل
 ندانم چه خواهد جهان آفرین

بدو گفت گرسپوز نامدار¹
 نه از دشمنی آمدستم برنج
 ز گوهر مرا با⁴ دل اندیشه خاست
 نخستین ز تور ایدر⁶ آمد بدی
 شنیدی که با ایرج کمسخن
 و زان جایگه تا بافراسیاب
 بیک جای هرگز نیامیختند⁹
 سپهدار ترکان¹² ازان بترست¹³
 ندانی تو خوی بدش بیگمان
 نخستین ز اغریوث اندازه گیر
 برادر بد از کالمدهم ز¹⁷ پشت
 ازان پس بسی نامور بیگناه
 مرا زین سخن ویژه اندوه تست
 تو تا آمدستی بدین بوم و بر
 همه²² مردمی جستی و راستی
 کنون خیره آهرمن دلگسل
 دلی دارد از تو پر از درد²⁴ و کین

در- I, IV و T-⁴ که I, IV, VI و T-³ بر- VI-² ای شهریار- VI-¹ ای نامدار- I, IV-¹
 از- VI-⁷ ز تو اندر- VI-⁶ ز تو ایدر- IV-⁵ از- I, IV, VI-⁵ آن- VI-⁵ بر- VI-
 شدست آب ایران و توران خراب- VI-⁸ شد این بوم ایران و توران خراب- I, IV-⁸
 و б. стоит после VI-¹¹ ز بند خرد دور- I, IV, VI-¹⁰ گوهر برانگیختم- VI-⁹
 کنون گاو- T-¹⁴ زو زو گاو وپسه- VI-¹⁴ ازو بدترست- VI-¹³ توران- I, IV, VI, T-¹² 6. 2039.
 بمان تا برآید برین- I, IV-¹⁶ 6. 2038 текста (см.). доб. здесь вариант б. VI-¹⁵ پیشه
 I-¹⁸ ز یک کالمد بود و- I, IV, VI, T-¹⁷ بجان تا بیاید بدی را زمان- VI-¹⁶ زب زمان
 که گشتند- VI-¹⁹ بیگنه مر خرد را- VI-¹⁹ بی خرد بیگنه را- IV-¹⁹ بیگنه پر خرد را
 I, IV, VI-²³ همی- I, IV-²² نیاید ز تو بد- IV, VI-²¹ نیامد ز تو بد- I-²¹ باشی- I, IV-²⁰
 پر از داغ- VI-²⁴ پر داغ دل- VI-

- تو دانی که من دوستدار تو ام
 2050 نباید که فردا گمانی بری²
 سیاوش بدو گفت مندیشی زین
 سپهبد جزین کرد مارا امید
 گر آزار بودیشی در دل⁵ ز من
 ندادی بمن کشور و تاج و گاه
 2055 کنون با تو آیم⁶ بدرگاه او
 هرانجا که روشن بود⁸ راستی
 نمایم دل‌مرا بر افراسیاب⁹
 تو دل را¹² بجز شادمانه مدار¹³
 کسی کو دم ازدها بسپرد¹⁶
 2060 بدو گفت گرسپیوز ای مهربان¹⁷
 و دیگر بجایی¹⁹ که گردان سپهر
 خردمند دانا نداند²¹ فسون
 بدین دانشی و این دل هوشمند
 ندانی همی²³ چاره از مهر باز²⁴
- بهر نیک و بد ویژه یار توام¹
 که من بودم آگاه زین داوری
 که یارست با من جهان‌آفرین³
 که بر من شب آرد بروز سپید⁴
 سرم بر نیفراختی ز انجمن
 بر و بوم و فرزند و گنج و سپاه
 درخشان⁷ کنم تیره‌گون ماه او
 فروغ دروغ آورد کاسستی
 درخشان‌تر¹⁰ از بر سپهر آفتاب¹¹
 روانرا بید¹⁴ در گمانه¹⁵ مدار
 ز رای جهان‌آفرین نگذرد
 تو اورا بدان سان که دیدی¹⁸ میدان¹⁸
 شود تند و چین²⁰ اندر آرد بچهر
 که از چنبر او سر آرد بیرون
 بدین سرو بالا و²² رای بلند
 بماید²⁵ که بخت بد آید فراز

1 Б--б. 2049 переведен почти дословно: тогда как дальнейший текст, до б. 2087 включительно, отсутствует, а бб. 2088—2091 переданы так: ولذلك لم استـجـز إخفاء ذلك عنك و لست أرى من الصواب أن تمضي اليه فتعرض نفسك
 و: 2 I, IV—доб. б.: 3 I, IV—доб. б.: 4 I, IV—доб. б.: 5 I, IV—доб. б.: 6 I, IV—доб. б.: 7 I, IV—доб. б.: 8 I, IV—доб. б.: 9 I, IV—доб. б.: 10 I, IV—доб. б.: 11 I, IV—доб. б.: 12 I, IV—доб. б.: 13 I, IV—доб. б.: 14 I, IV—доб. б.: 15 I, IV—доб. б.: 16 I, IV—доб. б.: 17 I, IV—доб. б.: 18 I, IV—доб. б.: 19 I, IV—доб. б.: 20 I, IV—доб. б.: 21 I, IV—доб. б.: 22 I, IV—доб. б.: 23 I, IV—доб. б.: 24 I, IV—доб. б.: 25 I, IV—доб. б.:

پس آنکه چنین داد پاسخ بدوی * که ای نیکدل مهتر راست‌گوی
 درفشان—VI 7 تا توانم—I 6 آزار بودی مر او را—VI 5
 در—I 12 ماه و از آفتاب—I 11 درافشان‌تر—VI 10 بافراسیاب—I, IV 9 شود—I, IV 8
 گمانی—I 15 زبائرا ز بد—VI 14 بجز شادمانه بدار—VI 3 بجز شادمانی مدار—I 13 دل
 —L 21 کین—VI 20 که بجایی—VI 19 بدان—IV 18 پهلوان—IV 17 نسپرد—L 16
 زمهرنـاز—L 24 همـه—VI 23 برز و بالای و—VI 6 برز بالا و—I, IV 22 بداند
 ندانی—VI 6؛ نماید—I, IV؛ I, IV—Так в L؛ 25 VI—(описка) مهربان—VI

- 2065 همی¹ مر ترا بند و² تنبل فروخت
 نخست آنکه⁴ داماد کردت⁵ بدام⁶
 و دیگر کت⁸ از خویشتن دور کرد
 بدان تا تو گستاخ باشی⁹ بدوی
 ترا هم ز¹⁰ اغسیرت ارجمند
 2070 میانش بخنجر بدو نیم کرد
 نهانش بهمین¹³ آشکارا کنون
 مرا هرچ اندر دل اندیشه بود¹⁴
 همان آزماییش بد از¹⁷ روزگار
 همه پیش تو یک بیک راندم¹⁹
 2075 بایران پدر را بینداختی
 چنمین دل بدادی بگفتار او
 درختی بد این²³ بر²⁴ نشانده بدست
 همی گفت و مزگان پر از آب زرد²⁷
 سیاوش نگه کرد خیره بدوی
 2080 چو بیاد³⁰ آمدش روزگار گزند
 نماند برو بر بسی³¹ روزگار

کردش - IV 5 یکی آنکه - IV 4 بچاره دو - I, IV, VI 3 مرد - IV 2 همه - VI 1
 VI - ترا همچو - I, IV 10 گشتی - VI 9 دویم آنکه - VI 8 دل - IV 7 بنام - I, IV 6
 نهانش به - IV 13 ز کردار بد - VI 12 بکردار بد - I, IV 12 فزونست - VI 11 برادر چو
 بدی - VI 15 مرا هرچه در دل از اندیشه بود - I, IV, VI 14 نمانی بدان - VI 14 پیش
 VI - ز کیمین ار نبردی دل - IV 14 ز کیمین ار بتری دل از - I 18 آن - VI 17 بُد - IV 16
 برخوانده ام - VI 20 همه یک بیک پیش تو رانده ام - VI 19 ازان کینه وز تیره دل
 VI - همه - I, IV 25 خود - I, IV, VI 24 بدین - VI 23 شارسان - IV, VI 22 همه - VI 21
 پر از - IV 28 کرد - I, IV, VI 27 برگش که است - VI 27 برگش کبست - I, IV 26 همی
 - IV 31 بیاد - I, IV, VI 30 برده - VI 29 پر از کینه و دل پر از باد کرد - VI 29 کتاب کرد
 - I 33 بر آمدش - VI 32 بسی بر نیاید برو
 سر آیدش روز جوانی بزار * بسی بر نیاید برو روزگار
 IV - обратный порядок мира.

پیر از غم دل و لب پیر از باد سرد
 بمادافره بند نه اندر خورم³
 ز من هیچ⁶ ناخوب نشنید کس
 بپیچد همانا تن⁸ از رنج او
 هم از¹⁰ رای و فرمان او ننگند
 به بینم که از¹³ چیست آزار شاه
 ترا آمدن پیش او¹⁵ نیست روی
 نه بر موج دریا¹⁸ بر ایمن بدن¹⁹
 سر بخت خندان بخواب آوری
 بر آتش یکی²⁰ برزنم آب²¹ سرد
 پدیدار کردن همه خوب و زشت
 درخشان²² شود روزگار بهی
 درفشان کنم رای²³ تاریک تو
 شناسنده آشکار و نهان
 شود دور از²⁵ کژی و کاستی
 هیونی فرستم هم اندر شتاب
 مکن کار بر خویشتن بر دراز²⁹
 بهر نامداری و هر مهتری
 همان سیصد و سی³² بایران زمین³³

دانش گشت پیر درد و رخساره زرد
 بدو گفت هنر چو نك می² بنگرم
 ز گفتار⁴ و کردار⁵ پیش و پس
 چو گستاخ شد دست با گنج⁷ او
 اگر چه بد آیند⁹ همی بر سرم
 بیایم برش هم کنون¹¹ بی سپاه¹²
 بدو گفت گرسبوز ای¹⁴ نامجوی
 پیا¹⁶ اندر آتشی نشاید¹⁷ شدن
 همی خیره بر بد شتاب آوری
 ترا من همانا بسم پای مرد
 یکی پاسخ نامه باید نوشت
 ز کین گر به بینم سر او تهی
 سواری فرستم بنزدیک تو
 امیدستم از کردگار جهان
 که او²⁴ باز گردد سوی راستی
 و گر بینم اندر سرش هیچ²⁶ تاب
 تو زان سان²⁷ که باید بزودی²⁸ بساز
 برون ران³⁰ از ایدر بهر کشوری
 [صد و بیست فرسنگ ز ایدر³¹ بچین³²]

2085

2090

2095

2100

که از گفت- VI-؛ بگفتار- I, IV, 4. 6. VI- 3. من- IV, 2. روان- I, IV, 1.
 همانا- VI؛ همانا نشی- IV, 8. گنج با دست- IV, 7. هرچ- I, 6. من- VI؛ وز- IV؛ واز- I, 5.
 بیایم کنون با- VI, 12. کنون با تو من- I, IV, 11. من از- I, IV, 10. بد آمد- VI, 9. دل
 بپای- I, IV, 16. آیدت نزد او- VI, 15. ای- I, IV, 14. تا- I, VI, 13. تو من نزد شاه
 I, IV, 20. 2092-2089. 66. VI- 19. در بر- IV, 18. نماید- I, IV, 17.
 ازین- VI, 25. این- I, IV, 24. روی- VI, 23. درفشان- I, IV, 22. باد- I, IV, 21. مگن
 بر خویش دور و دراز- VI, 29. بخوبی- VI, 28. زان سو- VI, 27. پیچ و تاب- VI, 26.
 2103-2100. 66. I- 33. چل- VI, 32. دارند از ایدر- VI, 31. نه دورست- I, IV, VI و T, 30.
 op.; IV- 6. op.

پرستنده و غمگسار¹ تو اند
جهان بنده خویش و² پیوند تست
بسپهچپیده باش و درنگی مساز
چنان جان⁶ بیدار او بغنوید⁷
ز پیمان⁹ و رایب نگر دم ز بن
همی¹⁰ راستی جوی و بنمای راه

ازین سو همه دوستدار تو اند
و زان سو پدر آرزومند تست
بهر کسی³ یکی نامه کن دراز⁴
سپاوش بگفتار او بگروید⁵
بدو گفت ازان در که رانی⁸ سخن
تو خواهشگری کن مرا زو بخواه

۱۰

سخنهای آکنده را برفشانند¹¹
ز وام خرد جاننش¹² آزاد کرد¹³
ابر شاه ترکان¹⁵ نیایش¹⁶ گرفت
زمانه مبادا ز تو یادگار
که بادا نشست تو با موبدان
بمهر و وفادل بیاراستی
بلب ناچران²¹ و بتن ناچمان²²
میان دو گیتیش بینم²⁵ نشست²⁶

دبیر پژوهنده را پیش خواند
نخست آفریننده را یاد کرد
ازان پس خردا ستایش¹⁴ گرفت
که ای¹⁷ شاه پیروز و بهروزگار¹⁸
مرا خواستی شاد گشتم بدان¹⁹
و دیگر فرنگیس را خواستی
فرنگیس نالنده بود²⁰ این زمان
بخفت²³ مرا پیش بالین²⁴ بست

زجهان بنده شهر و— IV, VI² وگر بنده شهریار— VI¹ وگر بنده گر شهریار— IV¹
چون— I, IV⁶ بنگرید— I, IV⁵ براز— IV⁴ بهر سو— IV, VI³ سپه بنده و شهر— T
— I, IV⁹ راندی— I, IV⁸ به بیدار او بغنوید— IV⁷ بگفتار او بگروید— I⁷ بخت— VI
— I, IV¹¹ دوب. ب.: همه— IV, VI¹¹ همان— I¹⁰ بگفتار— VI¹⁰ ز گفتار

بفرمود از وی بافراسیاب * یکی نامه روشن چو در خوشاب
B — содержание письма Сийявуша (66. 2108 — 2117) передано
و کتب الیه کتابا یدعو له فیه، و یثنی علیہ، و یعتذر الیه فی تأخره عنہ، و یذکر أنه عرض
لصاحبته فری کیس عارض منعه عن المبادرة الی حضرته و لعل ذلك العارض یزول عن
توران— I, IV, VI¹⁵ نیایش— VI¹⁴ فریب فیسارح للامتنال لآمره و المثلول فی خدمته
— IV¹⁶؛ که ای شاه فرخنده روزگار— I¹⁷؛ پیروزه روزگار— VI¹⁸ یا— VI¹⁷ ستایش— VI¹⁶
ناتوان— VI²² باخزان— IV²¹ است— VI²⁰ ازان— IV¹⁹ ای شاه فرخنده بهروزگار
— I, IV²⁶ گفتش نه بینم— VI²⁵؛ گیتی نه بینم— IV²⁵ بستر— I, IV²⁴ بخفته— I, IV²³
б. оп.

- 2115 مرا دل پر از رای و¹ دیدار تستت
 ز نالندگی⁴ چون سبکتر شود
 بهانه مرا نیز آزار اوست
 چو نامه بمهر اندر آمد بداد
 دلاور سه اسپ تگاور بخواست
 2120 چهارم پیامد بدرگاه¹⁰ شاه
 فراوان بپرسیدش افراسیاب
 چرا باشتاب آمدی گفت شاه
 بدو¹⁵ گفت چون تیره شد روی کار¹⁶
 سپاوش نکرد ایچ بر کس¹⁸ نگاه
 2125 سخن نیز نشنید²⁰ و نامه نخواند²¹
 ز ایران بدو نامه پیوسته شد²⁵
 سپاهی ز روم و سپاهی ز چین
 تو در کار او گر²⁹ درنگ آوری
 و گر دیر گیری تو³¹ جنگ آورد
 2130 و گر سوی ایران براند³² سپاه

ازین ماندگی - VI 4 کردار - I, IV, VI 3 که - VI 2 مر اورا همی رای - VI 1 و - I 1
 : б. доб. T 9 راند - I 8 همه - VI 7 نهائی مرا - I, IV, VI 6 مهتر - VI 5
 به سه روزه پیوسته بود راه دراز * چنان سخت راهی نشیب و فراز
 فرکیب ... حتی وصل الی آخیه: Согласно Б Герсйваз приезжает к Афрасийабу на третий день: 10 I, IV, VI 11 بنزدیک - I, IV, VI 10 افراسیاب فی ثلاثة ایام
 - VI 14 پر ز تاب - I, IV 13 سرش دید پر رنج و دل - VI 12 پر از بد زبان و روان
 - I, IV 17 روزگار - I, IV, VI 16 مرا - VI 15 ورا - I, IV 15 روان پر ز اندوه و لب پر ز آه
 - VI 19 در من - I, IV 18 نباید شمردن بدروزگار - VI 16 شدن ساکن آنکه نباید بکار
 I, 23 زیر تختش - T же то; دون تخته - B 22 (!) خواند - VI 21 بخواند - L 21 نشنود - VI 20
 بما بر در شهر - I, IV 26 گشت - VI 25 B 24 بپایان - IV, VI 24 B 24 обратный порядок мисра.
 چو بر کار او بر - VI 29 - VI 28 B. оп. 28 گشت - VI 27 بابری در شهر او - VI 27 زاو
 سوی او - VI 33 بر آمد - VI 32 تو گر دیر گیری - I, IV 31 باز ازان - IV 30

ازین پس به پیچی^۱ ز کردار^۲ خویش^۳
 برو تازه شد روزگار که بن
 دلش گشت. پر آتش^۴ و سر چو باد^۵
 همان صنج و شپپور^۶ و هندی درای
 ابا نامداران پر خاشا^۷ چوی^۸
 گران کرد بر زمین دوال^۹ رکیب^{۱۰}
 بتن^{۱۱} لرز لرزان و رخساره زرد
 چه بودت که دیگر شدستی^{۱۲} برونک
 بتوران زمین شد مرا آب روی^{۱۳}
 ز پرگار^{۱۴} بهره مرا مرکزست^{۱۵}
 گل ارغوانرا بندوق بگست^{۱۶}
 پر از آب چشم و پر از گرد روی^{۱۷}
 دو لاله ز خوشاب شد بدو نیم^{۱۸}
 ز گفتار و کردار افراسیاب^{۱۹}

ترا کردم آگه ز دیدار^۱ خویش^۲
 چو بشنید افراسیاب این سخن
 بگرسیموز از خشم پاسخ نداد
 بفرمود تا بر کشیدند^۳ نای
 بسوی سیاوش بنهناد روی 2135
 بدانگه که گرسیموز بدفریب^۴
 سیاوش پیورده در آمد بندرد
 فرنگیس گفت ای گو شیرچنگ^۵
 چنین داد پاسخ که ای خوب روی
 بدین سان که^۶ گفتار گرسیموزست 2140
 فرنگیس بگرفت گیسو بدست
 پر از خون شد آن بشد^۷ مشک بوی
 همی اشک بارید^۸ بر کوه سیم
 همی کند موی و همی ریخت آب

و زان پس به پیچی — I, IV^۱ تو آگه نداری ز کردار خویش — I, IV^۲ گفتار — VI^۳
 ز بازار 4 Л—дальнейший текст не выделен и здесь в особую главу, как то имеет место в других
 рукописях, у Бундари и принято в существующих изданиях. 5 I — گشت — VI; 6 I — نشد پر از آتش — I, IV; 7 I, IV — обратный порядок мисра;
 8 I, IV — شپپور — IV^۹ در دمیدند — I, IV^{۱۰} VI — далее бб. 2134 — 2137 оп. 11 I, IV, VI — دیدن از گنگ خندان بهشت * درختی ز کینه بنوی بکشت
 то же Б: 12 I, IV, VI — و 13 I, IV, VI — پرفریب — I, IV^{۱۴} و خرج من ملکه بمدینه کنک: 14 VI — گویو تیزچنگ — I, IV^{۱۵} 15 VI — شدی تو — VI^{۱۶} 16 I, IV, VI — تنش — I, IV
 بدورخ بر از دیده بگشاد جوی: мисра искажено; его допустимо читать * 17 I, IV — تنش — I, IV
 нли 18 I, IV, VI — دیدن از دیده بگشاد جوی: вариант мисра по Л, I, IV поддерживает Б; I, IV и Г—доб. б.:
 ندانم که پاسخ چه رانم همی * درین کار خیره بمانم همی 19 I, IV — اگر راست — I, IV^{۲۰}
 فلا مکان لی من هذه الدائرة — VI^{۲۱} 21 I, IV — مسند — IV^{۲۲} 22 I, IV — سنبل — I^{۲۳} 23 I, IV — سووی المرکز
 مشک بارید — VI^{۲۴} 24 I, IV — و مشک پاشید — I, IV^{۲۵} 25 I, IV — دلش شد پر آتش پر از آب روی
 26 I, IV — کرده دو نیم — VI^{۲۷} 27 I, IV — نشد بر دو نیم — I, IV^{۲۸} 28 I, IV — ب. оп.

- 2145 بدو گفت. کای شاه گردن‌فراز
پدر خود دلی دارد از تو بدرد
سوی² روم ره با درنگ آیندت
ز گپستی کرا گیری اکنون پناه⁵
ستم باد بر جان او⁶ ماه و سال
همی گفت گرسپوز اکنون ز راه⁸ 2150
- چهارم شب اندر بر ماه‌روی
بلازید وز خواب خیره¹⁰ بجست
همی داشت اندر برش خوب‌چهر
خروشید و شمعی بر افروختند
بپرسید زو دخت افراسیاب 2155
سیاوش بدو گفت کز خواب من
چنین دیدم ای سرو سپه‌مین بخواب
یکی کوه آتشش بدیگر کران
ز یک¹³ سو شدی آتش¹⁴ تیزگرد¹⁵
ز یک¹⁸ دست آتش ز یک¹⁸ دست آب 2160
- بخواب اندرون بود با رنگ و بوی
خروشی بر آورد چون پیل مست
بدو گفت شاهها چبودت ز مهر¹¹
برش عود و عنبر همی سوختند
که فرزانه شاهها چه دیدی بخواب
لمت هیچ مگشای بر انجمن
که بودی یکی بی‌کران رود آب
گرفته لب آب نی‌زهران¹²
برافروختی از¹⁶ سیاوش‌گرد¹⁷
به پیش اندرون پیل و¹⁹ افراسیاب²⁰

نپویی سخن نیز تنگ آیدت - IV 4 مپویی - VI 3. سوم (описка) - Л 2 همی - VI 1
زیر تو بد کرد آن - I 7 این - IV 6 کجا خواهی کنون گرفتن پناه - VI 5 I - б. оп.
T - вариант мисра. 9 T - вариант мисра и доб. бб.:
I, IV 8 بر تو او بد شود - IV
کجا او به‌خشود و دل نرم کرد * سر کیننه خود پر آرم کرد
بگفت این و زی دادگر کرد پشت * دلش تیره از روزگار درشت
سه روز اندرین کار بگریست زار * ازان بی‌وفایا گردش روزگار
خواب نوشین - I, IV, VI 10 فبقی سیاوشش معها ثلاث لیمال حلیمی رنین و بکاء - ср.
تیز و گرد - Л 15 آتشی - IV 14 یکی - VI 13 تیره‌وزان - VI 12 بمر - I, IV, VI 11
بیک - VI, T 18 بر آمد همی تا بخورشید گرد - IV 17 زو - I, VI 16
I, IV 20 обратный порядок мисра. 19 I, IV - оп.; ср. Б - افراسیاب

دمییدی مـرا روی کرده دژم¹
 از افروختن مر مرا سوختی²
 نباشد نگر يك زمان بغنوی⁴
 شود کشته بر دست سالار⁷ روم
 بدرگاه ایوان زمانی بماند⁹
 طلایه فرستاد بر سوی گنگ¹²
 طلایه هم آنگه¹⁴ بیامد ز دشت
 پدید آمد از دور تازان بر¹⁵
 که بر چاره جان میانرا بیند
 از آتش ندیدم جز از تیره دود¹⁸
 سپهرا کجا باید انداختن
 همی راست آمدش گفتار او²⁰
 مکن هیچ گونه بها در نگاه²²
 مباش ایچ ایمن بتوران زمین
 سر خویش گیر و کسی را مپای²⁶
 بجای²⁸ آمد و تیره شد آب من

بیدیدی مـرا روی کرده دژم¹
 [چو گرسپیوز آن آتش آفروختی
 فرنگیس گفت این بجز³ نیکوی
 بگرسپیوز⁵ آید همی⁶ بخت شوم
 سیاوش سپه را سراسر⁸ بخواند 2165
 بسپچید و¹⁰ بنشست خنجر بچنگ¹¹
 دو بهره چو از تیره شب¹³ در گذشت
 که افراسیاب و فراوان سپاه
 ز نزدیک گرسپیوز آمد نوند¹⁶
 نیامد ز گفتار من¹⁷ هیچ سود 2170
 نگر تا چه باید کنون ساختن
 سیاوش ندانست زان کار او¹⁹
 فرنگیس گفت ای خردمند²¹ شاه
 یکی باره گام زن²³ بر نشین
 ترا²⁴ زنده خواهم²⁵ که مانی بجای 2175
 سیاوش بدو گفت کان²⁷ خواب من

گفتا بجز—VI؛ گفت جز از—I, IV, VI—б. оп. ¹ کردی دژم—I, IV, VI

I, IV, VI и T—نباشد یک امشب مگر نغوی—4 I, IV, VI и T—доб. б.:

کنون شادمان باشی و انده مغور * بجز نیکویی خود نباشد دگر

یکایک—I, IV, VI—خاقان—IV, VI؛ شاهان—I ⁷ همه—I, IV, VI ⁶ ز گرسپیوز—IV ⁵

VI—بسیچیده—IV ¹⁰ B—так же. بدرگاه و ایرانیانرا بخواند—VI؛ نماند—T ⁹

ثلثی—B ¹³ حوالی المدینة—B؛ و خود بر نشست—VI ¹² بدست—VI ¹¹ بسنجیده

VI—من جانب مدینة کنک—B؛ ز راه—VI ¹⁵ سوار طلایه—I, IV, VI ¹⁴ اللمیل

ندیدم مگر سود دود—VI؛ نبینم مگر تیره دود—I, IV ¹⁸ ز گفت وز من—VI ¹⁷ پزند

سپهدار—VI ²¹ راست پنداشت گفتار اوی—T, IV, VI ²⁰ بازار اوی—I, IV, VI ¹⁹

سر—T, IV, VI ²⁶ باید—I, IV ²⁵ توام—IV ²⁴ عداء—B ²³ بمن بر نگاه—VI ²²

بجای—I, IV, VI ²⁸ کز—VI ²⁷ خویشتن گیر و کسی را مپای

- مرا زندگانی سر آید¹ همی
 چنین است کار سپهر³ بلند
 گر ایوان من⁴ سر بکیوان کشید
 اگر سال گردد⁷ هزار و دوست
 ز شب روشنایی نچوید⁹ کسی
 ترا پنج ماهست ز آبستنی
 درخت تو گر نر بیمار¹² آورد
 سرافراز کیخسروش نام کن
 چنین گردد این گنبد تیزرو
 ازین پس بفرمان افراسیاب
 ببرند بر بی گنه بر¹⁸ سرم
 نه تابوت یابم نه گور و کفن
 نهالی²⁰ مرا خاک توران بود
 برین گونه خواهد گذشتن سپهر
- غم و درد و انده در آید همی²
 گهی شاد دارد گهی مستمند
 همان زهر گیتی⁵ بیاید چشید⁶
 بجز خاک تیره مرا جای نیست⁹
 کجا بهره دارد ز دانش بسی¹⁰
 ازین نامور گر بود¹¹ رستنی
 یکی نامور شه ریار آورد
 بغم خوردن او¹³ دل آرام کن¹⁴
 سرای کهن را نخوانند نو¹⁵
 مرا تیره بخت¹⁶ اندر آید¹⁷ بخواب
 ز خون جگر بر نهند افسرم
 نه بر من بگرید کسی ز¹⁹ انجمن
 سرای کهن کام شیران بود²¹
 نخواهد شدن رام با من بهر²²

غم روز تلخ اندر آمد همی—IV؛ غم و روز تلخ اندر آید همی—VI، I² سر آمد—IV¹
 B—مرگم—I، IV⁵ تو—VI⁴ الدهر—B؛ رسم سرای—VI؛ کردار چرخ—I، IV³
 перевод б. отсутствует. I، IV—عمر باشد⁷ I، IV، VI—доб. б.:
 یکی سینۀ شیر باشدش جای * یکی کرگس و دیگر ریا همای
 VI—текст второго мисра искажен. IV—نیاید⁹ B—перевод б. отсутствует. I، IV، VI—
 B—¹⁴ اورا—¹³ I، IV، T—درختی گزین تو بار—VI؛ درخت گزین تو بار—¹² I، IV، T—¹¹ I، IV، VI—
 оп.; I، IV، T—доб. б.:

ز پتر پشه تا پی [با پی—IV] ژنده پیل * همان چشمه آب و دریای نیل
 I، IV، T—порядок бб.: 2184، 2191، 2189، 2185—2188، 2190، 2192—2194؛ VI—порядок бб.: 2189، 2185 و
 далее как в I и IV. IV—¹⁵ B—перевод бб. 2185 и 2186 отсутствует. I—¹⁶ بخت
 IV—¹⁷ I и T—در آید—¹⁸ I، VI—زهر بی گناهی—¹⁹ B—¹⁷ B—¹⁶ B—¹⁵ B—¹⁴ B—¹³ B—¹² B—¹¹ B—¹⁰ B—⁹ B—⁸ B—⁷ B—⁶ B—⁵ B—⁴ B—³ B—² B—¹ B—
 B—²² I، IV، VI—

بمانم بسان [میان—VI] غریبان بچاک * سرم گردد [کرده—VI] از تن بشمشیر چاک

ز خورشید تابنده تا تیره خاک
 بنخواری ترا روزبانان شاه
 بیاید سپهداز پیران بدر
 بجان بی‌گنه خواهدت² زینهار³
 و ز ایران بیاید یکی چاره‌گر⁵ 2195
 از ایدر ترا با پسر ناگهان⁷
 نشاندند بر تخت شاهی ورا
 ز گیتی برآرد¹² سراسر خروش
 ز ایران یکی لشکر آرد¹⁴ بکین
 پی رخس فرخ¹⁶ زمین بسپرد 2200
 بکین من امروز¹⁹ تا رستخیز

گذر نیست از داد یزدان پاک¹
 سر و تن برهنه برفتت بره
 بخواهی بخواهد² ترا از پدر
 بایوان خویشش برد زار و خوار⁴
 بفرمان دادار بسسته کمر⁶
 سوی رود چیحون⁸ برد در نهان⁹
 بفرمان بود¹⁰ مرغ و ماهی ورا¹¹
 زمانه ز کیخسرو آید بچوش¹³
 پر آشوب گردد سراسر زمین¹⁵
 بتوران¹⁷ کسی را بکس نشمرد¹⁸
 نه بینی جز از گرز و شمشیر تیز²⁰

1 IV, VI — б. оп. 2 I — بیاید 3 VI — زاروار 4 I, IV —

نکرده گناهی بجان زینهار * بخواهد بکاخست بزد زار و خوار
 ср. Б — فیشغه فیکب و یؤمنک علی نفسک و یسلمک الیه. فیجملک الی قصره — ср. Б —
 T — доб. еще б.: فتلدین مؤنسی قلبیک

در ایوان آن پیره سر پرهنر * بزایی بکیخسرو نامور
 поддерживает переводом Б: передаст 5 Б — چاره‌گر — B و یشهر غصن املک
 چر نهان — IV — در نهان — I 7 2195. 6 IV — б. 2196. 2197. 2199. 2198. 2001 и т. д. 8 VI —
 شود — VI 10 در زمان — VI; ناگهان — I, IV 9 الی ایران — B; همی سوی چیحون — VI 11
 ز گیتی برآید — I, IV 12 I, IV — доб. б.: 2197, 2199, 2198, 2001 и т. д. 13 VI — б. здесь оп.; I, IV — доб. б.:
 VI — б.

جسا سرخ و زرد و سپاه و بنفش * کز ایران بتور اندر آید درفش
 B — б. 15 از ایران یکی لشکر آید — IV; از ایران بسی لشکر آید — I, VI 14
 ср. I, IV, VI, которые доб. бб.: و یأتی بعساکر ایران الی هذه الدیار للانقمام لی و الطلب بئاری
 بدین [برین — VI] گونه خواهد گذشتن سپهر * نخواهد شدن رام یا مبن بمهر
 بسا لشکرا کز پی کین من * به پوشند جوشن بایین [بر آیین — VI] من
 Z — توران — I, IV 17 رخس رستم — I, IV 16 2198. 18 I, IV — доб. бб.:
 19 I, IV — доб. бб.: 20 I, IV — доб. бб.: 18 VI — б. оп.; B — мисра не переведено.

برین گفتمها بر تو دل سخت کن
 سیاوش چو با جفت غمها بگفت
 رخس پر ز خون دل و دیده گشت
 بیامورد شمشیر رنگ به زار را 2205
 خروشان سرش را بمر درگرفت
 بگوش اندرش گفت رازی دراز⁵
 چو کیخسرو آید بکین خواستن
 ورا بارگی باش و گیتی بکوب
 از آخر بپر دل بیکبارگی 2210
 دگر مرکبمانرا همه⁷ کرد پی
 خود و سرکشان سوی ایران⁹ کشید

چو یک¹⁰ نیم فرسنگ بیرید راه
 سپه دید با خود و تیغ و زره¹⁴
 بدل گفت گرسیوز این راست گفت 2215

جهاننا ندانم چرا پروری * چو پروردیش می چرا بشکری
 و زان پیس سیاوش آزادمرد * رخانرا بسوی فرنگیسی کرد
 ورا کرد پدرود و با او بگفت * که من رفتنی گشتم ای نیک جفت
 (в рук. IV первое мисра после б.: کرد پدرود و گفت: VI — доб. третий б. по рук. IV.

1 I, IV — از تخت پردخت کن — VI — б. оп.; I, IV — доб. 66.:

خروش مغانسی و دل پر ز درد * برون رفت از ایوان دو رخساره زرد
 فرنگیسی رخ را همی کند و موی * روان کرد بر رخ ز دیده دو جوی
 I, 2 B — второе мисра не 4 عنان — I, IV, VI 3 و مضمی نحو رواط خیوله العراب — B
 I, 5 IV — 6 T — 7 I, IV — 8 I — 9 I, IV — 10 I — 11 I —
 12 I — 13 I, IV, VI — 14 I, IV, VI — 15 I, IV, VI —
 16 I, IV, VI — 17 I, IV, VI — 18 I, IV, VI — 19 I, IV, VI — 20 I, IV, VI —
 21 I, IV, VI — 22 I, IV, VI — 23 I, IV, VI — 24 I, IV, VI — 25 I, IV, VI —
 26 I, IV, VI — 27 I, IV, VI — 28 I, IV, VI — 29 I, IV, VI — 30 I, IV, VI —
 31 I, IV, VI — 32 I, IV, VI — 33 I, IV, VI — 34 I, IV, VI — 35 I, IV, VI —
 36 I, IV, VI — 37 I, IV, VI — 38 I, IV, VI — 39 I, IV, VI — 40 I, IV, VI —
 41 I, IV, VI — 42 I, IV, VI — 43 I, IV, VI — 44 I, IV, VI — 45 I, IV, VI —
 46 I, IV, VI — 47 I, IV, VI — 48 I, IV, VI — 49 I, IV, VI — 50 I, IV, VI —
 51 I, IV, VI — 52 I, IV, VI — 53 I, IV, VI — 54 I, IV, VI — 55 I, IV, VI —
 56 I, IV, VI — 57 I, IV, VI — 58 I, IV, VI — 59 I, IV, VI — 60 I, IV, VI —
 61 I, IV, VI — 62 I, IV, VI — 63 I, IV, VI — 64 I, IV, VI — 65 I, IV, VI —
 66 I, IV, VI — 67 I, IV, VI — 68 I, IV, VI — 69 I, IV, VI — 70 I, IV, VI —
 71 I, IV, VI — 72 I, IV, VI — 73 I, IV, VI — 74 I, IV, VI — 75 I, IV, VI —
 76 I, IV, VI — 77 I, IV, VI — 78 I, IV, VI — 79 I, IV, VI — 80 I, IV, VI —
 81 I, IV, VI — 82 I, IV, VI — 83 I, IV, VI — 84 I, IV, VI — 85 I, IV, VI —
 86 I, IV, VI — 87 I, IV, VI — 88 I, IV, VI — 89 I, IV, VI — 90 I, IV, VI —
 91 I, IV, VI — 92 I, IV, VI — 93 I, IV, VI — 94 I, IV, VI — 95 I, IV, VI —
 96 I, IV, VI — 97 I, IV, VI — 98 I, IV, VI — 99 I, IV, VI — 100 I, IV, VI —

مگر گفت بدخواه گرد ز نهان¹
 که کینه بدیشان بدل پیش ازین⁴
 گرفتند آرام و هوش و درنگ⁵
 که با اختر بد بمردی مگوش⁷
 که ای پرهنر⁹ شاه با جاه و آب
 چرا کشت خواهی مرا بی گناه¹⁰
 زمان و زمین پر ز نفرین کنی
 کزین در سخن خود کی اندر خورد¹³
 چرا با زره نزد شاه آمدی
 زنهان و سپهر¹⁶ هدیه شاه نیست
 بر آشفتن شه ز بازار اوست¹⁷
 شنید و برآمد بلند آفتاب
 درین دشت کشتی بخون برنهد¹⁸

سیاوش بترسید از بیم جان
 همی² بنگرید این بدان آن بدین³
 ز بیم سیاوش سواران جنگ
 چه گفت آن خردمند بسیار هوش⁶
 چنین گفت زان⁸ پس با فراسیاب
 چرا جنگجوی آمدی با سپاه
 سپاه دو کشور¹¹ پر از کین کنی
 چنین گفت گرسیوز کم خرد¹²
 گر ایدر¹⁴ چنین بی گناه آمدی
 پذیره شدن زین نشان راه¹⁵ نیست
 [سیاوش بدانست کان کار اوست
 چو گفتار گرسیوز افراسیاب
 بترکان بفرمود کاندر دهید

2220

2225

¹ I, IV — نهان T — заменяет б. двумя:

سیاوش بترسید از جان خویش * چو سالار توران رسیدش به پیش
 سپاهش بترسید از بیم شاه * گرفتند ترکان همه کوه و راه
 I, IV — доб. б.:

باستاد تا نزدش آمد سپاه * ستادند پیش سیاوش
 که در دل نمد پیش ازین کینه شان — I, IV⁴ آن بدین این بدان — I, IV³ همه — VI²
 I, IV, T — доб. здесь VI⁵ ندیدند جای فسون و درنگ — VI⁵ که کینه بدیشان نمد پیش ازین — VI
 66. 2230—2236, a VI — 66. 2232—2236 текста; Б — дает соответствующий их перевод здесь же, как
 и в других местах, придерживаясь редакции I, IV и VI. Но возможно и обратное: рук. I, IV и VI
 придерживаются перевода Б (см. б. 2230, прим. 2).
 T — مجوش⁷ برای و هوش — I, IV⁶

چرا کشت خواهی کسی را که تاج * بگرید بدو زار وهم تخت عاج
 ز تو — VI¹¹ ز تو این سخنها کی اندر خورد — I, IV¹³ بی خرد — VI¹² دو لشکر — VI¹¹
 VI — کمان و زره — I, IV¹⁶ رای — I, IV¹⁵ کز ایدر — IV, VI¹⁴ این سخنها کجا در خورد
 VI — کمان و سپهر¹⁷ Так в Л; I, IV, VI — б. оп.; T — б. оп., но доб. еще 9 бб.; Б — перевод б.
 отсутствует. I, IV, VI — б. передан двумя:¹⁸

2230 از ایران سپه بود مردی هزار
 رده برکشیدند ایرانیان
 همه با سیاوش گرفتند جنگ
 کنون خیره گفتند ما را کشند
 بمان تا⁶ ز ایرانیان دست برد
 سیاوش چنین گفت کین رای نیست⁸
 2235 مرا چرخ گردان اگر¹⁰ بی گناه
 بمردی کنون زور و¹¹ آهنگ نیست
 سر آمد بریشان بر آن¹³ روزگار
 همه نامدار از در کارزار²
 بمستند خون ریختن را میان²
 ندیدند جای فسون³ و درنگ⁴
 بماید که تنها بخون در کشند⁵
 به بینند و مشمر⁷ چنین کار خرد
 همان جنگ را مایه و پای نیست⁸
 بدست بدان کرد خواهد تماه
 که با کردگار جهان جنگ نیست¹²
 همه کشته گشتند و برگشته¹⁴ کار¹⁵

بکشگر بفرمود تا تیغ تیز * کشید و خروشید [خروشان-VI] چون رستخیز
 همی [بسی-VI] گفت یکسر بخنجر * در ودشت [یکسون-VI] کشتی [گیتی-IV]
 [بنخچیر-IV] دهید
 بخون درنمید

T — то же, но интерполирует между ними еще 3 бб.; Б — дает перевод соответствующий, как и
 далее, редакции I, IV, VI: فأمر افراسياب عسكرة بوضع السيف فيهم، یعنی اصحاب سیاوخش؛
 فاشتعلت بينهم نار الحرب في ذلك الغضاء، و تواردوا حياض الموت توارد الإبل الهيم
 مشارع الماء.

¹ VI — б. оп. ² I, IV — бб. 2230—2236, VI—бб. 2232—2236 (бб. 2230 и 2231 оп.) здесь оп. и
 интерполированы между бб. 2218 и 2219 текста; Б — помещает передачу этих бб. там же: فاصطف
 الايرانيين و تأهبوا للقتال و قالوا: قد أيسنا من أرواحنا فلا بد أن نملئ عذرا و نثبت في مستنقع
 القتال حتى نقتل. فمنعهم سیاوخش و قال: إن كان قد قدر فتلى على أیدی هؤلاء الأشرار فلن ينفع
 گرفتند آرام و — I ⁴ سکون — IV ³ الحذر من القدر و ما هذا بيوم قتال و انما هو يوم تفويض
 VI — ⁶ نماید که بر خاک تنها کشند — I, IV, VI ⁵. (ср. б. 2218). هوش و درنگ
 جای نیست — I, IV, VI ⁸ نباید شمردن — VI ⁹ به بینند مشمر — I, IV ⁷ نه بینی
⁹ IV, VI — доб. б.:

بگوهر بدان روز ننگ آورم * که در پیش شه هدیه جنگ آورم
 10 VI — доб. б.: I, IV — ¹² مرا زور و — IV ¹¹ مرا زور و — I, VI ¹⁰ چرخ گردنده گر — VI
 یکایک گرفتندشان در میان * همه کشته گشتند ایرانیان
 برگشت — I, IV, VI ¹⁵ بدیشان بد — VI ¹⁴ بدیشان چنان — IV ¹³ بدیشان چنان — I
 VI — обратный порядок мисра; T —

همه کشته گشتند بر دشت کین * ز خونشان همه لاله گون شد زمین

- ز تیر و ز ژوپین بید¹ خسته شاه
 همی گشت بر خاک و نیزه بدست³
 نهادند بر گردنش پالهنگ
 2240 دوان⁵ خون بران⁶ چهره⁷ ارغوان
 برفتند سوی سیاوش گرد
 چنین گفت سالار توران سپاه
 [کنیدش بخنجر سر از تن جدا
 2245 [بریزید خونش بران گرم خاک
 چنین گفت با شاه یکسر سپاه
 چرا کشت خواهی کسی را که تاج
 سری را کجا تاج باشد کلاه
 بهنگام شادی¹⁶ درختی مکار
 2250 همی بود گرسبوز بدنشان¹⁷
 که خون سیاوش بریزد بدرد¹⁹
- نگون² اندر آمد ز پشت سپاه
 گروی زره⁴ دست او را بیست
 دو دست از پس پشت بسته چو سنگ
 چنان روزنادیده چشم جوان⁷
 پس پشت و پیش سپه بود گرد⁸
 که ایدر کشیدش بیکسو ز راه⁹
 بشخی¹⁰ که هرگز نروید گیاه¹¹
 ممانید دیر و مدارید باک¹²
 کزو شهریارا چه دیدی گناه¹³
 بگریید برو زار با تخت عاج¹⁴
 نشاید برید ای خردمند شاه¹⁵
 که زهر آورد بار او روزگار
 ز بیمهوده گی یار¹⁸ مردم کشان
 کزو داشت درد دل اندر نبرد²⁰

IV, T — доб. б.:

چو رزم یلان سخت پیوسته شد * سیاوش بچنگ اندرون خسته شد
 I-² به تیر و بنیزه شده—VI؛ به تیر و بنیزه بید—IV؛ به تیر و به نیزه نبد—I
 بر خاک تیره چو—T؛ زبر خاک تیری بدست—VI؛ زبر خاک تیره بدست—IV³ بگرز
 (IV—обратный порядок мисра): I, IV—доб. б.⁷ خونش بر—VI⁶ روان—I, IV⁵ کرو زره—B⁴ مست

چو آمد بران جایگاه نشان * همی تاختندش پیاده کشان
 پس—I, IV⁸ چنان روزبانان مردمکشان T—доб. тот же б. с вариантом второго мисра:
 کز ایدر بیک سو کشیدش ز راه—I؛ ز یکسوی راه—VI⁹ و پیش هر سو سپه بود و گرد
 IV—б. оп.¹² VI—б. оп.¹¹ بجایی—I¹⁰ B—как I. کزو شهریارا چه دیدی گناه—IV
 IV—б. оп.؛ I, IV, VI—доб. б.:

چه کردست با تو نگوویی همی * که بر خون او دست شویی [شوید—VI] همی
 Sr. разночтение к б. 2221 по I и IV.¹⁴ I, IV, VI—здесь б. оп., доб. после б. 2261؛ B—перевод бб. 2248 и 2249 отсутствует.¹⁵ VI—شاهی¹⁶ I, IV—بدگمان¹⁷ I—میان بسته بر سان¹⁸
 IV—باز—IV¹⁹ I, IV, VI—درد—I²⁰ I, IV, VI—درد ز—I²⁰ به بیمهوده گی باز—IV

برادر بد اورا و¹ فرّخ هممال
یکی² پرهنر بود و روشنروان
که این شاخ را بار در دست و غم⁴
خرد شد بران نیز⁵ همداستان
هم آشفته را هوش درمان شود⁸
پشیمانی جان و رنج تنست¹⁰
بتیزی بریدن نه بینم¹⁸ روا
برین بد ترا¹⁴ باشد آموزگار
ازانپس ورا سر بریدن سزد
که تندی¹⁸ پشیمانی آرد بمن¹⁷
که کاوس و رستم بود کینه خواه
به پیچی بفرجام زین روزگار²⁰

ز پیران یکی بود کهتر بسال
کجا پیلسم بود نام جوان
چنین گفت مر شاه را³ پیلسم
ز دانا شنیدم یکی داستان
2255 که آهسته دل کم⁶ پشیمان شود⁷
شتاب و⁹ بدی کار آهرمنست
سری را که باشی¹¹ بدو¹² پادشا
بمندهش همی دار تا روزگار
2260 چو باد خرد بر دلت بر وزد
بفرمای بند و تو تندی¹⁵ مکن
چه بزی سری را همی¹⁸ بی گناه
پدر شاه و رستمش پروردگار¹⁹

— B؛ نامور — IV, VI؛ پس نامور — I³ گوی — I, IV² برادر ورا بود — VI¹
— B؛ برگ و بارست غم — VI؛ بارور دست غم — IV؛ بار آورد درد و غم — I⁴ لأفراسیاب
— I⁵ — мисра и следующий б. нашего текста: «اینها الملک»؛ перевод б. 2256 дается после б. 2257.
— I⁶ کی — IV؛ گر — I⁶ خرد بد بران نیز — VI؛ خریدند برین کار — IV؛ خرد بد بدین کار
— I, IV, VI؛ رنج — I, IV, VI؛ оп. — VI⁹ و — VI⁹ оп. — VI⁹؛ بود — I, IV, VI⁸ بود — I⁷
— I, IV, VI¹² باشد — I, IV¹¹ پشیمانی و رنج جان و تنست — T؛ و جان و تنست
— I, VI¹⁵؛ تیزی — I, VI¹⁵؛ مر ترا — T و I, VI¹⁴ ندانم — VI؛ نباشد — I, IV¹³
— I, IV, VI¹⁷؛ زین — I, IV, VI¹⁷؛ سخن — IV¹⁷ تیزی — I, IV, VI¹⁶ بفرمای اکنون و تیزی — IV
доб. здесь б. 2248 текста:

سری را [از — I] کجا [یکی — VI] تاج باشد کلاه * نشاید برید ای خردمند شاه
— B — перевод б. отсутствует. — I, IV¹⁸ همی تو سری — I, IV¹⁹؛ پرورده است — I, IV¹⁹؛ آموزگار — VI¹⁹
— IV؛ نه نیکویی اورا بر آورده است — I؛ از این کارزار — VI²⁰؛ یکون رستم قد رجاه — B
— I, IV, VI²⁰؛ زینکی مر اورا بر آورده است
به بینی تو [به بینیم — IV] پاداشی این زشت کار * به پیچی بفرجام ازین روزگار
— T — то же и доб. еще два бб.:

بیاد آور آن تیغ الماس گون * کزان تیغ گردد جهان پر ز خون
و زان نامداران ایسران گروه * که از خشمشان گشت گیتی ستوه

- چو گودرز و چون گیو و برزین و طوس¹ 2265
 دمنده سپهبد² گو پیلتن
 فریبرز³ کاوس دژنده شایر
 برین کینه بندند⁴ یکسر کمر⁵
 نه من پای دارم نه پیوند⁶ من
 همانا که پیران بیاید پگاه
 مگر خود نیازت نیاید بدین 2270
 بدو گفت گرسیوز ای هوشمند
 از ایرانیان دشت پر کرگس است
 همین بد که کردی ترا خود نه بس
 سیاوش چو بخروشد⁷ از روم و چین
 بریدی⁸ دم مار و خستی سرش 2275
 گر ایدونک اورا بجان زینهار
 به بیغول⁹ خیزم از بیم جان¹⁰
 برفتند پیچان دمور و گروی
- ببندند بر کوه¹¹ پیل کوس
 که خوارند¹² بر چشم او انجمن¹³
 که هرگز ندیدش کس از جنک سیر
 در و دشت گردد¹⁴ پر از کینه ور¹⁵
 نه گردی ز گردان این انجمن
 ازو بشنود¹⁶ داستان نیز شاه
 مگستر¹⁷ یکی تا جهانست کین¹⁸
 بگفت جوانان¹⁹ هوارا میند
 گر از کین بترسی ترا این بس است²⁰
 که خیره همی بشنوی²¹ پند کس²²
 پر از گرز و شمشیر بینی زمین
 بدیما بپوشید خواهی برش²³
 دهی من بماشم²⁴ بر شهریار
 مگر خود بزودی سر آید زمان²⁵
 بر شاه ترکان²⁶ پر از رنگ و بوی²⁷

2 I, IV, VI—второе; مثل جوهرز و جرجین و طوس و فرهاد—B; گرگین و فرهاد و طوس—I, IV, VI
 мисра отсутствует, то же в переводе бб. 2265 и 2266. 2 I, IV—VI—چو پیل دمنده—
 4 I, IV—б. 2265 стоит 3 I, IV—VI—خوارست; خوارست—B; چشم او انجمن—B; چشم
 после б. 2266 текста. 5 VI—VI—پندر همچو—B; فری برز بن کیکاؤس—B; پندر همچو—VI
 I—کرده—IV 8 بدین کین به بندد—I 6 فری برز بن کیکاؤس—B; پندر همچو—VI 7
 IV—ز و بشنو—IV 11 ماژند—I, IV, VI 10 ز نیزهوران—VI; زهر بر—IV; پر از نیزه
 —далее мисра не дописано. 12 VI—VI—مگستر—B; چشم او انجمن—B; چشم
 14 IV—IV—نترسی—B; پندر همچو—VI; پندر همچو—VI; پندر همچو—VI; پندر
 16 IV, VI—VI—نشمنوی—B; چشم او انجمن—B; چشم او انجمن—B; چشم او انجمن—B
 17 I, IV—VI—زای کس—B; چشم او انجمن—B; چشم او انجمن—B; چشم او انجمن—B
 18 IV—IV—بخروشید—B; چشم او انجمن—B; چشم او انجمن—B; چشم او انجمن—B
 19 I—VI—بهر جان—B; چشم او انجمن—B; چشم او انجمن—B; چشم او انجمن—B
 20 I, IV, VI—VI—سپردی—B; چشم او انجمن—B; چشم او انجمن—B; چشم او انجمن—B
 21 I—IV—سر آید بزودی روان—B; چشم او انجمن—B; چشم او انجمن—B; چشم او انجمن—B
 22 I—VI—ز سر آید بزودی زمان—B; چشم او انجمن—B; چشم او انجمن—B; چشم او انجمن—B
 23 I, IV—VI—پیر از گفت و گوی—B; چشم او انجمن—B; چشم او انجمن—B; چشم او انجمن—B
 24 I, IV—VI—توران—B; چشم او انجمن—B; چشم او انجمن—B; چشم او انجمن—B
 25 I, IV—VI—سر آید بزودی زهان—B; چشم او انجمن—B; چشم او انجمن—B; چشم او انجمن—B

- 2280 که چندین بخون سیاوش مپیچ
 بگفتار گرسپوز رهنمای
 زدی دام و دشمن گرفتگی بدوی³
 سزا نیست این را گرفتن⁵ بدست
 سپاهی بدین گونه کردی تباه
 اگر خود نیاززدی⁸ از نخست
 کنون آن به آید¹⁰ که اندر جهان
 بدیشان چنین پاسخ آورد شاه
 و لیکن ز گفت¹³ ستاره شمر
 گر ایدونک خونش بریزم بکین
 رها کردنش بتتر از کشتنست
 بتوران گزند مرا آمدست
 خردمند گر¹⁸ مردم بدگمان
 فرنگیس بشنید رخ را بغست
 پیاده پیامد بنزدیک شاه
 بپیش پدر شد پر از درد²¹ و باك
 بدو گفت کای²³ پر هنر شهریار
 دلتم را چرا بستگی اندر فریب
- 2285
 2290
 2295
- که آرام خوار آید اندر¹ بسپیچ
 بر آرای² و بردار دشمن ز جای
 ز ایران بر آید یکی های و هوی⁴
 دل بدسگالان بماید⁶ شکست
 نگر تا چگونه بود رای⁷ شاه
 بآب این گنه را⁹ توانست شست
 نباشد پدید¹¹ آشکار و نهان
 کزو من ندیدم بدیده¹² گناه
 بفرجام زو سختی آید بسر¹⁴
 یکی گرد خیزد ز ایران زمین¹⁵
 همان کشتنش رنج و درد منست¹⁶
 غم و درد و بند¹⁷ مرا آمدست
 نداند کسی چاره آسمان¹⁹
 میانرا بزتار خونین بست
 بخون رنگ داده دو رخساره ماه²⁰
 خروشان بسر بر همی ریخت²² خاک
 چرا کرد خواهی مرا خاکسار
 همی از بلندی نه بیمنی نشیب

بپارای I, IV, VI-² خار آید اندر- VI-³ بخوار آید ایدر- IV-⁴ بخواب آید اندر- I-⁵
 سزا نیست از- I, IV, VI-⁶ بکش تیز و خیره مبر آب روی- I, IV, VI-⁷ بروی- I, VI-⁸
 پر تو- VI-⁹ زبا تو- I, IV, VI-¹⁰ نماید- I-¹¹ سزا نیست این را که داری- VI-¹² ز ایران که داری
 بآب- VI-¹³ نیاززدی- T-¹⁴ نیاززده بود- I-¹⁵ نیاززدی- L-¹⁶ Так в IV;¹⁷
 بدیده ندانم- VI-¹⁸ بدیده ندیدم- I, IV, VI-¹⁹ نه آید- IV-²⁰ خرد کین
 نیز رنج- I, IV, VI-²¹ T-²² توران زمین- I, IV, VI-²³ L-²⁴ بگفت- I, IV, VI-²⁵
 زنج و بند- I, IV, VI-²⁶ 2289 стоит после б. 2290. I, IV, VI-²⁷ زنج منست- VI-²⁸
 همی آشکار- VI-²⁹ I, VI, VI-³⁰ T-³¹ و هم- T-³² درد و رنج- VI-³³
 ای- VI-³⁴ بر افگندند- VI-³⁵ پر از ترس- I, IV, VI-³⁶ VI-³⁷ б. оп. VI-³⁸ و نهان

که نیپسندد این² داور هور و ماه³ همی از جهان بر تو کرد آفرین چنان افسر و تخت و آن گاه را⁵ کنون زو چه دیدی⁶ که بردت ز راه که با تاج بر تخت⁷ ماند بسی که گیتی سپنج است با⁸ باد و دم یکی با کله⁹ بر نشانند¹⁰ بگاہ ز اختر بچنگ¹¹ مغاک اندرند¹² ستمگاره ضحاک تازی چه برد چه آمد بسلم و بتور سترگ چو دستان و چون رستم کینه خواه¹⁵ که توران¹⁶ بچنگش نیرزد همی¹⁷ که نندیشد از گرز کنداوران¹⁸ همی چرم روباه پوشد پلنگ²⁰ کجا برگ خون آورد بار کین²² کند زار²⁴ نفرین بافراسیاب²⁵ بسی یادت آید ز گفتار²⁷ من

سر تاج داران¹ مبر بی گناه سپاوش که⁴ بگذاشت ایران زمین بیازرد از بهر تو شاه را 2300
بیماد ترا کرد پشت و پناه نبرد سر تاجداران کسسی مکن بی گنه بر تن من ستم یکی را بچاه افکنند بی گناه سرانجام هر دو بخاک اندرند 2305
شنیدی که از¹³ آفریدون گرد همان از منوچهر شاه بزرگ کنون زنده بر گاه¹⁴ کاوسی شاه جهان از تهمتن بلرزد همی چو بهرام و چون زنگه شاوران همان گیو کز بیم او¹⁹ روز جنگ 2310
درختی نشانی همی بر²¹ زمین بکین سپاوش سیه پوشد آب²³ ستمگاره بر تن خویشتن²⁶

1 I, IV, VI, T— سر تاجداری 2 VI— نیپسند[د]ت 3 Ср. второе мисра б. 1946. 4 VI—
بر تخت و بر تاج— IV; بر تاج و بر تخت— I 7 خواهی— VI 6 تخت با گاه را— I 5 چو
نو نشانند— IV 10 با گنه— I, IV, VI 9 و بر— VI 8 بر تاج و با تخت— VI
VI— доб. б.: I, IV, VI— 12 بتاریک دام— I, IV 11 بر نشینند— VI
بگفتار گرسیموز بدنهان * درفشسی مکن خویشتن در جهان
13 I— (б. оп.)— доб. б.: I, IV, VI и T 17 گیتی— VI 16 ل— 14 درگاه— 15 کجا از— VI; کجا از— I 13
چو گودرز کشواد کو [گرز آورد— VI] روز جنگ * بدزد دل شیر و چرم پلنگ [چنگ نینگ— IV]
چرم شیران— I, IV 20 کز چنگ او— VI; گودرز کو— I, IV 19 چنگ جنگ اوران— VI 18
چرخ— T; روز— I, IV, VI 24 بسوگ سپاوش همی جوشد آب— T 23 روز کین— I, IV 22 در— I 21
آیدت یاد گفتار— VI 27 تضم نفسک— ср. Б— 26 ستمگر شدی— T 25 بر افراسیاب— I, IV, VI, T

دگر¹ آهوانرا بشور افگنی²
 درین کار به زمین نگه کن پگاه⁴
 بماید⁶ که روز بد⁷ آیدت ییاد
 دو رخ را بکنند و فغان بر کشید⁸
 همی خیره چشم خردرا بدوخت
 چه دانی کزین بد مرا چیست رای
 فرنگیس زان خانه بیگانه بود
 در خانه را بند بر ساختند
 مرآن شاه بی کین و خاموش را¹¹
 نمباشد ورا یار و فریادرمی¹²
 تنش کرگسانرا بپوشد کفن
 نموید نروید گیاه روز کین
 چنان روزبازانان مردم کشان
 که ای برتر از گردش¹⁴ روزگار¹⁵
 چو خورشید تابنده بر انجمن

نه اندر شکاری که گور افگنی
 همی³ شهریاری ربایی ز گاه
 مده شهر⁵ توران بخیره بمیاد
 بگفت این و روی سیاوش بدید
 دل شاه توران برو بر بسوخت
 بدو گفت برگرد و ایدر⁹ مپای
 بکاخ بلندش یکی خانه بود
 مر اورا دران خانه¹⁰ انداختند
 بفرمود پس تا سیاوش را
 که این را بجایی بریدش که کس
 سرش را برید یکسر ز تن
 بماید که خون سیاوش زمین
 همی ساختندش پیاده کشان
 سیاوش بنالید با¹³ کردگار
 یکی شاخ پیدا کن از تخم من

که نفرین کند بر تو — I, IV, VI و T — همه VI — 3
 1 I, IV — و گر — 2 VI — 6. оп.
 4 I, IV, VI و T — 5 I, IV — تخت و کلاه
 6 VI — میادا — 7 I, IV — پند من — 8 I, IV و T (вар.) — доб. б.:
 چو گفتار فرزند بشنید شاه * جهان گشت در پیش چشمش سپاه
 9 VI — خیره — 10 I, IV, VI — اندر — 11 I, IV
 T — доб. перед ним еще 12 бб.
 и T (вар.) —

بفرمود تا [با — IV] روزبازانان کشان * مرو اورا بگردند چون بیهمشان
 12 I, IV, VI و T — бб. 2323—2326 заменяют следующими:

نگه کرد گرسیموز اندر گروی * گروی ستمگر بپوشید [بپیچید — I, IV] روی
 بیامد چو پیش سیاوش رسید * جوانمردی و شرم شد ناپدید
 بزد دست و آن گوش [موی — I, IV] شه را گرفت * بخواری کشیدش بکوی [بروی — I, IV] ای شکفت
 و التفت کرسیموز الی صاحبه کرو فعمد الی سیاوش: I, IV, VI — B — поддерживает рук.
 از جای وز — IV — از جای و از — VI, I — 14 بر — VI, I — 13 و جعل يسوقه بالاهانة و الادل
 15 B — перевод бб. 2327—2329 отсутствует.

- 2330 که خواهد ازین دشمنان کین خویش¹ همی شد پس پشت او پیلسم³ سیاوش بدو گفت پردود باش درودی ز من سوی پیران رسان به پیران نه زین گونه بودم امید مرا گفته بود او که با صد هزار⁸ 2335 چو برگرددت روز یار تو ام کنون پیشی گرسیوز اندر دوان¹⁰ نه بینم همی¹² یار با خود¹³ کسی چو از شهر وز لشکر اندر گذشت ز گرسیوز آن خنجر آبگون 2340 بیفگند پیل ژیانرا بخاک یکی تشت بنهاد¹⁷ ز زین برش¹⁸ بجایی که فرموده بد تشت خون
- کند تازه در کشور آیین خویش² دو دیده پر از خون و دل پر ز غم زمین تار و تو جاودان⁴ بود باش بگویشی که گیتی دگر شد بسان همی⁵ پند او باد بُد⁶ من چو بید⁷ زره دار و برگستوان ور⁹ سوار بگگاو چرا مرغزار تو ام پیاده چنین خوار و تیزه روان¹¹ که بغروشدی زار بر من بسی کشانشی بمردند بر سوی دشت¹⁴ گروی زره بستند از بهر خون¹⁵ نه شرم آمدش زان سپهبد نه باک¹⁶ جدا کرد زان سرو سیمین سرش¹⁹ گروی زره برد و کردش نگون²⁰

1 I, IV — من 2 I, IV — من и доб. б.:

جهان سر بسر زیر پای آورد * هنرهای مردی بجای آورد
یاد شد — VI؛ یاد شد — I, IV, VI — همه 5 I, IV, VI — در میان — I, IV 4 آخو پیران — B 3
7 B — первое мисра передано: اقر پیران عنی السلام؛ далее же слова Сийāvуша переданы так:
— IV 9 مرا گفتا بودی که او شهریار — VI 8 و قل له ما ما کان ظنی بک أن تغفر الذمام
نمی بینم — IV 12 خسته روان — VI 11 زمان — VI 10 برگستوان بر — VI 6 برگستوان وز
بر پهن دشت — I, IV 14 من — I, IV 13 (نمی بینمی، вероятно, следует против метра,
VI — доб. б. 15 I, IV, VI — بسته بدشت — T زهر دو بدشت — VI

پیاده همی برد مویشی کشان * چو آمد بدان جایگاه نشان
گروی — I 18 و — VI 17 (!) سپهدار خای — VI 16 T — доб. этот же б. и еще 2 бб.
I, IV и T — доб. б. 19 I, IV и T — доб. б. 20 VI — I, IV — доб. б. 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347; T — порядок бб.: 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347; I, IV — доб. бб.:

جدا کرد ازان سرو سیمین سرش * همی رفت در تشت خون از برش
20 VI — б. 2342 стонт после б. 2344; T — порядок бб.: 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347; I, IV — доб. бб.:

فرو ریخت خون سر پر بها * به شخی که هرگز نروید گییا

یکی باد با تیره گردی سپاه
همی² یکدگر را ندیدند روی
بر آمد بپوشید¹ خورشید و ماه
گرفتند نفرین همه³ بر گروی

۱۱

2345 چو از سرو بن دور گشت آفتاب
چه خوابی⁴ که چندین زمان برگذشت⁵
چو از شاه شد گاه و میدان تهی⁶
چپ و راست هر سو⁸ بتابم¹⁰ همی
یکی بد کند نیک پیش آیدش
یکی جز بنیکی جهان¹³ نسپرد
مدار ایچ تیمار با او¹⁵ بهم
ز خان¹⁹ سیاوش بر آمد خروش
ز سر ماهرویان گسسته کمند
همه بندگان موی کردند باز

2350 سر شهریار اندر آمد بخواب
نه چنمید و بیدار هرگز نگشت
مه خورشید بادا مه⁷ سرو سهی⁸
سر و پای¹¹ گیتی نیابم همی¹²
جهان بنده و بخت خویش آیدش
همی از نژندی¹⁴ فرو پژمرد
بگیتی مکن¹⁶ جان و دلرا¹⁷ دژم¹⁸
جهانی ز گرسیموز آمد بجوش
خراشیده روی و بمانده نژند²⁰
فرنگیس مشکین کمند دراز²¹

بساعت گیاهی بر آمد ز خون * بدانجا که آن طشت کردش نگون
گیارا هم من کنونت نشان * که خوانی همی فر [خون - IV] سیاوشان
بسی فایده خلق را هست ازوی * که هست اصلش از خون آن ماه روی
قال صاحب الكتاب: B — перевод этих бб., добавляя к нему пояснения, дает: T — доб. вар. 2 и 3 бб.; B — перевод этих бб., добавляя к нему пояснения, дает:
و إنهم لما سكبوا دمه نبت منه النبت المعروف الذى يسميه العجم بخون سیاوشان و
هو الذى يسمى فى بلاد العرب دم الأخوين و هو الى الآن يجلب الى اطراف البلاد من ذلك المكان
IV — 4 نفرین بد — VI³ کسی — I, IV, VI² که پوشید — VI¹ سیه کرد — I, IV¹
VI — 7 تخت و میدان تهی — VI⁶ تخت شاهی تهی — I, IV⁶ درگذشت — IV⁵ خواهی
بیبایم — IV¹⁰ دو — VI⁹ (дважды). I, IV — 8 نه خورشید با او نه
هم از ژندی — VI¹⁴ زمین — VI¹³ نتابم همی — IV¹² سر از پا — IV¹¹ سرپای — I¹¹
بگیتی مده — I, IV¹⁶ آنچه تیمار با جان — VI¹⁶ ایچ تیمار با جان — I, IV¹⁵ (описка).
I, IV, VI, T — доб. б.: I, IV, VI¹⁸ بغم I, IV, VI¹⁸ جاودان دل — VI¹⁷ بغمها مکن — VI¹⁷
یکی دان ازو هرچه زاید همی * که جاوید با تو نپاید همی
I, IV, VI — 6. 2353 стоит после I, IV, VI²⁰ کاخ — T; خوان — VI²⁰ خون — I, IV²⁰
6. 2356. I, IV — доб. б. (IV — вариант второго мисра: бкнд):
(بمژید آن ماه وز بن بکند):

- 2355 برید و میانرا بگیسو¹ بیست
 باواز بر جان افراسیاب
 خروشش بگوش سپهبد رسید
 بگرسبوز بدنشان شاه گفت
 ز پرده بدرگه بریدش کشان⁶
- 2360 بدان تا بگپرند موی سرش
 ز نندش همی¹¹ چوب تا تخم کین
 نخواهم ز بیخ¹³ سپاوش درخت
 همه نامداران آن¹⁵ انجمن
 که از شاه و دستور وز لشکری
 پیامد پر از خون دو رخ پیلسم
 2365 بنزدیک لَهّاک²⁰ و فرشید ورد
 که دوزخ به از بوم²³ افراسیاب
 بتازیم و نزدیک پیران شویم
 سه اسپ گرانمایه کردند زین
 2370 بپیران رسیدند هر سه سوار
 برو بر شمرند یکسر سخن
- بفندق گل ارغوانرا² بخت
 همی کرد نفرین و می³ ریخت آب
 چو آن ناله و زار⁴ نفرین شنید
 که اورا بکوی آورید⁵ از نهفت
 بر⁷ روزبانان⁸ مردم کشان⁹
 بدرند بر بر¹⁰ همه چادرش
 بریزد برین¹² بوم توران زمین
 نه شاخ و نه برگ و نه تاج و نه تخت¹⁴
 گرفتند نفرین برو¹⁶ تن بتن
 ازین گونه نشنید کسی داوری
 روان¹⁷ پر ز داغ ورخان¹⁸ پر ز نم¹⁹
 سراسر²¹ سخنها همه یاد کرد²²
 نماید بدین²⁴ کشور آرام و خواب
 بتیمار و درد اسپران شویم
 همی بر نوشتند گفتی²⁵ زمین
 رخان پر ز خون همچو ابر بهار²⁶
 که بخت²⁷ از بدیها چه افگند بن²⁸

دو زلفین مشکین چو دو کمند * بپرید از ماه و سرو بلند

- بفندق گل و ارغوانرا - II² بکند و بیکسو میانرا - VI زمین را هر دو گیسو - I, IV¹
 IV, VI³ بناخن گل ارغوانرا - VI; بناخن گل و ارغوانرا - IV; نه نرگس گل ارغوانرا - I
 این را بکوی آورید - IV, VI; این را بکوی آورد - I⁵ ناله زار و - I, IV, VI⁴ همی
 گردنکشان - IV⁹ و I, IV, VI - دو⁸ به بردیدشان - VI; بپرندش کشان - I, IV⁶
 I, IV¹⁴ ز تخم - VI¹³ برو - VI¹² بسی - T; همه - VI¹¹ تن - VI¹⁰ و سر - I, IV¹⁰
 رخان - VI¹⁷ همه - VI¹⁶ شدند - I, IV¹⁵ نه برگ و نه بار و نه تاج و نه تخت
 فمشی - B²² پیامد - I, IV, VI²¹ کهای - VI; کهال - IV²⁰ غم - I, VI¹⁹ روان - VI¹⁸
 VI -؛ نشاید برین - I, IV²⁴ تخت - I, IV²³ بیلسم الی اخویه لهّاک و فرشید و قال
 ز خون و روان پر ز خار - I, IV, VI²⁶ تو گفتی همه بر نوشتند - VI²⁵ که یابد درین
 T - 66. 2372-2378. و؛ اخبروه بما جری علی سپاوخش: 66. 2371-2378. B - 66. شاه - I, IV²⁷

یکی زاریی خاست¹ کاندر جهان
 سپاوش را دست بسته چو سنگ
 بدشتش کشیدند⁴ پر⁵ آب روی
 تن پیل وارث بران گرم خاک⁷ 2375
 یکی تشت بنهاد پیشش⁹ گروی
 برید آن سر شاهوارش¹¹ ز تن
 همه شهر پر¹⁴ زاری و ناله گشت
 چو پیران بگفتار بنهاد گوش
 همی جامه را بر¹⁶ برش کرد چاک 2380
 بدو پیلسم گفت¹⁹ بشتاب زود
 فرنگیس را نیز خواهند کشت

فکنده — I, IV, VI — ³ I, IV, VI — 2372—2378 оп. T — 66. 2372—2378 оп. ¹ I, IV, VI — رفت
 ز در میان مهان — VI — ² VI — 2372—2378 оп. ³ I, IV, VI — فکنده
 زهمی شد پیاده به — I, IV — ⁶ I, IV — با — IV — ⁴ I, IV — با — IV — ⁵ I — بی — I — ⁴ VI — بگردن درش
 شستند رخ را — I, IV — ⁸ I, IV — بدان خاک گرم — I, IV — ⁷ I, IV — همی شد به پیش پیاده — VI — ⁶ VI — پیش
 سر تاج دارش — I, IV — ¹¹ I, IV — 10 VI — 6. оп. ¹⁰ VI — 6. оп. ⁹ I, IV — ز زین — I, IV — ⁹ I, IV — شسته رخ از آب پای — VI — ⁸ VI — شرم
 : доб. б. — I, IV, VI — ¹⁵ I, IV, VI — доб. б. : ¹⁵ I, IV, VI — доб. б. : ¹⁴ I — پر — I — ¹⁴ I — پر — I — ¹³ VI — فکنده — VI — ¹² VI —
 ستمگاره چوپان بزیر قلو [بمثل گرو — VI] * همانا نبرد بدانسان گلو
 T — ¹⁸ VI — خاست روی — IV — ¹⁷ IV — همه جامهها در — IV, VI — ¹⁶ I — همه جامهها پر — I —
 IV — ²⁰ IV — فقال له پیلسم — B — ¹⁹ I, IV, VI — زیدو گفت لپای — T — ¹⁹ I, IV, VI — زیدو گفت روئین که — I, IV, VI —
 I — ²¹ Ср. варианты бб. 2382—2383 в остальных рук. : I — ²¹ Ср. варианты бб. 2382—2383 в остальных рук. : I —
 و برین درد خواهد فزود — T —

بمردند کیس فری را ز تخت * تنش بود لرزان بسان درخت
 فرنگیس را نیز مردم کشان * بمردنش از تخت بر مو کشان
 IV —

فرنگیس را نیز مردم کشان * بمردنش از تخت بر مو کشان
 بمردند فرنگیس را هم ز تخت * تنش بود لرزان بسان درخت
 VI и T (вар.) —

فرنگیس را گوید از پیش تخت * بمردند لرزان به پیش درخت
 بدرگاه بردند گوید کشان * برروزبانان و مردم کشان
 و ذلک آنه امر باحراج فری گیس من خدرها و ضربها حتی تسقط ما فی بطنه — B

- بدرگاه بردند مویزش کشان
 2385 جهانی بدو کرده دیده پر آب
 که این هول کاریست با درد و بیم
 زنند و شود پادشاهی تباه
 ز آخر بی‌آورد² پس پهلوان
 خود و گرد رویین و فرشیدورد
 بدو روز و دو شب بدرگه رسید
 2390 فرنگیس را دید چون بیمه‌شان
 بچنگال هر يك یکی تیغ تیز
 همانگاه پیران پیامد چو باد
 چو چشم گرامی بپیران رسید
 بدو گفت با من چه بد ساختی
 2395 ز اسپ اندر افتاد پیران بخاک
 بفرمود تا روزبانان در
 پیامد دمان پیش افرسیاب
 بدو گفت شاهها انوشه بدی¹⁸

ز به بردند - I² 2385-2386 интерполированы между бб. 2391 и 2392. I¹ I, IV, VI-бб. 2385-2386 интерполированы между бб. 2391 и 2392.
 ز اسپان چو ده آزموده گوان - IV ز اسپان تازی دو ده را روان - I³ نی‌آورد - IV
 VI-б. оп. 4 VI-дرد 5 VI-سخت مردم کشان - I, IV, VI и T-здесь интерполированы варианты бб. 2385-2386 (см.):

همه دل پر از درد و دیده پر آب * ز کردار بدگوه‌ر افراسیاب
 که این [با-VI] هول کاریست با ترس و بیم * فرنگیس را بر زدن [بریدن فرنگیس را-VI] بر دونیم
 ز قندی شود پادشاهی تباه * مر اورا نخواند کسی نیز شاه
 IV - доб. ещё б.:

بگفتند هر کس همی با دگر * زن و مرد و کودکی بدرگاه پر
 چو زنده‌ام با تیش - I, VI⁹ آب - I, IV⁸ بود دلش گشت - IV زبند دلش گشت - I, VI⁷
 جهانت - IV¹³ و VI-доб. 12 کرد - I, IV, VI¹¹ بتنی - I, IV¹⁰ که زنده در این آتش - IV
 ذقرا جاودان عمر بادا تمام - IV زبزی - VI¹⁵ جهانرا تو جاوید - I¹⁴ انوشه بزوی - VI زبکام
 همیشه ز تو دور دست بدی - T

- چه آمد ز بد بر تو¹ ای نیکجوی
 چرا بر دلت چیره⁴ شد رای⁵ دیو 2400
 بکشستی سیاوش را بی گناه
 بایران رسد زین بدی آگهی
 بسا تاجداران ایران زمین⁸
 جهان آرمیده ز دست بدی
 فریبنده¹⁰ دیوی ز دوزخ بچست 2405
 بران¹² اهرمن نیز نفرین سزد¹³
 پیشیمان شوی زین بروز دراز¹⁵
 ندانم¹⁸ که این گفتن بد¹⁹ ز کیست
 چو دیوانه از جای برخاستی
 کنون زو گذشتی بفرزند خویش 2410
 نجوید همانا²⁴ فرنگیس بخت²⁵
 بفرزند²⁶ با کودکی در نهان
 که تا زنده بر تو نفرین بود
 اگر شاه روشن کند جان من

این کار—VI؛ اختر این—IV؛ از اختر این—I³ چه آورد—VI² بروی تو—VI¹
 دلت راه—VI؛ دلت ترمی—I, IV⁶ خیره—I, IV, VI⁵ خیره—II, IV⁴ و این
 VI—؛ آیند ایدر بکین—I, IV⁹ کز ایران زمین—VI⁸ بگریند بر تخت شاهنشهی—VI
 دل—VI؛ دل شاه ازین سان بچست—I, IV¹¹ فروزنده—VI¹⁰ آمد پر از درد و کین
 IV—؛ پیچید رایت—I, VI¹⁴ بود—I, IV¹³ بدان—II¹² شاه توران بچست
 بروز دراز—IV¹⁷ نشیننی نهانی—I, IV, VI¹⁶ خود براه دراز—VI¹⁵ پیچید راحت
 I, IV—²¹ VI—ب. оп. ²⁰ II—را. оп. (неразобранное слово). ¹⁹ VI—من ¹⁸ I, IV—بدانی
 2408—2409; Б—сокращает бб. 2408; б. стоит после б. I, IV²³ به پیمان و—VI؛ به تیمار و
 дальнейшие слова؛ و طفق یعنقه و یوبغه حتی انتهی الی الحدیث فری کیس: так
 و قال إن کان عرض الملک فی قتلها ألا یظهر منها ولد ینسب: (بب. 2410—2416) Pirāna
 الی سیاوش فانی أحملها الی منزلی فاذا وضعت الیک ما وضعت فتری فیہ رأیک
 IV—²⁷ مفرمای—VI²⁶ نجوید فرنگیس برگشته بخت—I, IV²⁵ همانا نخواهد—VI²⁴
 مر اورا سوی خان من—VI²⁹ پس—VI²⁸ نهان

همانا که این درد و رنج¹ اندک است
 پپیش تو آرم بدو ساز بد
 مرا کردی از خون او بی نیاز³
 از اندیشه و درد آزاد شد⁵
 بسی نیز بر⁶ روزبانان شمرد⁷
 خروشان همه⁸ درگه و انجمن
 که این خوب رخ را بماید نهفت
 بمش و بدارش¹¹ پرستاروار
 گران شد فرنگیس گیتی فر روز¹²

2415 گر ایدونک اندیشه زین کودک است
 بمان تا جدا گردد از کالمبد
 بدو گفت زینسان که گفستی² بساز
 سپهدار پیران بدان شاد شد⁴
 پیامد بدرگاه و اورا ببرد
 بی آزار بردش بسوی ختن
 2420 چو آمد بایوان بگلشهر⁹ گفت
 تو بر¹⁰ پیش این نامور زینهار
 برین نیز بگذشت یک چند روز

۱۲

بخواب اندرون مرغ و دام و¹³ دده
 که شمعی بر افروختی¹⁵ آفتاب
 باواز گفستی نشاید¹⁷ نشست
 ز فرجام گیتی یکی یاد کن²⁰
 شب سور آزاده²² کیخسروست
 بچنبید گلشهر خورشیدفش
 خرامنده²⁴ پیش²⁵ فرنگیس شو

شبی قیرگون ماه پنهان شده
 2425 چنان دید سالار پیران¹⁴ بخواب
 سیاوش بر شمع¹⁶ تیغی بدست
 [کزین¹⁸ خواب نوشین سر آزاد کن¹⁹
 که زوز نوآیین و جشنی²¹ نوست
 سپهدار بلرزید در²³ خواب خوش
 2430 بدو گفت پیران که برخیز و رو

3 B- از انسان که سازی-IV; ازینسان که دانی-I-² رنج و آن-VI; رنج و درد-I-¹
 روانش از اندیشه-IV, I-⁵ ازو شاد شد-VI; ازان شاد گشت-IV, I-⁴ فوههها افراسیاب
 بران [بر-I] روزبانان-IV, I-⁷ با-VI-⁶ B- перевод б. отсутствует. ; آزاد گشت
 پپای-IV, I-¹¹ در-VI-¹⁰ بایوان گلشهر-VI-⁹ خروشا همی-I-⁸ بسی بر شمرد
 ز-IV-¹⁵ توران-IV, VI-¹⁴ پپیل و-VI-¹³ جمله-IV-¹³ فرنگیس را دل بسوز-I-¹² ایستاده
 یکی یاد کن-I-¹⁹ ازین-IV, I-¹⁸ نماید-I-¹⁷ عندها-B-¹⁶ برافروخت از-VI-¹⁵ оп.;
 20 I, IV, VI-²² جشن-IV, I, VI-²¹ B. оп. ; обратный порядок мисра; سر آزاد کن-I-²⁰
 23 Л, فهذا العید المبارک قد حضر و اللیلة لیلة ضیافة کیخسرو-B. ср. ; شب زادن شاه
 قومی و ادخلی علی فری کیس و انظری و B. ср. : بخردمند-IV, I, L, I-²⁴ Так в VI; بر-I-
 25 I, IV- نزد

- سیاوش را دیدم اکنون¹ بخواب
 که گفتمی مرا چند خسپی مپای³
 همی رفت گلشهر تا پیش ماه⁵
 بدیدد و بشادی سمک باز گشت
 پیامد بشادی پپیران⁷ بگفت
 یکی اندر آی و¹¹ شگفتی بمین
 تو¹² گویی نشاید مگر تاجرا
 سپهبد پیامد بر شهریار¹⁵
 بران برز و بالا و آن شاخ و یال
 ز بهر سیاوش دو دیده پر آب
 چنین گفت با نامدار¹⁸ انجمن
 نمازم که یازد بدین²⁰ شاه چنگ
 بدانکه که بنمود خورشید چهر²¹
 چو بیدار شد پهلوان سپاه
 همی²⁵ ماند²⁶ تا جای پردخت شد
 بدو گفت خورشیدش مهتر
 بدر بر²⁸ یکی بنده بفرود دوش²⁹
 نمازد ز خوبی جز از تو³² بکس
- 2435
 2440
 2445
- درخشان تر از بر² سپهر آفتاب
 بچشن جهانجوی⁴ کیخسرو آی
 جدا گشته⁶ بود از بر ماه شاه
 همانگاه گیتی پر آواز گشت
 که اینست⁸ بآیین⁹ خور و ماه¹⁰ جفت
 بزرگی و رای جهان آفرین
 و گر¹³ جوشن و ترگ¹⁴ و تاجرا
 بسی آفرین کرد و بردش نثار
 تو گویی برو بر¹⁶ گذشتست سال
 همی کرد نفرین بر¹⁷ افراسیاب
 که گر بگسلد زین سخن جان من¹⁹
 مرا گر سپارد بچنگ نهنگ
 بخواب اندر آمد سر تیره مهر²²
 دمان²³ اندر آمد بنزدیک شاه²⁴
 بنزدیک آن نامور تخت شد
 جهاندار و²⁷ بیدار و²⁷ افسونگرا
 تو³⁰ گفتمی ورا مایه دادست هوش³¹
 تو گویی که بر گاه شاهست و بس³³

درفشان و چون بر-IV؛ درفشان ازو چون-I² این دم-T؛ امشب-I, IV, VI
 بشد گلشهر نزدیک ماه-I, IV, V⁵ جهاندار-I, IV, VI⁴ بجای-VI؛ زپای-IV³
 اندر-I, VI¹¹ و-оп. و-л¹⁰ نوآیین-I⁹ اینک-VI⁸ و پیران-VI⁷ کرده-VI⁶
 گرز-T؛ خود-I, IV, V¹⁴ و یا-VI¹³ که-VI¹² ایدر آی این-IV؛ آی این
 زه-л¹⁷ تو گفتمی برو بر-IV, VI؛ تو گفتمی بدو بر-I¹⁶ بر کردگار-I, IV, VI¹⁵
 IV, VI²⁰ که گر زین سپس بگسلد جان ز من-VI¹⁹ نامور-I, IV, VI¹⁸ علی-Б
 دوان-I, IV, V²³ تیره میخ-VI؛ میخ و میخ-IV؛ میخ میخ-I²² تیغ-I, IV, VI²¹ برین
 و-оп. و-VI²⁷ بود-л, I, IV и T²⁶ همو-I²⁵ پیامد دمان تا به نزدیک شاه-VI²⁴
 بخوبی بجز-I, IV, VI³² مایه دارست هوش-VI³¹ که-IV³⁰ پیش-VI²⁹ بد-VI²⁸
 بگهواره ماهست و بس-T³³ ز خوبی بگیتی-T؛ تو

بـدیـدار¹ چـهـرش نیـاز آمـدی
 بـفـر³ و بـچـهـر و بـدـست⁴ و بـپـای⁵
 بـدو⁸ تـازه شـد فـر⁶ شـهـریـار
 بـر افـراز¹¹ تـاج و بـر افـراز دل
 کـزو دور شـد جـنگ و بـیـداد و کـین
 بـر آورد بـر لب یـکی بـاد سـرد
 بـگـفتـار بـیـهـوده آزرده بود¹³
 سـخـنـها شـنـیدـستم از هر کـسی
 هـمـه یـاد دارم ز آـمـوزـگار
 یـکی شـاه سـر بـر زـند¹⁵ با نـژاد¹⁶
 هـمـه شـهـر تـوران¹⁸ بـر نـدش نـماز
 نـدارد غـم و رنج¹⁹ و انـدیـشه سـود²⁰
 بـنـزد شـیـمان فرسـتـش بـکـوه
 بـدیـشان²² سـپـرده ز بـهـر چـیم
 ز کار گـذـشته نیـایدش²⁴ یـاد
 هـمـه²⁵ نو شـمـرد این سـرای کـهن²⁶
 درازست در کام و شـسـت تو²⁹ نیـست

اگر تور را روز باز آمـدی
 فریدون گردست² گویـی بـجـای
 2450 بر ایوان⁶ چـنو کس نیـمـند نـگار⁷
 از انـدیـشه¹⁰ بـپـرداز دل
 چـنـان کـرد روشن جـهـان آفـریـن
 روانـش ز خـون سـپـاوش بـدرد
 2455 پـشـیـمان بـشد زان کـجا¹² کـرده بود
 بدو گـفـت مـن زین نوآمـد بسی
 پـر آشـوب جـنگـست زو¹⁴ روزگار
 که از تـخـم¹⁷ تور وز کـیـقـباد
 جـهـانـرا بـمـهـر وی آید¹⁷ نیـاز
 2460 کـنـون بـودنی هـرچ بـایـست بود
 مـدار بـدش انـدر²¹ مـیان گـروه
 بـدان تا نـداند که مـن خـود کـیم
 نیـامـوزد از کس خـرد گـر²³ نـژاد
 بـگـفت آنـچ یـاد آمـدش زین سـخـن
 2465 چـه سـازی که²⁷ چـاره بـدست²⁸ تو نیـست

¹ IV—доб. و ² VI—اگر دست ³ VI—بدست ⁴ VI—بفر ⁵ I, IV—б. стоит после б.
 2451. ⁶ I, IV, VI—بایوان ⁷ IV—بکار ⁸ VI—برو ⁹ VI—چهره ¹⁰ VI—دل ¹¹ I, IV,
 VI и T—ببفروز ¹² I, IV—خود از بد که خود ¹³ I, IV, VI—بود ¹⁴ I, IV, VI—دم از شهر توران برآورده بود
 2464 текста: ¹⁵ I, IV, VI—برکشد ¹⁶ I, IV—доб. здесь б. ¹⁷ I, IV, VI—و جنگ است از
 بـگـفـت این و یـاد آمـدش آن سـخـن * هـمـی نو شـمـرد این سـرای کـهن
 2458 и 2459 текста. ¹⁸ I, IV, VI—آمد ¹⁹ VI—درد ²⁰ IV—
 بایران و توران—T ²¹ VI—همه شهر ایران—²² I, IV, VI—مدار ایدرش در—²³ I, IV, VI—بـدین سان—
 2458 и 2459 текста. ²⁴ I, IV, VI—نیاموزدش خود خرد با—
 2458 и 2459 текста. ²⁵ VI—همی ²⁶ I,
 IV—²⁷ I, IV—چو ²⁸ IV—بنزد ²⁹ I,
 IV—و در دام و شـسـت تو—T ³⁰ VI—نو ماه اور مزد تو—

- گر ایدونك بد پیمنی از روزگار بنیکی همو باشد آموزگنار¹
- بیامد بدر² پهلیوان شادمان بدل بر همه نیک بودش گمان³
- جهان آفرین را نیایش گرفت بشاه جهان⁴ بر ستایش گرفت
- پر اندیشه بد تا بایوان⁵ رسید کزان رنج و مهرش چه⁶ آید پدید
- شمانان کوه قلار⁷ بخواند و زان خرد چندی سخنها براند⁸
- 2470 که این را بدارید چون جان پاک
نمایند که تنگ آیدش¹⁰ روزگار
شمانرا بمخشید بسیمار چیز
بریشان سپرد آن دل و دیده را
- 2475 بدین¹² نیز بگذشت گردان¹³ سپهر
چو شد هفت ساله گو سرفراز
ز چوبی گمان کرد وز روده¹⁵ زه
ابی پتر¹⁶ و پیمان یکی تیر کرد
- چو ده ساله شد گشت گردی سترگ¹⁸
و زانجایگه شد بشیر²⁰ و پلنگ
- 2480 هم آن²¹ چوب خمیده بد ساز چنک

همه نیک بودش زمان را گمان - I³ فخرج - B زبر آمد بزین - VI² IV - 6. op.¹
زمین - I, IV⁴ همه نیک بودش زمان توان - VI⁵ همه نیک بودش گمان و دمان - IV
VI - که با برز رنجش چه - IV (так!); کت ابر ز رنجش چه - I⁶ تا بدرگه - I, IV, VI⁵
2474 текста: T - доб. здесь б. 8 قلو را - T; کلان را - I; قلانرا - VI, JI⁷ که تا برز رنجش کی
بدیشان سپرد آن دل و دیده را * چنان نیک پور پسندیده را
I, IV, 9 ثم استدعی رعاة كانوا یرعون النعم فی جبل هناک و سلم الصبی الیهم - B ср.
VI - б. стоит после б. 2471, здесь вариант б.: I, IV, VI - б. op.; T¹¹ تنگش بود - VI¹⁰ آب - VI
نهادند انگشت بر چشم و سر * به بردند بر کوه آن تاجور
I, IV, VI - 14 چندی - I, IV, VI¹³ برین - I, IV, VI¹² فتسلموه - B
IV - 18 آمد - I, IV, 17 (!) ابی تر - I¹⁶ رود - JI¹⁵ بگشاد چهر [کار - I; مهر - IV]
بخمش [بچنگ - IV] گراز - I, IV¹⁹ گشتت گرد دلیر - VI; آن جوان سترگ
هم از - I, IV, VI²¹ بگرگ - VI²⁰ بخرس و گراز آمد و زخم شیر - VI; آمد و زخم گرگ

بیامد² بفرمان آموزگار³
بنالید و نزدیک پیران گذشت
سوی پهلوان آمدم با گله
بیر⁷ شیر و جنگ پلنگان نجست⁸
همانست و⁹ نخچیر آهو همان
بیاویزم پهلوان بلند¹⁰
نماند نژاد و هنر در نهفت
بیامد بر خسرو شیرفش¹²
نگه کرد پیران فرّ و چهر¹⁴
همی گفت با داور پاک راز
بتو باد رخشنده توران¹⁷ زمین
جز از²⁰ مهر بانگ خواند²¹ همی²²

چنین تا برآمد برین¹ روزگار
شمان⁴ اندر آمد ز کوه و ز دشت
که من زین سرافراز شیر یله
همی کرد نخچیر⁵ آهو نجست⁶
کنون نزد او جنگ شیر دمان
نماید که آید برو بر گزند
چو بشنید پیران بخندید و گفت
نشست از بر باره دست کش¹¹
بفرمود تا پیش او شد بمهر¹³
بهر درگرفتیش زمانی¹⁵ دراز
بدو گفت کین خسرو پاک دین¹⁶
ازیرا کسی کت نداند¹⁸ همی¹⁹

2485

2490

н другой рукой вписан, 4 I — شباه — 4 I — پروردگار — I, IV, VI — 3 برآمد — VI — 2 خم — VI — 1
здесь оп., стоит после — 9 VI — 9 بجست — IV — 8 ره — I, IV — 7 درست — VI — 6 و — IV — 5
شیرفش — VI — 11 من آویزم ای پهلوان بلند — VI — 10 I, IV — 10 نخچیر
پیران — I, IV — 14 جوان — I, IV, VI — 13 شیر خورشیدوش — VI — 12 I, IV — 12 شاه خورشیدفش — I, IV — 12
.: доб. бб. — I, IV, VI — 1; فنظر پیران فی وجهه فرق له — Б; بالای او پهلوان — VI; بدان پهلوان
برافکنده سالار بر شیر [در پیش — VI] باد * بیامد جوان دست او بوسه داد
نگه کرد پیران بدان فرّ و چهر * رخس گشت پر آب و دل پر ز مهر
Т — б. заменен тремя:

هم از گه برآمد بر او جوان * نکه کرد بالای او پهلوان
روان گشت شهزاده مانند باد * بیامد دوان دست او بوسه داد
چو پیران بدید آنچنان فرّ و چهر * رخس گشت پر آب و دل پر ز مهر
خسرو — I — 16 زمان — VI — 15 فأنوه به فلما وقعت عینه علی پیران بادر و قبل یده — Б — ср.
— IV — 18 روی — I, IV — 17 ای مهتر پاک دین — VI; خسرو که ای پاک دین — IV; که ای سرافراز
نداند — VI — 21 بجز — I, IV, VI — 20 از ایران کسی کت برآمد همی — VI — 19 بخواند
22 IV — доб. б.:

بدو گفت خسرو که ای سرفراز * بنیدار من چون کت آمد نیاز

بگیری و از کس² نیایدت عار
بگردار آتش رخشی بر فروخت
پسندیده و ناسپردنجهان
که گوید که پور شبانان توی³
و زین داستان هست با من بسی⁴
همان جامه⁷ خسرو آرای خواست⁸
روانش ز بهر¹⁰ سیاوش دژم
بدو¹¹ شادمان گردش روزگار¹²
بمغز اندرون داشت با¹⁴ شاه مهر

کس آمد ز نزدیک افراسیاب¹⁷
گذشته سخنها فراوان¹⁹ براند
بپیچید وز غم همی بگسلم²⁰
تو گفتی²¹ مرا روز شد ناپدید
ز رای و خرد²² این کسی اندر خورد
نشاید گذشته که آن ایزدست²⁶
زید²⁷ شاد و ما نیز باشیم شاد

شبانزاده را چنین در کنار¹
خردمند را دل برو بر بسوخت
بدو گفت کای یادگار مهان
[که تاج سر شهریانان توی
شبان نیست از گوهر تو کسی⁴
ز بهر جوان اسپ⁵ و بالای خواست⁶
بایوان⁹ خرامید با او بهم
همی پروراندش اندر کنار
بدین¹³ نیز بگذشت چندی سپهر

شب¹⁵ تیره هنگام آرام و خواب¹⁶
بران تیره گی¹⁸ پهلوان را بخواند
کز اندیشه بد همه شب دلم
ازین کودکی کز سیاوش رسید
تیره فریدون شبان پرورد
ازو²³ گر نوشته بمن بر²⁴ بدست²⁵
چو کار گذشته نیارد بیاد

نوازی و از من - VI؛ نوازی همی خود - IV؛ نداری همی و - I² بر کنار - IV¹
اسپ ره دار - VI⁶ و - I, VI و T⁵ (без рифмы). IV⁴ بسی (без рифмы). I, IV, VI و T - б. оп.³
الی ایوانه - B؛ پنخانه - VI⁹ همه جامه خسروی کرد راست - IV⁸ مایه - VI⁷ خاصت
I, IV, VI و T - доб. б.: I, IV, VI و T¹²؛ شادمان بود و به روزگار - I¹² ازو - VI¹¹ مهر - I, IV¹⁰
ازو دور بد [شد - VI] خورد و آرام و خواب * بدان خردی [کودک - VI] از بیم افراسیاب
I, IV¹⁷ خفته بهنگام خواب - VI¹⁶ شبی - I¹⁵ از - I, IV¹⁴ برین - VI¹⁴؛ بدو - IV¹³
؛ سخنها برو بر - I, IV¹⁹ بدان تیره گی - VI¹⁸؛ شه نامور - I, IV¹⁸ обратный порядок мисра.
B - слова Афрасийаба передает сокращенно, перевод бб. 2504, 2505 и 2507 отсутствует. I, IV, VI²² گویی - I, IV, VI²¹
؛ نگردد به پرهیز که از ایزدست - I²⁶ بدست - I, VI²⁵ گر - VI²⁴ ازین - IV²³ رای بلند
زد - I²⁷ نه پیچید به پرهیز و کار ایزدست - VI²⁷؛ نگردد به پرهیز کان ایزدست - IV²⁷
بود - T²⁷؛ ز بد - I²⁷

و گس هیج¹ خوی بد آرد پدید² و گس هیج¹ خوی بد آرد پدید²
 بدو گفت پیران که ای شه‌ریار 2510
 یکی کودکی خرد⁴ چون بی‌هشاشان⁵
 تو خود این⁷ میندیش و بد را⁸ مکوش
 که پروردگار از پدر برترست⁹
 نخستین به پیمان مرا شاد کن
 فریدون بداد و بتخت¹² و کلاه 2515
 ز پیران چو بشنید افراسیاب
 یکی سخت سوگند شاهانه خورد¹⁶
 بدادار کو این¹⁷ جهان آفرید

وگر زو بد آید همانا پدید—VI؛ ندارد پدید—IV² و گر زانکه—IV؛ و گر زانک—I¹
 کودکی خرد—IV, VI⁴ و مه‌مصدر منه مانکره قتلناه و استرحنا منه—B³ ср. перевод
 و: كَأَنَّهُ شِمَمَةٌ مُّجْتَوِيَةٌ بِإِسْنِ جَدِّهِ رَبِّكَ: B⁶ بی نشان—VI⁵ ср. T—доб. бб.:
 کسی‌را که در گه شبان پرورد * چو دام و ددست او چه داند خرد
 شنیدم ز دارنده این نیز دوش * که شد آن پری‌چهره بی رای و هوش
 بچهر و بی‌الاست بابرز و فتر * خرد نیستش در سر تاجور
 B—далее слова Пирāна и ответ Афрāsīyāба (бб. 2512—2521) оп., содержание их передано так:
 فأمر بإحضاره فامتنع پیران ثم استخلفه علی آلا یصیبه بمکروه فحلف له علی ذلک
 که—I¹⁰ بدترست—IV⁹ زین سان—I, IV⁸ تو این خود—VI؛ تو خود زین—IV⁷
 اگر زاده‌را مهر با—T؛ اگر زاده‌را مهر بر—VI؛ که زاده‌را مهر با—IV؛ زاده‌را مهربان
 I¹¹ T—доб. бб.:

اگر شاه فرمان دهد در زمان * پیارم برش آن ستوده جوان
 I, T—доб. бб.: تخت و اورند نگاه—I, IV¹³ با تاج و تخت—VI؛ با فتر و تخت—I, IV¹²
 همان تور کش تخت و اورنگ بود * بدادار گیمهانشی سوگند بود
 نیما زادش هم بدیهیم و زور * بدادار بهرام و کیوان و هور
 IV, VI—доб. те же бб. с вариантами первого мисра. второго б.:
 شاهان—I, IV¹⁶ برآمد—IV, VI¹⁵ سنگی—I¹⁴ (VI) همان شاه جم را بدیهیم و زور
 سپهر و مه و مهر—VI؛ زمین و زمان و مکان—I, IV¹⁸ بدان دادگر کو—VI¹⁷ بخورد
 و جان

نه هرگز برو بر زخم تپیز¹ دم
 که ای دادگر شاه بسی یار و جفیت²
 کنون یافت آرام جان و قنم³
 رخی ارغوان و دلی⁵ شادمان
 چو رزم⁶ آورد پاسخش سوز کن
 مگردان زبان جز به بیگانگی⁸
 یک امروز بر تو مگر بگذرد
 بیستش کیانی کمر بر میان⁹
 برو¹⁰ بر نشست آن گو پاک مغز
 جهانی برو دیده کرده پر آب
 که آمد نوآیین یکی پیشگاه¹³
 سپهدار پیران ورا پیشش برد
 نیارا رخ از شرم او شد پر آب¹⁵
 بدان شاخ و آن فتر¹⁸ و اورنگ او
 همی گشت رنگ رخش ناپدید
 ز جان جوان پاک بگسست امید²¹

2520 که نباید بدین کودک از من ستم
 زمین را بموسید پیران و گفت
 برین بند و سوگند تو ایمنم
 و زانجا بر خسرو آمد دمان⁴
 بدو گفت کز دل خرد دور کن
 مرو پیشش او جز به دیوانگی⁷
 مگرد ایچ گونه بگرد خرد
 2525 بسر بر نهادش کلاه کیان
 یکی باره گام زن خواست نغز
 بیامد بدرگاه افراسیاب
 روارو¹¹ برآمد که بگشای راه¹²
 2530 همی رفت پیش اندرون¹⁴ شاه گرد
 بیامد بنزدیک افراسیاب
 بران خسروی¹⁶ یال و آن چنگ او¹⁷
 زمانی¹⁹ نگه کرد و نیکو بدید²⁰
 تن پهلوان گشت لرزان چو بید

1 IV — یاد و 2 I, IV — доб. бб.:

بروی زمین بر چو تو شاه نیست * بخوبی رخت بر فلک ماه نیست
 به نیکو خرد رهنمای تو باد * زمین و زمان خاک پای تو باد
 VI — به نزدیک کیخسرو. آمد دمان — 4 I, IV — б. оп. 3 I, IV, VI, T — б. оп. T — доб. второй б.
 7 IV, VI 6 VI — جنگ 5 I, IV, VI — بدل 8 I, IV, VI — بیگانگی — T — I
 9 б — бб. 2526—2531 переданы одной фразой: 10 VI — بران 11 VI — زواره 12 VI — شاه 13 I — ز درگاه. شاه — VI — 14 VI — اندرون 15 IV — б. оп.; I, IV, VI — доб. б.:

ازان پس نگه کرد و خیره بماند * وفارا بخواند و جفارا براند
 بدان رفتن راه — 18 I — جنگجوی — 17 VI خسرو — 16 VI فلما راه تعجب منه — ср. б
 ز کیخسرو — 21 I, IV, VI اورا بدید — 20 I, IV, VI ز بالا — 19 VI بدان رفتن و جاه — IV
 آمد دلش نامید

- 2535 زمانی چنان بود¹ بگشاد چهر
 بپرسید کای³ نورسیده جوان⁴
 بر⁶ گوسفندان چه گردی همی
 چنین داد پاسخ که نخچیر نیست
 بپرسید بازش ز آموزگار
 بدو¹⁰ گفت جایی که باشد پلنگ
 سهدیگر بپرسیدش از مام و باب
 چنین داد پاسخ که درنده شیر
 بخندید خسرو ز گفتار اوی
 بدو¹⁶ گفت کین¹⁷ دل ندارد بجای
 نیاید همانا بد و نیک ازوی
 رو این را²⁰ بخوبی بمادر سپار
 گسی کن²¹ بسوی سیاوش گرد
- 2540
 2545
- زمانه بدلش اندر آورد² مهر
 چه آگاه داری ز کار جهان⁵
 زمین را چه گونه سپردی همی⁷
 مرا خود کمان و پرتیر⁸ نیست
 ز نیک و بد و⁹ گردش روزگار
 بدرد دل مردم تیزچنگ¹¹
 ز ایوان¹² و از شهر وز خورد¹³ و خواب¹⁴
 نیارد سنگ کارزاری بزیر¹⁵
 سوی پهلوان سپه کرد روی
 ز سر پرسمش پاسخ آرد ز پای¹⁸
 نه زینسان بود مردم کینه جوی¹⁹
 بدست یکی مرد پرهیزگار
 مگردان بدآموزا هیچ گرد

1 I, IV, VI—доб. 2 VI—اندر افگند 3 I, IV, VI—گفت ای 4 I, IV, VI—
 VI—چپه داری خبرها ز روز [بروز—IV] و شبان 5 I, IV—الراعی الجديد—сп. Б; شبان
 کیف ینقضی علیک—сп. Б; IV—обратный порядок мисра; چه آگاهی استمت بروز و شبان
 بز و میش را چون شمردی—T 7 تو با—I, IV—و بُز و—L; 6 Так в VI и T; اللیل و نهار
 کمان و—IV; کمانرا زه و تیر—I 8 ولماذا تدور خلف الغنم؟ B—б. передан так: همی
 لا نشاب و: сп. Б—перевод мисра: کمان و زه و تیر—T; کمان دل تیر—VI; دل تیر
 نسگ کارزاری نیاید بچنگ—VI 11 چنین—VI 10 بد و نیک و از—I, IV, VI 9 لا قوس
 B—14. прим. тақ в Б, см. 12 I, IV, VI—کان النمر مزق قلب الرجل الجری—B
 نسگ کارزاری—VI 15 و عن ایران و توران: мисра передано так: B—14 و آرام—VI 13
 B: доб. VI—والکلب لا یغلب الأسد—B; نیاید بزیر
 بخندید شاه و چو گل برشگفت * بنرمی بکیخسرو آنگاه گفت
 دبیری بخواهی تو آموختن * ز دشمن خواهی تو کین سوختن
 بدو گفت در شیر روغن نماند * شبانرا بخوایم من از دشت راند
 کینه—VI 19 آورد پای—VI 18 این—VI 17 چنین—VI 16 T—доб. 2 бб. и бб. по VI.
 سرهما—B; فرستش—I, IV 21 شو این را—VI; شو اورا—I, IV 20 جنگ جوی

<p>2550</p> <p>ز اسپ و پرستنده¹ و پیش و کم سپهبد برو کرد⁴ لغتی شتاب بایوان خویش آمد افروخته همی گفت کز دادگر کردگار⁷ در گنجهای کهن کرد باز⁹ ز دینار و دیبا و تیغ¹¹ و گهر هم از تخت وز¹³ بدره‌های درم گسی کردشان سوی آن شارسرستان¹⁶ فرنگیس و کیخسرو آنجا رسید بدیده²⁰ سپردند یک یک²¹ زمین همی گفت هر کس که بودش هنر کزان²⁴ بیغ برکنده فرخ درخت ز شاه کیان²⁷ چشم بد دور باد</p>	<p>2555</p> <p>2560</p>
<p>بده هرچ بایند ز گنج و² درم³ برون بردش⁵ از پیش افراسیاب خرامیان و چشم بدی⁶ دوخته درخت⁸ نو آمد جهان را بیمار ز هر گونه شاه را کرد ساز¹⁰ ز اسمب و سلپیج و کلاه¹² و کمر ز گسترده‌های و از¹⁴ پیش و کم¹⁵ کجا چم‌لگی گشته بد¹⁷ خارستان¹⁸ بسی مردم آمد ز هر سو پدید¹⁹ زبان دد و دام پر²² آفرینان سپاس از جهان داور دادگر²³ ازین گونه شاخی پر²⁵ آورد سخت²⁶ روان سیاوش پر از نور باد</p>	

1 I, IV, VI—обратный порядок мисра; Б—перевод
 2 Л—оп.; VI—з 3 I, IV, VI—обратный порядок мисра; Б—перевод
 4 I—з 5 I, IV, VI—آمد 6 I, IV—
 7 I, IV—کردار 8 I, IV—درختی 9 I, IV, VI—
 10 I, IV, VI—ساز کرد 11 I, VI—در 12 I, IV—
 13 I, IV, VI—доб. б.: 14 Л—وز 15 I, IV, VI—
 16 I, IV— 17 VI— 18 I, IV—
 19 I, IV— 20 I, IV, VI—
 21 I, IV— 22 I, IV, VI—
 23 I, IV—б. оп.; VI—
 24 I, IV— 25 VI— 26 I, IV, VI—
 27 I, IV, VI—

گیما بر ³ چمن سرو آزاد شد ²	همه خاک آن شارسستان شاد ¹ شد ²
بایر اندر آمد درختی ز گرد ⁴	ز خاکی که خون سیاوش بخورد
همی بوی مشک آمد از مهر او ⁶	نگاریده بر برگها چهر او ⁵
پرستش گنه ⁸ سوگواران بدی	بدنی مه نشان ⁷ بهاران بدی
ستازد ز ¹⁰ فرزندان پستان شیر	چنین است کردار این گنده ⁹ پیر
بخاک اندر آرد سرش ناگهان ¹¹	چو پیوسته شد مهر دل بر جهان
بباغ جهان برگ انده مپوی	تو از وی ¹² بجز شادمانی مجوی
نمپینی ¹⁴ همی روزگار درنگ	اگر تاج داری و گر دست تنگ ¹³
بجز تنگ تابوت جای تو نیست	مرنجان روان کین سرای تو نیست
بر امید گنج جهان آفرین ¹⁵	نهان چه باید بخوردن نشین
مده می که از سال شد مرد مست ¹⁷	چو آمد ¹⁶ بنزدیک سر تیغ شست
پراگنده شد مال ¹⁸ و برگشت حال	بجای عنانم عصاد داد سال

2565

2570

همه خار آن - T؛ همی خاک آن بوم بر شاد - IV؛ همی خاک آن بوم و بر شاد - I¹؛
 I، 4 در - T؛ و VI - 3. Б - перевод бб. 2561-2570 оп. I، IV، VI و T - گشت²؛ شهر شمشاد
 I، IV، VI - доб.؛ یکی سبز گرد - VI؛ یکی شیرمرد - IV؛

بر آمد درختی از آنجایگاه * ز خون سیاوش فرخنده شاه
 VI - 8 بسان - I، IV، VI⁷ همی بوی مهر آمد از بوی او - VI⁶ رنگ و بوی - VI⁵
 T - ز اندر آید همی ناگهان - I، IV، VI¹¹ که پرورد - VI¹⁰ چرخ - I، IV، T⁹ پرستش گهی
 نه بینم - I، IV، VI¹⁴ عیش تنگ - VI؛ کفش تنگ - I، IV، T¹³ از تو - I، IV، VI¹²؛
 I، IV، T - доб. бб.؛ که خواهد تهمتن بتوران زمین - VI¹⁵؛

ز گیتی ترا شادمانیست بس * که او هیچ مهری ندارد بکس
 یکی را سرش برکشید تا بهماه * فراز آورد ناگهش [راستش - IV] زیر چاه
 چنین است کردار چرخ برین * گهی این بر آن و گهی آن بر این
 ز خون سیاوش گذشتم بکین * به آوردن شاه ز توران زمین
 هذا منتهی الخبر عن مقتل سیاوخش و ما
 ائصل به و الآن نشرع فی ذکر نهوض الایرانیة لطلب الثأر و تغلیصهم لکیخسرو عن
 B - доб. (ср. последний б. разночтения по I, IV):
 تلک الدیار و ما یتعلق بذلک إن شاء اللہ تعالی
 VI - 16 آید - B - 66. 2571-2585،
 жалобы Фирдоуси на свою старость, отсутствуют. VI - 18 سال

همان دیده بان بر سر کوه سار
کشیدن ز دشمن نداند عنان
گراینده⁴ تیزپای نوند
همان گوش از آوای او گشت⁵ سیر
چو برداشتم⁶ جام⁷ پنجاه و هشت
دریغ آن گل و مشک و¹⁰ خوشاب سی
نگردد همی گرد نسریں تذر
همی خواهم از روشن بردگار
کزین نامور نامه باستان
که هر کس که اندر سخن داد داد
بدان گیتیم نیز¹² خواهشگرست
[منم بنده اهل¹⁵ بیت نبی
[برین زادم و هم برین بگذرم
[ابا دیگران مرا کار نیست
بگفتار دهقان کنون باز گرد

۱۳

چو آگاهی آمد بکاوس شاه
بکردار مرغان سرش را ز تن
ابر بی گناهش بخنجر بزار
که شد روزگار سیاوش تماه²⁰
جدا کرد سالار آن از چمن
بریدند سر زان تن شاهوار²¹

گرازنده آن — I, IV, VI; I — Так в Л, VI; I —
گراینده بر گشت از آواز — VI; سراینده ز آواز برگشت — I, IV, VI —
گرازنده — IV —
پارسی — VI —
оп. و — VI —
دشت — I, IV, VI и T —
مگر — VI —
نام — VI —
برداشتیم
I, IV, VI —
доб. و — VI —
با منبرست — I, IV, VI; L, I, IV и T —
ذو الفقار — T —
امان — T —
I, IV, VI —
66. 2585 و 2586 оп.; повтор (интерполяция)
и T —
ستاینده — VI —
سر افکنده بر — T —
66. 100 و 112 раздела
добавочного б. по рук. VI к б. 118 того же
раздела (см. том I настоящего издания, стр. 19-20).
گویند — L —
مردان — VI —
I, IV, VI, T (ср. прим. 4 к б. 2593) —
سیاه — IV —
20

از این بی گناهی پیش نخچیروار [نخچیرزار — IV, VI] * گرفتند شیون بهر کوه سار

چو درّاج زی‌سر گیلان با تذر و
 به بیشه درون² برگ گلنار زرد³
 نه فریادرس بود و نه خواستار
 سر نامداری⁵ نگون شد ز گاه
 بخاک اندر آمد ز تخت بلند
 بدان سوگ بسته بزاری میان
 زبان از سیاوش پسر از یاد کرد
 چو شاپور و فرهاد و رهام⁸ شیر
 همه خاک بر سر بنجای کلاه

بنزدیک سبالار گیتی‌فروز
 همی خاک تیره برآمد بجوش
 همه جامه خسروی کرد چاک
 ز زابل¹¹ بزاری برآمد خروش¹²
 همی ریخت¹⁴ خاک از بر شاخ¹⁵ و یال
 بهشتم برآمد ز شیپور دم
 ز کشمیر و کابل شدند انجمن
 دو دیده پسر از آب¹⁸ و دل کینه‌جوی
 همه²⁰ جامه پهلوی بردید

بنالد همی بلبل از شاخ سرو
 همه شهر¹ توران پسر از داغ و درد
 گرفتند شیون بهر کوهسار⁴
 چو این گفته بشنید کاوس شاه
 بر و⁶ جامه بدید و رخ را بکند
 برفتند با مویه⁷ ایرانیان
 همه دیده پسر خون و رخساره زرد
 چو طوس و چو گوردز و گیو دلیر
 همه جامه کرده کبود و سیاه

2595

پس آگاهی آمد سوی نیمروز
 که از شهر ایران برآمد خروش
 پراگند⁹ کاوس بر یال¹⁰ خاک
 تهمتن چو بشنید زو رفت هوش
 بچنگال رخساره بشخود¹³ زال
 چو یک¹⁶ هفته با سوگ بود و دژم
 سپاهی فراوان بر¹⁷ پیلتن
 بدرگاه کاوس بنهاد روی
 چو نزدیکی شهر ایران¹⁹ رسید

26:0

2605

1 I, IV—چوم 2 VI—درون T—به باغ اندرون—3 I, IV, VI, T—повт. здесь б. 2376:

یکی طشت بنهاد ز زین گروی * بپیچید چون گوسفندانش روی
 и соответственно меняют первое мисра след. б. 4 I, IV, VI, T—شاهوار—
 تاجداران—I؛ نامداران—5 Л—
 VI—خرّاد—VI؛ بهرام—I, IV و T—8 نوحه—Л 7 همه—T؛ سیک—I, IV, VI—6 تاجدارش—IV
 I, IV, VI و T—تاج—10 I, IV, VI و T—پراگنده
 VI, T—بیک—I, IV, VI—16 تاج—I, IV, VI—15 پراگند—I, IV, VI, T—14 بانگشت رخساره بر کند—VI, T
 دگر—I, IV—20 توران—VI—19 خون—I, IV, VI—18 سپه سر بسر بر در—I, IV, VI—17

- 2610 به‌دادار دارنده سوگند خورد
 نباشد بشویم سرم را² ز خاک
 کله ترگ⁴ و شمشیر جام منست
 چو آمد بنزدیک⁷ کاوس کی
 بدو گفت خوی بد ای شهریار⁸
 ترا مهر سودا¹⁰ و بدخوی
 کنون آشکارا بمیمنی همی
 از اندیشه خرد و شاه¹¹ سترگ
 کسی کو بود مهتر انجمن¹⁴
 سیاوش بگفتار¹⁵ زن شد بماد
 دریغ آن بر¹⁸ و برز و بالای او¹⁹
 2620 دریغ آن گو نامم‌رده سوار
 چو در بزم بودی بهاران بدی
- که هرگز تنم بی‌سلیح نبرد¹
 همه بر تن غم بود سوگ‌نیاک³
 بمازو خم خمام دام⁵ منست⁶
 سرش بود پر خاک و پر خاک پی
 پراگندی و تخمت آمد بمبار⁹
 ز سر برگرفت افسر خسروی
 که بر موج دریا نشیمنی همی
 پیامد بما بر¹² زیانی¹³ بزرگ
 کفن بهتر اورا ز فرمان زن
 خجسته زنی¹⁶ کو ز مادر نژاد¹⁷
 رکیب و خم خسرو آرای او¹⁹
 که چون او نمی‌بیند دگر روزگار²⁰
 برزم افسر نامداران بدی²¹

1 Б — соединяет этот б. с б. 2613, а бб. 2610—2612 оп. 2 I, IV —

نباشد نه رخ را بشویم [IV — نباشد] بدین سوگ ناک — I, IV, VI

3 I, IV, VI — نام — I, IV, VI, T — доб. б. 4 I, IV, T — خود

مگر کین آن شهریار جوان * بچویم [بخواهم — VI] ازان ترک تیره‌روان

VI — خوی بد شهریار — Л, VI 8 چو بر تخت به نشست — VI; چو آمد بر تخت — I, IV 7

و خوی — T; خرد شاه — VI; خوی شاه — I, IV 11 عشق سوداوه — I, IV, VI, Б 10 بخت آورد بار

ز گفتار — IV и T 15 ارجمند — VI 14 زمان — VI 13 درآمد بایران — I, IV 12 شاه

16 VI — انوشه کسی — VI 17 I, IV, VI, T — доб. бб.:

ز شاهان کسی چون سیاوش نبود * چو او زاد و آزاد و خامش نبود

دریغ آن سر [بر — IV, VI] و بازو و یال اوی * دریغ آن بر و چنگ [سر و ترگ — VI] و گوپال اوی

VI — خم خسروی پای اوی — I, IV 19 رخ — I, IV 18

دریغ آن خم خسروی پای اوی * چو بر گاه بودی درافشان بدی

IV — چو در جنگ بودی سرافشان بدی — I 21 I, IV, VI — б. оп; T — var. б.

چو بر گاه بودی درافشان بدی * چو در جنگ بودی سرافشان بدی

(ср. разночтение по I); I и IV — доб. еще б;

- همی¹ جنگ با چشم گریبان کنم
 ننگه کرد کاوس بر³ چهر او⁴
 نداد ایچ پاسخ مر اورا ز شرم
 2625 تهمتن برفت از بر تخت اوی
 ز پرده بگیسوش⁷ بیرون کشید
 بخنجر بدو نیم کردش براه
 پیامد بدرگاه با سوگ و درد
 همه شهر ایران بماتم شدند
 2630 چو یک¹¹ هفته با سوگ و با آب چشم¹²
 بهشتم بزد نای رویین و کوس
 چو فرهاد و شیدوش و گرگین¹⁴ و گیو
 فریبرز کاوس دژنده¹⁶ شیر
 فرامرز رستم که بد پیشرو
 بگردان¹⁸ چنین گفت رستم که من
 2635 که اندر جهان چون سیاوش سوار
 چنین کار یکسر مدارید خرد

کنون من دل و مغز تا زنده ام * بکین سیاوش بیباگنده ام [پراگنده ام — IV]
 VI — доб. тот же б. с вар. второго мисра: T — доб. два бб.
 چنان — I⁵ اوی — I, IV, VI⁴ در — I, IV, VI³ ویران — IV² همه — I, IV, VI¹

چنان آتش تیز و — VI؛ چنان اشک خونین با مهر اوی — IV؛ اشک خونابه از مهر اوی
 از جای — VI؛ بر تخت — I, IV⁸ بیگسوش — I, IV⁷ کاخ — T؛ خانه — LI⁶ آن مهر اوی
 با — LI¹² بیک — I, IV, VI¹¹ دو دیده دو — I, IV, VI¹⁰ . B — перевод мисра отсутствует.
 با — I, IV, VI¹⁴ با — IV, VI¹³ با سوگ و آب — IV؛ با سوگ با آب — I؛ سوگ و باب چشم
 فی: и далее не упоминая имен: و فرهاد و شیدوش — B؛ و شید و چو گرگین — VI؛ زگرد بهرام
 گسستم — VI؛ چو گرگین میلاد — I, IV¹⁵ جمیع الاصبهدین و القوايد و الامراء و الأجناد
 — б. оп.; I, IV, VI, T¹⁷ فریبرز بن کاوس — B؛ و بهرام — T؛ و رهام — I, IV, VI¹⁶ و خرد
 B — перевод б. отсутствует; ср. б. 2657 текста. I, VI¹⁸ بدیشان — IV؛ بایشان — I, VI¹⁹
 که این — I, IV, VI²⁰ خوار — VI²¹ که این — I, IV, VI²⁰ برین کین نهادم
 I, IV — обратный порядок мисра.²²

زمین را ز خون¹ رود چپ چون کنید
 بکین³ سیاوش دل آگنده ام
 فروریخت ناکار دیده گروی
 مگر بز دل کم شود درد و خشم⁵
 نهاده⁶ بگردن درون⁹ پالهنگ
 کشندم دو بازو¹¹ بغم¹² کهند
 برانگیزم اندر جهان رستخیز
 حرامست بر من می و جام¹⁴ بزم
 چو زان¹⁶ گونه آواز¹⁷ رستم شنود
 تو گفתי که میدان برآمد¹⁹ بجوش
 تو²¹ گفستی زمین شد بکام²² هژبر
 یلان برکشیدند تیغ²³ از نیام
 دم زای رویین²⁴ و²⁵ رویینه خم
 بدریا تو گفستی بجوش آمد آب
 ز نیزه هوا مانند اندر کمین
 زمین و زمان دست خون را²⁷ بشست
 بپیشش اندرون اختر کاویان
 ز گردان²⁸ شمشیر زن کابلی

ز دلها همه ترس بیرون کنید
 بیزدان که² تا در جهان زنده ام
 بران تبشت ز زمین⁴ کجا خون اوی
 بمالید خواهم همی روی و چشم⁵
 و گر همچنانم بود⁷ بسته چنگ
 بخاک اندرون خوار چون¹⁰ گوسفند
 و گر نه من و گرز¹³ شمشیر تیز
 نمیند دو چشمم مگر گرد رزم
 بدرگاه هر پهلوانی که بود¹⁵
 همه برگرفتند با او¹⁸ خروش
 ز میدان²⁰ یکی با ننگ بر شد بابر
 بزد مهره بر پشت پیلان بجام
 برآمد خروشیدن گاو دم
 جهان پر شد از کین افراسیاب
 نید جای پوینده را²⁶ بر زمین
 ستاره بچنگ اندر آمد نخست
 بستند گردان ایران میان
 گزین کرد پس رستم زابلی

بدان - T⁴ بدرد - I, IV, VI³ بدین کینه - I, IV, VI² همه - VI¹; بخون - I, IV¹
 I - I⁸ پرو - T; بزود - VI⁷; زبرد - II⁷ درد اوی - I, IV⁶ چشم و روی - I, IV⁵ شخ بی نم
 بخاک - VI¹⁰; بخاک افگند خوار چون - I, IV, T¹⁰ برم - T; زدم - VI⁹; یکی - I, IV⁹ نهادن
 : б. доб. - VI¹² به بندند دستم - VI¹²; زو دستم بسته - I, IV, T¹¹ اندرون خاک تا
 به خنجر ببرد سرم را ز تن * تنم را کند کام شمشیران کفن
 کنارنگ با پهلوان هر که - T¹⁵ بر جان من جام - I, IV¹⁴ و - VI¹³ оп.
 یکسر - I, IV, VI¹⁸ گفتار - I, IV¹⁷ کزان - IV¹⁶ بود, но нашими рук. не поддерживается.
 - I, IV, VI²³ کنام - I, IV, VI²² که - VI²¹ از ایران - I, IV, VI²⁰ در آمد - I, IV, VI¹⁹
 بدرا - I, IV, VI²⁷ نوبنده - IV²⁶ و - I²⁵ سرغین - I, IV²⁴ سپه تیغ کین برکشید
 کردار - IV²⁸

- 2 ده و دو هزار از یلان انجمن
 4 که فرزندان گو³ بود و سالار نو
 5 ز دشمن کسی را بره بر ندید
 8 که با لشکر و گنج و با آب بود
 9 دلیر و سپه‌تاز و روشن‌روان
 10 همه رزم‌جوی از در کارزار
 12 بیامد بنزد فرامرز تفت
 14 چرا کرده سوی این مرز روی
 15 بجویی ازین کار¹⁵ فرجام خویش
 16 گر از پهلوان سپاه آمدی
 18 ز اورنگ وز تاج و تخت¹⁸ مہی
 20 روانت برآید ز تار یک تن²⁰
 22 منم بار آن خسروانی درخت²²
 23 چو خشم آورد پیل بیجان شود
 25 چرا کرد باید همی نام²⁵ یاد
- 2660 نر ایران و از¹ بی‌شده نارون
 سپه‌ها را فرامرز بند پیش‌رو
 همی رفت تا مرز توران رسید
 6 بران مرز⁶ شاه سپه‌چاب⁷ بود
 ورازاد بید نام آن پهلوان
 سپه بود شمشیرزن سی‌هزار
 ورازاد از¹¹ قلب لشکر بر رفت
 13 چه مردی بگوی
 13 سنزد گر بگویی مرا نام خویش
 2665 هم‌اندا بفرومان شاه آمدی
 17 چنه داری¹⁷ ز افراسیاب آگهی
 19 نماید که بی‌نام بر¹⁹ دست من
 فرامرز گفت ای گو¹⁹ شوربخت²¹
 23 که از نام²³ او شیر پیچان شود
 2670 مرا با تو بدگوه‌ر دیوزاد²⁴

اثنی عشر الف - B؛ شدند از یلان صد هزار انجمن - I, IV, VI 2 تا - IV؛ وز - J 1
 چو آن بدگمان دیدبانش - I, IV 5 ب. 2658. VI - 6. стоит после б. 4 او - I, IV, VI 3 فارسی
 6 I, IV - فتقدم امامهم حتی وصل الی اسفیحجاب - B؛ بره بر کسی را ز دشمن ندید - VI؛ بدید
 میان گوان در - I, IV, VI 8 سنجاب - IV, VI؛ سنجاب - J 7 بران مرز - VI؛ ورازاد
 9 I, IV و T - 6. оп.; VI - 6. стоит после б. 2661; I, IV, VI -
 9 من اعیان ملوک - B؛ خوشاب بود
 2661: бб. доб.

چو آمد بگوش اندرش [اندرون - IV] کزه‌ای * دم بسوق و آوای همنندی درای
 2661: бб. и последующий за ними б. 2661 передает так: فلما سمع بهم ركب فی ثلاثین ألف
 VI - 13 به پیش - VI 12 ورا داد کز - IV 11 همه نامدار - I, IV, VI 10 فارسی من اصحابه
 16 B - 16 ازین کار بینی تو - VI؛ زبه بینی برین کار - I, IV 15 رزم - I, IV 14 گفتا
 18 VI - 18 ندراری - I, IV, VI 17
 21 VI - 21 دیارنک من - IV 20 در - VI 19 تختگاه
 24 VI - 24 از دست - VI؛ بر دست - I, IV 23 درخت
 چه و چند - I, IV, VI 25 بدژاد - VI 24

یکی نیوزه زد بر کمر بند او
 چنان برگرفتشی ز زین خدنگ²
 بیفگند بر خاک و آمد فرود
 سر نامه دور کرد از تنش
 چنین گفت کاین⁵ سر کین نخست
 همه بوم و بر⁸ آتش اندر فگند
 یکی نامه بنوشست نزد پدر
 که چون بر¹⁰ گشادم در¹¹ کین و جنگ¹²
 بکین سیاوش بریدم سرش
 و زان سو نوندی پیامد¹⁵ براه¹⁶
 که آمد بکین رستم پیلتن
 و رازدارا سر بریدند زار¹⁸
 سپند را سراسر بهم بر زدند
 چو بشنید افراسیاب این سخن

که بگسست زیر زره بند¹ او
 که³ گفتی یکی پشه دارد بچنگ
 سیاوش را داد چندی درود
 پر از خون بیالود⁴ پیراهنش
 پراگنده شد⁶ تخم پر خاش و⁷ رست
 همی دود بر شد بچرخ بلند
 ز کار و رازاد پسر خاش⁹
 و را برگرفتیم ز زین پلنگ¹³
 بر افروختیم¹⁴ آتش از کشورش
 بنزدیک سالار توران سپاه
 بزرگان ایران¹⁷ شدند انجمن
 برانگیخت¹⁹ از مرز توران دمار²⁰
 به بوم و بمر²¹ آتش اندر زدند
 غمی شد ز کردارهای²² کهن²³

2690

2695

1 I, IV, VI — پیوند و خفتان و 2 I, IV, VI — پلنگ 3 IV — تو 4 I, IV, VI — گشت 5 VI — کاینک 6 I, IV, VI — تخم و از خاک — T تخم و پر خاش 7 I, IV, VI — همه بوم بر — VI زبه بوم و برش — I, IV 8 I, IV, VI — پیراهنش 9 VI — پرخاشگر 10 I, IV, VI — پیلتن 11 VI — سر 12 I — جنگ 13 I — خدنگ 14 I, IV, VI — پیلتن 15 I, IV, VI — برون شد نوندی 16 VI — راه 17 I — بزرگان 18 I, IV, VI — همه بوم و برش 19 I, IV, VI — برانگیخت 20 VI — خوار 21 I, IV, VI — خوار 22 I, IV, VI — گشت ازان کردهای 23 I, IV, VI — گشت ازان کردهای

бб. 2692—2698 отсутствует; бб. 2699—2712 переданы сокращенно, как и последующий эпизод битвы Фарамурза с Сурха (бб. 2713—2762), и только бб. 2726—2734 даны в переводе и подробном пересказе.

10 I, IV, VI — ایدر 11 VI — سر 12 I — جنگ 13 I — خدنگ 14 I, IV, VI — پیلتن 15 I, IV, VI — برون شد نوندی 16 VI — راه 17 I — بزرگان 18 I, IV, VI — همه بوم و برش 19 I, IV, VI — برانگیخت 20 VI — خوار 21 I, IV, VI — خوار 22 I, IV, VI — گشت ازان کردهای 23 I, IV, VI — گشت ازان کردهای

доб. бб.:

که بشنیده بود از لب بخردان * از اخترشناسان وز موبدان
 ز کشور سراسر مهان را بخواند * درم داد و گنج کهن برفشانند
 VI — доб. те же бб., но для второго дает вариант:

- 2700 نماند ایچ¹ بر² دشت ز³ اسپان یله
 در گنج⁵ گوپال و برگستوان
 همان گنج دینار و دژ⁷ و گهر⁸
 ز دستور گنجور بستند کلید
 چو لشکر سراسر شد آراسته
 2705 بزد کوس¹⁰ رویین و هندی درای
 سپهدار¹¹ از گنگ بیرون کشید
 فرستاد و مر سرخه را¹² پیش خواند
 بدو گفت شمشیر زن سی هزار¹⁴
 ننگه دار جان از بد¹⁷ پور زال
 2710 تو فرزندی و نیکخواه²⁰ منی
 چو بیدار دل باشی و راهجوی
 کنون پیش رو باش و بیدار باش

ز کشور سرانرا بدانجا بخواند * درم داد و روزی دهان را بخواند

далее в рук. VI следует б. 2702, после которого стоит б. 2700 и т. д.

¹ VI — آنچه — ² I, IV — در — ³ I, IV, VI — оп. ⁴ VI — обратный порядок мисра. ⁵ IV —
 همان نیزه و تیر و تیغ و کمان — VI — همان تیغ و تیر و کمان گوان — I, IV — ⁶ و. ⁷ I, IV — زژ —
 ذای — ¹⁰ VI — تاج و طوق و — ⁹ VI — همه گنج پر درّ و زژ و گهر — ⁸ VI — زژ — ¹¹ I, IV — سپهدار چو —
 Б — здесь и ниже имя سرخه читается; з کنداوران سرخه — ¹² I, IV, VI — سپهدار چو — ¹¹ I, IV —
 T — ¹⁶ بر — ¹⁵ IV — عشرة آلاى فارس — ¹⁴ B — فراوان سخنها — ¹³ I, IV, VI — سرجه; то же K. ¹⁷ IV —
 جانرا تو از — VI — ¹⁸ I, IV, VI — بچنگت — ¹⁹ I, IV, VI, T — ²⁰ доб. 2 бб. ²¹ IV —
 доб. б.:

بجایی که پرخاش جوید پلنگ [بسنک — VI] * سگ کارزاری نیاید [نسندج — T] بچنگ

20 доб. на полях бб.: ²³ IV — ²² I, IV — رستم — ²¹ I, IV — بسوی تو — ²⁰ L — نیکخواهی —

چنین گفت سرخه که ای شهریار * ز جان تهمتن برآرم دمار
 فرامرزا دست بسته چو سنگ * بگردن نهاده ورا پالهننگ
 بیارم بدرگاه افراسیاب * سر نیزه بگذارم از آفتاب
 بجایی[‡] که پرخاش جوید پلنگ * سگ کارزاری نیاید بچنگ (повтор)

درفشی و سپه را بهامون¹ کشید²
 به پیچید و⁴ سوی فرامرز رفت⁵
 ز گرد سپه شد هوا⁶ آبنوس
 چو شب کرد⁸ گیتی نهان گشت ماه⁹
 سنانهای آهار داده¹⁰ بخون
 بر افروختند¹³ آتش کارزار¹⁴
 زمین کوه گشت از کران تا کران¹⁵
 درفش¹⁷ فرامرز سالار دید
 بنیزه درآمد کمان باز داد
 بر¹⁸ سرخه با نیزه شد کینه خواه¹⁹
 ز کوهه ببردش سوی یال اسپ
 پر از جنگ²¹ و پر خاشخو آمدند

2715 ز پیش پدر سرخه بیرون کشید
 طلایه چو گرد سپه دید تفت³
 از ایران سپه بر شد آوای کوس
 خروش سواران⁷ و گرد سپاه
 درخشیدن تیغ الماس گون
 تو گفستی که بر شد به¹¹ گیتی بخار¹²
 [ز کشته فگنده بهر سو سران
 2720 چو سرخه بران گونه پیگار¹⁶ دید
 عنان را به بور سرافراز داد
 فرامرز بگذاشت قلب سپاه
 یکی نیزه زد همچو آذرگشسپ
 ز تورکان بیاری او²⁰ آمدند

بدو گفت پس شاه توران سپاه * که ای نامور زاده رزم خواه
 یکی داستان دارم از روزگار * که هر جای دارم همی یادگار
 سنگ کاردیده بگیرد پلنگ * ز روبه رمد شیر نادیده جنگ
 فرامرز پور جهان پهلوان * دلیرست بیدار و تخم گوان
 نباید که ایمن شوی زو بجنگ * که در رنگ سازی بود بیدرنگ
 دلیری کن و رزم ایشان بسیج * مشو ایمن از کار ایشان تو هیچ
 چو یکچند ازین داستانها براند * بنه بر نهاد و سپه بر نشاند
 2 IV, T — доб. б.:² 1 I, IV, VI — هامون¹ درفش سوی

بیسوی سپنجاب آمد چو باد * جز اندیشه رزم نامدش یاد
 3 Так в Л и VI; I — رفت; IV — رفت و 4 I, IV — оп. 5 I, IV — تفت; VI — доб. б.:⁵

که آمد سپاهی ز توران برون * سپهدار سرخه به پیش اندرون
 6 I, IV — جهان; VI — زمین 7 VI — ز جوش سواران 8 IV, VI — گشت; I — слово уп. 9 I —
 ز — I, IV, VI — 11 سنانهها ز آهار داده — 10 IV (без рифмы). 12 VI — 13 I, IV — خروش
 15 VI — 14 VI — 16 VI — 17 I — 18 I, IV — 19 VI — 20 I, IV, 21 I, IV —
 16 VI — 17 I — 18 I, IV — 19 VI — 20 I, IV, 21 I, IV —
 VI — کینه — 21 I, IV — کینان — 21 I, IV — کینان — 21 I, IV — کینان — 21 I, IV —
 VI — کینه — 21 I, IV — کینان — 21 I, IV — کینان — 21 I, IV —

- 2725 از آشوب ترکان و از رزم سخت¹ بدانست سرخه که پایاب اوی پس اندر فرامرز با تیغ تیز³ سواران ایران بکردار دیو فرامرز چون سرخهرا یافت چنگ⁶ گرفتشی کمر بند و از⁸ پشت زین پیاده به پیشی اندر افگند خوار درفش تهمتن همانگه ز راه فرامرز پیشی پدر شد چو گرد بپیشی اندرون سرخهرا بسته دست همه غار و هامون پر از کشته بود¹⁴
- 2730 سپاه آفرین خواند بر پهلوان تهمتن برو آفرین کرد نیز یکی داستان زد برو²⁰ پیلتن خرد²¹ باید و گوهر نامدار چو این گوهرانرا بجای²⁴ آورد از آتش نمینی جز افروختن فرامرز نشگفت²⁷ اگر سرکش است
- 2735 سر دشمن از رزم¹⁵ برگشته بود¹⁶ بران نامبردار پور¹⁷ جوان¹⁸ بدرویشی بخشید بسیار چیز¹⁹ که هر کس که سر بر کشد ز انجمن هنر²² یار و فرهنگش²³ آموزگار دلاور شود پسر و پسر²⁵ آورد جهانی چو²⁶ پیشی آیدش سوختن که پولاد را دل پر از²⁸ آتش است

ز نیروی میدان و از جنگ سخت - VI از نیروی ایشان و از رزم سخت - I, IV, VI
 چون پیل - I, IV, VI³ غمی گشت و پیچید - VI غمی شد به پیچید - I, IV, VI²
 I - دید جنگ - VI⁶ پس و - I, IV, VI⁵ با تیغ هندی بدست - I, IV, VI⁴ مست
 I, IV, VI⁸ به سازید چونانکه یازد - VI؛ بتازید بر سان تازان - IV؛ یبازید بر سان یازان
 I, IV, VI¹² ز - IV¹¹ بانگ - I, IV, VI¹⁰ ناگه بزد - I, IV, VI⁹ کمر بند بگرفت وز - VI
 IV¹⁷ دید - I, IV, VI¹⁶ جنگ - I, IV, VI¹⁵ دید - I, IV, VI¹⁴ ورازاد با خاک - VI¹³ بریده
 برین - VI²⁰ 66. 2737 و 2738. I - 19 که جاوید زی شاد و روشن روان - I¹⁸ گرد
 VI - چار گوهر بجای - I, IV, VI²⁴ فرهنگ - I, IV, VI²³ خرد - I, IV, VI²² هنر - I, IV, VI²¹
 IV, 27 درو هرچه - VI²⁶ بمردی جهان زیر پای - T زپای - I, IV, VI²⁵ چار گوهر بکار
 از - IV²⁸ بشگفت - VI

2745 چو آورد با سنگ خارا کند
 بسرخه نگه کرد پس پیلتن
 برش چون بر شیر و رخ چون بهار
 بفرمود پس تا¹ برندش بدشت
 به بندند³ دستش بغم کمند
 بسان سیاوش سرش را ز تن
 چو بشنید طوس سپهبد برفت
 بدو سرخه گفت ای سرافراز شاه
 2750 سیاوش مرا بود هم سال و دوست
 مرا دیده پر آب بد روز و شب
 بران کس که آن تشت و¹¹ خنجر گرفت
 دل طوس بگشایش آورد سخت
 2755 بر رستم آمد بگفت این سخن
 چنین گفت رستم که گر¹⁵ شهریار
 همیشه دل و جان افراسیاب
 همان تشت و خنجر زواره ببرد
 سرش را بخنجر ببرد²⁰ زار
 2760 بریده سر و تنش²² بر دار کرد

کز- IV 4 به بندند- I, VI 3 اپا روزبانان و خنجر بطشت- VI 2 تا پس- VI 1
 چرا کشت خواهی مرا- T 7 و. Л- доб. 6 نیز- I 5 تن را نباشد- VI 6 کس نباشد
 8 VI 8 تیمار- VI 9 گشادم- IV 9 10 IV - б. стоит после след. б. 2753 текста. 11 I - уп. 12 I,
 IV - обратный порядок мисра. 13 VI - نامداران- I, IV, VI 14 گم بوده بخت- I, IV, VI 15 چون- VI 15
 16 I, IV, VI - داغ دل- I, IV, VI 17 باشد- VI 18 I, IV و T- زبادا- VI 19 I, IV, VI - جوانرا بدن روزبانان- I, IV, VI 20 I, IV, VI - چو اورا بدن روزبانان- VI 21 I, IV, VI - доб. здесь б. 2767 текста. 22 I - جدا- IV, T- تن از سر جدا کرد و- I 23 I, IV - دو پای از بر- I, IV 24 IV - порядок бб. после б. 2759: 2762, 2760, 2761, 2763, 2765; VI - бб. 2760 и 2761 оп.

تنش را بخنجر بکردند² چاک
چه پروردگان داغدل پروردگان³

بران کشته از کین برافشانند¹ خاک
جهانها چه خواهی ز پروردگان

۱۴

تنان پیر ز خون و سران پیر ز گرد⁵
که بیدار بغت اندر آمد بخواب⁶
چنان دولت تمیز برگشته شد
تنش را بخون غرقه بر دار کرد⁹
به کین سیاوش کمر بسته اند¹¹
همی کند موی و همی ریخت آب¹³
ردا نامدارا یلا بخردا¹⁵
دریغ آن کس¹⁷ برز و بالای شاه
همه جامها کرد بر خویش چاک²⁰
که مارا برآمد سر از²² خورد و خواب
نهالی ز خفتان و جوشن کنید²³

چو لشکر پیامد ز دشت⁴ نبرد
خبر شد ز ترکان بافراسیاب
همان سرخه⁷ نامور کشته شد
بریده سرش را نگونسار⁸ کرد
همه شهر ایران جگرخسته اند¹⁰
نگون شد سر و¹² تاج افراسیاب
همی گفت رادا سرا مویدا¹⁴
دریغ ارغوانی رخت همچو ماه¹⁶
خروشان بسر بر¹⁸ پراگند¹⁹ خاک
چنین گفت با لشکر افراسیاب²¹
همه کینه را چشم روشن کنید²³

2765

2770

¹ I, IV — ب. стоит после
б. 2759 текста. ² I, IV — همی کرد — نیز — VI
³ I, IV, VI — б. 2764 —
б. 2765 оп. ⁴ IV — بدشت ⁵ VI — бб. 2763 —
б. 2764 — б. оп.; Б — бб. 2764 —
б. 2771 переданы так: ⁶ I, IV — و بلغ الخبر بقتله الی أفراسیاب فمزق ثوبه و بکی
دو پای از بر سر نگونسار — ⁷ I, IV — سرش تنش بر دار — VI
سرش را ابر دار — ⁸ I, IV — که آن
ز خون سیاوش جگرخسته اند — ⁹ I, IV, VI — کمر بسته اند — ¹⁰ I, IV, VI —
сп. б. 2760. ¹¹ I, IV, VI — که بی کام بغت اندر آمد — VI
که مارا برآمد سر از خورد و خواب — ¹² Л — و оп. ¹³ IV —
همی گفت زارا دلیرا گوا — ¹⁴ VI — بخواب
آن — T — آن سر خسروانی چو ماه — ¹⁵ VI —
I — бб. 2769 и 2770 оп.; IV — бб. 2769 — 2772 оп. ¹⁶ VI —
همه — ¹⁷ I, VI — پراگند — ¹⁸ VI — و بر سر — ¹⁹ I —
کس و — ²⁰ VI — رخ ارغوانی چو ماه
T — доб. б.: ²¹ I, VI — جامه خسروی کرده [کرد — VI] چاک
نچوید پدر هیچ آرامگاه * مگر زین جرمه باوردگاه
сп. первое мисра б. ²² I — زنگون شد سر و تاج افراسیاب — IV
ازان پس رد افراسیاب — ²³ I —
сп. прим. 13 к б. 2768. ²⁴ IV — کنید

بقلب اندرون شاه با انجمن²
 هوا شد ز تیغ یلان³ ناپدید
 سواران بیدار با پیل و کوس⁴
 هچیر و گرانمایگان یکسره
 زره دار⁵ با خنجر کابللی⁶
 نهان گشت خورشید گیتی فروز⁷
 ز نیزه هوا همچو⁸ پشت پلنگ⁹
 سر کوه پر ترگ¹¹ و جوشن شدست
 درفشیدن تیغهای بنفش¹³
 دلش پر ز خون کرده چهره دژم¹⁵
 که ای پرهنر¹⁶ خسرو نیکخواه¹⁷
 یکی باره و جوشن¹⁸ و گرز¹⁹ و تیغ
 همه نام او زیر ننگ آورم
 همان خود²³ و تیغ جهان بخش او²⁴

سوی میسره¹ کهرم تیغزن
 و زین روی رستم سپه برکشید
 بیماراست بر میمنه گیو و طوسی 2790
 چو گودرز کشواد بر میسره
 بقلب اندرون رستم زابللی
 [توگفتی نه شب بود پیدا نه روز
 شد از سم اسپان زمین سنگ رنگ
 تو گفتی هوا کوه آهن¹⁰ شدست 2795
 بابر اندر آمد سنان و¹² درفش
 پیامد ز قلب¹⁴ سپه پیلسم
 چنین گفت با شاه توران سپاه
 گر ایدونک از من نداری دریغ
 ابا²⁰ رستم امروز جنگ آورم 2800
 بپیش تو آرم²¹ سر و رخس او²²

تہمتن بسیچید مر کینہ را * برافراشت از کین دل و [برو-IV] سینہ را
 بسازید بر قلبمگہ جای خویش * زوارہ پیس اندر فرامرز پییش
 IV — доб. эти бб. после б. 2788; VI — доб. второй из этих б. после б. 2792 (см).

1 I — میمنہ 2 I — سرور انجمن IV и T — خسرو انجمن IV — доб. здесь два бб. (см. прим. 30 к б. 2787). 3 I, IV — زمین شد ز گرد سپہ VI — زمین شد ز گرد یلان 4 I, IV — после б. 2791. 5 VI — زره پوش 6 I, IV — б. оп.; VI — доб. здесь второй б. разночтения по I и IV к б. 2787 (см.). 7 VI — б. оп. 8 VI — شد چو 9 I, IV — доб. б.:

چنین بود هر دو سپہ همگروه * نه زین سو [سان-IV] ستوه نه زان سو
 [سان-IV] ستوه

10 I, IV — نوک 11 I — جهان جمله آهن VI — جهان کوه آهن 12 I, IV — уп. 13 I, IV — обратный порядок мисра. 14 I, IV — بقلب 15 I, IV — کرده چهره کرده 16 I, IV, VI — پرخرد دلش پر ز کین بود و چهره VI — نام بردار شاه 17 I, IV — ترگ 18 I, IV, VI — جوشن و باره 19 I, IV — تاج بردار شاه به پیش VI — 20 IV — که با 21 VI — 22 VI — 23 I, IV — زهمن گرز 24 VI — پر از خون VI — زهمن گرز 25 VI — 26 VI — 27 VI — 28 VI — 29 VI — 30 VI — 31 VI — 32 VI — 33 VI — 34 VI — 35 VI — 36 VI — 37 VI — 38 VI — 39 VI — 40 VI — 41 VI — 42 VI — 43 VI — 44 VI — 45 VI — 46 VI — 47 VI — 48 VI — 49 VI — 50 VI — 51 VI — 52 VI — 53 VI — 54 VI — 55 VI — 56 VI — 57 VI — 58 VI — 59 VI — 60 VI — 61 VI — 62 VI — 63 VI — 64 VI — 65 VI — 66 VI — 67 VI — 68 VI — 69 VI — 70 VI — 71 VI — 72 VI — 73 VI — 74 VI — 75 VI — 76 VI — 77 VI — 78 VI — 79 VI — 80 VI — 81 VI — 82 VI — 83 VI — 84 VI — 85 VI — 86 VI — 87 VI — 88 VI — 89 VI — 90 VI — 91 VI — 92 VI — 93 VI — 94 VI — 95 VI — 96 VI — 97 VI — 98 VI — 99 VI — 100 VI — 101 VI — 102 VI — 103 VI — 104 VI — 105 VI — 106 VI — 107 VI — 108 VI — 109 VI — 110 VI — 111 VI — 112 VI — 113 VI — 114 VI — 115 VI — 116 VI — 117 VI — 118 VI — 119 VI — 120 VI — 121 VI — 122 VI — 123 VI — 124 VI — 125 VI — 126 VI — 127 VI — 128 VI — 129 VI — 130 VI — 131 VI — 132 VI — 133 VI — 134 VI — 135 VI — 136 VI — 137 VI — 138 VI — 139 VI — 140 VI — 141 VI — 142 VI — 143 VI — 144 VI — 145 VI — 146 VI — 147 VI — 148 VI — 149 VI — 150 VI — 151 VI — 152 VI — 153 VI — 154 VI — 155 VI — 156 VI — 157 VI — 158 VI — 159 VI — 160 VI — 161 VI — 162 VI — 163 VI — 164 VI — 165 VI — 166 VI — 167 VI — 168 VI — 169 VI — 170 VI — 171 VI — 172 VI — 173 VI — 174 VI — 175 VI — 176 VI — 177 VI — 178 VI — 179 VI — 180 VI — 181 VI — 182 VI — 183 VI — 184 VI — 185 VI — 186 VI — 187 VI — 188 VI — 189 VI — 190 VI — 191 VI — 192 VI — 193 VI — 194 VI — 195 VI — 196 VI — 197 VI — 198 VI — 199 VI — 200 VI — 201 VI — 202 VI — 203 VI — 204 VI — 205 VI — 206 VI — 207 VI — 208 VI — 209 VI — 210 VI — 211 VI — 212 VI — 213 VI — 214 VI — 215 VI — 216 VI — 217 VI — 218 VI — 219 VI — 220 VI — 221 VI — 222 VI — 223 VI — 224 VI — 225 VI — 226 VI — 227 VI — 228 VI — 229 VI — 230 VI — 231 VI — 232 VI — 233 VI — 234 VI — 235 VI — 236 VI — 237 VI — 238 VI — 239 VI — 240 VI — 241 VI — 242 VI — 243 VI — 244 VI — 245 VI — 246 VI — 247 VI — 248 VI — 249 VI — 250 VI — 251 VI — 252 VI — 253 VI — 254 VI — 255 VI — 256 VI — 257 VI — 258 VI — 259 VI — 260 VI — 261 VI — 262 VI — 263 VI — 264 VI — 265 VI — 266 VI — 267 VI — 268 VI — 269 VI — 270 VI — 271 VI — 272 VI — 273 VI — 274 VI — 275 VI — 276 VI — 277 VI — 278 VI — 279 VI — 280 VI — 281 VI — 282 VI — 283 VI — 284 VI — 285 VI — 286 VI — 287 VI — 288 VI — 289 VI — 290 VI — 291 VI — 292 VI — 293 VI — 294 VI — 295 VI — 296 VI — 297 VI — 298 VI — 299 VI — 300 VI — 301 VI — 302 VI — 303 VI — 304 VI — 305 VI — 306 VI — 307 VI — 308 VI — 309 VI — 310 VI — 311 VI — 312 VI — 313 VI — 314 VI — 315 VI — 316 VI — 317 VI — 318 VI — 319 VI — 320 VI — 321 VI — 322 VI — 323 VI — 324 VI — 325 VI — 326 VI — 327 VI — 328 VI — 329 VI — 330 VI — 331 VI — 332 VI — 333 VI — 334 VI — 335 VI — 336 VI — 337 VI — 338 VI — 339 VI — 340 VI — 341 VI — 342 VI — 343 VI — 344 VI — 345 VI — 346 VI — 347 VI — 348 VI — 349 VI — 350 VI — 351 VI — 352 VI — 353 VI — 354 VI — 355 VI — 356 VI — 357 VI — 358 VI — 359 VI — 360 VI — 361 VI — 362 VI — 363 VI — 364 VI — 365 VI — 366 VI — 367 VI — 368 VI — 369 VI — 370 VI — 371 VI — 372 VI — 373 VI — 374 VI — 375 VI — 376 VI — 377 VI — 378 VI — 379 VI — 380 VI — 381 VI — 382 VI — 383 VI — 384 VI — 385 VI — 386 VI — 387 VI — 388 VI — 389 VI — 390 VI — 391 VI — 392 VI — 393 VI — 394 VI — 395 VI — 396 VI — 397 VI — 398 VI — 399 VI — 400 VI — 401 VI — 402 VI — 403 VI — 404 VI — 405 VI — 406 VI — 407 VI — 408 VI — 409 VI — 410 VI — 411 VI — 412 VI — 413 VI — 414 VI — 415 VI — 416 VI — 417 VI — 418 VI — 419 VI — 420 VI — 421 VI — 422 VI — 423 VI — 424 VI — 425 VI — 426 VI — 427 VI — 428 VI — 429 VI — 430 VI — 431 VI — 432 VI — 433 VI — 434 VI — 435 VI — 436 VI — 437 VI — 438 VI — 439 VI — 440 VI — 441 VI — 442 VI — 443 VI — 444 VI — 445 VI — 446 VI — 447 VI — 448 VI — 449 VI — 450 VI — 451 VI — 452 VI — 453 VI — 454 VI — 455 VI — 456 VI — 457 VI — 458 VI — 459 VI — 460 VI — 461 VI — 462 VI — 463 VI — 464 VI — 465 VI — 466 VI — 467 VI — 468 VI — 469 VI — 470 VI — 471 VI — 472 VI — 473 VI — 474 VI — 475 VI — 476 VI — 477 VI — 478 VI — 479 VI — 480 VI — 481 VI — 482 VI — 483 VI — 484 VI — 485 VI — 486 VI — 487 VI — 488 VI — 489 VI — 490 VI — 491 VI — 492 VI — 493 VI — 494 VI — 495 VI — 496 VI — 497 VI — 498 VI — 499 VI — 500 VI — 501 VI — 502 VI — 503 VI — 504 VI — 505 VI — 506 VI — 507 VI — 508 VI — 509 VI — 510 VI — 511 VI — 512 VI — 513 VI — 514 VI — 515 VI — 516 VI — 517 VI — 518 VI — 519 VI — 520 VI — 521 VI — 522 VI — 523 VI — 524 VI — 525 VI — 526 VI — 527 VI — 528 VI — 529 VI — 530 VI — 531 VI — 532 VI — 533 VI — 534 VI — 535 VI — 536 VI — 537 VI — 538 VI — 539 VI — 540 VI — 541 VI — 542 VI — 543 VI — 544 VI — 545 VI — 546 VI — 547 VI — 548 VI — 549 VI — 550 VI — 551 VI — 552 VI — 553 VI — 554 VI — 555 VI — 556 VI — 557 VI — 558 VI — 559 VI — 560 VI — 561 VI — 562 VI — 563 VI — 564 VI — 565 VI — 566 VI — 567 VI — 568 VI — 569 VI — 570 VI — 571 VI — 572 VI — 573 VI — 574 VI — 575 VI — 576 VI — 577 VI — 578 VI — 579 VI — 580 VI — 581 VI — 582 VI — 583 VI — 584 VI — 585 VI — 586 VI — 587 VI — 588 VI — 589 VI — 590 VI — 591 VI — 592 VI — 593 VI — 594 VI — 595 VI — 596 VI — 597 VI — 598 VI — 599 VI — 600 VI — 601 VI — 602 VI — 603 VI — 604 VI — 605 VI — 606 VI — 607 VI — 608 VI — 609 VI — 610 VI — 611 VI — 612 VI — 613 VI — 614 VI — 615 VI — 616 VI — 617 VI — 618 VI — 619 VI — 620 VI — 621 VI — 622 VI — 623 VI — 624 VI — 625 VI — 626 VI — 627 VI — 628 VI — 629 VI — 630 VI — 631 VI — 632 VI — 633 VI — 634 VI — 635 VI — 636 VI — 637 VI — 638 VI — 639 VI — 640 VI — 641 VI — 642 VI — 643 VI — 644 VI — 645 VI — 646 VI — 647 VI — 648 VI — 649 VI — 650 VI — 651 VI — 652 VI — 653 VI — 654 VI — 655 VI — 656 VI — 657 VI — 658 VI — 659 VI — 660 VI — 661 VI — 662 VI — 663 VI — 664 VI — 665 VI — 666 VI — 667 VI — 668 VI — 669 VI — 670 VI — 671 VI — 672 VI — 673 VI — 674 VI — 675 VI — 676 VI — 677 VI — 678 VI — 679 VI — 680 VI — 681 VI — 682 VI — 683 VI — 684 VI — 685 VI — 686 VI — 687 VI — 688 VI — 689 VI — 690 VI — 691 VI — 692 VI — 693 VI — 694 VI — 695 VI — 696 VI — 697 VI — 698 VI — 699 VI — 700 VI — 701 VI — 702 VI — 703 VI — 704 VI — 705 VI — 706 VI — 707 VI — 708 VI — 709 VI — 710 VI — 711 VI — 712 VI — 713 VI — 714 VI — 715 VI — 716 VI — 717 VI — 718 VI — 719 VI — 720 VI — 721 VI — 722 VI — 723 VI — 724 VI — 725 VI — 726 VI — 727 VI — 728 VI — 729 VI — 730 VI — 731 VI — 732 VI — 733 VI — 734 VI — 735 VI — 736 VI — 737 VI — 738 VI — 739 VI — 740 VI — 741 VI — 742 VI — 743 VI — 744 VI — 745 VI — 746 VI — 747 VI — 748 VI — 749 VI — 750 VI — 751 VI — 752 VI — 753 VI — 754 VI — 755 VI — 756 VI — 757 VI — 758 VI — 759 VI — 760 VI — 761 VI — 762 VI — 763 VI — 764 VI — 765 VI — 766 VI — 767 VI — 768 VI — 769 VI — 770 VI — 771 VI — 772 VI — 773 VI — 774 VI — 775 VI — 776 VI — 777 VI — 778 VI — 779 VI — 780 VI — 781 VI — 782 VI — 783 VI — 784 VI — 785 VI — 786 VI — 787 VI — 788 VI — 789 VI — 790 VI — 791 VI — 792 VI — 793 VI — 794 VI — 795 VI — 796 VI — 797 VI — 798 VI — 799 VI — 800 VI — 801 VI — 802 VI — 803 VI — 804 VI — 805 VI — 806 VI — 807 VI — 808 VI — 809 VI — 810 VI — 811 VI — 812 VI — 813 VI — 814 VI — 815 VI — 816 VI — 817 VI — 818 VI — 819 VI — 820 VI — 821 VI — 822 VI — 823 VI — 824 VI — 825 VI — 826 VI — 827 VI — 828 VI — 829 VI — 830 VI — 831 VI — 832 VI — 833 VI — 834 VI — 835 VI — 836 VI — 837 VI — 838 VI — 839 VI — 840 VI — 841 VI — 842 VI — 843 VI — 844 VI — 845 VI — 846 VI — 847 VI — 848 VI — 849 VI — 850 VI — 851 VI — 852 VI — 853 VI — 854 VI — 855 VI — 856 VI — 857 VI — 858 VI — 859 VI — 860 VI — 861 VI — 862 VI — 863 VI — 864 VI — 865 VI — 866 VI — 867 VI — 868 VI — 869 VI — 870 VI — 871 VI — 872 VI — 873 VI — 874 VI — 875 VI — 876 VI — 877 VI — 878 VI — 879 VI — 880 VI — 881 VI — 882 VI — 883 VI — 884 VI — 885 VI — 886 VI — 887 VI — 888 VI — 889 VI — 890 VI — 891 VI — 892 VI — 893 VI — 894 VI — 895 VI — 896 VI — 897 VI — 898 VI — 899 VI — 900 VI — 901 VI — 902 VI — 903 VI — 904 VI — 905 VI — 906 VI — 907 VI — 908 VI — 909 VI — 910 VI — 911 VI — 912 VI — 913 VI — 914 VI — 915 VI — 916 VI — 917 VI — 918 VI — 919 VI — 920 VI — 921 VI — 922 VI — 923 VI — 924 VI — 925 VI — 926 VI — 927 VI — 928 VI — 929 VI — 930 VI — 931 VI — 932 VI — 933 VI — 934 VI — 935 VI — 936 VI — 937 VI — 938 VI — 939 VI — 940 VI — 941 VI — 942 VI — 943 VI — 944 VI — 945 VI — 946 VI — 947 VI — 948 VI — 949 VI — 950 VI — 951 VI — 952 VI — 953 VI — 954 VI — 955 VI — 956 VI — 957 VI — 958 VI — 959 VI — 960 VI — 961 VI — 962 VI — 963 VI — 964 VI — 965 VI — 966 VI — 967 VI — 968 VI — 969 VI — 970 VI — 971 VI — 972 VI — 973 VI — 974 VI — 975 VI — 976 VI — 977 VI — 978 VI — 979 VI — 980 VI — 981 VI — 982 VI — 983 VI — 984 VI — 985 VI — 986 VI — 987 VI — 988 VI — 989 VI — 990 VI — 991 VI — 992 VI — 993 VI — 994 VI — 995 VI — 996 VI — 997 VI — 998 VI — 999 VI — 1000 VI

سر نیزه بگذاشت از آفتاب
 همانا که پیلنت² نیارد بزیر
 زمانه برآساید از داوری
 بگنج و بتیغ و بتخت³ و کلاه
 سپارم ترا⁴ دختر و کشورم⁵
 همان گوهر⁷ و گنج و شهر آن تست
 پیامد بر شاه خورشید بخت⁸
 همی بر تن¹⁰ خویش دارد¹¹ ستیز
 نیندیشد از کار¹⁴ فرجام خویش¹⁵
 و گر خیره سوی دم ازدها¹⁷
 سر خویش را¹⁸ زیر گرد آورد
 بود این²⁰ سخن نیز بر شاه ننگ²¹
 فزون تر برو²² مهر مهتر²³ بود²⁴
 کزین پهلوان دل ندارد دژم²⁵
 نیارم بتخت²⁷ تو بر شاه ننگ²⁸
 چه کردم تو²⁹ دیدی ز من دست برد

ازو شاد شد جان افراسیاب
 بدو گفت کای¹ نام بردار شیر
 اگر پیلنتن را بچنگ آوری
 بتوران چو تو کس نباشد بجاه
 بگردان سپهر اندر آری سر
 از ایران و توران دو بهر⁶ آن تست
 چو بشنید پیران غمی گشت سخت
 بدو گفت کین مرد برنا و تیز⁹
 همی¹² در گمان افتد از¹³ نام خویش
 [کسی سوی دوزخ نپوید بپا¹⁶
 گر او با تهمتن نبرد آورد
 شکسته شود دل گوانرا¹⁹ بچنگ
 برادر تو دانی که کهتر بود
 به پیران چنین گفت پس پیلسم
 که گر²⁶ من کنم جنگ جنگی نهنگ
 به پیش تو با نامور چار گرد

زبتخت و بههر و بتیغ - IV; زبتخت و بتیغ و بههر - I³ شیرت - VI² ای - I, IV¹
 و ملکتک ثلثی - Cr. B⁶ افسرم - I, IV, VI⁵ بتو - I, IV⁴ بتخت و بههر و بتاج - VI⁷
 I, IV, VI و T⁸ همه لشکر - VI⁸ همه گوهر - I, IV⁷ ممالک توران
 آورد - IV¹³ همه - VI¹² سازد - VI¹¹ با تن - I, IV, VI و T¹⁰ برنای تیز - IV, VI⁹
 2810. I, IV, VI - 6. I, IV¹⁵ نه بیند همی رای و - VI¹⁵ نه بیند همی کار و - I, IV¹⁴
 I, IV, VI¹⁹ خویشتن - I, IV, VI¹⁸ B - тоже. I, IV, VI¹⁷ بپای - I, IV, VI¹⁶ 2812.
 I, IV, VI²¹ I, IV - обратный порядок мисра. I, IV²¹ زن - VI²¹ زین - I, IV²⁰ سپهرا - I, IV, VI²⁰
 I - доб. б.: I²⁴ بهتر - IV²³ برو بیشتر - VI²²

اگر من کنم جنگ پیل آرزوی * همانا ندارم پی و تاب اوی
 2820 - 2822. B - перевод последующих бб. I, IV²⁵ زنداری دژم - T²⁵ زنداری دژم - I, IV²⁵
 отсутствует. I, IV²⁸ زننگ - IV²⁸ بیارم بتخت - IV²⁷ اگر - I, IV²⁶ 29 I, IV -
 باورد - VI²⁹ زبپر خاش

شکستن دل من نه اندر خورست
 بگرد در اختر بد مگرد³
 یکی اسپ شایسته کارزار
 همان نیزه و درع و خود گوان⁶
 همی راند چون شیر با⁷ باد و دم
 که گوید که او روز جنگ⁸ ازدهاست
 بزد دست و تیغ از میان برکشید
 نسازد همانا که آیدش ننگ
 زمان گیو گوردز با پیلسم
 برون آمدش هر دو پا¹⁰ از رکیب
 همی¹¹ یار جنگی بکار آمدش
 بزد نیزه از تیغ او شد قلم¹³
 شکسته شد¹⁶ آن تیغ پرخاشجوی
 بمیدان کردار شیر دژم¹⁷
 دو گرد دلیر و¹⁹ گرانبایه دید
 باهر اندر آورده²⁰ از باد گرد
 ز ترکان ندارد کس²² آن زور²³ و دم
 ز گفت ستاره شمر موبدان²⁵

همانا کنون¹ زورم افزونترست
 برآید بدست² من این کارکرد
 چو بشنید زو این سخن شهریار
 بدو داد با تیغ⁴ و برگستوان⁵
 بیاراست آن جنگرا پیلسم
 بایرانیان گفت رستم کجاست
 چو بشنید گیو این سخن بردمید
 بدو⁹ گفت رستم بیک ترک جنگ
 بر آویختند آن دو جنگی بهم
 یکی نیزه زد گیو را کز نهیب
 فرامرز چون دید یار آمدش
 یکی¹² تیغ بر نیزه پیلسم
 دگر باره¹⁴ زد بر سر¹⁵ ترک اوی
 [همی گشت با آن دو یل پیلسم
 تهمتن ز قلب¹⁸ سپه بنگرید
 بر آویخته با یکی شیرمرد
 بدانست²¹ رستم که جز پیلسم
 و دیگر که از نامور بخردان²⁴

2820

2825

2830

2835

تیغی - VI - 4 (повтор). 3 VI - доб. предыдущий б. текста (повтор). 2 I, VI - ز دست 1 I - کنم
 همان جوشن و ترک - VI; همان جوشن و ترک و برگستوان - VI, IV, I و T; گرز گران - I, IV, 5
 ز که گویند در روز - IV; ز که گویند کو روز جنگ - I و T; 8 I, IV, 7 I, IV - پیر و تیغ و کمان
 این رستم الذی تزعمون أنه كالنعبان عند الضراب - ср. Б; ز که گویند در جنگ - VI; جنگ
 بزد - I, IV, T و 12 I, IV, T همان - 11 I, IV, T - پاش; 10 I, IV, VI - پای; 9 VI - چنین و الطعان?
 گسسته - I, IV, 16 I, IV - доб. و 15 I, IV - نیزه - VI, 14 از آن تیغ شد نیزه او قلم - I, IV, T و 13 I,
 19 I, IV, چو رستم بقلب - VI; چو رستم ز قلب - I, IV, 18 I, IV, 6. оп. - I, IV, VI و 17 I, شد
 24 I, باد - VI و T و 23 VI; کسی - I, IV, 22 I, بدل گفت - I, IV, T و 21 I, آورد - I, 20 I, VI و T -
 ز اخترشناسان و از بخردان - I, IV, VI و T و 25 I, از پیرسر موبدان - I, IV, VI و T

جهان را چپ و راست پیموده بود
 خرد یابد و بند¹ آموزگار²
 بایران و توران نه بندد کمر
 که ایدر بچنگم دمان آمدست
 مگر ناورند اندکی پای پیش⁴
 به بینم که دارد پی و شاخ⁵ و دم
 بیفشارد ران ترک بر سر گرفت⁶
 بچشم اندر آورد رخشان سنان
 همی تاخت از قلب تا پیش صف
 مرا خواستی تا بسوزی بدم⁸
 یکی کرد با او سخن در نبرد¹⁰
 ز زمین برگرفتش بکردار گوی¹¹
 بپوشید کز گرد شد لاژورد
 پیامد دمان تا بقلب سپاه

ز اختر بد و نیک بشنوده بود
 که گر پیلسم از بد روزگار
 نبرده چنو در جهان سربسر
 همانا که اورا زمان آمدست
 بلشکر بفرمود³ کز جای خویش
 شوم برگرایم تن پیلسم
 یکی نیزه بارکش برگرفت
 گران شد رکیب و سبک شد عنان
 غمی گشت و بر لب برآورد کف⁷
 چنین گفت کای نامور پیلسم
 همی گفت و می تاخت⁹ برسان گرد
 یکی نیزه زد بر کمرگاه اوی
 همی تاخت تا قلب توران سپاه
 چنین گفت کین را بدبمای زرد
 عنان را به پیچید زان جایگاه¹²

چنین — I, IV, VI و T³ امان یابد و بیند از روزگار — VI² گذر یابد از بند — I, IV¹
 میارید کس بیشترک (так!) پای پیش — IV میارید کس پیشتر پای خویش — I, VI⁴ گفت
 — опи- VI⁵ روز — T؛ زباد — VI⁵ 2842 и 2843 текста оп.; за б. 2841 следует вариант б. 2844; Б — опи-
 сание схватки Рустама с Пилсамом (бб. 2842 — 2850) передано следующими словами: و أشرع رمحه
 و ركض رخشه و أقبل علی بیلسم قطعنه طعنة اختطفه بها من ظهر الفرس و جدله قتيلا
 : бб. 2842 — 2850 I, IV — доб. бб. :
 یکی نیزه آهنین را بکف — VI⁶ همی گشت بر لب برآورده کف — I, IV⁷
 به بینم کنون زخم جنگی نهنگ * کزان پس نه پیچی عنان سوی جنگ
 بگفت و برانگیخت از جا نوند * درآمد بکین چون سپهر بلند
 VI — доб. бб. :

کنون آمدم تا به بینم مرا * ز گردن کشان برگزینی مرا
 и за ним б.—вариант первого б. по I и IV; T — б. оп., доб. 1 и 2 бб. по I и IV и между ними бб. :
 بسوزد دلم بر جوانی تو * دریغها بر پهلووانی تو
 به بینم کنون چنگ جنگی نهنگ * کزین به نه پیچی دگر سوی جنگ
 رزمگاه — I, IV¹² اوی — IV¹¹ سبک نزد او تاخت — VI⁹ I, IV — б. оп.

- بیمارید¹ پیران ز مژگان سرشک
 دل لشکر و⁴ شاه توران سپاه
 خروشی آمد از لشکر⁵ هر دو سوی⁶
 خروشمیدن کوس بر پشت پیل
 [زمین شد ز نعل ستوران ستوه
 2855 ز بس نعره¹² و ناله کوزه‌نای
 همی¹³ سنگ مرجان شد و خاک خون¹⁴
 بکشتمند چندان ز هر دو گروه
 یکی باد برخاست از رزمگاه
 2860 دو لشکر بهامون همی قاختند
 جهان چون شب تیره تاریک شد
 چنین گفت با لشکر افراسیاب
 اگر سستی آرید یک تن بچنگ¹⁹
 بریشان ز هر سو کمین آورید
 2865 پیامد خود از قلب توران سپاه
 از ایران²³ فراوان سپه‌را²⁴ بکشتمند
 بر رستم آمد یکی چاره‌جوی²⁶
 تن پیلسم دور دید² از پزشک³
 شکسته شد و تیره شد رزمگاه
 ده و دار گردان پر خاشاک⁷
 ز هر سو همی رفت تا چند میل⁸
 همه⁹ کوه دریا شد و دشت¹⁰ کوه¹¹
 همی آسمان اندر آمد ز جای
 سراسر سر سروران شد نگون¹⁵
 که شد خاک دریا و هامون چو کوه¹⁶
 هوا را بپوشید گرد سپاه
 یک از دیگران¹⁷ باز نشناختند
 تو گفتمی¹⁸ بشب روز نزدیک شد
 که بیدار بخت اندر آمد بخواب
 نماند مرا روزگار درنگ²⁰
 بنیزه²¹ خور اندر زمین آورید²²
 بر طوسی شد داغ دل کینخواه
 غمی شد دل طوسی و بنمود پشت²⁵
 که امروز ازین رزم²⁷ شد رنگ و بوی²⁸

1 Так 4 سرشکی که درمان ندارد پزشک - VI 3 برگذشت - I, IV 2 همی ریخت - VI 1
 5 Л - доб. 6 از 7 روی - I, IV, VI 8 I, VI - б. оп. 9 I, IV - همی 10 IV - доб. 11 VI - б. оп. 12 VI - نیزه 13 I,
 14 I, IV - доб. 15 I, IV - نعل 16 I, IV - доб. 17 I, IV, VI и T - پیدرا نید بر پسر جای مهر: VI - доб. тот же б. с вар. второго мисра:
 18 I, IV - همانا 19 IV - زآرند یکسر بچنگ 20 I, VI, T - آرید در کین و جنگ - VI 21 VI - بچاره 22 I, IV - доб. б.:
 23 I, IV, VI - T - فرامرز و طوسی اندر آمد به پشت - VI 24 I, IV - سرانرا 25 VI - سپه‌را 26 I, IV - доб. б.:
 27 I, IV - کار 28 VI - бб. 2867 - 2872 оп.

تو گفتمی همی خون خروشد سپهر * پسررا نید بر پندر جای مهر
 یکی از - I, IV, VI и T 17 پیدرا نید بر پسر جای مهر: VI - доб. тот же б. с вар. второго мисра:
 20 I, VI, T - آرید در کین و جنگ - VI 21 VI - بچاره 22 I, IV - доб. б.:
 23 I, IV, VI - T - فرامرز و طوسی اندر آمد به پشت - VI 24 I, IV - سرانرا 25 VI - سپه‌را 26 I, IV - доб. б.:
 27 I, IV - کار 28 VI - бб. 2867 - 2872 оп.

- همه رزمگه¹ شد چو دریای خون
 بیامد ز قلب³ سپه پیلتن
 سپردار بسیمار در پیش بود
 همه خویش و پیوند افراسیاب
 تهمتن فراوان ازیشان⁷ بکشت
 چو افراسیاب آن درفش بنفش
 بدانست کان⁹ پیلتن رستمست
 برآشفقت بر سان جنگی پلنگ
 چو رستم درفش سپه را¹¹ بدید
 بجوش آمد آن نام بردار گورد
 بر آویخت با سرکشی افراسیاب
 یکی نیزه سالار توران سپاه
 سنان اندر آمد بپند¹⁵ کمر
 تهمتن بکین اندر آورد روی
 تگاور ز درد¹⁸ اندر آمد بسر¹⁹
 همی جست رستم کمرگاه او²¹
 نگه کرد هومان بدید از کران
 بززد بر سر شانۀ پیلتن
 2870
 2875
 2880
 2885

سپاه [سوار-IV] فرامرز-IV, I, 4 به قلب-IV, 3 سواران-IV, I, 2 میمنه-IV, I, 1
 T-IV, VI, I, 8 از ایران فراوان سرانرا-VI, 7 دل-Л-6 سر-Л-5 و آن انجمن
 دست کش را-VI, 12 سپه را-IV, 11 اندر آمد-VI, 10 کو-VI, 9 باکاوایی
 ز پیکانش-I, IV, T, 14 عنان را برخش تگاور سپرد-IV, I, T, 14
 VI-обратный порядок мисра; I, IV, T-14
 :. доб. T-IV, I, 4; ز پیکار خون اندر آمد بغواب-VI; بخون رفت چون جوی آب
 خدنگی که پیکانشی بد بید برگ [ترک-IV] * فرو ریخت [دوخت-IV] بر تارک ترک ترک
 بر-I, IV, VI, 17 به بند کمر-VI; (به ун.); بمر بیان-I; بمر درنمان-Л-16 بچرم-IV, I, 15
 بی رنج-IV, I, 22 اوی-IV, I, VI, 21 پرخاشجوی-VI, 20 بروی-VI, 19 ز اسپ-IV, 18
 ز لشکر خروشی آمد و انجمن-IV, I, 24 رای اوی-VI; جای اوی-IV; جاه اوی-I, 23
 خروشنده گشت از دو رو انجمن-T; بایران خروشی آمد از مرد و زن-VI

- ز پس کرد رستم همانگه نگاه
بر آشفت گردافگن تاج بخش
بتازید چندی و چندی شتافت
سپهدار ترکان نشد⁴ زیر دست
2890 چو از جنگ رستم به پیچید روی
بر آمد ز هر سو دم کرد پای
بابر اندر آمد خروش سران
گوان سر بسر⁸ نعره برداشتند
زمین سر بسر کشته و خسته بود⁹
2895 [سپردند اسپان همی¹² خون بنعل
هزیمت گرفتند ترکان چو باد
سه فرسنگ چون ازدهای دمان
و ز انجایگه پیلتن باز گشت
ز رستم پیرسید پرمایه طوسی
- بجست از کفش نامبردار شاه¹
بدنمال هومان برانگیخت رخس²
زمانه بدش مانده اورا نیافت³
یکی بازه تیزتگ برنشست⁵
گریزان همی رفت پرخاشجوی
همی آسمان اندر آمد ز جای⁶
گراییدن گرزهای گران⁷
سنانها بابر اندر افراشتند
و گر¹⁰ لاله بر زعفران¹¹ رسته بود⁹
شده پای پیل از دل کشته لعل¹³
که رستم ز بازو همی داد داد¹⁴
تتمتن همی شد پس بدگمان¹⁵
سپه یکسر از جنگ ناساز گشت¹⁶
که چون یافت شیر از یکی گور کوس¹⁷

¹ I, IV, VI, T —

بتابید رخ پهلوان سپاه * ز پس کرد رستم همانگه نگاه
I, IV, VI, T — далее порядок бб.: 2889, 2892, 2899, 2900, 2902, 2890, 2893, 2894, 2895 (VI—оп.), 2896
(I, IV—оп.), 2897, 2898, 2903. ² I, IV, VI — б. оп. ³ I, IV, VI — б. оп. ⁴ VI — نشد; IV —
بشد; I, IV, VI — доб. б.:
⁵ I, IV — نشست; VI — زبارة گامزن بر نشست —
بصد حیلله از چنگ آن ازدها * ورا کرد هومان ز چنگش [ویسه — IV] رها
VI — доб. еще б. вместо след. б. 2890:

چو رسته شد از چنگ و بر داشت روی * بدان تا گزندش نیاید بروی
⁶ I, IV, VI, T — б. оп. ⁷ I, IV — доб. б.:

درآمد از ایران سپه پیش اوی * تتمتن همی بود پرخاشجوی
⁸ I, IV, VI и T — سپه
⁹ I, IV, VI — شد
¹⁰ I, IV и T — ویا
¹¹ I — ارغوان
¹² I, IV — б. оп.
¹³ I, IV и T — همه
¹⁴ I, IV — б. оп.
¹⁵ VI — سلیچش
¹⁶ I — گشت
¹⁷ I, IV — تگ گور کوس
تو گفتی ورا چرخ دمساز — T; سلاح و بر و جامه بدبار گشت — VI; زبارة راه بدساز گشت
بود پیل از بر زخم کوس — VI; زیافت پیل از تگ گور کوس — I, IV ¹⁷ گشت

چو یاد آرد از یال جنگاوران¹
 بر و یال کوپنده باید نخست
 تو آهن مخوانش³ که موم آن بود
 سپه یکسر⁶ از خواسته بی‌نیاز
 سنان و ستام و کلاه⁷ و کمر

2900 بدو گفت رستم که گرز گران
 دل سنگ و سندان نمازد² درست
 عمودی که کوپنده هومان بود
 بلشکرگه⁴ خویش گشتند باز⁵
 همه دشت پر آهن و سیم و زر

۱۵

بگسترد یاقوت بر جویدیمار⁸
 بمخشید یکسر بمردان مرد⁹
 تهمتن برانگیخت لشکر ز جای
 همه رخ ز کین¹⁰ سیاوش پر آب¹¹
 که رستم بستوران در آورد روی¹²
 بدی را بستند یکسر میان
 یکام دلیران ایران شود
 ازین کودک شوم بی فرّهی
 یکی ناسزا برزنندش کلاه
 بر شوم پی زاده بدگمان

2905 چو خورشید برزد سر از کوهسار
 [تهمتن همه خواسته گرد کرد
 خروش آمد و ناله کز نای
 نهادند سر سوی افراسیاب
 پس آگاهی آمد پرخاشجوی
 2910 [پیران چنین گفت کایرانیان
 [کنون بوم و بر جمله ویران شود
 [کسی نذر رستم برد آگاهی
 [هم آنگه برزندش بایران سپاه
 [نوندی برافکن هم اندر زمان

چو باد آرد—VI; چو تازد ز بازوی کنداوران—IV; چو بارد ز بازوی کنداوران—I¹
 نمازد بر و یال سندان—VI; نمازد دل سنگ و سندان—I, IV² از دست کنداوران
 2904—2908 op. sr. Б—бб. 2904—2908 op. sr. Б—бб. 2904—2908 op. sr. Б—бб. 2904—2908 op. sr. Б—бб.
 2909—2917) (см. приложение III); VI—бб. 2909—
 2918 заменены двумя:

چو بشنید کامد زایران سپاه * تهمتن به پیش اندرون کینه‌خواه
 برو تنگ شد پهن روی زمین * بیاورد لشکر بدریای چین
 Б—перевод бб. 2909—2918 стстствует, и весь эпизод, вероятно, позднейшая интерполяция, как
 и вставка 8 бб. после б. 3115 текста (см. прим. 20 к б.); в таком случае редакция рук. VI окажется
 лучшей; ср. Б—حتى انتهى الى بحر صين.

- 2915 [که با مادر آن هر دو تن را بهم
[نوندی پیامد ببردندشان
[بنزدیک افراسیاب آمدند
[و ز آنجایگه شاه توران زمین
بیارد بگوید سخن پیشی و کم
شدند آن دو بیچاره چون پهبان
پر از درد و تپمار و تاب آمدند
بیاورد لشکر بدریای چین]
- 2920 تهمتن نشست از بر تخت او
یکی داستانی بگفت از² نخست
چو بدخواه پیش آیدت کشته به
از ایوان همه گنج او باز جست
غلامان و اسب و پرستندگان
در گنج دینار و⁸ پرمایه تاج
یکایک ز هر سو بچنگ آمدش
سپه سر بسر زان¹¹ توانگر شدند
یکی طوس را داد زان¹⁵ تخت عاج
ورا¹⁷ گفت هر کسی که تاب آورد
همانگه سرش را ز تن دور کن
کسی کو خرد جوید و ایمنی
چو فرزند باید که داری بنواز²⁰
تو درویش را²¹ رنج منمای هیچ
- 2925 همان اندر آمد سر¹ تخت او
که پرمایه آنکس که دشمن نجست³
گر آواره از پیش⁴ برگشته به⁵
بگفتند با او⁶ یکایک درست
همان مایه ور⁷ خوبرخ بندگان
همان گوهر و دیبه⁹ و تخت عاج¹⁰
بسی گوهر از گنج گنگ آمدش
ابا¹² یاره و تخت¹³ و افسر شدند¹⁴
همان یاره و طوق و منشور چاچ¹⁶
وگر نام¹⁸ افراسیاب آورد
ازو کرگسانرا یکی سور کن
نیازد¹⁹ سوی کیش آهرمنی
ز رنج ایمن از خواسته بی نیاز
همی داد و بر دادن بسیج²²
- 2930

یکی داستان زد گوی در - T یکی داستان زد برین بر - I, IV² و JI, IV - доб.¹
VI -⁵ جنگ - I, IV, VI⁴ 2920 - 2921 отсутствует. B - перевод бб. VI -³ شد تخت جست - VI
оп. VI -⁸ نامور - I, IV, VI⁷ بیفگند با وی - VI⁶ 2922. б. 2921 стоит после б. 2922.
همان یاره و طوق و هم تخت و عاج - VI¹⁰ جامه و دیبه - T; جامه دیبه - I, IV⁹
I, IV -¹³ چو با - T, VI, IV; چه با - I¹² زو - VI, IV¹¹ 2922. б. стоит после б. 2922.
I, VI -¹⁶ داد آن - T, VI, IV, I¹⁵ B - перевод б. отсутствует. VI و طوق - T و I; VI
فأعطی طوسا تختا من العاج و كتب له منشورا علی ممالک الشاش B - б. переведен так: VI و تاج
نتازد - T, VI; نیاید - I, IV; دیارد - JI¹⁹ یاد - T; رسم - I, IV¹⁸ بدو - I, IV, VI¹⁷
VI -²² سر از داد و ز رستگاری مپیچ - I, IV²² بی رنج را - T, VI, IV, I²¹ نیاز - IV²⁰
همه مردی و داد دادن بسیج - T همه از سر داد دادن بسیج

که گیتی سپنجست و¹ جاوید نیست
 سپهر بلندش پیا آورد
 یکی تاج پر³ گوهر شاهوار
 سپیچاب و سغدش⁵ بگودرز داد
 ستودش فراوان و کرد آفرین
 بزرگی و فرّ و بلندی و داد⁹
 ترا با هنر گوه‌رست و خرد
 روا باشد از پند من بشنوی
 سپیچاب تا آب¹³ گل‌بزرزبون
 فریب‌برز¹⁴ کواوس را تاج زر
 بدو گفت سالار و¹⁷ مهتر توی
 میان را بکین برادر ببند
 [بچین و ختن اندر آور سپاه
 میاسای از کین²¹ افراسیاب
 2935
 2940
 2945
 فری² برتر از فرّ جمشید نیست
 جهان را جزو کند خدا آورد
 دو تا پاره و طوق⁴ با گوشوار
 بسی پند و منشور آن مرز⁶ داد
 که چون تو کسی نیست ز ایران⁷ زمین⁸
 همان بزم و رزم از تو داریم یاد¹⁰
 روانت همی از تو رامش¹¹ برد
 که آموزگار¹² بزرگان توی
 ز فرمان تو کسی نیاید برون
 فرستاد و¹⁵ دینار و تخت و کمر¹⁶
 سپاوش رد را¹⁸ برادر توی
 ز فترک مگشای بند کمند¹⁹
 بهر جای از دشمنان کینه خواه²⁰
 ز تن²² دور کن خورد و آرام و خواب²³

1 Так в VI; Л; И; IV — оп. 2 سری — VI 3 با — VI 4 I, IV, VI, T — W; Л; И; IV — оп. 5 Так в VI; Л; И; IV — оп. 6 Л, VI — оп. 7 И — оп. 8 I, IV, T — оп. 9 I — оп. 10 I, IV, VI, T — оп. 11 И — оп. 12 I, IV — оп. 13 И — оп. 14 И — оп. 15 Л, I, IV — оп. 16 I, IV, VI — оп. 17 I, IV, VI — оп. 18 И — оп. 19 I, IV, VI — оп. 20 I, IV, VI — оп. 21 I, IV — оп. 22 I, IV, VI — оп. 23 I, IV — оп.

هنر [همان — VI] بهتر از گوهر نامدار * هنرمند را گوهر آید بکار
 و سپنجاب با مرز — I; ز بلغار تا آب — L; VI; T — оп. 13
 خود یادگار — I, IV — оп. 12
 دانش — VI — оп. 11
 چندی گهر — I, IV, VI — T — оп. 16
 و — I, IV, VI — оп. 15
 فرامرز — VI — оп. 14
 سپیچاب تا مرز — I, IV, VI — T — оп. 13
 و نفذ الی فری بزرز بن کیناؤمی جمله من الجواهر و النفائس — B — cr.:
 و قال له أنت أخو سپاوخش — B; سپاوخش را خود — T; سپاوش را خود — VI — оп. 18
 و — I — оп. 17
 از کین — VI; ز کین از — I, IV — T — оп. 21
 و — I, IV, VI — T — оп. 20
 هرگز کمند — I, IV, VI — T — оп. 19
 دل — I, IV, VI — T — оп. 22
 از همه داد کن تو بگیتی درون * که از داد هرگز نشد کسی نگون

که بنشست رستم بشاهنشاهی
 ز دینار وز گوهر شاهوار¹
 بدید آن روانهای پی‌دارشان
 برآمد برین روزگاری⁴ دراز

به نخچیر گوران خرامید تفت⁵
 به پیشش اندر افگند و آمد بجای
 که گفتی برو بر نشاید گذشت
 همی نو شد از باد گفتی روان⁸
 به پیشش زواره همی¹⁰ کرد یاد
 برین بود مهرش بتوران¹¹ زمین
 جز ایدر¹² همه جای¹³ با غم بدی
 برو تازه شد روزگار کهین
 ز اسپ اندر افتاد و¹⁴ زو رفت هوش¹⁵
 رها کرد و مژگان شدش جوی خون¹⁷
 غمی یافتندش پر از آب روی
 بزخمش فگندند¹⁹ هر یک ز پای²⁰

بماچین و چین آمد این آگهی
 همه هدیهها ساختند و نثار
 تهمتن² بجان داد زنه‌ارشان
 و زان پس بنخچیر³ با یوز و باز 2950

چنان بد که روزی زواره بررفت
 یکی ترک تا باشدش رهنمای
 یکی بی‌شده دید⁵ اندران پهن دشت
 ز بس بوی و بس رنگ و آب⁷ روان
 پس آن ترک خیره زبان⁹ برگشاد 2955
 که نخچیرگاه سپاوش بد این
 بدین جایگه شاد و خرم بدی
 زواره چو بشنید زو این سخن
 چو گفتار آن ترکش آمد بگوش
 یکی باز بودش بچنگ¹⁶ اندرون 2960
 رسیدند یاران¹⁸ لشکر بدوی
 گرفتند نفرین بران رهنمای

¹ I, IV и T— доб. б.:

بگفتند ما بنده و چاکریم * زمین جز بفرمان تو نسپیریم
 و: Л— доб. ⁵ روزگار— IV, VI ⁴ همی کرد نخچیر— I, IV, VI и T ³ سپهبد— I, IV, VI и T
 فقال له أخوه زواره ذات يوم لانا لم نقصد: 2964—2965 ب— начало эпизода оп. и начинается с бб.
 رنگه و پر می— VI; رنگ و بوی پر آب— I, IV ⁷ بود— VI ⁶ هذه البلاد إلا للأخذ بالثأر
 T— بتن در همی تازه شد زو روان— VI; کزو توشه آورد گویی روان— I, IV ⁸ (так!).
 I, IV ¹¹ سخن— I, IV, VI ¹⁰ زبان ترک خیره همی— VI ⁹ تو گفتی کزو تازه گردد روان
 فرود آمد— I, IV, VI ¹⁴ دگر جای— T; همه روز— I, IV, VI ¹³ اندر— I, VI, VI ¹² ل, VI
 مژگان شدش— I, IV ¹⁷ بدست— I, IV, VI ¹⁶ I, IV, VI и T ¹⁸ обратный порядок мисра— IV ¹⁵ از اسپ
 گرفتند— I, IV ¹⁹ و: IV, VI ¹⁸ مژگانش پر شد ز خون— VI; پر ز خون
 فگندند هر کس بزخمش ز جای— VI ^{VI} زپای— IV

- 2965 زواره یکی سخت سوگند خورد
 کزین پس نه نخچیر جویم نه خواب
 نه نامم که رستم بر آساید² ایچ
 همانگه چو نزد تهمتن رسید
 بدو گفت کاید⁴ بکین آمدیم
 چو یزدان نیکی دهش زور⁶ داد
 چرا باید این کشور آباد ماند
 فرامش مکن کین آن شهریار⁷
 2970 بر انگیخت آن پیلتن را ز جای⁹
 همان¹⁰ غارت و کشتن اندر گرفت
 ز توران زمین تا بسقلاب¹¹ روم
 همی¹⁴ سر بریدند برنا و پیر
 2975 برین گونه فرسنگ بیش از هزار
 هر آنکس که بد مهتری¹⁸ باگهر
 که بیزار گشتیم ز افراسیاب
 ازان خون که او ریخت بر بیگناه
 کنون انجمن گر²¹ پراگنده ایم
 2980 چو چیره شدی بیگنه خون مریز

همی - VI - همه جنگ - I, IV - ³ بپاساید - I, IV - ² آب از دو دیده بدرد - I, IV, VI - ¹
 I, IV و T - ⁸ شاه را - VI - ⁷ روز - I, IV, T - ⁶ و یا - I, IV - ⁵ ایچ - VI و T - ⁴ جنگ
 IV - ⁹ آن ساد دل را ز جای - I - ⁹ که او چون نه بیند کسی گاه را - VI - ⁹ زبینی بصد روزگار
 I, IV - ¹¹ همه - I, IV - ¹⁰ دل آرمیده ز جای - T - ¹⁰ آن زنده دل را بجای - VI - ¹⁰ از کین دل را ز جای
 IV, VI - ¹⁴ مهتر - VI - ¹³ ندیدند - I, IV, VI و T - ¹² الی حدود الروم و سقلاب - B و - VI, VI - ¹²
 VI و T - ¹⁷ обратный порядок - I, IV و T - ¹⁷ I, IV - ¹⁶ LI - бб. 2974 - 2975 дважды. ¹⁵ پرده - I - ¹⁵ همه - VI و T - ¹⁵
 نه تخم - VI - ²¹ رای و راه - IV, VI - ²⁰ رای راه - I - ²⁰ نه بینیم - VI - ¹⁹ مهتر - VI - ¹⁸ ميسرا.
 مکن جا - T - ²³ که ما سر بسر پیش تو - VI - ²³ همنه پیش تو. یک بیک - I, IV - ²² بدی ما
 جهاندار یزدان ستیز

با برست گز² در دم از ده است
 به پیچ پیچید بینادل³ پیدلتن
 سران سپه را سراسر بخواند
 بززرگان و کسار آزموده ران⁷
 نشستست⁹ بر تخت بی رهنمای
 یکی لشکر آرد بایران¹² بچنگ¹³
 شود نام و آرام ما جمله¹⁵ پست
 همه شهر آباد او¹⁷ سوختیم
 که نگذشت بر ما یکی روز¹⁸ خوش¹⁹
 چو رزم اندر آید همه²¹ نو شویم²²
 کند ناز²³ و ز تو بپوشد سخن²⁴
 که فرخنده موبد زد این²⁵ داستان

ندانیم ما کان جفاگر¹ کجاست
 چو بشنید گفتار آن انجمن
 سوی مرز قچغار باشی⁴ براند⁵
 شدند انجمن پیشی⁶ او بخردان
 که کاوسی بی دست و بی فتر⁸ و پای
 گر¹⁰ افراسیاب از رهی بی درنگ¹¹
 بیاید¹⁴ بران پیر کاوسی دست
 یکایک همه فام کین¹⁶ توختیم
 کجا سالیمان اندر آمد بشش
 کنون نزد آن پیر خسرو شویم²⁰
 چو دل بر نهی بر سرای کهن
 تهمتن بران گشت همداستان

2985

2990

در آب - VI; زیر اسم است یا - I, IV, 2; نداند کسی کان سپهبد - I, IV, VI, 1
 قچغار تاشی - I; قچغار باشی - JI, 4; بیدار دل - I, IV, 3; درست ست یا - T; است یا
 و رحل و ساق - B; سپه سوی قچغار باشی براند - T, 5; قچغار باشی - VI; قچغار تاشی - IV
 و جمع: B - так; زوان - VI, 7; گرد - VI, 6; عساکره حتی نزل فی بلد سماه من تلک البلاد
 بی فتر و بی دست - VI; زبی فتر و بی پتر - I, IV, 8; عنده الامراء والقواد والأصبهیدیه
 - I, IV, VI, 12; از رهی بیگمان - VI; از ره بی درنگ - IV, 11; که - IV, VI, 10; نشست از - VI, 9
 زبوم کین - I, 16; پای - I, IV, VI, 15; پیامد - VI, 14; دمان - VI, 13; بایران یکی لشکر آرد
 شهر و آباد و - VI; زبوم آباد او - IV; زبوم آباد او - I, 17; نام و کین - T; زوم کین - IV
 - VI, 20; B - перевод б. отсутствует; 2990 текста; б. стоит после б. I, IV, VI, 19; یاد - VI, 18
 چو بزوم آیدش - T; چو رزم آورد هر یکی - VI; چو رزم آیدش هر کسی - I, IV, 21; شدیم
 I - доб. бб.:; 22 VI - بزغونیم; هر یکی
 بایران پرستنده تختگاه * همانجا نگین و همانجا کلاه
 چنین برده جستیم بر خواسته * دل آراسته شد روان کاسته
 IV, VI - доб. варианты тех же бб. 23 I, IV - راز - VI; باز - I, IV, VI, 24; доб. здесь варианты
 бб. 2994 - 2995 (см.); B - перевод бб. 2991 - 2996 отсутствует. 25 I, IV - موبد زدش - VI
 موبد بزوم - T; زد موبد این

- و زان پس چو بشنید¹ افراسیاب
 شد از باختن سوی دریای گنگ
 همه بوم زیر و زیر کرده دید
 نه اسپ⁶ و نه گنج و نه تاج و نه تخت
 3010 جهانی با آتش⁸ بر افروخته
 ز دیده بیمارید خونا¹⁰ شاه
 که هر کس که این را¹¹ فرامش کند
 همه یک بیک دل پر از کین کنید
 3015 بایران سپه¹⁴ رزم و کین آوریم¹⁵
 بیک رزم اگر باد ایشان بجست¹⁷
- که بگذشت رستم بران² روی آب³
 دلی پر ز کینه⁴ سری پر ز جنگ
 مهان کشته و کهتران برده دید⁵
 نه شاداب در باغ⁷ برگ درخت
 همه کاخها کنده و سوخته⁹
 چنین گفت با مهتران سپاه
 همی جان بیدار خامش¹² کند
 سپر بستن و تیغ¹³ بالین کنید
 بنیزه خور اندر زمین آوریم¹⁶
 نماید چنین کردن¹⁸ اندیشه پست¹⁹

Б-пере-³ شد طوس و رستم بدان-I, IV, VI-² چو بشنید بدگوهر-I, IV, VI و
 و لما رجع الایرانیان و خلعت منهم بلاد التبرک ظهر افراسیاب так: 3007-3008 бб.
 زایوان نه-I, IV-⁷ آب-VI-⁶ مرده دید-IV-⁵ ز کین و-I, IV-⁴ من اقصى المشرق
 Б-доб.:⁹ ز آتش-T- زید آتش-IV- ز آتش-I, VI-⁸ بر شاخ-T- (بوم؟) نوم و نه-VI-
 فجمع من اصحابه و أهل مملکتهم ممن أفلتوا من مغالب المنون جماعات مجمعة و أوشابا
 مختلفة. فاستأنف الأمر و جعل يستعد و یجتشد الی أن کثف سواده و کثرت عدده و عتاده
 T-I, IV, VI و T-¹³ بپهش-T-I, IV, VI و T-¹² این بد-T-I, IV, VI و T-¹¹ خونا¹⁰ VI و T-
 بچنگ آسمان بر-T-I, IV, VI و T-¹⁶ آورید-I, IV, VI-¹⁵ زمین-T-I, IV, VI و T-¹⁴ ترک
 I, IV-¹⁹ обратный порядок мисра; I, IV-¹⁸ доб. здесь три бб.:

ز بهر بر و بوم و پیوند خویش * همان از پی گنج و فرزند خویش
 همه کاخهاشان به پای آوریم * چو شیران سوی جنگ رای آوریم
 ز هر سو سلاح و سپاه آوریم * بنوی یکی تازه راه آوریم
 VI-¹⁷ доб. вариант первых двух из этих бб.:

همه کاخهاشان به پای آوریم * دگر گونه بر رسم و رای آوریم
 ز بهر بر و بوم و فرزند خویش * همان از پی گنج و پیوند خویش
 T-¹⁸ доб. вариант двух первых бб. по I и IV, а варианты третьего б. VI и T доб. после б. 3016 (см.).
 VI-¹⁹ نشاید چنین کردن-I-¹⁸ یکی رزم و باد ایشان نغست-VI-¹⁷ بخت-IV-¹⁶
 VI-¹⁵ доб. б.:¹⁴ نشاید چنین دل در اندیشه بست-IV-¹³ کرد

ندیدد ایچ^۲ هنگام پردازختن
به^۴ ایرانیان بر شد آن^۵ کار سخت
دگر گونه شد بخت^۶ و برگشت حال
برآمد برین روزگار^۸ دراز^۹

بر آراست بر^۱ هر سوی تاختن
همی سوخت آباد بوم^۳ درخت
ز باران هوا خشک شد هفت سال
شد از رنج و سختی^۷ جهان پر نیاز 3020

۱۶

که ابری بر آمد ز ایران^{۱۰} پر آب
بگودرز گفندی که بگشای گوش
و زین نامور ترک نرژدها^{۱۲}
کجا نام آن^{۱۴} شاه کیخسروست^{۱۵}
هنرمند و از گوهر نامدار^{۱۷}
ز مادر سوی تور دارد نژاد
ز چرخ آنچ پرسد^{۱۹} دهد پاسخش

چنان دید گودرز یکشعب بخواب
بران ابر باران خجسته^{۱۱} سروش
چو خواهی که یابی ز تنگی رها
بتوران یکی نامداری^{۱۳} نوست
ز پشت سپاوش یکی شهریار^{۱۶}
ازین تخمه از گوهر کیقباد^{۱۸}
چو آید بایران پی فرخشی 3025

ز هر سو سلیج و سپاه آوریم * دگر رزم را دل بجای آوریم
T—доб. его вариант и два других бб. (ср. выше прим. 16 к б. 3015):

بزودی یکی لشکری گرد کرد * همه با سنان و سلیج نبرد
خود و لشکرش سوی ایران کشید * بکین دلیران و شیران کشید
VI—^۵ بر— I, IV, VI—^۴ شاخ و همی زد— I, IV—^۳ نهد هیچ— VI—^۲ از— I و T—^۱
B—^۹ روزگاری— I—^۸ خشک و تنگی— VI—^۷ رنگ— T; کار— VI—^۶ بر شده
3019—3020 отсутствует; VI—^{۱۰} доб. дважды б.:

کنون زین سپس خواب گودرز [پ]یر * بگو ای پسندیده تیر بیر
так в рукописи; последние два слова второго мисра следует, возможно, читать тиз пир, а сам байт
представляется вводным к следующему сказанию; T—^{۱۱} доб. б.:

نشسته بزابل یل پیلتن * گرفتند جهان ترک شمشیرزن
زابر باران نشسته— T; زابر و باران خجسته— VI; زابر پزان خجسته— I, IV—^{۱۱} گیتی— VI—^{۱۰}
VI—^{۱۶} б. оп. VI—^{۱۵} او— I, IV, VI—^{۱۴} شهریار— I, IV—^{۱۳} б. оп. IV—^{۱۲} و فیه— B—
زاین گوهر از تخمه کیقباد— I, IV—^{۱۸} هنرمند و هم گو و هم بابها— VI—^{۱۷} ازدها
خواهد— I, IV—^{۱۹} سرافراز و ز تخمه کیقباد— T; زاین تخمه گوهر کیقباد— VI

کنند کشور قور زیر و زیر¹
 بخارد³ سر از کین افراسیاب
 شب و روز در جنگ بر زمین بود
 نیابد جز از گیو ازو کس⁵ نشان
 بدو دارد⁷ از داد گسترده مهر
 نیایش⁸ کنان پیش⁹ دادار شد
 ز شاه جهاندار شد پرامید¹⁰

برآمد بکردار ز زمین چراغ¹²
 بیماراست ایوان بکرسی ساج¹⁴
 وزان خواب چندی سخنها براند
 همان اختر گیتی افروز تو
 پر از آفرین شد سراسر زمین
 مرا روی بنمود در خواب دوش
 بشستی جهانرا²⁰ سراسر ز غم
 جهانی پر از کین و²¹ بی نم²² چراست
 ندارد همی راه شاهان نگاه

میانرا به بندد بکین پدر
 دریای قلم² بجوش آرد آب
 همه ساله در جوشن کین بود
 ز گردان ایران و⁴ گردنکشان
 چنین است فرمان گردان⁶ سپهر
 چو از خواب گودرز بیدار شد
 بمالید بر خاک ریش سپید

3030

چو خورشید پیدا شد از پشت زاغ¹¹
 سپهبد نشست از بر تخت عاج¹³
 پر اندیشه مر¹⁵ گیو را پیش خواند
 بدو گفت فرخ پی و¹⁶ روز تو
 تو تا زادی از مادر بآفرین¹⁷
 بفرمان یزدان خجسته سروش
 نشسته بر ابری¹⁸ پر از باد¹⁹ و نم
 مرا دید و²¹ گفت این همه غم چراست
 ازیرا²³ که بی فر و برزست شاه

3035

3040

نشوید—JI³ ز دریای بی پن—VI² 1 Б — перевод этого мисра и б. 3029 отсутствуют. 2 VI—
 نیابد بجز گیو زو کس—I, IV⁵ و—VI⁴ بخوارد—VI, IV, T, VI; بخارد—IV, T, VI;
 داور—T⁷ فرجام کار—T; فرجام گردان—I, IV⁶ نیابد بجز گیو کس زمین—VI
 IV— ز شاه جهان دل شده نامید—I¹⁰ نزد—VI⁹ ستایش—I, VI, T⁸ از پیر زاغ—I¹¹ ز شاه جهان شد دلش پرامید—VI; ز شاه جهان دل شده پرامید
 و لما أصبح—B; روشن چراغ—VI, T, VI; ز زمین چنانغ—VI, T, VI; از دشت زاغ—VI
 B—весь отрывок (бб. 3035—3056) передан в сокращенном пересказе. B—весь отрывок (бб. 3035—3056) передан в
 VI—18 پاک دین—I, IV¹⁷ و—VI¹⁶ شد—VI, IV¹⁵ S—14 ساج—I¹³ S—14
 و—IV²¹ شده شسته گیتی—VI; شدی شسته گیتی—I, IV²⁰ آب—VI¹⁹ بابری
 از ایران—VI²³ ماتم—VI²²

سوی دشمنان افگند رنج و² کین مگر⁴ نامور پور گودرز گیو که از تو گشاید غم و رنج⁵ بند کنون نام جاویدت آمد⁶ بکف چنین نام هرگز⁷ نگردد کهن بدست تو خواهد گشادن ز بند⁹ همانا که نامت به آید ز گنج¹¹ همی¹³ نام به¹⁴ زین سپنجی سرای درخت و فـسـارـا بـبـار آوری بنکوشم به رای تو¹⁵ تا زنده ام بفرخنده نام و پی¹⁷ رهنمای ز خواب پدر مانده¹⁹ اندر شگفت²⁰

زمین شد بسان گل شنبلید یکی بارکش بادپای بی زیر²¹ دلیر و سرافراز و روشن روان نشاید کشیدن بدان مرز کس

3045 چو کیخسرو آید ز توران¹ زمین نپیند³ کس اورا ز گردان نیو چنین کرد بخشش سپهر بلند همی نام جستی میان دو صف که تا در جهان مردمست و سخن زمین را همان با⁸ سپهر بلند برنجست گنج و بنامست رنج¹⁰ 3050 اگر جاودانه نامازی¹² بجای جهانرا یکی شهریار آوری بدو گفت گیو ای پدر بنده ام خریدارم این را گر آید¹⁸ بجای بایوان¹⁸ شد و ساز رفتن گرفت 3055

چو خورشید رخشنده آمد پدید بیامد کمر بسته گیو دلیر بگودرز گفت ای جهان پهلوان کمندی و اسپی مرا یار²² بس

درد- VI⁵ جز از- T؛ چو از- VI⁴ نیارد- T³ رزم و- I, IV² بایران- I, IV¹؛ I, IV, VI- доб. و VI⁶ آید- VI⁶ T⁷ نیکو- I⁸؛ زمین و آسمان با- I⁸؛ IV, VI- و با رنج نامست و گنج- I, IV و T¹⁰ که از تو گشاید غم و درد و بند- VI⁹ زمین را همانا I, IV- بمانی- I, VI¹² بر آید ز گنج- VI؛ بر آید ز رنج- I, IV و T¹¹؛ به آید ز رنج- I¹¹ VI- آری- VI¹⁶ بکام تو- VI؛ بفرمانت- I, IV¹⁵ نامبر- VI¹⁴ همان- I, VI و T¹⁷؛ ترا I, IV- доб. 8 ب.: прощение же- ны Гйва с мужем и отъезд ее в Сйстан. VI²¹ کمندی بدست ازدهای دلیر- VI²¹ I, IV- доб. ب.: همه دل پر از کین افراسیاب * دورخرا پر از خون و دل چون کباب T- доб. ب.:

بدو گفت گودرز یار تو چیست * بره اندرون با تو همراه کیست VI²² باز-

3060 چو¹ مردم برم² خواستار آیدم
 مرا دشت و کوهست یکچند جای
 به پیروزبخت⁶ جهان پهلوان
 تو مر بیژن خردرا در کنار
 ندانم که دیدار باشد جزین
 تو پردود باشی و مرا یار دار
 چو شوئی ز بهر پرستش رخان¹⁰
 مگر باشدم دادگر¹² رهنمای
 بفرمان بیاراست و آمد برون

ازان پس مگر³ کارزار آیدم⁴
 مگر پیشم آید یکی رهنمای⁵
 نیایم جز از⁷ شاد و⁸ روشن روان
 بپرور نگهدارش از روزگار⁹
 که داند چنین جز جهان آفرین
 روان را ز درد مـــــــن آزاد دار
 بمن بر جهان آفرین را بخوان¹¹
 بنزدیک آن نامور کدخدای¹³
 پدر دل پر از درد و رخ¹⁴ پر ز خون¹⁵

3065

1 I, IV — که 2 I — برو 3 T — مرا 4 I и T — доб. б.:

کندی بفتراک [بمازو—I] و اسپوی دوان * پزندآوری [پزند آور و—T] جامه هندوان
 IV — доб. тот же б. с вариантом первого мисра: 5 VI — б. оп.; I,
 IV и T — доб. б.:

نشاید که در شهرها بگذرم * مرا باز دانند و کیفر برم
 VI — б. оп. و شاه—VI⁸. بیایم برت—T; نیایم بجز—VI, IV, VI⁷. پیروز بختی—VI⁶
 стоит после б. 3067 текста; I, IV — доб. бб.:

بیایم—وزش آرای—ش رزم را * بشاید [نشاید—I] مگر رزم یا بزم را
 بدین کدوسی آن ازو دیده ام * ز مردی که از کس بنشنیده ام
 VI — доб. вариант второго из этих бб. после б. 3067 текста (см.); T — доб. варианты тех же бб.; I,
 IV — б. 3065 стоит непосредственно после добавочных бб. 10 T — جهان 11 I, IV — доб. бб.:

که اویست برتر ز هر برتری * همان بنده اوست هر مهتری
 نه بی امر او گردد این روزگرد * نه بی رای او باشد این خواب و خورد
 زمین و زمان و مکان آفرید * توانایی و ناتوان آفرید
 بدویست امید و بدویست پاک * خداوند آب و گل و باد و خاک
 T — доб. варианты тех же бб. 12 I, IV, VI и T — و یاور 13 VI — доб. б.:

درین کدوی این آرزو دیده ام * که از هیچکس نیز نشنیده ام
 و خرج و هو یکی—B¹⁵ پر از درد دل دیدگان—VI¹⁴ 9 к б. 3063 по I и IV. 14 VI —
 I, IV и T — б. стоит после б. 3069 текста. 15 B —

3085 نشاید خور و خواب با آن نشست
دلش کور باشد سرش² بی خرد
ز هستی نشاندست بر آب و خاک
توانا و دانا و دارنده اوست
[جهان آفرید و مکان و زمان
چو سالار ترکان⁵ بدل گفت من
چنان شاهزاده جوانرا⁷ بکشت
هم از پشت او روشن¹⁰ کردگار
3090 که با او بگفت آنک¹³ جز تو کس است
خداوند خورشید و کیوان و ماه
[خداوند هستی و هم راستی
جز از¹⁶ رای و فرمان او راه نیست

3095 پسر را بفرمود گودرز پیور
بفرمان او گپو بسته میان
همی تاخت تا مرز¹⁸ توران رسید
زبان را بترکی بیاراستی

بتهوران شدن کار را ناگزیر¹⁷
پیامد بکردار شپیر ژبان
هر آنکس که در راه تنها بدید¹⁹
ز کیخسرو از وی نشان²⁰ خواستی

کفش را مکن - IV; کنش راه در هر مغاک - I³ دلش - VI² خشنود باید - I, IV¹
I, IV, VI و T - б. оп.⁴ مکن خویشتن در مغاک - T; منش را مگردان هلاک - VI; در مغاک
جنگ - I, IV⁸ جوان شهریار جهانرا - VI⁷ سر انجمن - IV⁶ توران - I, IV و T⁵
IV¹² نو آورد - T¹¹ داور - I, IV و T¹⁰ به پیش آمدش روزگار درشت - T⁹ گرز - VI
T -¹⁴ آنچه - I, IV, VI¹³ روشن بیمار - VI; باران بیمار
که با او بکرد آنچه بایست کرد * بر آورد از مغز و ایوانش گورد
ازویست پیشی و هم - T; اگر پیش خواهی و گبر کاستی - VI; I, IV; так в I, IV; б. оп. LI¹⁵
VI - б. оп.; B - перевод б. 3095 также отсутствует и повествование начинается с б. 3096 текста. I, IV, VI و T - б. оп.; B - перевод б. 3095 также отсутствует и повествование начинается с б. 3096 текста.
و مضمی - B - перевод мисра B - شهر - I, IV¹⁸ حتی دخل بلاد التورک
ز خسرو بخوبی - IV; ز خسرو بچربی خبر - I²⁰ رسید - VI¹⁹ ز کیخسرو از وی خبر - VI; خبر

- چو گفستی ندارم ز شاه آگهی
 3100 بغم کمندش بپاویختی
 بدان تا نداند کسسی راز او
 یکی را^۳ همی برد با خویشتن
 همی رفت بپیدار با او براه
 بدو گفست روزی که اندر جهان
 3105 گر ایدونک یابم ز تو راستی
 بپسشتم ترا هرچ خواهی ز من
 چنین داد پاسخ که دانش بسست
 اگر ز انک^۷ پرسیم هست آگهی
 بدو گفست کیخسرو اکنون^۹ کجاست
 3110 چنین داد پاسخ که نشنیده ام
 چو پاسخ چنین یافت از رهنمون^{۱۱}
- تنش را ز جان زود کردی تهی^۱
 سمک از بیرش خاک بر پیختی^۲
 همان نشش نمود نام و آواز او
 ورا^۴ رهنمون بود زان انجمن
 برو راز نگشاد تا چند گاه
 سخن پرسم از تو یکی در^۵ نهان
 بشویی بدانش دل از^۶ کاستی
 ندارم دریغ از تو پرمایه تن
 و لیکن پراگنده با هر کسست
 ز پاسخ زبان را نیابی^۸ تهی
 بپاید بمن بر گشادنت راست
 چنین^{۱۰} نام هرگز نه پرسیده ام
 بزد تیغ و انداختش سرنگون^{۱۲}

- بتواران همی رفت^{۱۳} چون بیپهشان
 چنین تا بر آمد برین هفت سال
 خورش گور و پوشش هم از چرم گور
 3115 همی گشت گرد بیابان و کوه
- مگر یابد از شاه جایی^{۱۴} نشان
 میان سوده^{۱۵} از تیغ و بند^{۱۶} دوال
 گیاه خوردن^{۱۷} باره و^{۱۸} آب شور^{۱۹}
 برنج و بسختی و دور از گرو^{۲۰}

ز دور از درش خاک - VI; زبر ریختی - I, IV, 2 فان قال «لا أعرفه» طبر رأسه - B 1
 ز دل کزی و - I, IV, 6 بر - IV, 5 کجا - T; که او - I, IV, 4 (так) یارا - IV, 3 بر ریختی
 ایدر - I, IV, VI و T 9 نیابی زبانم - I, IV, VI و T 8 اگر ز آنچه - VI; گر ایدونک - L 7
 سر بیپای - VI, 12 گفست آن رهنمون - T; یافت از رهنمای - VI, 11 خود این - T, 10
 چه, что под- 15 VI - بسته از شاهزاده - T; از شاهپاسی - VI, 14 همی رفت هر جای - T, 13
 حتی أنت علیہ سبع سنین لم یضع فیها ساعة - B; держивается арабским переводом, ср.
 و - L, 17 و - доб. VI; از بند و تیغ و - IV; از تیغ بند و - I, 16 سلاحه و لا أراح یوما فرسه
 B - перевод мисра; گیاه خورد گاهی و گاه آب شور - T, 19 و پاداشی - I, IV, 18 оп.
 20 I, IV - доб. бб.: .

بمپیشش یکی بارور^۱ بیشه بود^۲
جهان خرم و مرد را دل^۳ بغم
همی^۴ جای آرامش و خواب دید
بخفت و همی بر دل^۵ اندیشه داشت
بر پهلوان بد که آن خواب دید^{۱۰}
چه^{۱۲} دارم همی خویشستن را کشان^{۱۳}
بمزم اندرون غمگساران من
مرا بخت بر گنبد^{۱۶} افشانند گوز
خمیدست پیشتم^{۱۸} چو خم کمان
و گر زاد دادش زمانه بباد^{۱۹}
انوشه کسی کو بمیرد بزهر

چنان بد که روزی پر اندیشه بود
بدان مرغزار اندر آمد دژم
زمین سبز و چشمه پر از آب^۴ دید^۵
فرود آمد و اسب را بر^۷ گذاشت^۸
همی گفت مانا که دیو پلید
ز کیخسرو ایدر نمینم^{۱۱} نشان
کنون گر^{۱۴} برم اند یاران من
یکی نامجوی و یکی^{۱۵} شادروز
همی بر فشازم بخیره روان^{۱۷}
همانا که خسرو ز مادر نژاد
ز جستن مرا رنج و سختیست بهر

3120

3125

بدانگه که رستم ازین روی آب * بیاورد لشکر هم اندر شتاب
سپهدار توران بگنگ [بچنگ-IV] آمدش * دگر باره توران بچنگ آمدش
به پیران بفرمود کای شهریار [هوشیار-IV] * تو کیخسرو شوم از ایدر بیمار [شومرا ایدر آر-IV]
ز ماچین بیاور بمادر دهش * برو هر سویی دار بسته رهش
فرستاد پیران هم اندر زمان * فرستاده بر هیونی چمان
بیاورد پسر سپاوش را * جوان و خردمند با هوش را
سپردش بمادر همان جایگاه * برآمد برین نیز یک چند گاه
چو گیو دلاور بتوران زمین * برانسان همی گشت اندوهگین
T — доб. варианты тех же бб.

فانتهی جیو ذات الیوم الی — 3119-3116 бб. ср. Б перевод نامور — VI, I, IV; 1

T — 2 مرج کنیر النبات و معشب الجنیات

چنان شد که روزی پراندیشه شد * به نزدیکی نامور بیشه شد

بود — VI^۵ زمین سبزه و جوی پر آب — I, IV, VI^۴ دل مر ورا — VI^۳; گیو را دل — I, IV^۳

T — I و I^۹ از اسب و اندر گذاشت — I, IV^۸ در — VI^۷ همه — VI^۶; چنان — I^۶

: доб. б. I, IV^{۱۰} بخفت و همه دل پر — VI^{۱۰}; خمی خفت و دل پر — IV^{۱۰}; بخفت و همی دل پر

دگر گفت با دل که از چند گاه * شدستم بدین مرز جوای شاه

— VI^{۱۶} دگر — I, IV, VI^{۱۵} تا — I, IV, VI^{۱۴} نهان — IV^{۱۳} چو — VI^{۱۲} نیابم — T^{۱۱}

بداد — VI^{۱۹} خمیده روانم — I, IV, VI و T^{۱۸} زمان — I, IV, VI و T^{۱۷} برکند و

- سرسش¹ پر ز غم گرد آن مرغزار
یکی چشمه دید تابان³ ز دور
یکی جام پر می گرفته⁵ بیچنگ
ز بـالای او فـرّۀ ایـزدی 3130
تو گفستی منوچهر بر⁹ تخت عاج
همی بوی مهر آمد¹¹ از روی او
بدل گفت گیو این بجز¹³ شاه نیست
پیماده بدو تیـز بنهاد روی
گره سست¹⁸ شد بر در رنج او 3135
چو کیخسرو از چشمه اورا بدید
بدل گفت کاین گرد جز گیو نیست
مرا کرد خواهد همی خواستار
چو آمد برش گیو بردش نماز
پرانم²⁰ که پر سیاوش تو
چنین داد پاسخ ورا شهردار
بدو گفت گیو ای سر راستان 3140

شهرآشده - T؛ شاه کند غمگسار - IV؛ شاه کند خواستار - I²؛ دل - T؛ سری - VI¹
I, IV - I, IV و T - برگرفته - I, IV و T⁵؛ دل انجام تور - JI⁴؛ رخشان - T³؛ خواستار
که با طوق - I, IV⁹؛ خسروی - IV⁸؛ آید و - VI⁷؛ آمده - I, IV⁷؛ گل برنگ - VI⁶؛ رزنگ رزنگ
نشسته - VI⁶؛ نو [و. оп. - IV] بر سرش بیچاده تاج - I, IV¹⁰؛ که با طوق و با - VI⁶؛ پر
بوی - VI¹²؛ آید - I, VI و T¹¹؛ T - разбивает б. пятью другими бб.؛ پیسر بر ز بیچاده تاج
دل شاهجوی - I¹⁵؛ شاه - VI¹⁴؛ این جز که آن - VI⁶؛ زکین جز از - IV⁴؛ زکین را بجز - I¹³
VI¹⁷ نیست - IV¹⁶؛ به نزدیک اوی - T؛ بدل شاهجوی - VI⁶؛ دلش شاهجوی - IV⁴
I, IV و T¹⁹؛ کند تا بزد - VI⁶؛ ببرد تا پر - IV⁴؛ ببرد تا دوم - I¹⁸؛ آن نور و آن گنج او
بدو گفت گیو ای شه [سر - T] سرافراز * جهانرا بمهر تو آمد نیاز
VI -

بدو گفت گیو ای گو سرفراز * خردرا بنام تو آید نیاز
I, IV - 21²¹؛ بدانم - I, IV²⁰؛ فتلقاه جیو و قال أيتها الملك الشهريار الكبير : ب. перевод ср. Б -
مرا یا کن : такими؛ بدو گفت گیو - T - след. б. оп. а в б. 3142, заменяет слова

که با خرمی بادی و فرهی
 مرا مادر این از پدر یاد کرد
 بدانگه که اندرزش² آمد بمن
 کز ایدر چه آید ز بد بر سرم
 بجا³ آورد بندها را کلید
 ز ایران بیاید سرافراز⁴ گیو
 بر نامداران و شایران⁵ برد
 همان کین مارا بجا⁶ آورد
 ز فر بزرگی چه داری⁷ نشان
 چو بر گلستان نقطه⁸ قاره بود
 نشان تو پیداست بر انجمن
 نگه کرد گیو آن نشان سپاه
 درستی¹⁰ بدان بد کیانرا نژاد¹¹
 همی ریخت آب و همی گفت راز
 ز شادی¹³ برو بر گرفت آفرین
 ز گودرز وز رستم نیک خواه¹⁵
 سرافراز و بیدار و فرخنده پی
 مرا گر نمودی¹⁸ سراسر بهشت
 نهاد بزرگی و تاج مهی²⁰
 که روی تو دیدم بتوران زمی

ز کشواد¹ و گیوت که داد آگهی
 بدو گفت کیخسرو ای شیرمرد
 که از فر یزدان گشادی سخن
 3145 همی گفت با نامور مادرم
 سر انجام کیخسرو آید پدید
 بدانگه که گردد جهاندار نیو
 مر اورا سوی تخت ایران برد⁵
 3150 جهانرا⁶ به نردی بیای آورد
 بدو گفت گیو ای سر سرکشان
 نشان سپاوش پدیدار بود
 تو بگشای و بنمای بازو بمن
 برهنه تن خویش بنمود شاه
 که میراث بود از گه⁹ کیقباد
 3155 چو گیو آن نشان¹² دید پردش نماز
 گرفتش بر شهریار زمین
 از ایران بپرسید وز تخت و گاه¹⁴
 بدو گفت گیو ای جهاندار کی
 3160 جهاندار¹⁶ دارنده¹⁷ خوب و زشت
 همان هفت کشور بشاهنشهی¹⁹
 نمودی²¹ دل من بدین خرمی

1 I, 4 (против метра) بیدیدار - IV; پدید - I, VI و T 3 اندرزش - IV 2 گودرز - VI 1
 ما الذی معک من علامه - B; دانی - VI 7 جهانی - VI 6 بود - VI 5 بیاید به توران - IV
 بزرگی - VI 10 کی - I, VI 9 نقطه من المسک - B; بز نقطه گلستان قار - VI 8 الکیانیة
 بشادی - IV 13 آنچه انان - VI 12 و تلك علامه صحة النسب و اتصاله بکیقباد - B 11
 I, 17 نگهدار و - VI 16 کینه خواه - IV; رزم خواه - I, VI و T 15 تخت شاه - I, IV, VI و T 14
 به شادی جهان - IV; به شاهی جهان - I 19 سپردی - I, IV, VI و T 18 داننده - I, IV, VI و T
 به مردی - VI 21 مهان - I, IV 20

- 3165 که داند بگیتتی¹ که من زنده ام سپاس از جهاندار کین رنج سخت برفتند زان پیشه هر دو برهه و زان هفت ساله غم و درد او همی گفت با شاه یکسر⁵ سخن همان⁶ خواب گودرز و رنج دراز ز کاوس کشی سال بفرگند فر 3170 ز ایران⁹ پراگنده شد رنگ و بوی دل خسرو از درد و رنجش¹⁰ بسوخت بدو گفت کاکنون ز رنج دراز مرا چون پدر باش و با کس مگوی
- سپهد¹⁴ نشست از بر اسپ¹⁵ گیو یکی تیغ هندی گرفته بچنگ زدی گویو بیدار دل گردنش برفتند سوی سپاوش گرد فرنگیس را نیز کردند یار که هر سه برهه اندر آرند روی فرنگیس گفت از درنگ آوریم 3180 ازین آگهی یابد افراسیاب
- پیماده همی رفت بر پیش نیو¹⁶ هر آنکس که پیش آمدی¹⁷ بی درنگ بزیر گل و خاک کردی تنش چو آمد دو تن را دل و هوش گرد¹⁸ نهانی بران بر نهادند کار نهان از دلیران پرخاشجوی جهان بر دل¹⁹ خویش تنگ آوریم²⁰ نسازد بخورد و نیازد²¹ خواب

¹ I, IV и T—ایران ² IV—آتش ³ I, IV, VI и T—دوب. ب.:

سپاوخش را زنده گر دیدمی * ز تیمار و رنجش بپرسیدمی گشته—I⁸ خورد—JI⁷ هم از—VI⁶ گیو آن—VI⁶; گیو این—I, IV и T⁵ و—VI⁴ T—¹⁰ ایوان—T⁹ VI—66. 3169—3172 оп. زگشت بی پا و سر—IV и T⁴ زبی پای و پز تخت—VI¹⁵ شهنشه—JI¹⁴ دارد—VI¹³ بدان—VI¹² و—I, IV—دوب.¹¹ درد ایشان—¹⁶ I, IV, VI и T¹⁶ همی رفت پیش اندرون گیو نیو—¹⁷ I¹⁷ آمدش—¹⁸ IV¹⁸ برد—¹⁹ I, IV, VI и T¹⁹ سر—²⁰ I, IV²⁰ نسازد—VI²¹ إن لم نیادر علی الفور فاتتنا الفرصة و ضاق بنا الأمر—²¹ B²⁰ سر—¹⁹ I, IV¹⁹

دل از جان شیرین شود ناممید
 نمیند کسی² آشکار و نهان
 همه مرز ما جای آهرمنست
 نگر تا نیوشی³ یکی پند من⁴
 برانگیزد آتشی ز آباد بوم
 بیکسو ز راه سواران تور⁶
 که از دیدنش تاز⁷ گردد روان⁸
 برو سوی آن مرغزاران پگاه¹⁰
 که خواب و خورد سپهبد شود¹²
 بآبشخور آید سوی جویمار
 چو او رام گردد تو بگذار گام¹³
 بیماری و بمرسای رویش بمهر¹⁵
 برو تیره شد روی روز سپید
 که فرمان مبر زمین سپس بادرا
 چو کیخسرو آید ترا خواستار
 ز دشمن زمین را بنعلت بروب¹⁸

بباید¹ بکردار دیو سپید
 یکی را ز ما زنده اندر جهان
 جهان پر ز بدخواه و پر دشمنست
 تو ای بافرین شاه فرزند من
 که گر⁵ آگهی یابد آن مرد شوم
 یکی مرغزارست ز ایدر نه دور
 همان جویمارست و آب روان
 تو بر گیر⁹ زمین و لگام سپاه
 چو خورشید بر تیغ گنبد شود¹¹
 گله هرچ هست اندر آن مرغزار
 به بهزاد بنمای زین و لگام
 چو آبی برش¹⁴ نیک بنمای چهر
 سیاوش چو گشت از جهان ناممید
 چنین گفت شبرنگ بهزاد را
 همی باش بر¹⁶ کوه و در¹⁷ مرغزار
 ورا بارگی باش و گیتی بکوب

3185

3190

3195

نماند همی - T; نه بینند نیز - VI; نمایند نیز - IV; نماند نه نیز - I² ببامد - VI¹

شنو تا بگویم - T³ I, IV, VI - б. оп.⁴ اوگر - VI⁵ VI - 66. 3187-3189 оп.⁶

پراه - I¹⁰ با گیو و - IV; با گیو - I⁹ I, IV и T - б. оп.; ср. прим. 10.⁸ دیده - L⁷

I, IV и T - доб. бб.:

به بینی یکی کوه سر بر سپهر * که بروی بساید همی ابر چهر
 ببالا برآیی یکی مرغزار * به بینی بکردار خرم بهار
 یکی جویمارست و آب روان * ز دیدار او تاز⁷ گردد روان
 در خواه راه - VI; در خواب راه [رای - T] سپهبد کشید - I, IV, T¹² کشید - I, IV¹¹
 I, IV¹⁴ چو آرام گردد تو بردار گام - VI; چو رام گردد تو بردار گام - I, IV¹³ سپهبد شود
 بیماری و پیش آی - VI; بخوان و برو مال دستت بمهر - I, IV и T¹⁵ برو پیش او - IV
 I, IV - доб. б. :¹⁸ بر - VI¹⁷ و بر - VI¹⁶ I, IV и T - доб. бб.¹⁶ رویش بمهر (так!).

کجا یابد او مر ترا بیگمان * چو بشنید خسرو چو شیر دمان [زبان - IV]

پنجاهه همی رفت بر¹ پیش گیو
 چنان چون بود مردم چارهجوی²
 بخوردند سیراب و⁴ گشتند باز⁵
 یکی باد سرد از جگر برکشید⁶
 رکیب دراز و جنباغ خدنگ⁸
 از آنجا که بد دست¹⁰ ننهاد پیش
 بپوید و با زین سوی او شتافت¹¹
 بر و یال بپسود و بشخود موی¹³
 بسسی¹⁵ از پدر کرد با درد یاد
 برآمد ز جا آن هیون¹⁷ گران
 بپژید و¹⁸ گیو شد ناپدید¹⁹
 بدان خیرگی نام یزدان بخواند
 یکی بارگی گشت و بنمود روی
 همین²³ رنج بد در جهان گنج من
 گران کرد باز آن عنان²⁶ سپاه
 چنین گفت بیدار دل شاه نیو

نشست از بر اسپ سالار نیو
 بدان قند بالا نهادند روی
 فسیله چو آمد بتنگی فراز³ 3200
 نگه کرد بهزاد و کی را بدید
 بدید آن نشست سیاوش پلنگ⁷
 همی داشت در⁸ آبخور پای خویش
 چو کیخسرو او را با آرام یافت
 بمالید بر چشم او دست¹² و روی 3205
 لگامش بدو داد و¹⁴ زین بر نهاد
 چو بنشست بر باره¹⁶ بفشارد ران
 بکردار باد هوا بردمید
 غمی شد دل گیو و²⁰ خیره بماند
 همی گفت کاهرمین²¹ چارهجوی 3210
 کنون جان خسرو شد و²² رنج من
 چو یک نیمه بپرید زان²⁴ کوه شاه²⁵
 همی بود تا پیش او رفت گیو

1 I, IV, VI - در 2 VI - راهجوی 3 VI - هزار 4 I, IV - و оп. 5 I, IV и T - доб. б.:

شتابان بشد خسرو سرفراز * بنزدیک آن چشمه چون شد فراز
 به بهزاد بنمود زین و لگام * بدان تا برآیدش ازان کار کام
 که زان¹⁰ I - بر I, IV, VI и T - پلنگ⁸ Л - گنگ⁴ IV - خدنگ⁷ Л - VI - б. оп. 6
 11 I, IV и T - доб. бб.: از آنجا که بد پای T - ازان خاک بر پای VI - ججا که بد دست
 همی بود بر جای شبرنگ زاد * ز دو چشم او چشمها برگشاد
 سپهدار با گیو گریان شدند * چو بر آتش تیز بریان شدند
 گشادند از دیدگان هر دو آب * زبان پرز نفرین افراسیاب
 14 I, IV - بر و یال و گیسو و پخشیده موی VI - زوی IV - 13 دستش ابر چشم I, IV - 12
 18 VI - هیونی VI - 17 بر زین I, IV, VI - همی I, IV, VI - 15 بسر کرد
 همه I, IV - 23 شدی VI - 22 اهرمین VI - 21 و оп. VI - 20 نامید VI - 19 و از
 رکاب VI - 26 راه VI - 25 از VI - 24 همی T

که شاید که اندیشهٔ پهلووان بدو گفت گیو ای شه سرفراز¹ 3215
 تو از⁴ ایزدی فتر و برز کیان بدو گفت زین اسپ فترخ نژاد
 چنین بود⁷ اندیشهٔ پهلووان کنون رفت و رنج مرا باد کرد⁹
 ز اسپ اندر آمد جهان دیده گیو 3220
 که روز و شبان بر تو فرخنده باد که با برز و اورندی¹² و رای و فر¹³
 ز بالا بایوان نهادند روی چو نزد فرنگیس رفتند باز
 بدان تا نهانی¹⁹ بود کارشان 3225
 فرنگیس چون روی بهزاد دید دو رخرا بیال و برش بر نهاد
 چو آب دو²³ دیده پراگنده کرد بایوان یکی گنج بودش²⁴ نهان
 یکی گنج آگنده دینار بود 3230

کنم آشکارا بر روشن روان سزد² کاشکارا بود بر تو راز³
 بموی اندر آیی⁵ به بیمنی میان⁶ یکی بر دل اندیشه آمدت یاد
 که اهریمن آمد بر این جوان⁸ دل شاد من سخت ناشاد کرد¹⁰
 همی آفرین خواند بر شاه نیو سر¹¹ بدسگالان تو کنده باد
 ترا داد داور¹⁴ هنر با گهر¹⁵ پیر اندیشه مغز¹⁶ و روان راه جوی¹⁷
 سخن رفت چندی ز راه¹⁸ دراز نباشد کسی آگه از رازشان²⁰
 شد از آب دیده رخس ناپدید ز درد سیاوش بسی²¹ کرد یاد²²
 سبک سر سوی گنج آگنده کرد نمد زان کسی آگه اندر²⁵ جهان
 زره²⁶ بود و یاقوت بسیمار بود

یکی بر دل اندیشه — VI-3 شود — IV-2 شاد, описка, должно быть شاه — VI-1
 آری — I-5 بیدین — I, IV и T-4 3217. ب. повтoрено второе мисра. آمادت یاد
 — I, IV, VI и T-7 оп. 3216, 3217 б. VI-66. 3216, 3217 стоят после б. 3218 текста;
 — IV, VI-4 کرد باد — I и T-9 آید بر این جوان — VI-6 آمد بچنگ جوان — I, IV-8 کردی
 پیر از رنج جان من و دیو شاد — VI-6 زیر از غم روان من و دیو شاد — I, IV и T-10 کرد یاد
 که با — VI-6 که با فتر و اورنگ و با جاه و فتر — IV-13 اورنگی — I-12 دل — I, IV, VI-11
 — I-17 طبع — VI-16 گهر با هنر — IV-15 بر آمیخت زیبا — VI-14 ایزدی رای داری و فتر
 — VI-6 کس آگه ز بازارشان — I, IV и T-20 نهادی — VI-19 گفت چندی براه — VI-18 б. оп.
 — I, IV-23 б. оп. VI-22 روان سیاوش همی — I, IV, VI и T-21 کس آگه ز گفتارشان
 گهر — T-26 نه بودی کس آگه ازان در — VI-25 یکی گنج آگنده بد در — VI-24 آب از دو

همان گنج گوپال¹ و برگستوان
 در² گنج بگشاد پیشش پسر
 چنین گفت با گیو کای برده رنج⁴
 ز دینار وز گوهر شاهوار
 بیوسید پیشش زمین پهلوان
 همه⁶ پاسمانیم و گنج آن تست
 زمین از تو گردد بهار⁸ بهشت
 جهان پیشش فرزند تو بنده باد
 چو افتاد بر خواسته چشم گیو
 ز گوهر که پرمایتر یافتند
 همان ترک و پرمایه برگستوان
 سر¹² گنج را شاه کرد استوار

همان گنج گوپال¹ و برگستوان
 در² گنج بگشاد پیشش پسر
 چنین گفت با گیو کای برده رنج⁴
 ز دینار وز گوهر شاهوار
 بیوسید پیشش زمین پهلوان
 همه⁶ پاسمانیم و گنج آن تست
 زمین از تو گردد بهار⁸ بهشت
 جهان پیشش فرزند تو بنده باد
 چو افتاد بر خواسته چشم گیو
 ز گوهر که پرمایتر یافتند
 همان ترک و پرمایه برگستوان
 سر¹² گنج را شاه کرد استوار

بهران بادپایان با آفرین
 برفتند هر سه بکردار باد
 نهانی چنان چون بود¹⁴ نرم نرم
 که خسرو بایران نهادست روی
 کس آمد بنزدیک پیران بگفت
 بنزدیک بییداردل¹⁶ شاه نیو
 فرنگپس و شاه و گو¹⁷ جنگجوی

چو این کرده شد بر نهادند زین
 فرنگپس ترگی¹³ بسر بر نهاد
 سران سوی ایران نهادند گرم
 بشد¹⁵ شهر یکسر پر از گفت و گوی
 نمازد این سخن یکزمان در نهفت
 که آمد ز ایران سرافراز گیو
 سوی شهر ایران نهادند روی

با دیو - VI 4 دل - I, IV 3 سر - VI و T 2 گنج و یال - VI 1; گنج و گوپال - IV 1
 رنج و گنج - VI 7 که ما - I, IV و T 6 ب. 3236. I, IV, VI و T - 5 کای دیده رنج
 بدسگالان - T; بدسگالانت افکنده - I, IV, VI 10 راند - VI; دارد - IV 9 بهاران - I, IV و T 8
 نپان - VI 14 تاجی - VI 13 در - I, IV و T 12 لسیاوخش - B سواران - VI 11 تو کنده
 ییل - I, IV و T 17 بیدار شد - VI 16 چو شد - VI; همه - I, IV 15 چون بود آنچه چنان

- 3250 چو بيشنيد پيران غمی گشت سخت
 ز گردان³ گزين کرد کلبادرا
 بفرمود تا⁶ ترك سيمصد سوار⁷
 سر گيو بر نيزه سازيد گفت
 به بنديد کيخسرو شوم را
 سپاهی برين گونه گرد و جوان
 3255 فرنگيس با رنج ديده پسر
 ز پيمودن راه و رنج شيمان
 دو تن خفته و گيو با رنج و خشم
 بمرگستوان اندرون اسپ گيو
 3260 زره در بر و بر سرش بود¹⁴ ترک
 چو از دور گرد سپه را بديد
 خروشی بر آورد بر سان ابر
 ميان سواران بيامد¹⁸ چو گرد

¹ I, IV, VI и T — شاخ ² I, IV и T — доб. бб.:

همی گفت با دل که آمد پديد * سخن هرچه گوشم ز مهتر شنيد
 چه گويم کنون پيشش افراسياب * مرا گشت نزديک او تيره آب
³ I, IV и T هزار ⁷ VI با ⁶ IV کشوادرا ⁵ VI و ⁴ J, I — ترکان ³ J
 I, IV, VI — доб. б.:

سپهبد چو نستيهن و بارمان * کجا پيل را گفت بی کارمان [بيدارمان — VI]
 I, IV и T — доб. еще б.:

چنين گفت پيران بلشکر که هين * مغازيد سرها ابر پشت زين
 و اركب امراه بولاد و کلباد و نستيهن في ثلثمائة فارس من اعيان العسكر و B
¹⁰ I, IV, T پي بی — T; بدو اين — VI ⁹ امرهم بالركض في آثار القوم و القبض عليهم
 VI — доб. б.:

اگر آب بگذارد آن [اين — VI] بدنشان * چه آرد برين مرز بر [بوم و اين — VI] سرکشان
 زهر سر شير — I, IV, VI ¹⁴ رسم سالار — I, IV и T ¹³ بياپان — VI ¹² مر آن هر دو را — T ¹¹
 دل آغنده و تن — T; دل و جان ز کينه — VI; دل و جان و تن را — J ¹⁵ بر سرش نيز — T
 درآمد — I, IV, VI و تن — T ¹⁸ چشم و جان — VI; مغز و جان — I, IV و تن — T ¹⁷ کنارنگ — I, IV ¹⁶

همی ریخت آهن ز بالای¹ برز
 سرانرا همی شد سر² از جنگ سپر
 که چون چشمه بودیش دریا بچشم⁴
 چنان لشکری هم-چو⁵ شیر زیان⁶
 بپوشید دیدار خورشید و ماه⁷
 ز خون نیستان کرد چون میستان⁸
 ستوه آمدند آن سواران ز¹⁰ نیو
 که این کوه خاراست نه پال و سفت¹¹
 بنزدیک پییران گردن فراز¹³
 ز خون خاک چون ارغوان گشته بود¹⁵
 پر از خون بر¹⁷ و جنگ بر سان شیر
 خرد را ز اندینشسه آزاد دار¹⁹

زمانی بخنجر زمانی بگرز
 ازان زخم گوپال گیو دلیر 3265
 دل گیو خندان شد از زور³ خشم
 ازان پس گرفتندش اندر میان
 ز نیزه نیستان شد آوردگاه
 غمی شد دل شیر در نیستان
 ازیشان بیفگند بسیار⁹ گیو 3270
 به نستیهن گرد کلباد گفت
 همه خسته و بسته¹² گشتند باز
 همه غار و¹⁴ هامون پر از کشته بود¹⁵
 چو نزدیک¹⁶ کیخسرو آمد دلیر
 بدو گفت¹⁸ کای شاه دل شاد دار 3275

خندان - VI؛ چندان شد از زور - IV³ همه سر شد - I, IV, VI و T² پولاد - I¹
 چوژان شد از درد و - T؛ زدی روز
 سر لشکر گشن و - I, IV, VI و T⁵ چنان لشکر گشن و
 VI - доб. б.:⁶
 ز نیزه هوا گشت چون نیستان * همه خاک آورد چون میستان
 ср. б. 3269 текста. VI - VII و خورشید دریا و بپوشید دریا و ب. 3268 стоит после б. 3270 текста.
 I, IV, VI و T⁹ فراوان بیفگند - I, IV, VI و T¹⁰ گلستان - I⁸
 I, IV - доб. бб.:¹¹ I, IV, VI و T - سفت و
 I, IV - доб. бб.:¹³ I, IV - б. стоит после б. 3273.¹⁴ IV -
 T - доб. варианты тех же бб.¹² گشته - IV, VI¹²
 I, IV و T - شد - I, IV و T¹⁵ همانا و - VI؛ همه غار
 گریزان برفتند یکسر سپاه * ز گیو سرفراز لشکر پناه
 خرد یاد [یار - IV] - I, IV, VI - بگفتا - VI¹⁸ بود - VI¹⁷ به نزدیک - I, IV, VI و T¹⁶
 دار و دل [تن - VI] آباد دار

چو کلباد و نستیهن تیزچنگ
 که بر یال و برشان بپاید گریست
 ندانم که با من کند کارزار
 ستودش فراوان و کرد آفرین
 سوی راه بی راه پشتافتند
 چنان خسته و زار و گریان⁴ شدند
 که چونین شگفتی نشاید نهفت⁵
 سخن بر چه سازست⁸ برگوی راست
 بپیش تو گر بر گشایم زبان
 دلت سیر گردد به¹⁰ دشت نبرد
 نبرد مرا هم پسندیده¹¹
 گرفتگی ز دست من آن نامدار¹²
 بر و ساعدش پیل دندان شدست
 ز جنگ آوران نیز بشنیدهام
 نه در کوشش و پیچش¹⁴ کارزار¹⁵
 بنوی چو پیل¹⁷ خروشان بدی¹⁸

یکی لشکر آمد بر¹ ما بچنگ
 چنان باز گشتند آن² کس که زیست
 گذشته ز رستم بایران سوار
 ازو شاد شد خسرو پاکدین
 بخوردند چیزی کجا³ یافتند
 چو ترکان بنزدیک پیران شدند
 بر آشفت پیران بکلباد گفت
 چه⁶ کردید با گیو و⁷ خسرو کجاست
 بدو گفت کلباد کای پهلوان
 که گیو دلاور بگردان⁹ چه کرد
 فراوان بلششکر مرا دیده¹⁰
 همانا که گوپال پیش از هزار
 سرش ویژه گفتی که سندان شدست
 من آورد رستم بسی دیدهام
 بزخمش ندیدم چنمین پایدار¹³
 همی هر زمان تیز و جوشان بدی¹⁶

IV и I — پژمان⁴ که در — I, IV и T — هر² I, IV, VI и T — پس¹ I, IV, VI и T —
 T — بریان⁵ VI — چو⁷ IV, VI — (ср. б. 3271). این کوه خاراست با یال و سفت — VI⁵ رفت — I, IV, VI —
 оп. رفت⁸ I, IV, VI — L — بترکان⁹ I, VI и T — 11 I, IV — доб. б.:
 برانسانش آوردم اندر رکیب * که گفتم نه [به-IV] بپنم هم اکنون نشیب
 چنان نامدار — IV — چنان پایدار — I¹³ زدندی بران تارک ترگدار — VI — زای نامدار — T¹²
 I, IV — доб. бб.: I, IV — روزگار — VI¹⁵ جنبش و گردش — VI — پیچش و گردش — T — I, IV и T¹⁴
 گر آن گرزها موم بودی بسنگ * سنان سواران ز چرم پلنگ
 کنون خیره آهرمن دلگسل * ورا از تو بر کرد [کردست-IV] و شد داغ دل
 نبودی شگفتی بر و یال اوی * شدی کوفته خرد چنگال اوی
 VI и T — доб. вариант первого б.:

گر آن گرزها کور [موم-T] بودی بچنگ * سنان سواران چو چنگ [چرم-T] پلنگ
 I, IV, VI и T — شدی¹⁶ I, IV, VI — چو پیل — I, IV, VI — 17 I, IV, VI —
 и третий из этих бб. شدی; I, IV и T — доб. б.:

که ننگست ازین یاد کردن بکن
 تو آهننگ آورد مردان¹ مکن
 سپاهی بکردار شیران نر
 میان یلان گشت نام تو پست
 بیندازد آن² تاج شاهنشاهی
 چنین لشکری از در کارزار
 بسی از دلیران ترکان⁴ بکشت
 نه مرد نبردی⁶ و گوپال و کوس

بر آشفت پیران بدو گفت بس
 نه از يك سوارست چندین سخن
 تو رفتی و نستیهن نامور
 کنون گیورا ساختی پیل مست 3295
 چو زین یابد افراسیاب آگهی
 که دو پهلوان دلیر و سوار
 ز پیش سواری نمودید³ پشت
 گوازه بسی باشدت⁵ با فسوس

۱۸

همه جنگجوی و همه نامدار⁷
 عنان تگاور بماید بسود⁸
 بماید گشادن بره بر میان¹¹
 زنان اندر ایران چو شیران شوند¹²
 و زین داغ دل گردد افراسیاب¹³
 شب و روز یکسر همی تاختند
 وزین آگهی شد بافراسیاب¹⁵

سواران گزین کرد پیران هزار 3300
 بدیشان چنین گفت پیران که زود
 شب و روز رفتن چو⁹ شیر ژیان¹⁰
 که گر گیو و خسرو بایران شوند¹²
 نماند برین بوم و بر خاک و آب
 بگفتار او سر برافراختند 3305
 نجستند روز و شب آرام و¹⁴ خواب

از افکنده شد روی هامون چو کوه * ز یکتن شدند آن دلیران ستوه
 IV-³ این VI-؛ از IV-² آورد پیگار گردان VI-؛ آهننگ آورد گردان I, IV و T-¹
 درفشى - I, IV, VI و T-⁶ باشدش IV-⁵ ایشان I, IV, VI-⁴ نمودند VI و T-؛ نمودست
 T-⁷

ز لشکر گزین کرد پیران سوار * دلیران و جنگی دو ره سه هزار
 بیامد شدن بر پی بدگمان VI-¹⁰ بر سان I, IV و T-⁹ VI-б. оп.؛ بمایدت سود I-⁸
 :б. доб. IV-¹³ شود VI-¹² ز رفتن نماید [نیامد IV-] گشادن میان I, IV, VI و T-¹¹
 برفتند ترکان چو باد روان * بفرمان آن نامور پهلوان
 و زان آگهی VI-¹⁵ VI-¹⁴ оп. و VI-¹⁴ I-добр. тот же б. и два других после б. 3308 текста (см.).
 زیافت افراسیاب I-б. стоит после б. 3307; T-б. оп.; IV-добр. б.:

و زان روی گیو و فرنگیس و شاه * شدندی شتابان بریدند راه

چنین تا بیامد یکی¹ ژرف رود
 بنش⁴ ژرف و پهناش کوتاه بود
 نشسته فرنگیسی بر پاسگاه⁶
 فرنگیسی زان جایگه بنگرید 3310
 دوان شد بر گیو و آگاه کرد
 بدو گفت کای مرد با رنج خیز
 ترا گر بیابند بیجان کنند
 مرا با پسر دیده گرد¹¹ پر آب
 و زان پس ندانم چه آید گزند¹³ 3315
 بدو گفت گیوای مه¹⁵ بانوان
 تو با¹⁶ شاه برشو به بالای تند

سپه شد پراگنده چون² تار و پود³
 بدو بر برفتن دژ آگاه بود⁵
 بدیگر کران خفته بد گیو⁷ و شاه⁸
 درفش سپهدار توران⁹ بدید
 بران خفتگان خواب کوتاه کرد
 که آمد ترا روزگار گریز¹⁰
 دل ما ز درد تو پیچان کنند
 برد بسته تا پیش¹² افراسیاب
 نداند¹⁴ کسی راز چرخ بلند
 چرا رنجه کردی بدینسان روان
 ز پیران و لشکر مشو هیچ کند

I-доб. бб.: رسیدند با جوشن و درع و خود-IV³ بی-IV, VI² بنزدیکی-IV¹

برفتند ترکان چو باد روان * بفرمان آن نامور پهلوان
 و زانروی گیو و فرنگیسی و شاه * شدندی شتابان بدان شاهراه
 چنین تا بنزدیکی ژرف رود * رسیدند با جوشن و درع و خود *
 بدو رفتن گیو-Л⁵ همی-IV⁴; مغی-I⁴ (ср. прим. 13 к б. 3304 и прим. 15 к б. 3306).

и доб. б.: بدان رفتن مرد گمراه بود-T⁴; فرو رفتن گیو بیگاه بود-VI⁶; بی راه بود
 بدان آب را نام گلزریون * بدی در بهاران چو دریای خون
 و قعدت فریگیسی علی: мисра передано: Б-دیده گاه-VI⁶; Б-перевод б. отсутствует.

и доб. б. 3312 (варианты). I, IV⁸ обратный порядок
 ср. бб. 3233 и 3312 (варианты). VI⁷-دیو: VI⁷ الرصد تحفظ الطریق
 мисра. I, IV¹⁰ -доб. здесь вариант б. 3309: VI¹⁰ -ترکان-Л⁹

نشسته فرنگیسی بر دیده گاه * بدیگر کران خفته بد دیو و شاه
 Б-дальнейший текст, содержащий разговор Фарангис с Гивом (бб. 3312-3317), отсутствует,
 вместо него здесь доб. перевод первого мисра б. 3330: I, IV¹¹ -فقام جیو و لبس الدرع

ز بد-T¹¹; ز چند-VI¹²; ز بند-I, IV¹³ نزدیک-I, IV, VI¹² و T¹² هر دو دیده-T¹²; دیده کرده
 گفت گیو ای شه-VI¹⁴; گفت گیو ای سر-IV¹⁴; گفت ای سرور-I¹⁵ چه داند-I, IV¹⁴
 پر-VI¹⁶

سر اختر اندر کنار منست¹
 کنون بر تو بر کار من شد³ دراز⁴
 تو چندین⁵ مشو در دم ازدها⁶
 فشاندن بشمشیر بر شید⁷ خون
 جهانرا بنام⁸ تو آمد نیاز
 بشاهی نه پیچیم جان و روان¹⁰
 جهان شد چو نام تو اندر گذشت
 چه باشد چو پیدا نباشد یکی¹¹
 سر تاجور باشد¹² افسر بود
 نیمینم کسی از در تاج و گاه¹³
 دگر آنک ننگ¹⁴ آورم بر نژاد¹⁵
 مرا یار باشد جهان آفرین¹⁶
 همان باره دستکشرا بزیر
 میانچی شده رود و بر بسته راه
 ز سالار لشکر همی جست نیو¹⁹

جهاندار پیروز یار منست
 بدو گفت کیخسرو ای رزمساز²
 ز دام بلا یافتم من رها
 بهامون مرا رفت باید کنون
 بدو گفت گیو ای شه سرفراز
 پدر پهلوانست و من⁹ پهلوان
 برادر مرا هست هفتاد و هشت
 بسی پهلوانست و شاه اندکی
 اگر من شوم کشته دیگر بود
 اگر تو شوی دور از ایدر تماه
 شود رنج من هفت ساله بماد
 تو بالا گزین و سپهرا به بین
 بپوشید درع و پیامد چو شیر
 ازین سوی شه بود¹⁷ ز آنسو¹⁸ سپاه
 چو رعد بهاران بغزید گیو

¹ I, IV и T — доб. б.:

بیه نیروی یزدان جان آفرین * سواری نمانم بر افراز زمین
 جهانرا بتاج تو آمد—VI⁴ کار من بر تو گردد—I, IV³ پس خسرو رزم ساز—VI²
 ز شمشیر—I, IV и T; شیر—Л; Так в К; ⁷ VI—66. 3320—3322 оп. ⁶ خیره—I⁵ نیاز
 T— بشاهی نه پیچید نژادی روان—I, IV, VI¹⁰ ما—VI⁹ بتاج—I, IV и T⁸ بر چرخ
 B— چو اندک چه [که—T] پیدا نه بینم یکی—I, IV, VI и T¹¹ همیشه بر شاه بسته میان
 перевод бб. 3325—3329 отсутствует. ¹² IV, VI— باید ¹³ VI—

و گر دور از ایدر تو گردی تماه * نباشد بگیتتی یکی پادشاه
 I, IV, T— доб. б.: ¹⁶ I, IV, T— доб. б.: ¹⁵ VI— بدژاد—¹⁴ I, IV, VI— و دیگر که عیب—
 چو پیروز باشم هم از فرّ تست * جهان دیده [جمله—T] در سایه پتر تست
 I—¹⁸ ازین سو سپهبد—VI, T; ازین رو سپهبد—IV; ازان رو سپهبد—¹⁷ I
 B—¹⁹ перевод б. отсутствует. و زان رو—IV

بدو گفست کای پدرگ دیوزاد²
 دلاور بپیشش سپاه آمدی
 برت را کفن چنگ شاهین بود
 چو مور اندر آید بگردش⁷ هزار
 نه مورست پوشیده مرد و ستور⁸
 چو مردار گردد کشندهش بخاک¹⁰
 که چون بر گوزنی سر آید زمان¹¹
 بیاید دمان پیشش من بگذرد¹³
 همان پیشش این نامدار آنچه¹⁵
 سزد گر بآب اندر آیی دلیر
 چه آید ترا بر سر ای نامدار¹⁷
 سر سرکشان اندر آرم بزیر²⁰
 سرانرا²² همه زیر پای آورم
 دلش گشت پر خون²³ و پر آب چشم
 بگردن بر آورد گرز گران
 همی داد نیکی دهش را درود
 بدان تا بر آمد سپهبد²⁶ ز آب

چو بشنید پیرانش¹ دشنام داد
 چو³ تنها بدین رزمگاه⁴ آمدی
 کنون خوردنت نوک⁵ ژوپین بود 3335
 اگر کوه آهن بود⁶ یک سوار
 [شود خیره سر گرچه خردست مور
 کنند این زره بر تنش⁹ چاک چاک
 یکی داستان زد هژیر دمان
 زمانه برو دم همی¹² بشمرد 3340
 زمان آوردت¹⁴ کنون پیشش من
 بدو گفت گیو ای سپهدار شیر
 به بینی کزین پرهنر¹⁶ یک سوار
 هزارید¹⁸ و من نامور یک دلیر¹⁹
 چو من گرز²¹ سرگرای آورم 3345
 چو بشنید پیران بر آورد خشم
 برانگیخت اسب و بیفشازد ران
 چو کشتی زدشت اندر آمد²⁴ برود
 نکرد ایچ²⁵ گیو آزمونرا شتاب

فلما رآه پیران من ذلك الجاذب صاح عليه - cp. B. زیر آشفست پیران و - I, IV, VI و T
 T- برین روزگار - VI⁴ تو - I, IV, VI³ کای بدتن بدنژاد - I, IV, VI² و جعل یشتمه
 تو گر کوه آهن بوی - T; اگر کوه اگر آهنی - VI; اگر ز آهنی کوه ای - I, IV⁶ زخم
 و لو کنت من الحديد فلسات الا رجلا واحدا - cp. перевод B. بگردت - I, IV, VI و T⁷
 چو مرداری - I¹⁰ در برت - I, IV و T⁹ б. оп. (ред.); I, IV, VI - بینم - Л; Так в K;
 VI - چو مردار بی سر کشدت بخاک - IV; اندر کشدت بخاک
 کنند آن زره بر تنت پاره پار * چو مردی تننت برکشیدن بخار
 همی - VI; نفسهاش را - I, IV¹² که چون گور خورا سر آید همی - VI¹¹ (без рифмы).
 б. оп.; I - آوردنت - IV¹⁴ بیاید [نباید] - IV [که بر شیر نر بگذرد - I, IV¹³ دم برو
 VI - هوشیار - IV¹⁷ نامور - I, IV¹⁸ доб. отрывок в 43 бб. (см. приложение IV). I, IV, VI, T -
 б. оп. 3342, 3343, T - بز بار - VI²⁰ هزبرم من نامور یکسوار - VI¹⁹ هزارند و - IV¹⁸ б. оп.
 VI - درد - VI²⁴ جوش - I, IV و T²³ سرانتان - I, IV, VI²² و - VI²¹ 3344 оп.
 سپهبد بر آید - I, IV²⁶ نکرد آنچه - VI²⁵ آرد

- 3350 ز بالا¹ بپستی بپیچید گیو
چو از آب وز لشکرش دور کرد
گریزان ازو پهلوان بلند
هم آورد با گیو نزدیک شد
بپیچید گیو سرافراز یال
3355 سر پهلوان اندر آمد به بند
پیماده بپیشش اندر افگند خوار
بنیفگند بر خاک و دستش به بست
درفشش⁹ گرفتند بچنگ¹⁰ اندرون
چو ترکان درفش سپهدار خویش
3360 خسروش آمد و ناله کز نای
جهان دیده¹⁴ گیو اندر آمد بآب
بر آورد گرز گران را بکفت
سیمک شد عنان و گران شد رکیب
بشمشیر و با نیزه سرگرای

رفت - T² ز جنگش - I, VI و T¹ IV - б. оп. I, IV و T - доб. б.:

یکی حمله آورد بر پهلوان * تو گفستی که بود ازدهای دمان
IV - доб. еще б.:

هزیمت شد از گیو پیران شیر * پس اندر همی تاخت گیو دلیر
VI - б. 3352 стоит после б. 3353 текста; I, IV - делят б. на два.:

نهانی از آن پهلوان [نامدار - IV] بلند * ز فتراک بگشاد پیچان کمند
ببنداخت آنگه بسالار گیو * بدان تا به بند آورد گرد نیو

بر خود - VI⁸ بدور از لب جوینار - VI و T بدور از لب رودبار - I, IV⁷ افکنده - VI⁶
الی شط النهر - B¹¹ گرفته بدست - I, IV, VI و T¹⁰ و أخذ رمحه - B درفشش - J⁹

چندان دید - VI چو آن دید - I, IV¹⁴ سرفین - I, IV, VI¹³ ناچار رفتار خویش - VI¹²
VI - مانده از - I, IV¹⁶ کز آب اندر آرد شتاب - VI ز آب اندر آمد بتاب - I, IV¹⁵

I, IV, VI, T -¹⁷ ماند از آن

به تیغ و رکیب و بگرز و بباد * همی ترکرا خاک بر سر نهاد

3365 از افگنده شد روی هامون چو کوه
 قفای یلان سوی او شد² همه
 چو لشکر هزیمت شد از پیش گیو⁴
 چنان خمیره برگشت و بگذاشت آب⁶
 دمان تا بنزدیک پیران رسید
 3370 بخواری پیاده ببردش کشان
 چنین گفت کین بددل و¹¹ بی وفا
 سیاوش بگفتار او سر بداد
 ابر شاه پیران گرفت آفرین
 همی گفت کای شاه دانش پزوه
 3375 تو دانسته درد و تیمار من
 سزد گر من از چنگ این ازدها
 بکیخسرو اندر¹⁶ نگه کرد گیو

گریزان— I, IV—⁴ میان— I, IV, VI و T—³ بد— I, IV, VI و T—² ز گرزش— I, IV—¹
 3367 стоит после б. 3368; VI—б. оп.; T—переставлены мисра.
 I, IV,⁹ که لشکر ندیدش— VI—⁸ تو— VI—⁷ بگذشت از آب— I—⁶ لشکر— IV و T—⁵
 VI و T—دوان—¹⁰ I, IV و T (вар.)—доб. бб.:

بر شاه بردش دل افکار [ابر زار—IV] و خوار * دو رخساره زرد و درافگنده زار [خوار—IV]
 پیاده بنزدیک خسرو زمین * ببوسید و بر شاه کرد آفرین
 کین— I, IV و T—¹¹ مطرح عند ذلک پیران نغسه بین یدی کیخسرو و قبل الارض—
 I, IV,¹³ گر او خاک شد— VI—; چو او باد گشت— I, IV و T—¹² کای بدرگ— VI—; بد تن
 I—¹⁵ доб. бб.:
 I, IV—¹⁴ خروشید و بوسید— T—

اگر بنده بودی بدرگاه شاه * سیاوش خسرو نگشستی تپاه
 همان گر نپیوستمی ناگهان * فرنگیس را خاک بودی نهان
 IV و T—¹ доб. первый из этих бб., IV—также вариант второго:

همان گونه پیوستمی ناگهان * فرنگیس را جان بودی نهان
 T—² доб. другой б.:

تو و مادرت هر دو از چنگ دیو * برون آوردم برای و بریو
 I, IV و T—¹⁶ آنکه—

زبان پسر ز نفرین افراسیاب
 کششیدی بسی رنج² راه دراز
 خردمند و³ رادست و روشن روان
 بدان کو رهانید مارا ز خون
 و زین کرده خویش زنهار خواست⁵
 انوشه روان باش تا جاودان⁶
 بتاج و بتخت شه نیک خواه⁷
 کنم ارغوانی ز خویش⁹ زمین
 زبان را¹⁰ ز سوگند یزدان مکش
 بخنجر ورا گوش سوراخ کن
 هم از مهر یاد آیدت¹² هم ز کین¹³
 ز سوگند برتر درستی نگفت¹⁴
 که کلباد شد بی گمان با سپاه¹⁵
 چنان دان که بخشیده جان و چیز¹⁶

فرنگیس را دید دیده پر آب
 بگیو آن زمان¹ گفت کای سرفراز
 چنان دان که این پیرسر پهلوان
 پس از داور دادگر رهنمون
 ز بد مهر او پرده⁴ جان ماست
 بدو گفت گیو ای سر بانوان
 یکی سخت سوگند خوردم بمه
 که گر دست یابم برو روز کین⁸
 بدو گفت کیخسرو ای شیرفشی
 کنونش¹¹ بسوگند گستاخ کن
 چو از خنجرت خون چکد بر زمین
 بشد گیو و گوشش بخنجر بسفت
 چنمین گفت پیران از انپس بشاه
 بفرمای کاسم دهد باز نیز

کشیدی - IV؛ چشیدی چنمین رنج - I؛ و. Л, VI - доб. 2 آنگهی - T؛ این چنمین - I, IV

بما بخششی ای نامور تو کنون * که هرگز نبد بر بدی رهنمون
 VI - оп. 3 چشیدی بسی رنج - VI؛ چنمین رنج
 IV - بوده 4 I, IV و T - доб. 5 ب.:

بما بخششی ای نامور تو کنون * که هرگز نبد بر بدی رهنمون
 I, IV, VI - 7 انوشه بزی شاد و روشن روان - T؛ کاذوشه روان پادشاه جهان - I, IV, VI
 IV - 8 نژ خویش کنم لعل روی - I 9 بزور و بکین - VI 8 سرفراز شاه
 I, IV - 13 آید و - IV 12 کنون دل - I, IV, VI و T 11 روان را - I, IV, VI و T 10 بخویش
 доб. 66.:

دل شاه خسرو بدو [برو - IV] گرم دید * رخانش [روانش - IV] پسر از آب و آرم دید
 بدو گفت کای شاه دل شاد دار * روان را ازین کنار آزاد دار
 چو او صد هزاران فدای تو باد * خرد آفرینشش روای تو باد
 بدو گفت کای نیکپی پهلوان * بوی [برین - IV] شادودل شاد [شاد دل شاه - IV]
 تا جاودان

VI - 14 نژ سوگند بر تن درستی نهفت [گرفت - IV] - I, IV - доб. 14 T - доб. первый из этих 66.
 که بالا - I, IV 15 ز سوگند بر تن درستی بغفت - T؛ ز سوگند برتر درستی نجست
 که نتوان پیاده شدن تا سپاه - T؛ که بالای شد بیگمان با سپاه - VI؛ شدی از گمان سپاه
 I, IV و T - доб. 66. 16

بدو گفت گیو ای دلیر سپاه
 بسوگند یابی مگر باره باز¹
 که نگشاید این بند تو³ هیچکس
 کجا مهتر بانوان تو اوست 3395
 بدان⁶ گشت همداستان پهلوان
 که نگشاید آن بندرا کسی⁹ براه
 بدو داد اسپ و دو دستش به بست¹¹
 چرا سست گشتی باوردگاه
 دو دستت ببندم به بند دراز²
 گشاینده گلشهر خواهیم⁴ و بس
 و زو نیست پیدا⁵ ترا مغز و پوست
 بسوگند بخزید اسپ و⁷ روان⁸
 ز گلشهر سازد وی آن¹⁰ دستگاه
 ازان پس بفرمود تا بر نشست¹²

۱۹

چو از لشکر آگه شد افراسیاب
 بزد کوس و نای و¹⁴ سپه برنشاند 3400
 دو منزل یکی کرد و آمد دوان¹⁵
 برو تیره شد تایش آفتاب¹³
 ز ایوان بکردار آتش براند
 همی ساخت¹⁶ بر سان تیر از کمان

بگیو آنگهی گفت شاه دلیر * که اسپش مرا بخش ای نره شیر
 ثم تشفع کیخسرو الیه فی آن یرد فرسه علیه B-

² I, IV به سوگند خوردن دگر باره باز-VI؛ اگر خواهی این بادپای دوان-T-I, IV و T-
 I, IV و T-دوب. ب.؛ گوان-T-:

یکی سخت سوگندرا یاد کن * به پیمان تن بسته [خسته-IV] آزاد کن
 زو زیست پیدا-IV زو زیست بند-I⁵ خواهم-T-دانیم-VI⁴ من-T-I, IV و T-
 این بند-I, IV⁹ و IV-ب. оп. و VI, VI⁷ و VI-⁶ و زو نیست پنهان-T-
 VI¹¹ و VI-¹⁰ آن بند من کسی-T؛ آن بند ازو کسی-VI؛ کسی را
 بدو داد دو دست و او را به بست¹² I, IV-دوب. ب.:

برفت و همی خواند او آفرین * ابر شاه و بر پهلوان زمین
 فرنگیس و کیخسرو خوب چهر * به بر در گرفتند او را به هر
 بدو گفت خسرو که پدرود باش * جهان جاودان تار و تو بود باش
 اگر دادگستر دهمان توان * نباشد دریغ از تو چیز و روان
 T-دوب. первые два из этих бб. VI¹³-دوب. ب.:

بزد کوس و بوق و بنه بر نهاد * از ایوان بیامد بکردار باد
 اندر-VI؛ آمد دمان-I, IV¹⁵ کوس و بوق و VI-نای روپین-IV؛ کوس و روپین-I¹⁴
 جست-T-I, IV و T-¹⁶ دوان

- 3405 پی‌آورد لشکر بران رزمگاه همه مرز لشکر پراگنده دید
 3410 بی‌پرسید کین پهلوان با سپاه² نبرد⁴ آگهی کس ز جنگ آوران
 که برد آگهی نزد آن دیوزاد اگر⁹ خاک بودیش پروردگار¹⁰
 سپهرم بدو گفت کاسان¹¹ بدی یکی گیو گودرز بودست و¹³ بس
 ستوه آمد از جنگ یکتن¹⁵ سپاه سپهبد چو گفت سپهرم شنید
 سپهدار پیران بپیش اندرون گمان برد کو گیو را یافتست
 چو نزدیگتر شد نگه کرد شاه 3415
 ورا دید بر زمین بمسته چو سنگ²⁰ بی‌پرسید و زو ماند اندر شگفت
 بدو گفت پیران که شیر زین نباشد چنان در صف کارزار
 [من آن دیدم از گیو کز پهل²³ و شیر

زین رو - IV 5 نبود - I, IV 4 که - I, IV, VI 3 پهلوان سپاه - VI 2 پر - IV 1
 که گر - IV 9 که آنجا سپاوخش دارد نژاد - T 8 رای - I, IV 7 سپاه - IV, VI 6
 14 I, IV, 13 I, IV, VI و - 13 هر کس - IV 12 آسان - I, IV, VI و T 11 آموزگار - I, IV و T 10
 17 Б - б. оп.; IV и T - доб. бб.: چنان - I, IV 16 از جنگ و کیش و - VI 15 ندیدیم - VI
 چو بشنید رنگ رخس زرد شد * ز گوردون دل او پر از گورد شد
 ورا داد پاسخی که آمد پدید * سخن هرچه گوشم ز دانا شنید
 چو یزدان کسی را کند نیک بخت * ابدی کوشش او [را] رساند به تخت
 I - 20 ریش و جامه - VI زوی و پایش - IV 19 به پیش - I, IV, VI 18 T - доб. те же бб.
 چون - VI زبر - I, IV 21 بسته بزین بر چو سنگ - IV и T بسته بزین همچو سنگ
 از وی که از گرگ - I, IV 23 شیر - VI, T - б. оп. 24

- 3420 بر انسان کجا¹ بر دمد روز جنگ
نخست اندر آمد بگزرز گران
باسپ و بگزرز و بیپای³ و رکیب
همانا که باران نیارد⁵ ز میخ
چو اندر گلسستان بزین بر بخت⁸
- 3425 سرانجام برگشت یکسر سپاه
گریزان ز من تاب داده کمند
پراگنده شد دانش و هوش من
از اسب اندر آمد دو دستم بیست
زمانی سر و پایم¹² اندر کمند
- 3430 بجان و سر شاه و خورشید و ماه
مرا داد زین گونه سوگند سخت
که کس را نگویدی که بگشای¹⁷ دست
ندانم چه رازست نزد²⁰ سپهر
چو بشنید گفتارش افراسیاب
- ز نفسش² بدریا بسوزد نهنگ
همی کوفت چون پتک آهنگران
سوار از فراز اندر آمد بشیب⁴
فزون زانکب بارید بر سرش تیغ
تو گفستی که گشتست با کوه⁷ جفت
بجز من نشد⁸ پیش او کینه خواه
بیفگند و آمد میانم⁹ به بند
بخاک اندر آمد سر و دوش¹⁰ من
برافگند بر زمین و خود بر نشست¹¹
بدیگر زمان¹³ زیر سوگند و بند¹⁴
بدادار هر مزد¹⁵ و تخت و کلاه
بخوردم چو دیدم که¹⁶ بر گشت بخت
چنین رو دمان¹⁸ تا بجای نشست¹⁹
بخواهد بریدن ز ما پاک مهر²¹
بدیده ز خشم اندر آورد آب²²

4 IV, VI— بیپای و بیال— I, IV و T—³ ز بیمش— I, IV, VI—² که او— I, IV, VI و T—¹;
نشیب; I, IV و T—¹⁰ доб. б.:

همی زد همی کشت گردان ما * نه اندیشه بودش ز مردان ما
8 I, IV— ابا خای— VI; با گرز— I, IV⁷ بر نخفت— T; در نخفت— I⁶ بیارد— IV⁵
سر را— VI; سر من— I, IV⁹ جز از من نشد— T; بجز من نبود— VI; جز از من نبود
بیفگند— VI; بر خاک و خود بر نشست— L¹¹ سر و توش— VI; تن و توش— I, IV و T¹⁰
درد و— L¹⁴ زمانی دگر— VI¹³ یالم— I, IV¹² T—³ доб. б. 3430 текста; VI—¹⁵ L—¹⁵ خرد (название
одного из зороастрийских храмов); I, IV—¹⁶ خود کام— T; زهر کام— I, IV—¹⁷ چو— VI¹⁶ بگشاد— VI¹⁷
چنین میروی— VI; همیدون پرو— I, IV¹⁸ T (ср. б. 3394)—¹⁹

که نگشاید این دست من هیچ کس * بجز جفت گلشهر در دهر و پس
I, IV—¹⁰ доб. б.: زبودن ز من پاک مهر— T; زبیدت بناپاک چهر— VI²¹ زیر— I, L²⁰
یکی تن به آید ز چندی [چندی— I] سوار * همانا که برگشت [بردارد— IV] این روزگار
خواب— VI²²

3435 یکی بانگ برزد ز پیشش براند
از انپس بمغز اندر افگند باد
که گر گیو و کیخسرو² دیوزاد
فرود⁴ آورمشان ز ابر بلند
میانشان⁷ بپرّم بشمشیر تیز
3440 چو کیخسرو ایران بجوید همی

خود و سرکشان سوی جیحون کشید
بهومان بفرمود کاند¹⁰ شتاب
که چون گیو و خسرو¹² ز جیحون گذشت
نشان آمد از گتته¹⁴ راستان
3445 که از تخته تور وز کیقباد
که توران زمین را¹⁷ کند خارستان
رسیدند پس گیو و خسرو بر آب²⁰
گرفتند پیگار²¹ بازخواه²²
نوندی کجا بادبانش نکوسیت²⁴

و تیز³ I, IV - VI - گیو گودرز آن - I, IV - این گودرز و این - I, IV - بیژمرد - VI -
ب. : I, IV - T - 6
فرز - I - 4 با تیز - T - 7 یا تیز - T - 8
فرنگیس را چون بچنگ آورم * بچشمش جهان تار و تنکب آورم
ب. : T - 9 با وی - I و T - 8 میانش - I, IV, T - 7

بسوی ختن رفت پیران نژند * و زین سو همی قناخت شاه بلند
چو آید خبر - I, IV - 12 بکین - IV - زمکش - 11 ل - 11 چه هومان چنین گفت کایدر - VI - 10
سر برزند با نژاد - I, IV - 16 و بزد داستان - VI - 15 باستان - VI - 14 همه - T - 13 کو
همی - I, IV - 18 بلاد توران - B - که او شهر ایران - VI - 17 فیروز هر دو نشاد - VI -
ب. : I, IV, T - 19

دل او بایران گراید بمهر * بتوران نماند [ماند - IV] پر از کینه چهر
گذارد بپایند براه - I - 28 یاچ خواه - 21 ل - 22 بر - I - 21 الی شاطئ جیحون - B - زباب - IV, VI - 20
IV - 3449 و первое мисра б. 3450 и второе мисра б. 3449
نشستی که زیمای کیخسروست - I, IV, T - 25 بادپایش نوست - IV - زبادبانش نوست - I - 24

- 3450 چنین گفت با گیو پس¹ باج خواه
 همی گر گذر² بایدت ز آب رود³
 بدو گفت گیو آنچه خواهی⁴ بخواه
 بخواهم⁵ ز تو⁶ باج گفت اندکی
 زره خواهم از تو گر⁷ اسپ سیاه
 بدو گفت گیو ای گسسته خرد¹¹ 3455
 بهر باژ گر شاه¹³ شهری بدی
 که باشی که شه را کنی خواستار
 و گبر مادر شاه خواهی همی
 سه دیگر چو شهرنگ بهزادرا
 چهارم چو¹⁷ جستی بخیره زره¹⁸ 3460
 نگردد چنین آهن از آب تر
 نه نیزه نه شمشیر هندی نه تیر
 کنون آب مارا و کشتی ترا²²
 بدو²⁴ گفت گیو ار تو کیخسروی
 فریدون که بگذاشت²⁵ ارونرد رود 3465

1 I, IV и T— پس گیورا— 2 VI— رهگذر 3 Конъектура редактора. Л, VI— زود— I, IV, T—
 4 VI— باید— 5 I, IV и T— доб. б.: 6 آب روی
 7 VI— بدو 8 I, IV— باید— 9 IV, VI— کز—
 10 پورستار گر— VI— و گر این پورستار افسر ز ماه— I, IV— تور— Л: تصحیح قیاسی (رداکتور)
 11 VI— سبک کم خرد— 12 I— سبک کم خرد— 13 I, IV, VI и T— پورستار یا ریدک همچو ماه— T— زهر سرسر و ماه
 14 VI— زین نشانرا کی اندر خورد— IV— زین نشانرا کی اندر خورد
 15 Л— б. оп.; VI— доб. этот б. после б. 3458
 16 I, IV, VI— که— 17 I, IV, VI— که در یابد او روز تگ— T— 18 I, IV— زره— VI— زره را بدان— VI— زره باید [ماند— IV] از هر کسی با گره— I, IV и T— 19 I, IV— بکشتی بره
 20 I, IV, VI— همی— 21 I— برین— IV, VI— 22 I, IV, VI— بزرگشتی با گره (против размера).
 23 I, IV, VI— بدین مایه راه— T— بدین مایه شاهی— 24 I, IV— بدین مایه راه— T— بدین مایه شاهی— 25 I, IV—
 26 I и T— همی داد تخت تپی را— IV— همی داد تخت مپی را— T— 27 I, IV— بگذشت ز— VI— بگذشت از
 28 I, IV— همی داد نیکی دهش را— VI—

که با روشنی بود و با¹ فرهی
 سر نامداران² و شیران توی
 که با فرّ و برزی و زیمای گاه⁴
 گزندی⁶ نماید که گیرد سرت
 که بیکار بد تخت⁸ شاهنشهان
 ازین کار¹⁰ بر دل مکن هیچ یاد
 پیایید دمان تا لب رود آب
 فرنگیس را با تو ای شهریار
 و گر¹³ زیر نعل اندرون بسپرنند¹³
 پنهانم بی زدن فریادری
 بمالید¹⁴ و بنهاد بر خاک روی
 نماینده¹⁵ رای¹⁵ و راهم توی¹⁶
 روان و خرد سایه¹⁸ پتر¹⁸ تست¹⁹
 بخشکی همان رهنمایم²⁰ توی
 چو کشتی همی راند تا بازگاه²²
 نترسد ز جیحون و زان آب شیر²⁴
 جهانجوی خسرو سر و تن بشست

جهانی شد. اورا سراسر فرهی
 چه اندیشی ار شاه ایران توی
 به بد³ آب را کی بود بر تو راه
 اگر من شوم غرقه. گر⁵ مادرت
 ز مادر تو بودی مراد جهان⁷ 3470
 مرا نیز مادر⁹ ز بهر تو زاد
 که من بیگمانم که افراسیاب
 مرا برکشد زنده بر دار خوار
 با آب افگند ماهیان تان خورند¹¹
 بدو گفت کی خسرو اینست و بس 3475
 فرود آمد از باره¹⁷ راه توی
 همی گفت پشت و پنهانم توی
 درستی و پستی¹⁷ مرا فرّ تست
 با آب اندرون دل فرایم توی
 با آب اندر افگند خسرو سیاه²¹ 3480
 پس او²³ فرنگیس و گیو دلیر
 بدان سو گذشتند هر سه درست

چنین—Так в I, IV и T; J—³ سوار دلیران—VI—پناه دلیران—² I, IV—¹ بادی و—¹ I, IV—
 ز مادر—VI—⁷ گرانی—⁶ I, IV, VI и T—⁶ شوم کشته یا—⁵ I, IV—⁴ زیبا. کلاه—VI—⁴ بد—VI—
 مادرم هم—VI—⁹ بخت—⁸ IV, VI—⁸ بهانه تو بودی مرا در جهان—T—⁸ تو زادی ز بهر جهان
 باب افگند ماهیان درخورند—VI—¹¹ باب افگندت ان و ماهی خورد—¹¹ I, IV—¹⁰ باره—¹⁰ I, IV, VI и T—
 VI—¹⁵ نماینده داد—¹⁵ I, IV и T—¹⁴ پنهانید—¹⁴ I, IV и T—¹³ بسپرد—¹³ I, IV—¹² و یا—¹² I, IV—
 VI—¹⁷ درستی و کژی—¹⁷ I, IV—¹⁶ 3479 текста. б. следует б. за этим—¹⁶ IV—¹⁶ نماینده بر داد
 19 I, IV—¹⁹ б. стоит после б. 3479; ¹⁸ Л—¹⁸ مایه¹⁸ پتر—¹⁸ L—¹⁸ درشتی و نرمی—¹⁸ T—¹⁸ درستی [و] گشتی
 I, IV и T—¹⁸ доб. б.:

بگفت این و بر پشت شیرنگ شد * بچه ربه بسان شب آهنگ شد
 تا بارگاه—VI—²² بارگاه—²² IV—²² الأدهم—²¹ B—²¹ نسیاه—²¹ IV—²⁰ بخشکی همه غم روانم—²⁰ VI—
 برون شد ز جیحون—T—²⁴ نترسد ز جیحون و از آب سیر—²⁴ I, IV, VI—²³ پس اندر—²³ VI—
 B—²³ перевод мисра отсутствует. ²³ VI—²³ و از آبگیر

- بدان نیستان در¹ نیایش گرفت
چو از رود کردید هر سه گذر
بیماران چنین کیفیت کاینست شگفت 3485
بهاران و⁵ جیحون و آب روان
بدین⁷ ژرف دریا چنین بگذرد
پشیمان شد از کار و⁸ گفتار خویش
بیمار است کشتی بچیزی که داشت
بپوشش برفت از پس¹⁰ شهریار 3490
همه هدیهها نزد¹¹ شاه آورد
بدو گفت گیو ای سگ بیخرد¹²
چنین مایه ور پرهنر¹⁵ شهریار
ندادی کنون¹⁶ هدیه تو مباد
چنان خوار برگشت زو رودبان 3495
چو آمد بنزدیک بازارگاه
چو نزدیک رود آمد افراسیاب
یکی بانگ زد تند بر بازارخواه
چنین داد پاسخ که ای شهریار
ندیدم نه هرگز شنیدم چنین 3500
بهاران و این آب با موج تیز
- جهان آفرین را ستایش گرفت²
نگهبان کشتی شد آسیمه سر³
کزین برتر اندیشه⁴ نتوان گرفت
سه جوشن ور و اسپ و⁶ برگستوان
خردمندش از مردمان نشمرد
تبه دید ازان کار بازار خویش
ز باد هوا بادبان برگذاشت⁹
چو آمد بنزدیک رودبار
کمان و کماند و کلاه آورد
تو گفتی¹³ که این آب مردم خورد¹⁴
همی از تو کشتی کند خواستار
بود¹⁷ روز کین روزت آید مباد
که جانرا همی گفت پدرود مان¹⁸
هم آنگه ز توران بیامد سپاه
ندید ایچ مردم نه کشتی بر آب¹⁹
که چون یافت این دیو بر²⁰ آب راه
پدر بازاربان بود و من بازاردار
که کردی کسی ز آب جیحون²¹ زمین
چو اندر²² شوی نیست راه گریز

VI — б. оп. 2 بران داستان بر — T; بران نیستان بر — IV; بدان نیستان بر — I¹

3 VI — заменяет бб. 3484 и 3485 одним б.:

چو آن رودبان آن شگفتی بدید * بگفتا بس است این که آمد پدید

برین — I, IV, 7 سه اسپ و سه جوشن سه — I, IV و T, 6 оп. و — IV, 5 اندازه — I, IV, 4

— IV, 11 برفت او بر — VI; بیامد بر — I, IV و T, 10 بر فراشت — I, IV, 9 خام — I, IV, VI و T, 8

چه گفتی — VI; نگفتی — I, IV, 13 سگ کم خرد — T و VI; گم کم خرد — I, IV, 12 پیش

رسد — I, IV و T, 17 تو و — VI, 16 با گهر مایه ور — I, IV, VI و T, 15 برد — IV و T, 14

آنچه مردم ز کشتی بر آب — VI; ایچ کشتی نه مردم در آب — I, IV و T, 19 بی رود مان — VI, 18

ایدر — IV, 22 آب دریا — T; آب جیحون — I, IV, 21 از — VI, 20

چنان برگزشتند هر سه سوار
ازان پس بفرموده^۳ افراسیاب
بدو گفت هومان که ای شهریار
تو با این سواران بایران شوی 3505
چو گودرز و چون رستم پیلتن
همانا که^۴ از گاه سیر آمدی
ازین روی^۵ تا چین و ماچین تراست
تو توران نگه دار و تخت بلند
پر از^{۱۰} خون دل از رود^{۱۱} گشتند باز 3510

تو^۱ گفستی هوا داشت شان بر کنار^۲
که بشتاب و کشتی پرافکن باب^۴
بر اندیشی و آتش مکن در کنار
همی در دم گاوشیدان^۵ شوی
چو طوس و چو گرگین و^۶ آن انجمن^۷
که ایدر بچنگال شیر آمدی
خور و ماه و کیوان و پروین تراست
ز ایران کنون نیست بیم گزند
برآمد برین روزگار دراز^{۱۲}

۱ I, IV — که ۲ VI — کنار; I, IV и T — доб. бб.:

و یا خود ز باد بزان [وزان — I] زاده اند * بمردم ز یزدان فرستاده اند
چو بشنید ازیشان رخس گشت زرد * برآورد از انده یکی باد سرد
۳ VI — هوا. ۴ I, IV и T — доб. бб.:
۵ I, IV, VI — آب; T — آب; I, IV и T — доб. бб.:
۶ I, IV, VI — آب; T — آب; I, IV и T — доб. бб.:

ببین تا کجا یابی آن رفتگان * شدستند یا مانده اند خفتگان
بدان تا بیاییم شان زود باش * بیاور تو کشتی و [در رود — IV] پدرو باش
следует: ۵ I, IV и T — شیران; ۶ I, IV, VI — چنگ شیران; ۷ I, IV — چنگ شیران; ۸ I, IV и T —
имени сказочного дракона, долго опустошавшего Иран и причинявшего его населению разные бедствия. Согласно древним сказаниям, дракон был убит Киrom, который в память об этом событии выстроил велико-
лепный храм огня. У Фирдоуси в нарицательном смысле — драконы, могучие змеи (ср. Vullers, Lexicon, II, 946). Переписчики, не понимая текста и постепенно искажая его, заменили образ, данный Фир-
доуси, стандартным ۹ I, IV и T — همانگاه ۱۰ I, IV — فاما تلقی نفسک فی — B — перевод мисра ۱۱ I, IV — لشکرشکن ۱۲ I, IV, VI — و افوا الشعابین
۱۰ I, IV и T — روزگاری دراز ۱۱ I, IV — درد ۱۲ I, IV — درد (так!). ۱۳ I, IV, VI — جگر — IV — رود ۱۴ I, IV, VI —
اندر آمد زمان دراز

جهان چند ازو شاد و چندی دژم^۲
 یکی نامه از شاه وز گيو نيو^۴
 سر تخمه نامور^۶ کي قباد
 خردمند و بينادل و دوست دار
 بگفت آنچ بشنيد^۸ از بيش و کم
 بر نيو گودرز کشوادگان^۹
 که بادی نجست از بر او دژم^{۱۱}
 فرستاده چست^{۱۲} بگرفت راه^{۱۸}
 بچستند برسان آتش ز جای
 نخستين بيامد بر پهلوان
 جهان پهلوان نامه بر سر نهاد
 همی کرد نفرين بر^{۱۷} افراسياب
 ز يال هيونان پيالود^{۱۸} خوی
 ز شادی خروش آمد از بارگاه^{۲۰}
 جهانجوی کي خسرو آمد ز راه^{۲۱}

چو با گيو کي خسرو آمد بزم^۱
 نوندى بهر^۳ سو برافگند گيو
 که آمد ز توران جهاندار شاد^۵
 فرستاده بختيار و سوار^۷
 گزيين کرد ازان نامداران زم 3515
 بدو گفت ز ايدر برو باصفهان
 بگويش که کي خسرو آمد بزم^{۱۰}
 یکی نامه نزديک کاوس شاه
 هيونان کفک افگن^{۱۴} بادپای
 فرستاده گيو روشن روان 3520
 پيامش همی گفت و نامه^{۱۵} بداد
 ز بهر سیاوش بماريد^{۱۶} آب
 فرستاده شد نزد کاوس کی
 چو آمد بنزدیک^{۱۹} کاوس شاه
 خبر شد بگيتی که فرزند شاه 3525

۱ I, IV — و لما وصل کي خسرو و جيو الی خراسان — B; خسرو در آمد بزم — VI —
 ۲ T — جهان شد ازو خنده چندی دژم — VI; که بادی نجست از بر او دژم
 ۳ I, IV — نوندى ز هر — VI; نويدي ز هر — IV, VI — از گيو و از شاه نيو —
 ۴ I, VI — سپهدار شاه — IV, VI; سپهدار شاد — I و T — ۵ از شاه وز گيو نيو — T; نوز شاه نيو
 ۶ VI — فرستاد — VI; چست و گرد و سوار — IV و T — ۷ سر نامور تخمه
 ۸ I, VI و T — آنچ پيش آمد — I, VI و T. (так) نو بختياران شهریار
 ۹ I, IV و T — доб. 6.: همه راه نازان به بزم جهان — VI; ز جای مهان
 ۱۰ I, IV, T — و — IV; جهان چند خندان شد و چند شاد — I — ۱۱ چو باد — I —
 ۱۲ I, IV, T — فرستاد و — VI; فرستاده بر چست و — I, IV, T — ۱۳ I, IV — آمد بره — I, IV — ۱۴ I — доб. 6. و
 ۱۵ I, VI — رسانيد و مژده — VI — ۱۶ کف افگن — IV; نو — I — ۱۷ I, IV — دو دیده پر — I, IV
 ۱۸ I, IV, VI و T — پيالود — VI — ۱۹ به — I — ۲۰ دو دیده پر — I, IV, VI و T —
 ۲۱ I, IV — 6. 3525 стоит перед 6. 3528. خروش از سپاه

بران نامه گيو گوهر فشاند
 بهر¹ جای رامشگران خواستند²
 برفتند يکسر⁴ سوی اصفهان
 همه ديبه خسروانی فگند
 بدو⁵ اندرون چند گونه گهر⁶
 يکی طوق⁸ پر گوهر شاهوار
 چنانچون بيايد سزاوار شاه¹⁰
 بياراست ميدان⁴ و جای نشست¹²
 پذيره شدن را بياراستند
 پذيره شدندش¹⁴ بآيين خویش¹⁵
 همان گيو را دید¹⁸ با او پراه
 پياده شدند آن¹⁹ سواران نيو

سپهبد فرستاده را پيش خواند
 جهانی بشادی بياراستند
 از انپس ز کشور مهان جهان³
 بياراست گودرز کاخ بلند
 يکی تخت بنهاد پيگر بزر
 يکی تاج با ياره و⁷ گوشوار
 بزر و⁹ بگوهر بياراست گاه
 سراسر همه شهر آيين¹¹ به بست
 مهان سرافراز برخاستند
 برفتند هشتاد¹³ فرسنگ پيش
 چو چشم سپهبد¹⁶ برآمد بشاه¹⁷
 چو آمد پديدار با شاه گيو

3530

3535

1 VI — ز هر — 2 I, IV (кроме четвертого б.) — доб. бб.:

و زين آگهی شد سوی نيمروز * بفيروزی گيو گيتی فروز
 که آمد خرامان بايران زمين * به پيروزی خسرو پاکدين
 به بخشيد رستم بدرويش زر * که نامد گزندی بران شيرنر
 وز انپس گسی کرد بانوگشسپ * ابا خواسته همچو آذرگشسپ
 هزار و دو صد نامور مهتران * ابا تخت و با جامهای [تاجهای — IV] گران
 پرستنده سيصد غلامان دو نشست * همان هر يکی جام زرین بدست
 برون رفت بانو ز [با پور — IV] پيش پدر * بر گيو شد همچو مرغی پير
 فرستاد گيوش سوی اصفهان * پراگنده نامش بگرد جهان
 زو زانروی يکسر مهان جهان — 3 I, IV — T — доб. те же бб., кроме второго; ср. прим. 20 к б. 3055.
 بدان — VI — بزور — 5 I, IV — جمله — 4 IV — B — как текст. زو زانروی گيتی جهان در جهان — VI
 — VI — زياره با طوق و با — IV — زياره با طوق با — 7 I — 6 I, IV — б. стоит после б. 3532 текста.
 — б. 10 I, IV — 10 I, IV — 9 VI — تاج — 8 I, IV и T — ياره و طوق با — T — زياره با تاج و با
 خود بر نشست — VI и T — 12 I, IV — 11 I, IV, VI — آيين — 3532 стоит после б. 3529.
 — б. оп. I — زير آيين خویش — 16 IV — پذيره شدن را — 14 VI — 15 I, IV, VI и T — هفتاد — 13 IV, VI
 شدندش — VI — 19 VI — گيو و گودرز — IV — گيو گودرز — 18 I — بماه — 17 VI — جو درز — 16 B

- 3540 فرو ریخت از دیدگان آب زرد
ستودش فراوان و کرد آفرین
ز تو چشم بدخواه تو دور باد
جهاندار یزدان گوی منست
سیاوش را زنده گر دیدمی
بزرگان ایران همه پیش اوی
و ز انجایگه شاد گشتند باز
بموسید چشم و سر گیو⁷ گفت
3545 گزارنده خواب و جنگی⁸ توی
سوی خانه پهلوان آمدند
بموندند يك هفته با می بدست
بهشتم سوی شهر کاوسی شاه¹²
- ز درد سیاوش بسی یاد کرد¹
چنین گفت کای شهریار زمین²
روان سیاوش پر از نور باد
که دیدار تو رهنمای³ منست
بدین⁴ گونه از دل نغندیدمی
یکایک نهادند بر خاک⁵ روی
فروزنده شد بخت⁶ گردن فراز
که بیرون کشیدی سپهر از نهفت⁸
گه چاره مرد درنگی توی
همه شناد و روشن روان آمدند
بیماراسته بزمگاه و¹⁰ نشست¹¹
همه شاددل¹³ برگرفتند راه
- 3550 چو کیخسرو آمد بر شهریار
بر آیین¹⁶ جهانی شد آراسته
نشسته بهر جای رامشگران
همه یال اسپان پر از مشک و می
- جهان گشت پر بوی و¹⁴ رنگ و نگار¹⁵
در و بام و دیوار پر خواسته¹⁷
گلاب و می و مشک با زعفران
درم با شکر ریخته زیر پی

¹ VI — کرد — آه; Б — перевод б. отсутствует. I, IV и T — доб. б.:

فروود آمد از بارگی پهلوان * گرفتیش به پر شهریار جهان

² I, IV и T — доб. б.:

تو بیدار دل باش و بیدار بخت * بجای تو کشور نخواهم نه تخت
(پیروز بخت با بیدار بخت на первом мисра). VI — доб. после б. 3540 текста тот же б. (с заменой в первом мисра)

³ I, IV, VI — تخت ⁴ VI — برین ⁵ VI — خاك بران ⁶ IV, VI — نهادند یکایک ⁷ I, IV — خواب جنگی ⁸ I — و ⁹ T — доб. б. 3544 و 3545 стоят перед б. 3543 текста.

¹⁰ I, IV — خواب خیلی ¹¹ VI — б. оп. ¹² Б — اصطغر — و ¹³ IV —

بآذین — I, IV, VI — 16 جهان پر ز رنگ و ز بوی بهار — VI — 15 و — II — 14 شادمان

¹⁷ VI — پیراسته

3555 چو کاوس کی روی خسرو بدید
 فرود آمد از تخت و شد پیش او
 جوان جهانجوی بردش نماز
 فراوان ز ترکان بپرسید شاه
 چنین پاسخ آورد⁴ کان کم خرد
 مرا چند بمسود⁶ و چندی بگفت⁷
 3560 بترسیدم⁹ از کار و کردار او
 اگر ویژه ابری شود دربار¹¹
 نخواند مرا موبد از آب پاک¹²

سرشکشی ز مژگان برخ بر چکید¹
 بمالید بر چشم او چشم و روی
 گرازان سوی تخت رفتند² باز
 هم از تخت سالار³ توران سپاه
 ببد روی گیتی همی بسپرد⁵
 خرد با هنر کردم اندر نهفت⁸
 بپیچیدم از رنج و تیمار او¹⁰
 کشنده پدر چون بود دوستدار
 که بپرستم او را پدر زیر خاک¹²

داد پاسخ— I, IV, VI—⁴ وز تاج— VI—³ گشتند— VI—² سوی خون چکید— VI—¹

⁵ I, IV— доб. бб.:

سپهبد چه پرسد ازان شوم بخت * که مه کام بادش مه تاج و مه تخت
 پندرا بدان زارواری بکششت * زنان مادرم را بزخم درشت
 که تا من شوم کشته اندر شکم * که او را رهایی مبادا ز غم
 چو گشتم من از پاک مادر جدا * بکوهم فرستاد با ناسزا
 میان بز و گاو میش و ستور * سپردم [شمردم— IV] شب و روز گردنده هور
 سرانجام پیران بیامد ز کوه * مرا برد نزدیک آن کین پژوه
 بستود— VI; بیسود— I, IV, VI; LI, I, IV—⁶ Так в K (ред.); LI, I, IV—⁶ T—доб. варианты тех же бб.

⁷ I, IV и T—⁷ ز هر جای پرسید و هر چیز گفت— I, IV, VI—⁷ б. стоит после б. 3560 текста.

⁹ IV—⁹ I, IV и T (варианты)— доб. бб.: از چشم و آزار او— I, IV—¹⁰ بپرسیدم— IV—⁹

ز سر گر پرسید گفتم ز پای * ز خورد ار بپرسید گفتم ز جای
 ببردش و راهوش و دانش خدای * مرا بی خرد یافت آن تیره رای
 چو بی مایه ور یافت مغز سرم * ز عمری فرستاد زی مادرم
 بود رودبار— T; شود دربار— VI; بود دربار— IV; بود دربار— I—¹¹
 T—б. заменен двумя¹² T—б. заменен двумя
 другим; I— доб. бб.:

دگر گفت خسرو بکاوس شاه * که ای شهریار جهان دیده گاه
 ز گیو ار بگویم بخسرو سخن * همانا چه جایست از وی سخن
 عجب ماند و هست جای شگفت * کزین برتر اندازه نتوان گرفت
 IV— доб. первый и третий бб. по I, но дает вариант второго б.:

بتوران مرا جست¹ و رنج آزمود²
 که با من پیامد ز توران⁴ زمین
 پس ما پیامد چو آتش براه
 نمیند بهندوستان بت پرست
 ز دریا برانسان بر آید⁶ بچنگ⁷
 میان⁸ بسته و بادپایی بزیر
 که گفستی زمین را بسوزد⁹ بچنگ
 سر پهلوان اندر آمد بمند
 و گرنه بکندی سرش را ز بار¹¹
 ز بد گفتن ما¹² زبان بسته بود¹³
 نیاسود با گرز¹⁴ گاورنگ¹⁵
 بآب و بکشتی¹⁷ نیفگند چشم¹⁸
 بود جاودان شاد و روشن روان¹⁹

کنون گیو چندی به سختی بود
 اگر نیز رنجی نمودی³ جزین
 سرافراز دو پهلوان با سپاه⁵
 من آن دیدم از گیو کز پیل مست
 گمانی نبردم که هرگز نهنگ
 از انپس که پیران پیامد چو شیر
 باب اندر آمد بسان نهنگ
 بینداخت بر یال او بر¹⁰ کمند
 بغوازشگری رفتیم ای شهریار
 بدان کو ز درد پدر خسته بود
 چنین¹⁴ قالب رود جیحون بچنگ¹⁵
 سرانجام بگذاشت جیحون بخشم
 کنسی را که چون او بود پهلوان

3565

3570

3575

ز گیو ار بگویم به پیشت خبر * هر آنچه از وی آمد همه در بدر
 T—доб. варианты тех же бб.

به توران—IV, VI⁴ نبردی—VI³ به توران و را جست و رزم آزمود—VI² بود—IV¹
 5 I, VI—доб. бб.: بر آید بدینسان—VI; بپیاید بدانسان—I, IV⁶ دو پهلوان سپاه—VI, I⁵
 چنین لشکری گشن و دو پهلوان * هزیمت گرفتند پیر و جوان
 سپاهی بیاورد پیران گرد * نمودش به پیران همان دست برد
 بر یال و—I, IV, VI¹⁰ به شورد—IV⁹ جهان—VI⁸ T—доб. только первый из этих бб.
 من—I, IV, VI¹² و گرنه سرش را ربودی ز بار—VI¹¹ بیالشی بینداخت پیچان—T; ترگش
 13 I, IV—доб. бб.:

مر اورا رهازمید و مادر بهم * ز چنگال آشفته شایر درم
 اگر نه مرا هم بسان پدر * همی خواست از تن جدا کرد سر
 VI¹⁶ ز چنگ—I, IV¹⁵ کنون—VI; همی—I, IV¹⁴ T—доб. варианты тех же бб.
 VI¹⁸ ب. оп.; I—доб. здесь
 سزد گر بماند—VI و T—همیشه جوان باد و روشن روان—I, IV¹⁹ 3569 текста.
 I و IV—доб. отрывок в 23 бб., ср. T. (см. приложение V).

یکی کاغ کشواد بد در صطغر
 چو از تخت کاوس بر خاستند
 همی رفت گودرز با شه‌ریار
 بر اورنگ³ زرینش بنشانند
 به بستند گردان ایران کمر
 که او بود با کوس⁶ و زرینه کفش⁷
 ازان کار گودرز شد تیز مغز
 پیچمر¹⁰ سرافراز¹¹ گیو دلیر
 بدو گفت با طوس نوذر بگویی
 بزرگان و گردان¹³ ایران زمین
 چرا سر کشتی تو بفرمان دیو
 اگر تو پیچی¹⁶ ز فرمان شاه
 فرستاده گیوست¹⁸ پیغام من
 ز پیش پدر گیو بنمود پشت
 پیامد بطوس سپه‌مید بگفت
 چو بشنید پاسخ چنین داد طوس
 بایران پس از رستم پیلتن
 ندییره منوچهر شاه دلیر

که آزادگان را بدو¹ بود فخر
 بایوان نو² رفتن آراستند
 چو آمد بدان گلشن زرنگار
 برو بر بسی⁴ آفرین خواندند
 بجز⁵ طوس نوذر که پیچید سر
 هم او داشتی⁸ کاویانی درفش⁹
 بر او پیامن فرستاد مغز
 که چنگ یلان داشت و بازوی¹² شیر
 که هنگام شادی بهانه مجوی
 همه¹⁴ شاه را خواندند آفرین
 نه بینی همی فر¹⁵ گیهان خدیو
 مرا با تو کین خیزد و¹⁷ رزمگاه
 بدستوری نامدار انجم¹⁹
 دلش پر ز گفتارهای درشت²⁰
 که این رای را با تو دیوست جفت²¹
 که بر ما نه²² خوبست کردن فسوس
 سرافر از ترکس²³ منم ز انجم²⁴
 که گیتی بتیغ اندر آورد زیر²⁵

1 I - بشاهی بر او - I, IV, VI 2 باورنگ - IV, VI 3 بآیین نو - VI 4 بران - VI 5
 هم اورا بُدی - I, IV, VI و T 6 کاویانی درفش - IV 7 گرز - VI 8 جزان - IV 9 جز از
 و هو صاحب الكوس و المداس الذهبی و حافظ الدرفش - B; کوس و زرینه کفش - IV 9
 I, IV, VI و T 11 پیامد - T; (؟) نیامرد: VI - неразобранное слово; بدست - I, IV 10 الجاویانی
 به پیچی سر - T 15 همی - VI 14 شیران - I, IV, VI 13 آهنگ - I, IV و T 12 جهانجوی
 و - I, IV - 18 از - VI 17 اگر سر به پیچی - VI; اگر زانکه پیچی - I, IV 16 از راه
 B - перевод бб. 3588 и 3589 отсутствует; T - доб. б. 20 I, IV - доб. бб.:

بگفتند [چنین گفت - IV] باطوس کینه‌جوی نیو * که آمد سرافراز [سپهدار - IV] بیدار گیو
 پدییره شد اورا بیاورد شاد * ز یل نیو پیغام مهتر بداد
 سرافراز لشکر - I, IV 23 که پرمایه - IV 22 رای تو با خرد نیست جفت - I, IV 21
 VI - ó. стоит после б. 3593. 24 T - доб. б. 25

بدرّم دل پیل و چنگ¹ پلنگ
جهانرا بنو کدخدای آورید
ز خسرو مزن پیش من داستان
نشانیم⁴ بخت اندر آید بخواب
فسیله نه نیکو بود با پلنگ⁵
که خسرو جوانست و کند آورست
هنر باید و گوهر و فتر و دین
سزوارتر⁹ کس¹⁰ بتخت و کلاه
همش فتر و برزست¹¹ و هم نام¹² و داد¹³
که خام آمدش دانش و کیش او¹⁴
که فتر¹⁵ و خرد نیست با طوس جفت¹⁶
فریبرز را بر گزیند همی¹⁷

همان شیر پرخاش جویم بچنگ
همی بی² من آیین و رای آورید 3595
نماشم بدین کار همدستان
جهاندار کز تخم³ افراسیاب
نخواهیم شاه از نژاد پشنگ
تو این رنجه را که بردی برست⁶
کسی کو بود شهریار زمین 3600
فریبرز⁷ کاوس فرزند⁸ شاه
بهر سو ز دشمن ندارد نژاد
دژم گیو برخواست از پیش او
بیامد بگودرز کشواد گفت
دو چشمش تو گوی نه ببند همی 3605

نسل — 3 Б — همی بر — 2 VI دل ببر و چرم — VI ؛ دل شیر و چرم — I, IV و T
ز بردی درست — 6 IV فسیله نه خرم بود با نهنگ [پلنگ — VI] — I, IV, VI و 5 I, IV, VI — 4 Л — доб.
I, 10 I, 9 I, IV, VI — 7 VI فرامرز — 8 I, IV, VI فرزند کاوس — 9 I, IV, VI دیدی برست — VI
همیشه فتر و برز و هم نام داد — 13 VI مهر — 12 IV زیبست — 11 I, IV زو — VI, IV, VI и T —
B — доб.: 14 I, IV — доб. бб.: و هذا أمر شنيع لا أوافقكم عليه

بدو گفت کای نامور نیو طوس * نماید که پیچی گه زخم کوس
چو بیمنی سنانهای گودرزبان * ازین سود جستن سر آری زیان
بسی رنچ بردیم هر دو بهم * کنون دادی آنرا بنماد و بدم
ترا گر بدی فتر و رای درست * ز المبرز شاهی نمایست جست
ز افسر سر تو ازان شد تهی * که نه مغز بودت نه رای بهی
بگفتش سخنها ازینسان درشت * به تندی از آنجای بنمود پشت
T — доб. те же бб. и доб. еще один б. после пятого. 15 IV — رای 16 Б — слова Гйва (бб. 3604 —

فرجع جیو الی آپیه بجوابه 17 I, IV — доб. бб.:

بر ایوان نماشد چو خسرو نگار * نه بر زین زین چنو شهریار
بایران نیامد چو خسرو سوار * نه بر تخت با طوق و با گوشوار
Tاج на طوق میباشد و во втором мисра نیامد VI — доб. второй из этих бб., заменяя в первом

T — доб. вариант того же б.

- بر آشفت گودرز و¹ گفت از مهران
 نیمیره پسر⁴ داشت هفتاد و هشت⁵
 سواران جنگی ده و دو هزار
 و زان رو⁸ پیامد سپهدار طوسی
 3610 بیستند گردان ایران⁹ میان
 چو گودرز را دید و¹¹ چندان سپاه
 یکی تخت بر کوهه ژنده پیل
 جهانجوی کیخسرو تاجور¹⁴
 بگرد اندرش¹⁸ ژنده پیلان دوپست
 3615 همی تافت زان تخت¹⁸ خسرو چو ماه
 غمی شد آن طوسی و اندیشه کرد
 بسی کشته آید ز هر دو سپاه
 تماشد جز از²¹ کام افراسیاب
 پیدیشان²⁴ رسد تخت شاهنشاهی
 3620 بخردمند مردی و چوینده راه
 که از ما یکی گر برین دشت جنگ

1 Л — оп. 2 پاید — Л 3 I, IV и T (T доб. еще б. после б. 3608) — доб. б.:

نمایم که اورا بفرمان و تخت * کرا زبید و فر و اورنگ و تخت
 و کان — B: cp: [1] یوان بهامون گذشت — VI⁶ هفت — VI⁵ نیمیره و پسر — T⁴
 برفتند — I, IV⁷ له ثمانیه و سبعون اپنا فرکبوا فی اثنی عشر ألفا و خرجوا المحاربة طوسی
 11 Tak به پیشش اندزون — VI¹⁰ فراوان — I, IV⁹ و زان سو — VI⁶ و زان پس — I, IV⁸
 گردش هوز و ماه — I, IV¹³ همی — VI⁶ و پرو — IV¹² و پیل — I¹² و оп. — I, IV, VI, T, J
 I¹⁸ که اندر زمین — I, IV¹⁷ بگردش درون — I, IV¹⁶ پیل — I, IV¹⁵ تاج زر — VI¹⁴
 — I, IV¹⁹ بران تخت همی تافت — T همی تافت از تخت — VI⁶ و بران تخت میتاخت — IV
 در آید — IV, VI²³ سر تخت — VI²² بجز — VI²¹ این گونه خواه — VI²⁰ اگر سازم اینچا
 بر کمان — I و T²⁷ 66. 3619—3622 оп. VI⁶ زبهی — I, IV²⁶ همه — I, IV²⁵ بتوران — I, IV²⁴
 در کمان چوبه — IV⁴ چوب

یکی کینه خیزد که افراسیاب
 چو بشنید زمین گونه گفتار شاه
 بر طوس و گودرز کششوادگان
 که بر درگه آیند بی⁴ انجمن 3625
 بشد طوس و گودرز نزدیک شاه
 بدو گفت شاه ای خردمند پیر⁹
 بنه تیغ و بگشای ز آهن¹¹ میان
 چنین گفت طوس سپهبد بشاه
 بفرزند باید که مانند جهان 3630
 چو فرزند باشد نسیره کلاه
 بدو گفت گودرز کای کم خرد

— I, IV, VI — 2 شب و روز بیند مرین را بخواب — I, IV — 1

چو بشنید [پرسید - VI] کاوس گفتار راست * فرستاد کس هر دو آنرا بخوابست
 — I, IV, VI и T — 3

فرستاده از نزد کاوس شاه * پیامد بر پهلوان سینه پناه
 بپایند هر دو — I, IV — 5 سپه پهلوانان ابی — T; شما پهلوانان با — IV; شما پهلوانان این — I — 4
 — I, IV — 7 ب. оп. — VI — 6. 3625 и 3626 стоят после б. 3628 текста; — I, IV и T — 6. خرامند هر دو — T
 که کاوس میگوید ای نره شیر — I, IV; جهان دیده پیر — VI — 9 ز نزدیک راه — VI — 8. سخن
 که این — I, IV и T — 13. نباشد — VI — 12. بند از — I, IV, VI и T — 11. جام — VI и T — 7. جان — IV — 10
 و فرّ مهران — VI; گنج مهران — I, IV — 16. تاج — I, IV, VI и T — 15. خیزد — VI; گردد — I, IV и T — 14.
 — I, IV, VI и T — (после б. 3631) — доб. б.:

فریبرز بنا فرّ و برز کیان * میان بسته دارد چو شیر ژیان
 после которого IV — доб. еще б.:

چو فرزند با فرّ و برز کیان * نباشد نسیره به بنده میان
 I — доб. варианты тех же бб, после б. 3631 текста:

فریبرز با فرّ و برز کیان * نباشد نسیره به بنده میان
 میان بسته دارد چو شیر ژیان * که فرزند شاهست و پشت کیان
 I, IV — доб. б.:

چرا می کنی بر تن خود فسوس * نه ترسی چو بر پیل بندند کوس

چنو راد و آزاد¹ و خامش نبود
 همویدست گویی بچهر² و بیوست
 هم از تخم⁴ شاهمی نپیچد ز داده⁵
 چنین خام گفتارت از بهر چیست⁷
 چنان برز و⁹ بالا و آن مهر او
 بفر کیزی و رای درست
 گذشت و بکشتی نیامد¹¹ فرود
 ازو دور شد چشم و دست بدی¹²
 پدر تیز¹³ بود و تو دیوانه
 بر و یالت آغشته گشتی بخون¹⁴
 سخن گوی لیکن همه دلپذیر¹⁶
 سنانم¹⁷ بدر دل کوه قافی¹⁸

بگیتی کسی چون سپاوش نبود
 کنون این جهانجوی فرزندان اوست
 گر³ از تور دارد ز مادر نژاد
 بتوران و ایران چنو نیو کیست⁶
 دو چشمت نمیند همی⁸ چهر او
 بچیحون گذر کرد و کشتی نیست
 بسسان فریدون کز¹⁰ ارون رود
 ز سردی و از فرت⁹ ایزدی
 تو نوذر نژادی نه بیگانه
 سلیج من ار با منستی کنون
 بدو گفت طوس ای جهان دیده¹⁵ پیر
 اگر تیغ تو هست سندان شکاف

3635

3640

هم از تخم⁵ VI- تخت-⁴ LI- که VI-³ بفر و بیای و بمغز-² VI- بیدار-¹ I, IV-
 از بهر کیست-⁷ VI- چو او شاه کیست-^{VI} چنو مرد نیست-^{I, IV-6} شاه فرخ قباد
 چو شاه آفریدون ز [کز-^{IV}] I, IV-¹⁰ و-^{I, IV-9} оп. ندیدست خود-^T به بیند همی-^{IV-8}
 به بند دل و دست و چشم بدی-^{I, IV-12} نباید بکشتی-^{VI-11} چو شاه فریدون کز-^{VI}
 I, IV-^{доб. 66.:}

دگر کو بخون پدر بر میان * به بنمد بکردار شیر ژبان
 از ایران بگرداند این رنج و تاب * بود بر کفش هوش افراسیاب
 مرا گفت در خواب فرخ سروش * که فرش نشاید از ایران خروش
 چو آراید او تاج و تخت مهان * بر آساید از رنج و سختی جهان
 I, IV, VI-¹⁴ تند-^{I و T-13} کمر همچو ^{на} بکردار ^{Т- доб. те же бб. с заменой в первом б.}
 I, IV-^{доб. 66.:} ^{и доб. 66.:} بر و یال گشتیمت غرقه بخون

به تیغ نیردی ترا جستمی * و زین گفت بیهموده وارستمی
 میان کیان دشمنی افگنی * و زین خویشتن بر زمی [در منی-^{VI}] افگنی
 شهنش نه نداند بدانکش هواست * دهد تخت شاهمی که او پادشاست
 چه گویی-^{I-16} سپهدار-^T سرافراز-^{VI} خردمند-^{I-15} ^{Т- доб. варианты тех же бб.}
 I, IV-^{порядок бб.:} 3646, 3644, 3645; VI-^{3644, 3646,} خدنگم-^{VI-17} سخنهای نادلپذیر
 3645.

- 3645 و گر گرز تو هست با سنگ¹ و تاب
و گر تو ز کَشواد داری نژاد
بدو گفت گودرز چندین مگوی
بکاموس گفت ای جهاندار⁶ شاه
دو فرزند پرمایه را پیشی خوان
3650 بپین تا ز هر دو سزاوار کیست
بدو تاج بسپار و دل شاد دار
بدو گفت کاوس کین رای نیست
یکی را چو من کرده باشم گزین
یکی کار سازم¹³ که هر دو ز من
3655 دو فرزند ما را کنون بر¹⁴ دو خیل
بمرزی که آنجا دژ بهمست¹⁶
برنجست¹⁷ ز آهرمن آتش پرست
ازیشان یکی کان بگبیرد بتیغ

نپاک زاد—VI⁴ شه—I, IV, VI³ به دزد سنانم دل آفتاب—I, IV² کوه—I, IV¹

I, IV и T (вариант) — доб. б.:

مرا و ترا گفت پیگار چیست * شهنشاه داند که خود شاه کیست
VI—доб. этот б. с заменой во втором мисра خود شاه на салар после б. 3647 текста, а здесь доб. бб.:

پدرت از سپاهان بد آهنگری * نه خسرو نژادی و نه وان سری
چو با ما هم آواز و همکاره گشت * ازان گله داری سپهدار گشت
которые могут принадлежать тексту Фирдоуси. VI—см. разночтение к б. 3646. I, IV⁶

и I, IV⁹ بر خویش بنشان بروشن روان—I⁸ دل بد—IV; دل بر—I⁷ جهان دیده—T
T—доб. б.:

سزاوار را بخش گنج و کلاه * اگر سپهر گشتی ز تخت و سپاه
که فرزند بر دل—VI; مرا هر دو فرزند بر دل—I, IV и T¹¹; که—I, IV, VI¹⁰; T—б. оп.
چاره نباید—VI; چاره دانم—I, IV¹³ دل دیگری گردد از من گزین—VI¹² بهر دو
قلعة بهمین التی هی بنواحی آردبیل—B¹⁶ نباید گرفتن رو—IV¹⁵ با—I, IV, VI¹⁴ و T
I, IV¹⁸ برنجد—T¹⁷ من بلاد آذربایجان

برنجست از آهرمن ایزدپرست * که نتواند ایمن بگنجد نشست
VI и T—вариант второго мисра: نیارد بدان مرز موبد نشست I, IV¹⁹

که افگند سالار هشیار² بن
ندانست ازین به³ کسی دابستان
ز پیش جهاندار⁵ بر خاستند

چو بشنید¹ گودرز و طوس این سخن
برین هر دو گشتند هم داستان
برین یکسخن⁴ دل بیماراستند

سپهر اندر آورد شهبرا بزیر
بنزدیک شاه آمدند آن زمان⁷
که من با سپهید⁹ برم پیل و کوس
رخ لعل دشمن کنم چون بنفش¹¹
بنه بر نهیم برنشانیم سپاه¹³
هوا کرده از سم اسپان بنفش¹⁴
بمآشد نیمیره نمند میان¹⁵
زمانه نگرده ز آیین خویش¹⁷
توان ساخت¹⁹ پیروزی و دستگاه²⁰
تو لشکر بیماری و منشین ز پای²¹

چو خورشید بر زد سر از برج شیر
فریبرز با⁶ طوسی نوذر دمان
چنین گفت با شاه هشمار⁸ طوسی
همان من کشم¹⁰ کاویانی درفش
کنون هم چنین¹² من ز درگاه شاه
پس اندر فریبرز و کوس و درفش
چو فرزند را فرّ و برز کیان
بدو گفت شاه ار تو رانی¹⁸ ز پیش
برای خداوند¹⁸ خورشید و ماه
فریبرز را گر چنین است رای

¹ I, IV и T— شنیدند ² I, IV, VI и T— بیدار ³ I, IV и T— نزد ⁴ I, IV—
⁵ I, IV и T— سپهدار ⁶ I— فریبرز را ⁷ I, IV—
B—перевод дальнейшего текста до б. 3675 отсутствует. [ز نزدیک IV] شاه جهان
کنون با T— که چون با سپه من VI— کجا با سپه من I, IV— ⁹ I, IV— بیدار VI— کاوس I, IV—
کنم لعل رخسار T— IV и T— کنم لعل رخشان ز تیغ بنفش I— ¹¹ I, IV— برم I, IV— ¹⁰ I, IV— سپه من
در زمان I, IV, VI— ¹² I, IV, VI— T—бб. 3666—3668 оп. رخ لعل روشن کنم زان بنفش VI— دشمن بنفش
جهانی شده I, IV— ¹⁴ I, IV— مکرر L— этот б. повтoren после б. 3667 текста, где над ним надписано ¹⁵ I, IV и T—
سرخ و زرد و بنفش

بفرّ فریبرز و زور کیان * بیندم کیانی کمر بر میان
نگردد شمار ایچ بر [شمارا نه VI]— ¹⁷ I, IV, VI и T— هر کسی که راند I, IV и T—
¹⁹ I, IV и VI— سزاور VI— و L— ¹⁸ L— доб. ²⁰ I, IV— گاه و ²¹ I, IV, VI— доб. б.:
تخت یافت T—

به پیشی [به پستی IV] نباشد سخن کم و بیش * زمانه نگرده ز آیین خویش
(ср. б. 3669 текста).

۳۶۷۵ بشد طوسی با کاویانی^۱ درفش
 فریبرز کاوسی در قلاب گاه
 چو نزدیک بهمن دژ اندر^۴ رسید
 بشد طوسی^۵ با لشکری^۶ جنگجوی
 سر باره دژ بند اندر هوا
 سنانها ز گرمی همی بر فروخت
 جهان^{۱۳} سرسره گفتمی از آتش است
 سپهبد فریبرز را گفت مرد
 بگرز گران^{۱۵} و بتیغ و کماند
 ۳۶۸۰ بپیرامین دژ یکی راه نیست
 میان زیر جوشن بسوزد^{۱۹} همی
 بگشتند یک هفته گرد اندرش
 بنومیدی از جنگ^{۲۳} گشتند باز

Порядок бб.:^۳ بپای اندرون کرد - VI؛ ز لشکر چهل مرد - I, IV؛^۲ با گاه و گرز - VI؛^۱
 I, IV-3674, 3673, 3675, 3677, 3678, 3677, 3679; VI-3673, 3674, 3675, 3677 и далее как в I и IV.
 برابر سپه را - I, IV, VI؛^۵ نزدیک آن حصن بهمن - VI؛^۶ نزدیک حصن بهمن - I, IV, T؛^۴
 به تیزی - I, IV и T؛^۸ لشکر - IV и T؛^۷ زود - VI؛^۹ فرود آورید
 چو لشکر به تنگ دژ اندر رسید * زمین همچو دریا [آتش - IV] همی بردمید
 VI - доб. вариант того же б.:

سپه چون بنزدیکی دژ رسید * زمین همچو آتش یکی بردمید
 نوا - VI؛^{۱۲} هوارا - I, IV, VI؛^{۱۱} دیدند - VI؛^{۱۰} (ср. б. 3674 текста).
 Наши рук. -^{۱۴} زمین - I, IV, VI и T؛^{۱۳} I, IV, VI и T - б. стоит после б. 3678 текста.
 I, IV, VI и T؛^{۱۶} بگرز و کمان - VI؛^{۱۵} زبه تیر و کمان - I, IV и T؛^{۱۷} نوا - VI؛^{۱۸} دل شاه - VI؛^{۱۷} که بر دشمن آرد
 IV и
 I, IV, VI и T؛^{۱۹} و گر هست بر ما کسی آگاه نیست - I, IV؛^{۱۸} نوازش - I, IV؛^{۲۰} نوازش - I, IV؛^{۲۱} نوازش - I, IV؛^{۲۲} نوازش - I, IV؛^{۲۳} نوازش - I, IV, VI и T؛^{۲۴} نوازش - I, IV -
 و L и IV - доб. و L и IV - доб. VI - نوازش - VI؛^{۲۵} نوازش - VI؛^{۲۶} نوازش - VI؛^{۲۷} نوازش - VI؛^{۲۸} نوازش - VI؛^{۲۹} نوازش - VI؛^{۳۰} نوازش - VI؛^{۳۱} نوازش - VI؛^{۳۲} نوازش - VI؛^{۳۳} نوازش - VI؛^{۳۴} نوازش - VI؛^{۳۵} نوازش - VI؛^{۳۶} نوازش - VI؛^{۳۷} نوازش - VI؛^{۳۸} نوازش - VI؛^{۳۹} نوازش - VI؛^{۴۰} نوازش - VI؛^{۴۱} نوازش - VI؛^{۴۲} نوازش - VI؛^{۴۳} نوازش - VI؛^{۴۴} نوازش - VI؛^{۴۵} نوازش - VI؛^{۴۶} نوازش - VI؛^{۴۷} نوازش - VI؛^{۴۸} نوازش - VI؛^{۴۹} نوازش - VI؛^{۵۰} نوازش - VI؛^{۵۱} نوازش - VI؛^{۵۲} نوازش - VI؛^{۵۳} نوازش - VI؛^{۵۴} نوازش - VI؛^{۵۵} نوازش - VI؛^{۵۶} نوازش - VI؛^{۵۷} نوازش - VI؛^{۵۸} نوازش - VI؛^{۵۹} نوازش - VI؛^{۶۰} نوازش - VI؛^{۶۱} نوازش - VI؛^{۶۲} نوازش - VI؛^{۶۳} نوازش - VI؛^{۶۴} نوازش - VI؛^{۶۵} نوازش - VI؛^{۶۶} نوازش - VI؛^{۶۷} نوازش - VI؛^{۶۸} نوازش - VI؛^{۶۹} نوازش - VI؛^{۷۰} نوازش - VI؛^{۷۱} نوازش - VI؛^{۷۲} نوازش - VI؛^{۷۳} نوازش - VI؛^{۷۴} نوازش - VI؛^{۷۵} نوازش - VI؛^{۷۶} نوازش - VI؛^{۷۷} نوازش - VI؛^{۷۸} نوازش - VI؛^{۷۹} نوازش - VI؛^{۸۰} نوازش - VI؛^{۸۱} نوازش - VI؛^{۸۲} نوازش - VI؛^{۸۳} نوازش - VI؛^{۸۴} نوازش - VI؛^{۸۵} نوازش - VI؛^{۸۶} نوازش - VI؛^{۸۷} نوازش - VI؛^{۸۸} نوازش - VI؛^{۸۹} نوازش - VI؛^{۹۰} نوازش - VI؛^{۹۱} نوازش - VI؛^{۹۲} نوازش - VI؛^{۹۳} نوازش - VI؛^{۹۴} نوازش - VI؛^{۹۵} نوازش - VI؛^{۹۶} نوازش - VI؛^{۹۷} نوازش - VI؛^{۹۸} نوازش - VI؛^{۹۹} نوازش - VI؛^{۱۰۰} نوازش - VI؛

- 3685 چو آگاهای آمد به آزادگان
 که طوسی و فریبرز گشتند باز
 بیاراست پیلان³ و بر خاست غو
 یکی تخت زرین زبرجدنگار
 بگرد اندرش با⁶ درفش بنفش⁷
- 3690 جهانجوی بر تخت زرین نشست
 دو یاره ز یاقوت و طوقی بزور¹⁰
 همی رفت لشکر گروهها گروه
 چو نزدیک دژ شد همی¹³ بر نشست
 نویسنده خواست¹⁴ بر پشت زین
 ز عنبر نوشتند بر پهلوی
- 3695 که این نامه از بنده کردگار
 که از بند آهرمن بد بچست¹⁷
 که اویست جاوید¹⁹ برتر خدای
 خداوند بهرام و کیوان و هور
 مرا داد اورند²² و فر کیان
- 3700

بیدل گفت باید شدن سرفراز - I, IV, 2 بنزدیک گودرز - VI; بگیو و بگودرز - I, IV, 1
 سپهبد - I, IV, T و 4 بر آراست گودرز - I, IV, 3 ترا رفت باید همی رزم ساز - VI و T
 - I, IV, 6 نهادند بر پیل چندی سوار - VI; نهادند بر پیل جنگی سوار - I, IV, T و 5
 I, IV, VI - порядок бб.: 3689, 3691, 3692, 3690, 3693. I, IV, VI - 7 سیاه - VI, 7 بد
 I, IV, VI و T - 12 چند گونه - VI, 11 ز بیجاده تاجی و طوقی بزور - VI; بزور
 همی گفت کامروز روز نوست * نشست جهانجوی [شهنشاه - VI] کیخسروست
 بدپرست - I, 17 VI - б. оп. 16 مایه - VI, 15 خواند - I, IV, 14 بزین - T; سپه - I, IV, VI, 13
 هم اویست نیکی ده و - I, IV, 20 و I, IV - доб. 19 رست - VI, 18 بست پرست - IV
 اورنگ - I, IV, VI و T - 22 VI - б. оп. 21 و - VI; هم اویست روزی ده - T

در گاو تا برج¹ ماهی مراسم
جهان آفرین را بدل³ دشمنست
سراسر بگرز⁴ اندر آرم بخاک
مرا⁵ خود جادو نماید سپاه
سر جادوانرا به بند آورد
بفرمان یزدان یکی لشکرست
که از فتر و برزست⁹ جان و تنم
که اینست پیمان¹¹ شاهنشاهی
همان نامه را بر سر نیزه بست¹³
بگیتی بجز فتر یزدان¹⁴ نخواست
بنزدیک آن برشده باره رفت
بهر¹⁶ سوی دیوار حصن بلند¹⁷
بگردان عنان تیز و لغختی¹⁹ همان
پر از آفرین²² جان²³ یزدان پرست
بنام²⁶ جهانجوی خسرو نژاد²⁷
پس آن²⁹ چرمه تیزرو باد³⁰ کرد
خروش آمد و خاک دژ بردمید
ازان باره دژ برآمد تیراک³¹

جهانی سراسر بشاهی مراسم
گر این دژ بر و² بوم آهرمنست
بفتر و بفرمان یزدان پاک
و گر جادوانراست این دستگاه
چو خج دوال⁶ کمند آورد
و گر خود خجسته سروش اندرست⁷
همان من نه از دست⁸ آهرمنم
بفرمان یزدان کند این¹⁰ تھی
یکی نیزه بگرفت خسرو بدست¹²
بسان درفشیی بر آورد راست
بفرمود تا گیو با نیزه تفت
بدو¹⁵ گفت کین نامه پندمند
بنه نامه و¹⁸ نام یزدان بخوان
بشد گیو²⁰ نیزه²¹ گرفته بدست
چو نامه²⁴ بدیوار دژ بر نهاد²⁵
ز دادار²⁸ نیکی دهش یاد کرد
شد آن نامه نامور ناپدید
همانگه بفرمان یزدان پاک

3705

3710

3715

1 I, IV 4 یرجان VI-3 اگر اندرین VI-2 سر گاو تا برج T- زدر گاو تا پشت VI-1
چرا VI-5 سرش را بگردانم اندر مغاک - cp. K سرش را از چرخ VI-; سرش را ز ابر T- و
فتر یزدانست VI-9 پشت T-8 ایدرست IV, VI-7 خم در دوال T-6 Так во всех рук;
12 I, IV, فرمان T- VI-11 کنم دژ T- کننیدش VI-; کننم آن IV-; کننم این I-10
14 I, IV, نیمیره سر نامه را بست باز VI-; بزو بست آن نامه سرافراز I, IV-13 دراز VI-
بران I, IV-18 في حائط القلعة B-17 بهر VI-16 پرو VI-; زورا I, IV-15 شاهی T- VI و
بگردان عنانرا و VI-; عنانرا بگردان و آنجا پمان I, IV-19 بنه نیزه و T- I, IV و نامه بر
بران آفرین I-22 نامه VI-21 و L, IV, VI-دوب. 20 (و آمره آن) ... یرجع B- لغختی پمان
پیام جهانجوی T- VI-27 فتر I, IV-26 در نهاد T- I, IV و 25 نیزه VI-24 کرد I, IV-23
هلاک I-31 یاد IV, VI-30 و زان VI-29 یزدان T- I, IV, VI و 28 خسرو بداد

تو گفستی که رعدست وقت بهار¹ جهان گشمت چون روی زنگی³ سیاه 3720
 تو گفستی برآمد یکی تیره ابر بر انگیخت کیخسرو اسپ⁵ سینه
 که بر دژ⁷ یکی تیرباران کنیید بر آمد یکی میخ⁹ بارش تگرگ
 ز دیوان بسی شد به پیکان هلاک¹¹ 3725
 از انپس یکی روشنی بر دمید جهان شد بکردار تابنده ماه
 بر آمد یکی باد با آفرین برفتند دیوان¹⁸ بفرمان شاه
 بدژ در شد²⁰ آن شاه آزادگان²¹ 3730
 یکی شهر دید²² اندر آن دژ فراخ بدانجای کان²³ روشنی بردمید

بهمن VI—³ I— обратный порядок мисра. اندر جهان T— و باد بهار— I, IV, VI—¹
 نه— T— و چو آن باره دژ چه گردی سیاه— VI— ابا پهلوانان چنین گفت شاه— I, IV—⁴
 I, IV— доб. 6.: خورشید پیدا نه پروین و ماه
 جهان چون شب تیره تاریک [نزدیک—IV] شد * تو گفستی بشب روز نزدیک شد
 جو— B— و کمانرا— I, IV و T—⁸ بریشان— VI—⁷ I— б. стоит после б. 3720. ابر— IV, VI—⁵
 Л—¹² بسی دیو گشته ز دیوان هلاک— VI—¹¹ برداشت— IV— و بارید— I—¹⁰ و I, IV— доб. و
 Так в Л;—¹⁵ Л— б. 3726 стоит перед б. 3725. بسی ز اهرمن اوفتاده بخاک— K—¹³ رفته
 بنام جهاندار واز فر شاه— VI— فرود آمد آن گرد لشکر پناه— IV— بفرمان برفتند دیوان ز راه— I—
 آن— I, IV, VI—¹⁹ گردان— I—¹⁸ I, IV, VI— б. следует за б. 3728 текста. بروی— VI—¹⁶
 VI—²² نید شاه در آذرآبادگان— VI—²¹ رفت— I, IV—²⁰ I— обратный порядок мисра. و چایگاه
 برو [بدو—IV] تیرگی شد— I, IV—²⁴ ازینجا یکی— VI— و زانجا که آن— I, IV و T—²³ کرد
 شد آن تیرگی سر بسر— T— و سر باره تیره بشد— VI— همه

بفرمود خسرو بدان جایگاه¹ یکی گنبدی تا بابر سپاه² درازی و پهنای او³ ده گنبد ز بیرون دو نیمی تگ تازی اسپ⁴ نشستند گرد اندرشی موبدان⁵ 3735 دران⁶ شارستان کرد چندان درنگ چو یک سال بگذشت لشکر برآند چو آگاهی آمد بایران ز شاه⁸ 3740 جهانی فرو ماند¹⁰ اندر شگفت همه مهربان یک یک با نثار فریبرز پیشش آمدش با گروه چو دیدش فرود آمد از تخت زر¹¹

ازان ایزدی فرّ و آن دستگاه⁹ که کیخسرو آن فرّ و بالا گرفت برفتند شادان بر شهریار از ایران سپاهی بکردار کوه بوسید روی برادر پدر

سر بچرخ-IV؛ سر بچرخ روان-I² بران بارگاه-VI؛ بایران سپاه-IV؛ بایرانیمان-I¹ ز بیرون در هر-I⁴ پهنایش را-VI؛ پهنای آن-I و T³ تا بر ابر سپاه-VI؛ نو جمه و چو آراست زانگونه جای زرسپ-VI؛ ز بیرون یک از تگ تازی اسپ-IV؛ یک تازی اسپ و بنی فیها للنار بیتا عظیما و قبة عالیة و مبانی-B-؛ ز بیرون چو نیم از تگ تازی اسپ-T-
I, IV-⁵

نشستند گردان بگرد اندرش * بزرگان که بودند در کشورش
VI-⁷ بدان-J⁶ و أسكنها الموابدة و الهراذة و أصحاب النجوم و أرباب العلوم-B
چو-VI؛ فرو مانده-IV¹⁰ فراوان دستگاه-IV⁹ ز ایران بشاه-VI⁸ سپهرا نشانند
I, IV و I؛ هم از پشت شبرنگ شاه دلیر-I, IV¹² درآمد ز گلرنگ زیر-I, IV, T¹¹ مانده
T-доб. бб.:

بوسید رویش برادر پدر * همانجا بیفگند تختی ز زر
بران تخت پیروزه بنشانندش * بشاهی برو آفرین خوانندش

چو بنشست شاه آفرین خواندش: VI-доб. второй из этих двух бб. с вариантом второго мисра:
B-перевод бб. 3743 и 3744 отсутствует.

- نشاندش¹ بر تخت زر شهریار
همان طوس³ با کاویانی درفش 3745
بیآورد و پیش جهاندار⁵ برد
بدو گفت کین کوس و زرینه کفش
ز لشکر بمین تا سزاوار کیست
ز گفتارها پوش⁸ آورد پیش
جهاندار⁹ پیروز بنواختش 3750
بدو گفت کین¹¹ کاویانی درفش
نمینم سزای کسی در¹² سپاه
ترا پوش اکنون نیاید¹⁵ بکار
چو پیروز بر گشت شیر از نبرد
سوی پهلو پارس¹⁸ بنهاد روی 3755
چو زو آگهی یافت کاوس کی
پذیره شدش با رخی ارغوان²²

VI-⁴ طوق-IV³ VI-б. оп. ; بسر بر یکی تاج گوهرنگار- I, IV, T² نشست از- I, IV و T¹
همان طوس نوذر بز زرینه کفش * همیرفت با کاویانی درفش
I, IV و T-جهانجوی⁵ VI-66. 3746 و 3747 оп. VI-6. оп.; Б-перевод б. дается; I, IV
и T-доб. б.:

بدو ده که مارا ازین مایه [پایه-I] بس * گنه کرده را عمر بس [سر-IV] مایه بس
IV و T-زورا گفت پس-I¹¹ بران تخت پیروزه-VI¹⁰ جهانگیر-I, IV⁹ نورش-VI⁸
ترا زبید-T و تو از بند این نام-VI¹; ترا زبید این تاج-I¹³ از-I¹² ورا گفت کین
نام I, IV و T-доб. б.:

جز از تو کسی را سزاوار نیست * بدل در مرا از تو آزار نیست
I, IV, VI-б. здесь I, IV, VI-б. زور کرد-VI¹; زخیره کرد-I, IV¹⁷ بیگانه را-I, IV¹⁶ نباید-Л¹⁵
оп. (ср. прим. 3 к б. 3760); I, IV-доб. б.:

نهادند پیمان و عهدهی تمام * برو کرد لشکر بشاهی سلام
I, IV²¹ оп. VI-²⁰ جوان بخت T-¹⁹ و زانجا سوی پارس-T¹ و زانجا سوی کاخ-I, IV¹⁸
بفرموده [بنزدیک-IV] کاوس فرخنده خوی-IV²² رخ ارغوان-I, IV²³-доб. б.:

دلی شاد از اسپان فرود آمدند * همه با نثار و درود آمدند

ببغندید و شادان دلش بر دمید
 بدیدار او بد نیما را نیماز
 نیمایش¹ سزاوار او بر² گرفت³
 بتخت جهاندار دیهیمساز

گرفت آن زمان دست خسرو بدست⁴
 ز گنجور تاج کیان خواست پیش
 بکرسی شد از نامور⁵ تخت عاج
 بسی گوهر شاهوار آورد
 که خسرو بچهره جز او نماید⁷
 سپهبد سران و گران مایگان⁹
 همه¹⁰ ز و گوهر بر افشانند
 ز یکدست بستند بدیگر بداد
 زمانی فراز و زمانی نشیب
 بشادی چرا نگذرانی زمان¹³
 مکن روز را بر دل خویش رخشی¹⁵

چو از دور خسرو نیما را بدید
 پیاده شد و برد پیشش نماز
 ببغندید و او را بر گرفت
 و زانجا سوی کاخ رفتند باز

3760

چو کاوس بر تخت زرین نشست
 بیاورد و بنشانند⁵ بر جای خویش
 بموسید و بنهاد بر سرش تاج
 ز گنجش زبرجد نثار آورد
 بسی آفرین بر سیاوش بخواند
 ز پهلو بررفتند آزادگان⁸
 بشاهی برو آفرین خواندند
 جهان را چنین است ساز و نهاد
 بدریم ازین رفتن اندر¹¹ فریب
 اگر دل توان¹² داشتین شادمان
 بخوشی بنواز و بخوبی¹⁴ به بخش

3765

3770

¹ I, IV و T— بستایش ² VI— در ³ I, IV, VI— доб. здесь б. 3754 текста. ⁴ I, IV و T—
 چوشاهان [بشادی—IV و T] ز اسپان فرود آمدند * زبان و روان پسر درود آمدند
 بشد خسرو و دست کاوس شاه * به موسید و مالید رخ را بگاه
 و زان پس نیما دست او بدست * گرفت و بردش بجای نشست
 برافروخت—VI ⁶ نشاندهش دلا فروز—⁵ I, IV و T— VI— дает только первый б. вместо б. 3762. ⁷ I, IV و T—
 پرمایگان—⁸ I, IV, VI و T— ⁹ I, IV و T—
 ب. оп.; Б— перевод б. отсутствует. ¹⁰ I— پسی; Б— перевод бб. 3769—3775 отсутствует.
 همان ای پسر در جهان جاودان [شادمان—IV]—¹³ I, IV—¹² I— بران ¹¹ IV—
 بخوبی مبارای—VI; بخوشی بیماری و پیشی—¹⁴ I, IV— نداری همی رخت آمد زیان—VI
 بر دل خویش بخش—T; برتن خویش بخش—¹⁵ VI— بخوبی بیماری و پیشی—T; نو پیشی
 T— доб. б.:

بخور هرچه داری فزونی بده * تو رنجیده بهر دشمن منه

تبرا داد و¹ فرزند را هم دهد درختی که از² بیخ تو بر جهد
 نیمی که گنجش پر از خواستست³ جهانی بخودی بیماراستست⁴
 کمی نیست در بخشش دادگر فزونی بخوردست انده⁵ مغور

3775

گیتی ترا—IV؛ گیتی پر از خواسته است—I³ همان شاخ کز—T² و—VI، I¹ خوب. ب.:—IV، I⁴ خواستست

خردمند را بخشش دادگر * فزونی نجستست و هنگ و هنر [اهل هنر—IV]
 همی شادی آرای و انده—T؛ فزونی بخوردست اندر—VI؛ فزونی نیابی تو اندوه—IV، I⁵

ملحقات¹

I

(Г после б. 133)

بهرفت از جهان مادر شهریار
بر آورد بر چرخ گردان غریو
بسر بر پراگند تار یک خاک
همی کرد با جان شیرین ستم
بسی روز نگشاد بر خنده لب
نمی جست یک دم ز انده فراغ
بپیش سیاوخش بشتافتند
چه شهزاده چه پهلوانان نیو
ز دل باز آه دگر برکشیدند
در اندهان دلش باز کرد
دژم شد چو آن سرو آزاده دید
شنو پند و از نو مکن سوگ یاد
ز دست اجل هیچکس جان نبرد
بمینوسنت جان وی انده مدار
دل آورد شهزاده را باز جای

بفرمان شه چون بسپید کار
سیاوش ز گاه اندر آمد چو دیو
بتن جامه خسروی کرد چاک
همی بود با سوگ مادر دژم
بسی نوحه کردش بروز و بشب
همی بود یک ماه با درد و داغ
ازان چون بزرگان خبر یافتند
چو طوس و فربرز و گودرز و گیو
سیاوش چو رخسار ایشان بندید
ز نو گرینه دیگر آغاز کرد
چو گودرز آن سوگ شهزاده دید
بخرجید و گفتش که ای شاهزاد
هر آنکس که زاد او ز مادر بمرد
کنون گرچه مادرت شد یادگار
بصد لایه و پند و افسون و رای

5

10

15

¹ Приложения III, IV и V подготовлены О. Ф. Акимускиным.

II

(Редакция текста бб. 1597—1672 по рук. I и IV и по T)

[کننون برگشایم در داستان
 ز گنگ سیاوش بگویم² سخن
 بران³ آفرین کو جهان آفرید
 خداوند دارنده هست و نیست⁴
 به پیغمبرش بر کنیم⁵ آفرین
 که گیتی نماند هم⁶ از راستان
 کجا آن سر و تاج شاهنشهان
 کجا آن حکیمان و دانندگان
 کجا آن بتان⁷ پر از طرم⁸ و شرم
 کجا آن که در⁹ کوه بودش کنام
 ز خاکی¹² و باید شدن زیر¹³ خاک
 تو رفتی و کیتی بماند دراز
 تو چنگ فزونی زدی در جهان
 جهان سر بسر حکمت و عبرتست
 چو شد سال بر شست و شش چاره جوی
 نیشی برین نیز همداستان
 چو زان نامداران جهان شد تھی

سخنهای شایسته باستان¹
 و زان شهر و آن داستان کهن
 ایما آشکارا نهان آفرید
 همه چیز جفتست و ایزد یکیست
 بیمارانش بر هر یکی همچین
 تو ایدر بمودن مزن داستان
 کجا آن دلاور گرامی مهران
 همان رنج بردار خوانندگان
 سخن گفتن خوب و آوای نرم
 رمیده¹⁰ ز آرام وز نام و کام¹¹
 همه جای ترسست و بیمار¹⁴ و باک
 کسی آشکارا نداند ز¹⁵ راز
 گذشتند بر¹⁶ تو بسی مهرهان¹⁷
 چرا بهر من زو¹⁸ همه غفلتست
 ز پیشی و ز رنج برتاب روی
 بدین داستان باش همداستان¹⁹
 تو تاج فزونی چرا بر نهی

و یکپست — I, IV⁴ پرو — T; بدان — I³ سیاوش — T² 1 Так в T; I, IV — б. оп.

بریده — T¹⁰ بر — T⁹ ناز — T⁸ بتانی — T⁷ چو گیتی تھی ماند — T⁶ کنم — T⁵

11 T — доб. бб.:

کجا آن که سودی سرش را با بر * کجا آن که بودی شکارش هژ بر
 همه خاک دارند بالین و خشت * خنک آنکه جز تخم نیکی نکشت

از — T¹⁶ کجا آشکارا بدانشی — T¹⁵ بیمار — IV¹⁴ سوی — IV¹³ ز خاکیم — T¹²

یکی بشنو از — T¹⁹ چرا بهره ما — T; چرا بهره ازو — I¹⁸ T — б. после б. 14 прил.

IV — б. оп.; نامه باستان

- 20 کز پیشان¹ جهان یکس سر آباد بود
کنون پیشنو از گنگدژ داستان
که آنرا سپیلوش برآورده بود
- 25 بیگماهه ز آنروی دریای چین
بیابان بیاید چو دریا گذشت
کزین⁶ بگذری بینی آباد شهر
و زانپس⁸ یکی کوه بینی بلند
مردین کوه را گنگدژ در میان
چو فرسنگ صد گرد بر گرد کوه
ز هر سو که پویی¹¹ برو راه نیست
برین¹² گونه سی و دو¹³ فرسنگ تنگ
برین¹⁵ پنج¹⁵ فرسنگ اگر پنج¹⁵ مرد
30 نیابد بر پیشان گذر یک سوار¹⁷
کزین بگذری شهر بینی فراخ
همه شهر گرمابه و رود و جوی
همه کوه نخچیر و آهو بدشت
- بدانگه که اندر جهان داد بود
بدین داستان باش همداستان²
بسی اندرو رنجهها برده بود
- که بی نام³ گشت آن زمانرا زمین⁴
ببینی⁵ یکی پهن بی آب دشت
کزین⁷ شهرها بر توان داشت بهر
که بالای او⁹ برتر از چون و چند
بدان کت ز دانش نیاید زیان¹⁰
ز بالای او چشم گردد ستوه
همه گرد بر گرد او بر یک نیست
ازین روی و¹⁴ آن روی دیوار سنگ
بباشد¹⁶ براه از پی کار کرد
زهدار و بزرگستان¹⁸ سوار
همه گلشن و باغ و ایوان¹⁹ و کاخ
بهر برزنی رامش و رنگ و بوی
چو این شهر²⁰ بینی نشاید²¹ گذشت

¹ T — и обратный порядок мисра. ² IV — мисра оп. с оставлением пробела; T — доб. здесь вар. б. 57 настоящего приложения (повтор):

که چون گنگدژ در جهان جای نیست * برانسان زمین دلاری نیست
³ I — کیان نام; IV — کنان نام; ⁴ T — б. оп.; ср. в разночтениях к нему (б. 1719):

بیک ماه زان روی دریای چین * که بی نام گشت این زمان آن زمین
بدان¹⁰ IV — آن⁹ T — ازانپس⁸ I — کزان⁷ I, T — چو زین⁶ I, T — بتنگی⁵ I —
T — ¹⁵ T — ¹⁴ I — ¹³ T — ¹² T — ¹¹ I — لب ز دانش نیاید زبان
سو²⁰ T; I, IV — ¹⁹ T — ¹⁸ IV — ¹⁷ T — ¹⁶ IV — ¹⁵ T —
²¹ T — نیاید; ²⁰ T — نیاید

بیاپد که از¹ کوهها بگذری
 همه جای شادی و آرام و خورد
 یکی بوستان² بهشتتست و بس
 همیشه برو بوم او چون³ بهار
 بود گر بپیمادش پارسسی
 که از رفتنش مرد گردد ستوه⁴
 مر او را ز توران همی⁵ برگزید
 فزونی برو⁷ نیز دیوار کرد
 و زان گوهری کش ندانیم نام⁹
 بنماید ترا دیدن¹¹ آن ناگزیر¹²
 همی¹³ گرد بر گرد خاکش مغای
 هم از بر شدن مرد¹⁵ گردد ستوه
 کزان خوبتر جایها¹⁶ کسی ندید¹⁷

تندران و طاوسی و کبک دری
 نه گرماش گرم و نه سرماش سرد
 نیمینی دران شهر بیمار کس
 همه آبها روشن و خوشگوار
 درازا و پهنانش سی بار سی
 یک و نیم فرسنگ بالای کوه
 برفتش سیاوش⁵ و آن را بدید
 تن خویشتش را نام بردار کرد
 ز سنگ و ز گچ بود و چندی ز خام⁸
 نیاید برو¹⁰ منجنیق و نه تیر
 ز تیغش دو فرسنگ تا بوم خاک
 [نه بیند ز بن¹⁴ دیده بر تیغ کوه
 او زان روی هامتونی آید پدید

IV - доб. бб.: 4 I - پر 3 بوستان از T - بوستانی - I 2 بیابی چو در - T 1

بران آفرین کو چنان آفرید * زمین و بلند آسمان آفرید
 همه گلشن و باغ و ایوان بود * که ایوانها سر یکپایان بود
 مر آنرا ز توران زمین - T 6 سیاوش - T 5
 T - доб. бб.: 9 ز سنگ و ز کج ساخته وز رخام: мисра: var. T - رخام - I 8 یکی - T 7

ز صد رش فزونتست بالای اوی * همان سی و هشتتست پهنای اوی
 T - доб. бб.: 12 نیاید ترا دید آن - IV 11 نیاید بدو - T نیاید بدو - IV 10

که آنرا کسی تا نیمیند بچشم * کو گویتی ز گوینده آید بچشم
 T - бб. 46-49 оп., доб.: 17 جایگاه - T 16 مرغ - T 15 زمین - T 14 همه - T 13

بسی رنج برد اندران جایگاه * ز بهر بزرگی و تخت و کناره
 بنا کرد جایسی چنان دلگشای * یکی شارسستان اندران خوب جای
 بدو کاخ و ایوان و میدان بساخت * درختان بسپارش اندر نشاخت
 بسازید جایسی چنان چون بهشت * گل و سنبل و نرگسی و لاله کشت

[بران آفرین کن که آن آفرید
جز او را مغوان کردگار جهان
زمینها ابا آسمان آفرید]
جز او را میدان آشکار و نهان¹

ازان بوم² خرّ چو گشتند باز
از اخترشناسان بپرسید شاه
ازو فرّ و بختم بسامان بود
بگفتند یکسر بشاه زمین
از اخترشناسان برآورد خشم⁴
عنان تگاور همی داشت نرم
بدو گفت پیران که ای شهریار
چنین داد پاسخ که چرخ بلند
کنون شارستان آن⁷ دلرای نیست
مرا فرّ نیکی دهش یار بود
برانسان¹⁰ یکی شارستان ساختم
کنون ایندیر این هم بجای¹² آورم
چو خرّ شود بجای آراسته
نمایشد مرا شاد بودن بسی
نه من شاد باشم نه فرزندان من

سیاوش همی بود با دل براز
که ایندیر یکی ساختم جایگاه³
و یا دل ز کرده پشیمان شود
که بس نیست فرخنده بنیاد این
دلش گشت پر درد و پر آب⁵ چشم
همی ریخت از دیدگان آب گرم
چه بودت که گشتی چنین سوگوار
دلم کرد پر درد و جان پر نژند⁶
که چون من همی⁸ در جهان جای نیست⁹
حردمندی و بخت بیدار بود
سرش را¹¹ پروین بر افراختم
برو آفرین خدای آورم¹³
همان گنج و هم کناخ و هم¹⁴ خواسته
نشیند بدینجای کمتر¹⁵ کنسی
نه پرمایه گردی ز پیوند متن

سرش را بابر: IV — доб. здесь повторно бб. 58 и 59 приложения, но с вар. 2-го мисра: 1
2 T — جای 3 — Так в T; I; IV — бб. 50, 51 и 52 оп. 4 — T — доб. бб.:

5 — IV и T — چشم 6 — I — دگژند 7 — T — доб. бб.: 8 — T — обратный порядок мисра; I — бб. 57, 58
9 — T — доб. бб.: 10 — T — ازینسان 11 — T — به 12 — T — اندرین هم بکار 13 — T — نگران 14 — I и T — آورم
15 — I — بپرین جای دیگر 16 — T — بپرین جای دیگر 17 — I — پدید آید از هر سوی 18 — I — آورم

ز کاخ و ز ایوان شوم بی‌نیاز
 کند بینگنه بخت³ بر من شتاب⁴
 گهی شاد دارد گهی مستمند
 مکن خیره اندیشه در⁵ دل دراز
 بشاهی نگین اندر انگشت تست
 بکوشم که پیمان تو نشکنم
 و گر موی بر تو هوا بشمرد

نیاید¹ مرا زنگازی دراز
 شود تخت من گاه² افراسیاب
 چنین است راز سپهر بلند
 بدو گفت پیران که ای سرفراز
 که افراسیاب از بلا⁶ پشت تست
 مرا نیز تا جان بود در تنم
 نمازم که بادی بتو بگذرد

65

70

III

(I, IV после б. 2908)

بران زار و گریان و رخ ناپدید
 به پیران چنین گفت افراسیاب
 هشیوار بنا من یکی رای زن
 مر اورا سوی شهر ایران برد
 نشانند با تاج بر گاه نو
 در افکن و زین رای من سر متاب
 که بر کشتن او نیاید شتاب
 پسندد ازین بنده نیکخواه
 بریم و نشانیمش اندر ختن
 بود شاه را جاودان سرزنش
 مرا بر نکویی توپی رهنمای
 نیاید درنگ اندرین کار هیچ
 یکی دانشی مرد آزاده
 فرستاده بفرید آن راه را

چنان شد کز ایران کسی را ندید
 بدانکه کجا خواست بگذاشت آب
 که در کار این کودکی شوم تن
 که گر رستم اورا بچنگ آورد
 ازین دیوزاده یکی شاه نو
 مر اورا بی‌یاور برین روی آب
 چنین گفت پیران بافراسیاب
 من اورا یکی چاره سازم که شاه
 مر اورا بیاریم با خویشتن
 نیاید که یکباره از بدکنش
 بدو گفت شاه ای خداوند رای
 بزودی برین کار کردن بسیج
 پس آنگاه پیران فرستاده
 فرستاد تا آورد شاه را

5

10

¹ I и T — نپاشد ² T — کاخ من تخت ³ I и T — مرگ ⁴ I — б. стоит после б. 66 настоящего приложения. ⁵ I и T — بر ⁶ I — جهان

15 همی رفت تازان بکردار دود
 پیامد بنزدیک خسرو رسید
 فراوانش بستود و بردش نماز
 چو بشنید خسرو سراسر سخن
 پیامد دوان و بمادر بگفت
 همانگه بگفت انچ بد گفتنی
 20 بمادر چنین گفت کافراسیاب¹
 چه سازیم و اینرا چه درمان² کنیم
 فراوان بگفتند و انداختند
 جز از رفتن آنجا ندیدند روی
 همه راه غمگین و دیده پر آب
 25 چنین تا بنزدیک پیران رسید
 فرود آمد از تخت و شد پیشماز
 فراوانش بستود و بنواختش
 هر انچش بمایست از خوردنی
 ز خرگاه و از³ خیمه و بارگی
 30 چو هرچش بمایست شد ساخته
 پیامد بگفتش بافراسیاب
 مریین⁴ کودک خرد بی⁵ فرهی
 چنین گفت پس شاه توران زمین
 فرستاد بایدش تا سرکشان
 35 چو خورشید بر زد سر از کوهسار
 و زانسو چو رستم بدین روی آب
 چنان شد گریزان که کسی را ندید
 بیاورد لشکر بدریای چین

توی — IV⁵ مریین — IV⁴. (описка). درمانی — I³ خواندش — IV² افراسیاب — I¹

با — IV¹¹ من این — IV¹⁰ فر — IV⁹ وز — IV⁸ و — IV⁷ بافراسیاب — IV⁶

کزان — IV¹² — этот б. и два последующих оп. — IV¹³

IV

(I, IV, VI и T после б. 3341)

از ان پس بغزید گینو سترگ
 کنه ای بدگوهر دیوزاد
 بکین سیاوش مرا دیده
 که چندان بزرگان هم از ترک و چین
 بتاراج دادم همه¹ خان تو
 دو مهتر زنت بود در انجمن
 یکی خواهرت بود و دیگر زنت
 دو ترک دژم چونک² من دیدمش
 من اندر فراز و تو اندر نشیب
 نمودی بمن پشت همچون زنان
 ترا خود همی مرد باید چو زن
 بسسان زنان مرد باید ترا
 کزین ننگ تا جاودان مهتران
 که تنها همی گینو خسرو ببرد
 و دیگر بزرگان روی زمین
 بزرگان و خویشان کاوس شاه
 همه دخت رستم همی خواستند
 بدامادیش کس فرستاد طوسی
 تهمتن ز پیمانشان سر بتافت
 بگیتی نگه کرد رستم⁶ بسی
 بمردی و دانش بفر و نژاد
 بمن داد رستم کزین دخترش

سر سرکشان پهلوان بزرگ
 که چون تو سپهبد بگیتی مباد
 همانا که رزمم پسندیده
 که شد کشته بر دست من روز کین
 گزند آمد از من ابر جان تو
 اسپر آوردم کشان از ختن
 که لرزان بدندی بجان و تمنت
 بکهر یکی بنده بخشیدمش
 تو اندر شتاب³ و من اندر شکیب
 برفتی غریوان و موپه کنان
 میان یلان لاف⁴ مردی مزن
 کجا مرد دانا ستاید ترا
 بگویند با رود⁵ رامشگران
 همی نامتان ننگ باید شمرد
 چه فغفور و قیصر چه خاقان چین
 دلیران و گردان ز زمین کلاه
 همی بردلش خواهش آراستند
 تهمتن برو کرد چندی فسونی
 ازیرا سزاوار خود کس نیافت
 ز گردان پسندش نیامد کسی
 بخورد و به بخشش مرا⁷ کرد یاد
 که بودی گرامیتر از افسرش⁸

1 IV— و IV—доб. 2 IV—چون که 3 IV—شهاب 4 IV—نام 5 IV—доб. 6 IV—
 доб. 7 IV—همی 8 IV—فسرش

بمن داد گردنشش نامدار
 سرم را بچرخ برین برکشید
 مه بانوان شههر بانو ارم
 ز گیتی ندارم² کسی هم نبرد
 بمایید ترا نوجه آراستن
 گرانهمایه مغفر کلاه منست
 کنم پیش چشمت جهان قیرگون
 ز من نام مردی بگیتی⁴ مغواه
 بنزدیک شاه دلیران برم
 نه هم بر سرش بر دلفروز تاج
 کنم شهر توران کنام هژبر
 به بندم بکین سیاوش میان⁵
 کنم شهر توران چو دریای آب
 سر سرکشان گپیو آزادگان
 که مه تاج بادت مه تخت و مه بوم
 بگرید بتو جوشن و مغفرت
 کفن بیگمان جوشن و ترگ تست
 دلش گشت پر بیم و دم درکشید
 هم از جان شیرین بید ناامید
 جهانگیر و شیراژن اندر نبرد
 بدان تا که پشت که آرد⁶ بزیر

V

(I и IV после б. 3575)

رخانش بکردار گل بشکفید
 بسوسید روی و برش بی شمار

چو کاوس گفتار خسرو شنید
 سر گیو بگرفت اندر کنار

بگیتی مردی - IV⁴ مر این - IV³ ندارم بگیتی - IV² برستم سپردم - IV¹
 آید - IV⁶ بکین سیاوش کمر برمیان - IV⁵

بران کشور و بوم و بر هم‌چنین
 نبرد دیده کس از³ کهان و مهان
 خراسان و روم و⁴ قم و اصفهان
 دلاور بخورشید بر برد سر
 کنون بر خور ای رنج دیده ز گنج
 گشادند بر آفرینها زبان
 همی خواند هر کس برو⁵ آفرین
 بیماراست با طوق و با گوشوار
 فرازش همه دیده چمن نهاد
 مبادی ز انبوه هرگز نوان
 فراوان بره رنج برداشتی
 مرا ره نماینده رای تو است
 بروی تو بینم مه و آفتاب
 درین مرز فرمان روان آن تست
 که بی تو مبادا زمان و زمین
 نخستین فرنگیس را خواستی
 فراوانش دادی درود و خرام⁶
 نشستند و خواندند رامشگران
 گهی جام پاده گهی جامه دست
 بیاورد مر گنجها را کلید
 همان هر زمان هدیه نو نهاد

بگودرز¹ شه بر² گرفت آفرین
 یکی خلعتش داد کاندر جهان
 نیشتمند منشور بر پرنیان
 5
 ورا داد سالار جمشید فر
 کشیدی ورا گفت بسپار رنج
 همانگاه گودرز و گودرزین
 نهادند سر یکسره بر زمین
 10
 فرنگیس را گلشن زرنگار
 در ایوانها گاه زرین نهاد
 بدو گفت کای بانو بانوان
 بر و بوم و پیوند بگذاشتی
 کنون شهر ایران سرای تو است
 15
 منم مهربان تر ز افراسیاب
 مرا چیمز و گنج و روان آن تست
 مه بانوان خواندش آفرین
 چو کاوس هر روز بر خاستی
 برفتی و دیدی و کردی سلام
 سپهدار کیخسرو و مهتران
 20
 دو هفته شب و روز بودند مست
 چو کاوس کی خورد چندی نبید
 به پیش جهانجوی خسرو نهاد

1 IV - ری تا 4 IV - ندیده کسی از 3 IV - برشه 2 IV - (описка) بگودرز 1 IV -

پیام 6 IV - براو

ПРИМЕЧАНИЕ

صفحه ۶، بیت ۱۰ - ما از انجبت واریانت نسخه لندن را مرجع دانستیم که در شاهنامه واژه دیر بمعنای جهان، دنیا بکار نرفته است. فردوسی این واژه‌ها و ترکیبات را بکار میبرد: روزگار، جهان، گیتی، خاک خونخوار، مرکزماه، پرگار (همی نام کوشم که ماند نه ننگ * بدین مرکزماه و پرگار تنگ - مقدمه پادشاهی اسکندر)، زمانه، سرای، سرای سپنجی، سرای گزند، سرای فریب، سرای درشت، سرای افسوس، سرای کهن، این پر فریب، این چرخ پیر، این گوژ پشت، گردنده دهر، گیهان ناپایدار، چرخ روان، دور زمان، تیره خاک، خاک نژند، رهگذر، ایدر (چو دانی که ایدر نمائی دراز...)، زمین (چو ما دید و بسیار بیند زمین). فردوسی در آغاز یا میانه و یا پایان برخی از داستانها مفهوم دو بیت دهم و یا ز دهم متن را تکرار میکنند و در هیچیک از آنها واژه دیر بکار نرفته است. نمونه:

اگر مانم اندر سپنجی سرای	روان و خرد باشدم رهنمای
سرارم من این نامه باستان	بگیتی بمانم یکی داستان
	(رستم و شغاد)
همی خواهم از روشن کردگار	که چندان زمان یابم از روزگار
کزین نامور نامه باستان	بمانم بگیتی یکی داستان
	(کیخسرو)

در آنچه که از آثار رودکی باقیمانده است نیز واژه دیر بمعنای دنیا بکار نرفته است. رودکی این واژه‌ها را بکار میبرد: جهان، گیتی، سرای سپنج، خاکدان، عالم، دنیا، دیرند. واژه وین نه تنها در نسخه لندن ضبط است بلکه نسخه قاهره نیز آنرا تایید میکند ولی در نسخه قاهره این واژه با دال ابجد ضبط شده که بیگمان مصحف وین است. اگر چه وین در فرهنگها بمعنای انگور ثبت شده است ولی رز در ادبیات بمعنای انگور و تاک و تاکستان و مطلق باغ استعمال شده است. پس معنای مصراع دوم بیت دهم چنین است که اگر در این تاکستان یا باغ خرم زمانی دراز بمانم، یکی میوه داری بماند ز من... (داکتور)

Т Е К С Т

مرورود (Марвруд), река
644.

مكران زمين (Макран-замин)
1706.

منوچهر (Манучихр), царь Ирана
2306, 3131, 3593.

ن

نارون (Нарван)
2656 (بيشۀ~).

نستيهن (Настихан), туранский витязь
1324, 3251, 3270, 3276, 3294.

نوذر (Наузар), царь Ирана
3641; نوذر نژادی. См. طوس

نيرم (Найрам), иранский витязь
2874.

نيل (Нил), река
447, 453, 600, 3612.

نيمروز (Нимруз)
2600.

هچير (Хаджир), иранский витязь, сын Гударза
2791.

هرمزد (Хурмузд), Ормузд
3430.

هری (Харй)
642 (شهر~).

هند (Хинд)
1707, 1738.

هندوستان (Хиндустан)
3566.

هوشنگ (Хушанг), царь Ирана
210.

هومان (Хуман), туранский витязь, брат Пйрана
1324, 2884, 2887, 2902, 3442, 3504.

هيرد (Хирбад), Бундари هرزبد, казначей Қай-
Кавуса
173, 181, 184, 249, 251.

ی

يزدان (Йаздан)
73, 111, 150, 200, 209, 502, 513, 676,
777, 810, 1015, 1039, 1043, 1070, 1071,
1088, 1161, 1168, 1223, 1239, 1259, 1457,
1468, 1676, 1820, 1859, 2191, 2639, 2681,
2683, 2968, 3040, 3083, 3145, 3209, 3386,
3475, 3541, 3697, 3703, 3706, 3708, 3710,
3713, 3718.

يمن (Йаман)
194 (سهيل~).

و

ورازاد (Варазад), царь Испиджаба
2660, 2662, 2674, 2680, 2683, 2692, 2697,
2734.

وصی (Ваэй), эпитет Али
2584.

ه

هاماوران (Хамаваран)
269, 377, 415, 461, 1062.

کیخسرو (Кай-Хусрау)

2184, 2198, 2208, 2428, 2432, 2491, 2556,
3024, 3044, 3098, 3109, 3121, 3136, 3144,
3147, 3196, 3204, 3254, 3274, 3319, 3377,
3386, 3437, 3440, 3449, 3475, 3511, 3517,
3525, 3550, 3613, 3696, 3722, 3740;
کیخسروی 3464. См. خسرو

کیقباد (Кай-Қубад)

1242, 1507, 2458, 3026, 3155, 3445, 3513.

ک

گرسیوز (Гарсйваз), туранский витязь, брат
Афрāsийаба

35, 58, 646, 656, 696, 706, 715, 722, 741,
769, 799, 813, 821, 823, 825, 827, 829,
831, 841, 844, 854, 869, 873, 886, 889,
917, 1030, 1323, 1361, 1403, 1420, 1734,
1789, 1790, 1804, 1809, 1826, 1836, 1841,
1852, 1860, 1871, 1878, 1884, 1894, 1896,
1899, 1903, 1911, 1916, 1928, 1949, 1959,
1969, 1986, 1990, 1998, 2006, 2008, 2009,
2016, 2032, 2060, 2088, 2118, 2133, 2136,
2140, 2150, 2162, 2164, 2169, 2215, 2223,
2227, 2250, 2271, 2280, 2336, 2339, 2352,
2358.

گرگین (Гургин), иранский витязь

102, 2632, 3506.

گروی (Гуруй), туранский витязь

1889, 1905, 2278, 2344, 2374, 2376, 2640;
گروی زره 1881, 1883, 1890, 2239, 2339,
2342.

گلزړیون (Гулзаррийун), река Зеравшан

2941, 3358.

گلشهر (Гулшахр), жена Пйрāна

1433, 1436, 1521, 1540, 1543, 1767, 2421,
2429, 2433, 3394, 3397.

گنگ (Ганг)

883, 2166, 2706, 2925; شهر 3008 دریای ~
گنگ (I, IV — هوخت گنگ) 1265. См.
گنگ دژ

گنگ دژ (Ганг-ддж)

1622, 1623, 1629, 1660.

گودرز (Гударз), иранский витязь, сын Қашвада

1733, 1793, 2264, 2598, 2631, 2936, 3005,
3021, 3022, 3033, 3045 (پور-), 3058, 3095,
3142, 3158, 3168, 3506, 3529, 3578, 3582,
3606, 3611, 3626, 3632, 3647, 3659; گودرز
گودرز کشوادگان 2791, 3604; کشواد
3516, 3624, 3730. См. گیو и بهرام

گیلان (Гйлан)

616.

گیو (Гйв), иранский витязь, сын Гударза

26, 30, 44, 46, 101, 2264, 2310, 2598,
2632, 2790, 2824, 2827, 3005, 3031, 3037,
3045, 3053, 3057, 3096, 3133, 3137, 3139,
3142, 3143, 3148, 3151, 3154, 3156, 3159,
3174, 3176, 3198, 3208, 3209, 3213, 3215,
3220, 3233, 3239, 3248, 3253, 3257—3259,
3265, 3266, 3270, 3283, 3285, 3295, 3303,
3308, 3309, 3311, 3316, 3322, 3342, 3349,
3350, 3353, 3354, 3361, 3367, 3377, 3379,
3383, 3389, 3392, 3410, 3413, 3418, 3419,
3437, 3443, 3447, 3450, 3452, 3455, 3464,
3481, 3492, 3511, 3512, 3520, 3526, 3536,
3537, 3545, 3563, 3566, 3583, 3588, 3589,
3603, 3711; گیو گودرز 21, 2826, 3409,
3141.

ل

لهآк (Ляххак), туранский витязь

2366.

م

ماچین см. ماچین

مازندران (Мазандаран)

1848.

ماوراء النهر (Мавара'аннахр)

133.

ف

ک

فرامرز (Фарамурз), сын Рустама
2657, 2662, 2668, 2678, 2683, 2684, 2714,
2720, 2722, 2725, 2727, 2729, 2733, 2742,
2828, 2869, 2872; فرامرز رستم 2634.
فروشيد ورد (Фаршид-вард), туранский витязь, брат
Пйрана
2366, 2388.
فرنگيس (Фарангис), Бундари كيس, дочь
Афрасийаба, жена Сийавуша
1451, 1485, 1535, 1540, 1542, 1545, 1571,
1755, 1764, 1782, 1795, 1802, 1823, 1824,
1973, 1993, 2112, 2113, 2138, 2141, 2163,
2173, 2292, 2320, 2354, 2382, 2385, 2390,
2411, 2423, 2430, 2556, 3178, 3180, 3224,
3226, 3244, 3249, 3253, 3256, 3309, 3310,
3378, 3410, 3440, 3473, 3481.
فروذ (Фируд), сын Сийавуша и Джарйры
1815.
فرهاد (Фархад), иранский витязь
2598, 2632.
فريرز (Фарйбурз), сын Қай-Кавуса
3605, 3663, 3667, 3671, 3673, 3679, 3686,
3742; فريرز كاوس 2266, 2633, 2942, 3601.
فريدون (Фарйдун), царь Ирана
210, 814, 1421, 1507, 2450, 2506, 2515,
3465, 3639. См. آفريدون

کابل (Кабул)
641, 1454, 2606.
کابلستان (Кабулистан)
1232.
کاوس (Kāvūs), царь Ирана
52, 108, 373, 393, 404, 424, 497, 506,
635, 736, 737 (پور~), 772, 895, 916, 965,
978, 1009, 1049, 1091, 1102, 1119, 1138,
1155, 1281, 1319, 1417, 1442, 1459, 1496,
1646 (پور~), 1699, 1732, 1917, 1918, 2001,
2262, 2588, 2594, 2602, 2607, 2623, 2633,
2985, 2987, 3165, 3169, 3577, 3648, 3652,
3673, 3762; كاوس شاه 100, 411, 413, 498,
520, 547, 571, 591, 625, 630, 980, 1410,
1793, 2307, 2627, 3518, 3524, 3549, 3620;
کاوس کی 66, 302, 473, 2612, 3523, 3554,
3756. См. فريرز كاوس
کاويانی درفش (Кавйани дирафш)
2783, 3581, 3665, 3672, 3745, 3747, 3751.
کشمير (Кашмир)
1454, 2606.
کشواد (Кашвад), иранский витязь
2791, 3143, 3576, 3646. См. گيو و گودرز
گودرز گان см. گودرز
کلباد (Кулбад), туранский витязь
1323, 3251, 3271, 3276, 3282, 3284, 3390,
3402.

ق

قاف (Қаф)
3644 (کوہ~).
قباد (Қубад), иранский витязь
1052, 1435 (پور قباد).
قچقارباشی (Қачқарбашй)
1207, 1237, 2983 (قچقارباشی).
قلزم (Қулзум)
3029 (دریای~).
قلو (Кулү), вар. قلا
2470 (کوہ~).

کوچ و بلوچ (Куч-у Булүч)
616.
قاف. کوہ قاف см.
قلو. کوہ قلو см.
کهرم (Кухрам), туранский витязь
2788.
کھستان (Кухистан)
132.
کی آرش (Кай-Араш)
224, 234.
کی پشین (Кай-Пашин)
224, 233.

70 (سیاوخش), 84, 93, 100, 103, 106, 118, 128, 135, 137, 148, 153, 159, 172, 176, 179, 182, 184, 191, 197, 202, 208, 215, 226, 239, 242, 249, 251, 252, 255, 260, 267, 272, 285, 291, 303, 316, 328, 342, 348, 351, 352, 356, 371, 374, 382, 394, 445, 464, 469, 471, 493, 499, 507, 508, 519, 521, 522, 527, 539, 548, 553, 554, 559, 587, 595, 601, 603, 608, 613, 619, 635, 650, 654, 658, 661, 692, 697, 761, 764, 770, 795, 801, 826, 828, 830, 834, 846, 855, 856, 885, 891, 898, 918, 929, 942, 957, 963, 971, 1007, 1010, 1078, 1103, 1120, 1139, 1173, 1174, 1203, 1216, 1231, 1245, 1262, 1263, 1267, 1276, 1278, 1279, 1289, 1291, 1295, 1297, 1299, 1303, 1305, 1315, 1322, 1325, 1327, 1332, 1335, 1337—1339, 1345, 1350, 1358, 1367, 1368, 1378, 1383, 1391, 1398, 1402, 1404, 1406, 1429, 1433, 1434, 1441, 1443, 1445, 1457, 1480, 1500, 1501, 1511, 1515, 1518, 1536, 1541, 1552, 1557, 1562, 1568, 1586, 1594, 1597, 1624, 1673, 1678, 1711, 1714, 1720, 1744—1746, 1749, 1754, 1769, 1775, 1776, 1792, 1805—1808, 1810, 1813, 1819, 1821, 1827, 1835, 1844, 1847, 1854, 1868, 1872, 1880, 1885, 1889, 1916, 1929, 1956, 1970, 1972, 1990, 1999, 2000, 2005, 2006, 2011, 2017, 2021, 2023, 2051, 2079, 2104, 2124, 2135, 2137, 2156, 2165, 2172, 2176, 2203, 2214, 2216, 2218, 2226, 2231, 2234, 2251, 2274, 2279, 2298, 2312, 2317, 2322, 2325, 2327, 2331, 2352, 2362, 2373, 2401, 2426, 2431, 2440, 2454, 2499, 2505, 2560, 2562, 2588, 2597, 2618, 2636, 2639, 2672, 2688, 2694, 2748, 2751, 2767, 2908, 2943, 2956, 3025, 3140 (پور ~), 3152, 3194, 3202, 3227, 3239, 3372, 3522, 3538, 3540, 3542, 3633, 3766.

سیاوخش گرد (Сийāvуш-гирд), вар. سیاوخش گرد, город
1739, 1790, 2159, 2242, 2547, 3177.

ش

شاپور (Шапур), иранский витязь
2598, 2632.

شاوران (Шаваран) см. زنگه

شاه نودری см. طوس

شیدوش (Шйдуш), иранский витязь, сын Гударза
2632.

شیده (Шйда), сын Афрасийаба
1299, 1325.

ص

صطخر (Ситахр)
3576.

ض

ضحاک (Зуххак), царь Ирана, узурпатор
2305 (تازی ~).

ط

طالقان (Талиқан)
644.

طراز (Тараз)
258.

طورگ (Тавург), туранский витязь
1095.

طوس (Тус), сын Наузара, царя Ирана
20, 26, 101, 610, 969, 972, 975, 977, 978, 997, 1004, 1009, 1018, 1058, 1189, 2264, 2598, 2631, 2749, 2754, 2790, 2865, 2866, 2872, 2899, 2927, 3005, 3590, 3591, 3604, 3606, 3609, 3616, 3624, 3626, 3629, 3643, 3659, 3664, 3672, 3673, 3675, 3686, 3745;
شاه نودری 42, 45, 3580, 3584, 3646, 3663;
شاه نودری 43.

رستم (Рустам), сын Зāла, витязь Систана и
Ирана
78, 86, 92, 116, 651, 698, 794, 818, 832,
846, 853, 863, 879, 884, 899, 925, 931,
966, 974, 975, 994, 1010, 1023, 1733, 2262,
2263, 2307, 2629, 2634, 2635, 2646, 2696,
2707, 2755, 2756, 2781, 2789, 2800, 2823,
2825, 2834, 2867, 2870, 2874, 2876, 2879,
2883, 2886, 2890, 2896, 2899, 2900, 2909,
2912, 2947, 2965, 3007, 3158, 3278, 3289,
3506, 3592; رستم زابلی 2655, 2792.

رضوان (Ризвāн)
1767.

روم (Рум)
1918, 2127, 2147, 2164, 2274, 2973; دریای
روم 1774.

روین (Руйн), туранский витязь, сын Пйрāна
1325, 2388.

رهام (Руххāм), иранский витязь, сын Гударза
2598, 2632.

ز

زابل (Забул)
641, 2603.

زابلیستان (Забулистан)
79, 636, 1232, 3004.

زال (Зāl), отец Рустама
540, 1733, 2604, 2709 (پور ~).

زره (Зирих) см. زره
زم (Зам)
3511, 3515, 3517.

زنگه (Занга), иранский витязь
1082, 1084, 1093, 1096, 1170; زنگه شاوران
620, 643, 1021, 1053, 1062, 1104, 1149,
1172, 1461, 2309.

زواره (Завāра), брат Рустама
638, 2758, 2951, 2955, 2958, 2963.

س

سپهرم (Сипахрām), туранский витязь
647, 660, 671.

سپیدجابه (Сипиджаб), Б — اسپیدجابه
882, 2659, 2936, 2941.

سرخه (Сурха), К и Б — سرجه, Табаріك
сын Афрасийāба
2707, 2713, 2720, 2722, 2726, 2729, 2734,
2744, 2750, 2765.

سروج (Сарудж)
616 (دشت ~).

سروش (Сурӯш)
1768, 1778, 1785, 3022, 3040, 3706.

سغد (Сугд)
673, 709, 806, 882, 1031.

سغد (Сугд), испиджабский
2936.

سقلاب (Сақлаб)
2973.

سلم (Салм), старший сын Фаридуна
807, 2306.

سمرقند (Самарқанд)
882.

سند (Синд)
1707 (دریای ~).

سودابه (Судāба), вар. سوداوه (Л), царица, жена
царя Кай-Кāvуса
134, 141, 149, 158, 171, 177, 193, 197,
214, 217, 220, 237, 238, 244, 247, 255,
263, 271, 291, 302, 311, 331, 339, 341,
351, 356, 357, 373, 375, 379, 385, 400,
407, 409, 415, 426, 442, 444, 455, 457,
464, 467, 473, 504, 518, 530, 536, 546,
549, 550, 555, 589, 1020, 1026, 2614, 2625.

سور (сур)
32 (دشت ~).

سیاوخش (Сийāvуш), вар. سیاوش (I), Бундари
(VI), سیاوخش, сын Кāvуса

3513, 3557, 3563, 3636; شهر توران 1153,
1274, 2316.

توران زمین (Туран-замин)
593, 1384, 1695, 1792, 2139, 2174, 2361,
2491, 2918, 2956, 2973, 3564.

تهمتن (Тахамтан), прозвище Рустама
74, 79, 94, 607, 638, 839, 950, 1460, 2308,
2603, 2625, 2732, 2737, 2812, 2832, 2872,
2881, 2897, 2906, 2907, 2919, 2949, 2966,
2971, 2992, 2997. См. پيلتن и رستم

ج

جريره (Джарира), жена Сийавуша, дочь Пйрана
1424, 1427, 1434, 1441, 1817.

جهم (Джамм)
210. См. چشميد

چشميد (Джамшид), царь Ирана.
2933.

جهن (Джахн), сын Афрасийаба
1323, 1403.

جیحون (Джайхун), река
672, 689, 806, 822, 1001, 1203, 2196,
2638, 3441, 3443, 3481, 3486, 3500, 3573,
3574, 3638.

چ

چاچ (Ча́ч)
882, 1205, 2927.

چين (Чин)
709, 1565, 1738, 1780, 1918, 2100, 2127,
2147, 2274, 2945; دريای چين 1160, 1549,
1625, 1706, 1774, 2918.

چين و ماچين (Чин-у Ма́чин)
2947, 3508.

ح

حيدر (Хайдар), прозвище Али—четвертого «пра-
ведного» халифа
2585.

خ

خاور (Ха́вар)
1770.

ختن (Хутан)
1573, 1765, 2420, 2945.

خراد (Харра́д), иранский витязь
102.

خراسان (Хура́сан)
130.

خزر (Хазар)
1708.

خسرو (Хусрау)
2475, 2488, 2522, 3125, 3165, 3171, 3211,
3246, 3279, 3283, 3303, 3443, 3447, 3480,
3482, 3554, 3596, 3599, 3615, 3709, 3733,
3758, 3762, 3766. См. کی خسرو

د

چين دريای چين см. چين

روم دريای روم см. روم

سند دريای سند см. سند

قلزم دريای قلزم см. قلزم

گنگ دريای گنگ см. گنگ

بهمن دژ بهمن دژ см. دژ

دستان (Да́стан), прозвище Зала
636, 637, 639, 640, 1442, 1460, 2307, 3004
См. زال

ترکان دشت (Дашт-и турка́н)
2998.

دغوی دشت دغوی см. دغوی

سروج دشت سروج см. سروج

داغوی (Дагуй)
22 (دشت ~)

دمور (Дамур), туранский витязь
1887, 1889, 1892, 1905, 2278.

ر

رخش (Рахш), конь Рустама
600, 2200, 2887.

- ایران زمین (Иран-земля) 1466, 1499, 1508, 1510, 1514, 1518, 1520,
598, 865, 913, 958, 2100, 2403, 2937,
2998, 3585.
ایرج (Ирадж), младший сын Фаридуна 1521, 1536, 1540, 1557, 1572, 1574, 1578,
808, 1920, 2036. 1586, 1590, 1605, 1669, 1679, 1693, 1734,
1738, 1745, 1749, 1777, 1789, 1815, 2193,
2252, 2269, 2332, 2333, 2368, 2370, 2379,
ایزد (Изад) 2392, 2393, 3395, 2418, 2425, 2430, 2435,
16, 258, 574, 1090. 2482, 2487, 2489, 2510, 2516, 2520, 2530,
2808, 2815, 2851, 2910, 3247, 3250, 3272,
3281, 3282, 3292, 3300, 3301, 3317, 3333,
3346, 3369, 3373, 3390, 3406, 3412, 3417,
3435, 3568.

ب

- بازمان (Барман), туранский витязь 646, 647, 671, 2787.
بخارا (Бухара) 882.
برزین (Барзин), иранский витязь, сын Гаршаспа 2264.
بلخ (Балх) 645, 654, 657, 659, 661, 669, 697, 824,
907, 970, 1030.
بلوچ (Булуч) см. کوچ و بلوچ
بهرام (Бахрам), иранский витязь, сын Гударза 620, 1021, 1061, 1187, 1200, 1461, 1793,
2309, 2632; بهرام گودرز 1057.
بهراد (Бихзад), конь Сийавуша 2205, 3192, 3195, 3201, 3226, 3459.

- پيلتن (Пилтан), прозвище Рустама 88, 446, 599, 636, 640, 648, 651, 817, 826,
844, 894, 914, 1009, 1065, 1733, 2265,
2606, 2671, 2696, 2738, 2744, 2804, 2869,
2874, 2885, 2898, 2982, 3506, 3592. См.
رستم
پيلسَم (Пилсам), туранский витязь 2253, 2254, 2330, 2365, 2381, 2797, 2815,
2822, 2826, 2829, 2834, 2837, 2841, 2845,
2851.

ت

- بهن دژ (Бахман-диз) 3674; دژ بهمن 3656.
بيژن (Бижан), иранский витязь, сын Гива 3063.
پارس (Парс) 3005, 3755.
پاشنگ (Пашанг), царь Турана, отец Афрасийаба 1930, 3598.
پولاد (Пуллад), иранский витязь 1323, 3251.
پيران (Пйран), военачальник Афрасийаба 1101, 1106, 1130, 1132, 1136, 1197, 1217,
1221, 1235, 1238, 1250, 1263, 1281, 1324,
1406, 1407, 1432, 1433, 1445, 1457,
ترمد (Тирмиз) 671, 1204.
تور (Тур), сын Фаридуна 807, 1271, 1920, 2035, 2306, 2449, 2458,
3026, 3028, 3445, 3635.
تور (Тур) 25, 3187, 3454. См. توران
توران (Туран) 592, 763, 792, 809, 866, 917, 1016, 1085,
1313, 1356, 1366, 1390, 1412, 1446, 1462,
1493, 1497, 1503, 1683, 1685, 1688, 1705,
1716, 1723, 1739, 1780, 1860, 1909, 2001,
2011, 2026, 2037, 2075, 2189, 2200, 2213,
2243, 2290, 2308, 2318, 2459, 2592, 2658,
2695, 2697, 2798, 2805, 2807, 2838, 2848,
2852, 2865, 2879, 2909, 3004, 3024, 3044,
3095, 3097, 3112, 3162, 3310, 3496, 3509,

پ

УКАЗАТЕЛЬ ИМЕН И ГЕОГРАФИЧЕСКИХ НАЗВАНИЙ

Т

آذر گشسپ (Āzar-Gushasp)

1869, 2723, 3735.

آفریدون (Āfrīdun), царь Фарйдун

35, 2305. См. فریدون

آхарман (Āharman)

2047, 2257, 2995, 3184, 3210, 3656, 3657,

3678, 3697, 3702, 3707.

اختر کاویان (Axtar-i Kavīān)

621, 624, 2654, 3610.

ارجاسپ (Ardjāsp), туранский витязь

1326.

اردبیل (Ardebīl)

3655.

اروند (Arvand), река Тигр

3465, 3639 (رد).

اصفهان (Isfahān)

3516, 3528.

اغریرث (Agrīras), брат Афрасийаба

2041, 2069.

افراسیاب (Afrāsīyāb), царь Турана, сын Пашанга

569, 573, 585, 604, 649, 660, 673, 688,

705, 711, 713, 723, 768, 830, 832, 858,

870, 908, 933, 949, 952, 960, 1002, 1054,

1099, 1141, 1197, 1224, 1251, 1266, 1269,

1295, 1299, 1342, 1444, 1454, 1486, 1496,

1536, 1667, 1670, 1713, 1734, 1771, 1908,

1914, 1959, 1980, 2030, 2037, 2057, 2121,

2132, 2144, 2155, 2160, 2168, 2186, 2220,

2227, 2312, 2356, 2367, 2384, 2397, 2440,

2502, 2516, 2528, 2531, 2549, 2651, 2666,

2699, 2757, 2764, 2768, 2772, 2802, 2862,

2871, 2873, 2878, 2908, 2917, 2928, 2946,

2964, 2977, 2986, 3007, 3029, 3181, 3296,

3304, 3306, 3314, 3378, 3399, 3434, 3472,

3497, 3503, 3522, 3597, 3618, 3622.

اندریمان (Andarīmān), туранский витязь, брат

Арджаспа

1326.

اхарман (Aharman)

287, 397, 402, 1003, 1040, 2406. См. آхарمن

اھریمین

اخریمان (Ahrīman)

393, 443, 3218.

ایران (Īrān)

50, 51, 98, 117, 141, 175, 270, 294, 579,

618, 648, 650, 655, 657, 675, 692, 731,

792, 805, 809, 816, 880, 925, 988, 1164,

1167, 1234, 1250, 1297, 1329, 1363, 1390,

1396, 1412, 1416, 1417, 1459, 1468, 1469,

1497, 1503, 1646, 1683, 1685, 1688, 1698,

1723, 1792, 1797, 1811, 1860, 1903, 1904,

1937, 1950, 2037, 2075, 2126, 2130, 2146,

2195, 2199, 2212, 2229, 2281, 2288, 2402,

2601, 2654, 2656, 2696, 2715, 2728, 2807,

2838, 2866, 2868, 2911, 2913, 2986, 3003,

3015, 3027, 3031, 3138, 3148, 3149, 3158,

3170, 3245, 3246, 3248, 3249, 3278, 3303,

3440, 3467, 3505, 3509, 3543, 3580, 3592,

3610, 3617, 3636, 3739, 3742; شهر ایران

479, 570, 811, 1233, 2608, 2629, 2767.

УКАЗАТЕЛЬ

СОДЕРЖАНИЕ

Указатель	5
Текст	1-271

Фирдоуси

ШАХ-НАМЕ

том III

На персидском языке

Утверждено к печати Институтом народов Азии Академии наук СССР

Редакторы *В. В. Вязина* и *М. М. Хасман*
Художник *А. М. Олевский*

Технический редактор *С. В. Цветкова*
Корректор *Г. Н. Николаенко*

Сдано в набор 26/II 1964 г. Подписано к печати 31/VIII 1965 г. Формат 84×108¹/₁₆.

Печ. л. 17,25. Усл. п. л. 28,98. Уч.-изд. л. 20,97. Тираж 3500 экз. Изд. № 999.

Зак. 3130. Темплан 1963 г. № 223. Цена 1 р.66 к.

Главная редакция восточной литературы издательства «Наука».
Москва, Центр, Армянский пер., 2

Московская типография № 7 Главполиграфпрома
Государственного Комитета Совета Министров СССР по печати.
Пер. Аксакова, 13.

ИНСТИТУТ НАРОДОВ АЗИИ

ФИРДОУСИ
ШАХ-НАМЕ

КРИТИЧЕСКИЙ ТЕКСТ

Т о м III

СОСТАВИТЕЛЬ ТЕКСТА О.И.СМИРНОВА

ПОД РЕДАКЦИЕЙ А. НУШИНА

МОСКВА · 1965

АКАДЕМИЯ НАУК СССР

ПАМЯТНИКИ ЛИТЕРАТУРЫ
НАРОДОВ ВОСТОКА

Т Е К С Т Ы

Большая серия

II

ИЗДАТЕЛЬСТВО «НАУКА»
ГЛАВНАЯ РЕДАКЦИЯ ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ

فہرست نامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶	۱۶	ترا — °VI	اگر داد ماند کی آید — °IV
۶	۱۹	вторые мисра бб. 9 и 10	второе мисра б. 9 и б. 10
۲۴	۶	کند آوری	کنداوری
۱۰۰	۲۷-۲۶	VI— оп. также б. 1535	VI— здесь оп. также б. 1535, см. прим. 24 к б. 1523.
۱۱۱	۱۶	ز کوس و — °IV и VI	ز کوس و قبیبره — °IV ز کوس و ز فیزه — VI
۱۶۴	۱۳	Б— доб.	сп. Б—
۱۸۰	۲۳	VI— ;بادا — °I, IV и T	بادا دو دیدہ پر آب — °I, IV и T
۱۹۳	۲۰	بود و	بود و دو دیدہ پر آب — VI
۱۹۴	۲۱	2964—2965	2966—2967
۱۹۴	۲۱	ساددل	سادہدل
۲۲۰	۲۴	Б— الى شط النهر	و رجع عا:بدا الى شط النهر — Б
۲۳۶	۱۷	سرافر از ترکسی	سرافراز قر کسی
۲۳۷	۱۰	بر خواست	بر خواست
۲۴۷	۱۴	جای زرسپ	جای زربست (؟) رسپ *

ФИРДОУСӢ
ШАХ-НАМЕ

III